

فرهنگ و سیاست



فقدن و ریزش از خاکستر خج

بار بار هور: بحرار محیط زیست
می‌تواند خسرت را در خاور میانه بگستراند

گفتارها و نوبت‌نارهایی از:

اعظم بهرامی

مصطفی رضینی

راحله احمدی

رامیر جهان‌بگلو

ناهید غنی

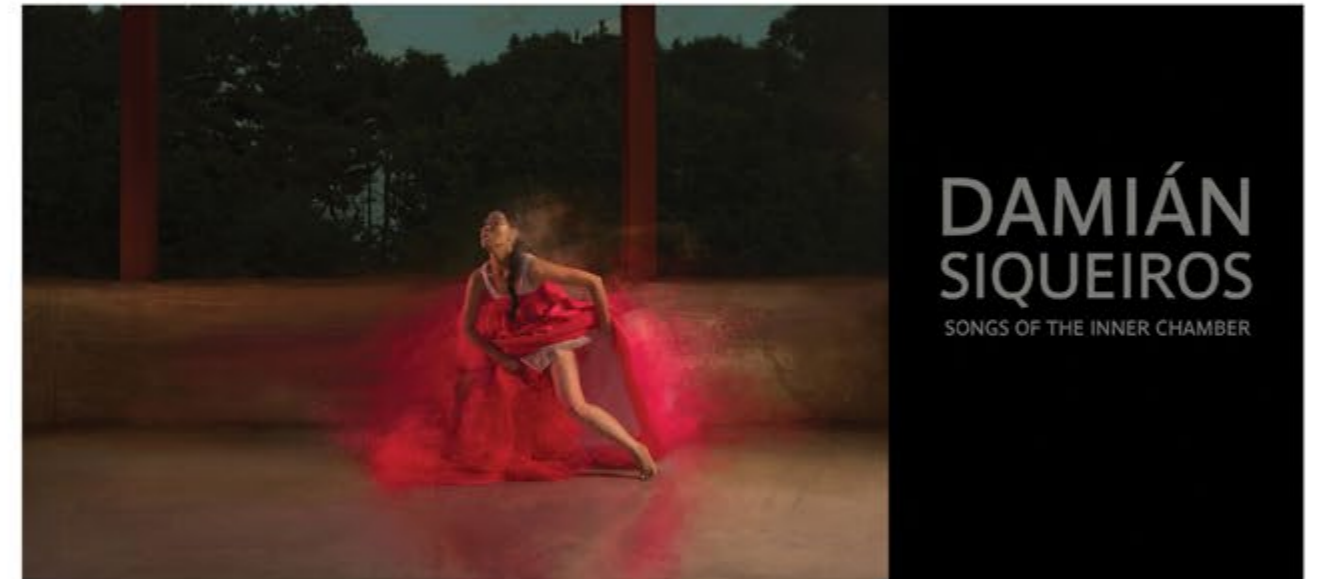
مسعود بهنود

سیدامحمدی

بابک اطمینانی

گیتی خزاعی

GALERIE
YOUNN



Galerie Youn
5226 Saint-Laurent boul.
Montreal (Quebec)
H2T 1S1 CANADA
info@galeriyoun.com
+1 514 270 8588



ریگستان شهرزاده سمرقندی

آینه زندگی. مهاجران فارسی زبان

اخبار و گزارش‌های Persian Mirror را هر زمان، هر مکان و با هر وسیله ارتباط با دنیای مجازی ببینید، بشنوید و بخوانید

www.persianmirror.ca

Tel: (416)840-4940

info@persianmirror.ca

[Facebook/PersianMirrorCA](https://www.facebook.com/PersianMirrorCA)
[Instagram/PersianMirrorCA](https://www.instagram.com/PersianMirrorCA)

[YouTube/PersianMirrorCA](https://www.youtube.com/PersianMirrorCA)
[Twitter/PersianMirrorCA](https://twitter.com/PersianMirrorCA)





قلمرو فرهنگ و سیاست، مجله اینترنتی و ماهنامه آنلاین
ناشر: مرکز فرهنگ و هنر ایده
سردبیر: ناصر کرمی
دبیر: تحریریه: کیانوش فرید
طراح لوگو: رضا عابدینی
دبیران: فاطمه مسجدی، محمد ایزدی، بابک مینا
ویراستار: احمد جزایری

مشاوران:
آنا یا واجبای، پژوهشگر شورای اخلاق بین الملل کارنگی
یاسویوکی ماتسونوگا، استاد علوم سیاسی، دانشگاه توکیو
هیوشی کیوتاکی، استاد اندیشه سیاسی دانشگاه کومازاوا
سانیل خیلناتی، مدیر بنیاد هند، کینگز کالج لندن
مجیب رحمان، استاد جامعه ملی اسلامی، دهلی نو
نیکلا تازره، استاد بنیاد علوم سیاسی، پاریس
رامین جهاننگلو، استاد علوم سیاسی و مدیر اجرایی مرکز مطالعات صلح مهاتما گاندی، دانشگاه جهانی جیندال

تماس با قلمرو:
Info@ghalamro.net



گزارش به خوانندگان

ققنوس سبز از خاکستر سرخ

آیا تنش بین طرفداران محیط زیست و نظام سرمایه‌داری در قرن بیست و یکم به تدریج دارد جای جنگ طولانی قرن بیستم یعنی جنگ چپ‌ها و عدالت‌گرایان علیه کاپیتالیسم را می‌گیرد؟ این جنگ تا کجا پیش خواهد رفت؟ سبزها همسنگر سرخ‌ها می‌شوند یا سنگر تازه‌ای برپا خواهند کرد؟ آیا اساساً نظام سرمایه‌داری ضد محیط زیست است؟ یا اینکه مشکلات زیست‌محیطی کنونی به واقع ذاتی نظام سرمایه‌داری نبوده و در نهایت هم از دل همین نظام انطباقی پایدار با منابع طبیعی زمین بروز خواهد کرد؟ اینها سؤالاتی است که در قالب نگاه ماه شماره محیط زیست کوشیده‌ایم به آن پاسخ دهیم. همکاران ما همچنین تلاش کرده‌اند تصویری جامع از وضعیت کنونی محیط زیست جهان پیش روی شما قرار دهند. آنچه که خواهید خواند البته مقدمه سلسله بحث‌هایی خواهد بود در حوزه فلسفه سیاسی محیط زیست که قلمرو پیوسته به آن خواهد پرداخت. بخش محیط زیست قلمرو همچنین برای شماره‌های آتی دو موضوع ویژه را در دستور کار دارد که عبارتند از: «توتالیتریزم و محیط زیست» و «بوم‌گرایی و نقد بوم‌گرا در ادب معاصر». پذیرای نوشته‌ها و آرای شما در باره این دو موضوع هستیم.

یادکرد درک پارفیت
کاوشگر هویت و سعادت

۱۰

جستار ماه

ققنوس سبز در خاکستر سرخ

۱۴

سرنوشته

محیط زیست، سیاست و اخلاق

بیورن لومبورگ:

غوغای تردید در محیط زیست گرایی

۱۷

جهان در پُست‌نرمال اقلیمی

سید مصطفی رضیئی

۲۵

بحران محیط زیست می تواند خشونت را در خاورمیانه بگستراند
گفتگو با باریل هون

۳۴

اکوفمینیسم ایرانی
فاطمه مسجدی

۸۸

نقد ادبی زیست‌بوم‌گرا

قصه محیط زیست و محیط زیست به مثابه قصه
گرگ جerald

۹۴

خاستگاه زیست‌محیطی روایات رستاخیزی
محمد ایزدی

۱۰۴

وضعیت کشورهای جهان از منظر پایداری
زیست‌محیطی بر جایان و بربادان زمین
اعظم بهرامی

۱۰۹

یک نقطه کتاب

۱۲۴

«سه‌گانه مقاومت»، انتظار در کنار رودخانه
سید مصطفی رضیئی

۱۳۸

گفتاورد

۱۴۲

ساری پریده از سنگ / تولد چهل و یک سالگی
شعر شیدا محمدی

۱۴۸

بلوای نسوان

مسعود بهنود

۱۵۰

سرنوشت‌های سیال
مروری بر آثار بابک اطمینانی

۱۵۴

طبیعت و حاکمیت

فلسفه سیاسی در زمانه بحران زیست‌بومی
ژرارد میره

۴۱

کوچک‌احمقانه است؟

هرمن.دی.دالی

۴۶

محیط زیست مسئله روشنفکر ایرانی نیست
گفتگو با رامین جهانگللو

۵۳

در ژرفای اقلیم‌گریزی رسانه‌ها

سید مصطفی رضیئی

۵۷

جهان و کره زمین
هانا آرنهت و رابطه بشر با طبیعت

۶۴



درک

درک پارفیت (Derek Parfit) (۱۹۴۲-۲۰۱۷) فیلسوف بریتانیایی در روزهای نخستین سال میلادی جاری درگذشت. او را یکی از مهم‌ترین فیلسوفان اخلاق قرن بیستم می‌دانند. ایده‌های او نظر بسیاری از فیلسوفان، اقتصاددانان و نظریه‌پردازان حقوقی و سیاسی را در موضوعات فلسفه اخلاق تغییر داد. آخرین کتاب سه جلدی وی درباره آنچه اهمیت دارد (۲۰۱۷-۲۰۱۱, *On What Matters*) بود که جلد آخر آن چند ماه پیش منتشر شد. این کتاب که به‌نوعی ادامه کتاب دیگرش *عقل‌ها و شخص‌ها* (۱۹۸۴, *Reasons and Persons*) است، تلاش می‌کند سه نظریه کلاسیک فلسفه اخلاق و سیاست را به‌نوعی نظام‌مند ترکیب کند. این سه نظریه عبارتند از هستی‌شناسی‌زدایی‌گرای، پیامدگرایی و قراردادی‌گرایی راولز و هابز. پارفیت اعتقاد دارد این سه نظریه بیشتر به یکدیگر می‌رسند تا همدیگر را نقض کنند. او پیرو فلسفه‌ای بود که در فلسفه اخلاق نرماناتیو نوع‌دوستی مؤثر (effective altruism) نامیده شده است. این مکتب قائل به رساندن بیشترین سود به بیشترین تعداد ممکن افراد است. پارفیت ۱۹۴۲ در چین به دنیا آمد. پدر و مادرش مسیونر پزشکی بودند. بعد از بازگشت به انگلستان به آکسفورد رفت و در رشته تاریخ مدرن تحصیل کرد. او هیچ‌گاه در فلسفه تحصیل نکرد و تنها به واسطه انتشار مقالات و مشارکت در مباحثات فلسفی مشهور شد. او مدتی را در آمریکا سپری کرد و سپس به انگلستان بازگشت و در دانشگاه آکسفورد مشغول به کار شد.

نخستین مقاله مهم درک پارفیت هویت شخصی (Personal Identity) در ۱۹۷۱ منتشر شد. او در این مقاله استدلال می‌کند که وجود مستمر ما چیزی جز برخی روابط مشخص میان حالات ذهنی در زمان‌های مختلف نیست و دوم اینکه آنچه وجود آینده ما را عقلانی می‌کند این نیست که آن شخص خود ما هستیم، بلکه بدین روست که به دلایل روان‌شناختی خاصی آن شخص با ما رابطه دارد. این مقاله جایگاه پارفیت را در فلسفه تثبیت کرد.

دوازده سال بعد او کتاب *عقل‌ها و شخص‌ها* را نوشت. این کتاب هم به نظریه هویت شخصی و هم به موضوع عقلانیت و زمان و هم یک تئوری اخلاق درباره جمعیت‌های آینده انسانی و چرایی وجود

یادکرد کاوت‌گر هویت و عادت

وظایف مرتبط با آن می‌پردازد. این بخش از کتاب پنجره جدیدی در فلسفه اخلاق باز کرد که امروز «اخلاق جمعیت» (Population Ethics) نامیده می‌شود. به پرسش‌هایی چون «آیا اجبار اخلاقی برای فرزندآوری وجود دارد؟» یا «آیا ممکن است جهان با تولید بیشتر انسان‌های سعادتمند بهتر شود؟» در این حوزه نوظهور در فلسفه اخلاق مدرن پرداخته می‌شود. پیتر سینگر، دیگر فیلسوف پیرو «نوع‌دوستی مؤثر»، کتاب *عقل‌ها و شخص‌ها* را بعد از *روشن‌های اخلاق هنری* سجویک (۱۸۷۴)، فیلسوف بریتانیایی عصر ویکتوریا، مهم‌ترین اثر در فلسفه اخلاق می‌داند.

به‌گفته برخی نزدیکانش، پارفیت عادت‌های خاصی داشت. او وقت کمی برای امور دیگر صرف می‌کرد. اغلب میوه و سبزیجات خام می‌خورد. حتی در هنگام لباس پوشیدن کتاب می‌خواند. سرعت خواندنش بالا بود و تمرکز زیادی بر کارش داشت. در دهه پایانی عمرش برای حفظ سلامت خود روزی یک ساعت بر روی دوچرخه ثابت رکاب می‌زد و در همان هنگام هم مشغول مطالعه بود. شاگردانش او را مهربان می‌دانستند. گاهی توضیحاتی که بر نوشته‌های دانشجویانش می‌نوشت بیشتر از متن اصلی بود. در ایام تدریس در یکی از دانشگاه‌های آمریکا یک‌بار ناگزیر در بیمارستان بستری شد. بسیاری از دانشجویان او برای عیادتش به بیمارستان رفتند. صحنه‌هایی که یکی از دانشجویانش در بیمارستان توصیف کرده است نشان می‌دهد که پارفیت نه تنها فیلسوفی مهم و پرکار، بلکه انسانی اهل فضیلت بود.

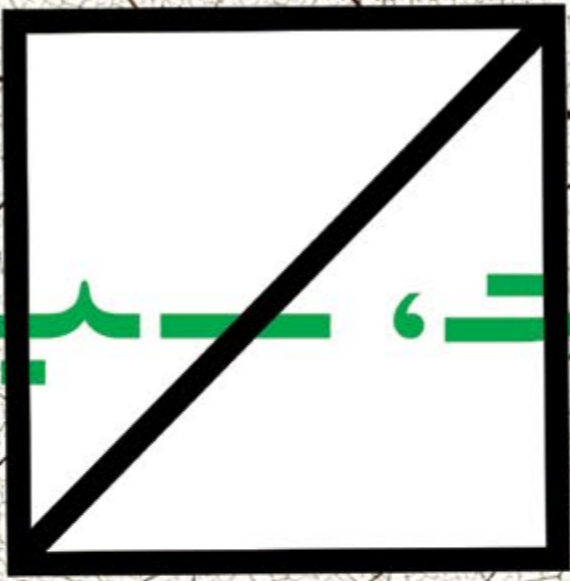
پارفیت

جستار مصاد

فقدنور سبز در خاکستر برنج

محیط زیست، سیاست و اخلاق

—نوشته



تاریخ بشر به سیر می‌پریم. یک میلیارد انسان در معرض مرگ ناشی از گرسنگی هستند. هیچ سند تاریخی در هزاره‌های گذشته چنین قحطی بزرگی را گزارش نکرده است. اما جالب است بدانیم که حتی در کشوری مثل ایران که بارش جوّی آن یک‌چهارم میانگین جهانی است (تا سی سال پیش یک‌سوم بود) و دوسوم مساحت کشور بیابان است و یک‌پنجم مساحت بیابان مطلق است و اساساً سرزمینی است که پروتئین در آن خیلی گران و دشوار تولید می‌شود نزدیک یک‌سوم مواد غذایی با سوء مصرف، دور ریخته می‌شود (ملاک این سنجش نسبت زباله تر به کل حجم زباله در مناطق شهری ایران است). بر این مبنا می‌توان نتیجه گرفت درحالی‌که یک میلیارد انسان در معرض مرگ به خاطر گرسنگی هستند، به واقع افزون‌تر از جمعیت کنونی جهان غذا در کره زمین تولید می‌شود و عامل قحطی کنونی (بر خلاف قحطی‌های تاریخی که بیشتر منشأ اقلیمی یا زیستی داشت) سوء مصرف است و نه کمبود. شما چقدر در رنج آن یک میلیارد انسان مسئولیت دارید؟ ساده است: ببینید مقصد نهایی مواد غذایی خانه شما پس از خروج از یخچال کجاست.

اما اینها چه نسبتی با اخلاق و سیاست دارند؟ اخلاق نسبت مسئولیت شخصی شما است با اثر زیست‌بومی مراحل سه‌گانه پیش‌گفته، و سیاست عبارت است از همین تناسب در مقیاس اجتماع. اگر افراد مسئولیت‌گریز در قبال محیط زیست فقط اقلیتی از جامعه باشند مشکل ناشی از آموزش و فرهنگ است. اما اگر اکثریت با محیط زیست در ستیزند اینجا دیگر ما با نظام سیاسی رودررو هستیم. حفظ آب‌و‌خاک یک کشور مسئولیت اول هر نظام سیاسی است (حتی نظام‌های فاسد استبدادی نیز در طول تاریخ صرفاً به همین یک دلیل تلاش کرده‌اند برای خود مشروعیت سیاسی ایجاد کنند) و اگر این مسئولیت انجام نمی‌شود این نظام سیاسی است که باید مورد خطاب قرار گیرد. قرائت سنتی از تمامیت ارضی در جهان مدرن تغییر کرده است. اکنون حفظ منابع زیستی مثل آب و خاک و هوا همان‌قدر اهمیت دارد که حفظ مرزها. دانش مدرن به بشر آموخته است عرصه زیستی یک کشور فقط با اشغال توسط دشمنان از بین نمی‌رود. پدیده‌هایی همچون فرسایش‌خاک، بیابان‌زایی، نابودی تنوع زیستی، جنگل‌زدایی، فرونشست زمین و قهقرای منابع آب هم همان‌قدر می‌توانندعامل تقلیل‌گستره زیست یک کشور باشند. در ایران شاهدیم که قهقرای زیست‌بومی موجب شده از شرق به سمت غرب و از جنوب به سمت شمال، به تدریج ایران خالی‌تر شود. اکنون ۸۰٪ جمعیت ایران فقط در دو قطاع تبریز- مشهد و تبریز- شیراز (عمدتاً منطبق بر پای‌کوه‌های کماکان ابدار البرز و زاگرس) زندگی می‌کنند. گستره‌های وسیعی از استان‌های فارس، هرمزگان، کرمان، سیستان و بلوچستان و خراسان جنوبی که بیش از نیمی از مساحت ایران را در بر می‌گیرند در همین چند دهه اخیر یا از جمعیت خالی شده‌اند و یا در حال خالی شدن هستند. این روندی است که پیشتر همسایگان ما همچون عراق و سوریه و افغانستان و قبل از آن کشورهای دیگری در جنوب مدیترانه و سواحل دریای سرخ طی کرده‌اند. حتی می‌توان این بحث را در مقیاس‌های بزرگ‌تر تاریخی و جغرافیایی پی‌گرفت. همین نکته است که باعث شده در دوهزار سال گذشته محدوده بسط مدنیّت و فرهنگ از عرض مشخصی در محدوده پرفشار جنب حاره (چین- هند- ایران- بین‌النهرین- شمال آفریقا و آن‌سوتر اینکا و آزتک در آمریکای مرکزی) به تدریج به عرض‌های بالاتر و در محدوده اصطلاحاً خط هم‌دمای ۲۱ درجه (شمال اروپا و اسکاندیناوی- ایالت‌های شمالی آمریکا و کالیفرنیا و ایالت‌های محدوده جنوب شرق کانادا در نیمکره شمالی و نوار باریکی در استرالیا و نیوزیلند و آفریقای جنوبی در نیمکره جنوبی) نقل مکان کند. واقعیت این است که در مقیاس‌های کلان‌تر تاریخی و جغرافیایی جبر محیطی ملموس‌تر و قابل‌درک‌تر به نظر می‌رسد. اگرچه در مقیاس‌های کوچک‌تر اقتصادات سیاسی و تکنولوژیک بعضاً سیطره این جبر را کاهش داده باشند. این غافل‌گیری بزرگی است: هنوز رفاه بشری به شدت وابسته به پایداری زیست‌بومی و محیطی است. در همه جا هنوز نامزدهای انتخابات حتی فلان شهر کوچک، عکس خود را به دیوارها می‌آویزند و می‌گویند به ما رأی دهید تا شما را خوشبخت کنیم. اما تجربه تاریخی می‌گوید که خوشبختی به زبانه‌های خورشیدی و تناوب دوره‌های ترسالی و خشک‌سالی بیشتر وابسته است تا اقتضای زودگذر سیاسی. البته این نکته نافی اهمیت کنشگری سیاسی نیست. نظام سیاسی ناکارآمد یا فاسد می‌تواند سرزمینی را شتابناک‌تر و افزون‌تر به گرداب ناپایداری محیطی فرو برد؛ برعکس یک نظام سیاسی اخلاق‌گرا و مسئول می‌تواند با حفظ آب‌و‌خاک، سرزمین را به سلامت از دوره‌های گذرای عسرت اقلیمی و محیطی عبور دهد. این بحثی گسترده‌دامان است. اکنون به یخچالتان نگاه کنید و ببینید در کجای این مسئولیت اخلاقی ایستاده‌اید، شما و سرزمین‌تان.

برآوردها می‌گویند پس از کنفرانس اقلیمی پاریس در سال ۲۰۱۶ و حضور گسترده سیاست‌مداران، اقتصاددانان، روشنفکران و ستاره‌های عالم سینما و ورزش در اخبار و گزارش‌های مرتبط با موضوع تغییر اقلیم توجه مردم جهان و حتی رسانه‌های پرشمارگان و همه‌پسند به محیط زیست افزایش شتابناکی یافته است. اما واقعیت این است که از درجه تغییر اقلیم به محیط زیست نگرستن موضوع را برای توده مردم پیچیده و دشوار می‌کند. گرمایش جهانی، اثر گازهای گلخانه‌ای، انتشار دی‌اکسیدکربن، توالی لائینیا و ال‌نینیو و نظایر آن عباراتی فنی هستند که اگر فهمشان هم دشوار نباشد، دست‌کم برای شهروندان عادی آسان نیست که بین زندگی روزمره خود و برخی از این مفاهیم ارتباط مستقیم ایجاد کنند؛ دشوارتر اینکه بخواهند کنشگری و واکنش در برابر چنین پدیده‌هایی را به حوزه سیاست برکشند. با این همه به نظر می‌رسد که درک محیط زیست در وجه عام آن، ساده‌تر از فهم بخشی جزئی‌تر و فنی‌تر همچون موضوع گرمایش جهانی باشد؛ حتی اگر تعدد داشته باشیم لزوماً محیط زیست را نه آن‌چنان که معمول است، مرتبط با حیات روزمره و عمدتاً در حوزه مسائل اقتصادی-اجتماعی، بلکه پدیده‌ای عمیقاً فلسفی و کاملاً سیاسی بدانیم. برای واشکافت این سادگی، منظومه حیات روزمره یک شهروند جهان‌مدرن را یک چهاربر (مربع) تصور می‌کنیم که برهای آن عبارتند از محیط زیست، سیاست، اخلاق و یخچال. محیط زیست به عنوان مهم‌ترین مسئله بشر در قرن بیست و یکم، سیاست به معنای عامل شکل‌دهنده حیات اجتماعی انسان، اخلاق در قالب نمایه جهان‌بینی و مجموعه باورهای ذهنی بشر و یخچال آشپزخانه آنچه که این هر سه در آن به هم درمی‌آمیزند و در نهایت تصویری نمادین از مدنیت در عصر مدرن ارائه می‌دهند. چرا یخچال؟ در نهایت همه تکاپوهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انسان برای مصرف است. و آنچه که تعیین می‌کند یک انسان در مدارای با محیط زیست است یا در تقابل با آن، الگوی مصرف اوست. به همین نسبت می‌توان فرد را به اجتماع تعمیم داد و گفت متوسط و شکل غالب الگوی مصرف هر جامعه تعیین می‌کند که سرزمین در مسیر پایداری زیست‌بومی قرار دارد یا روندی رو به قهقرا را طی می‌کند. البته که می‌توان برای سنجش شاخص پایداری محیطی هر سرزمین مؤلفه‌های گوناگونی را در نظر گرفت. اما در نهایت بررسی الگوی مصرف از همه دقیق‌تر است و در منتهای این نهایت به جایی می‌رسیم که مقصد نهایی مصرف است: آشپزخانه. و در آشپزخانه یخچال مثل یک گذرگاه است که تعیین می‌کند چه مصرف شده، چقدر مصرف شده، از کجا آمده و چگونه مصرف شده است. به همین سادگی است: به یخچال‌ها نگاه می‌کنیم در یک سرزمین فرضی و می‌گوییم با چگونه جامعه‌ای روبرو هستیم، با چطور وضعیت سیاسی، با چه مایه دستاورد تاریخی و فرهنگی و البته با چه شاخص‌هایی از پایداری محیطی، که خود نماد آینده است. از این نظر فلسفه سیاسی حاکم بر یک چشم‌انداز از تعقیب سفر مواد غذایی به یخچال، زمان باقی ماندن این مواد در یخچال و مقصد خروج این مواد قابل بررسی است. این وضعیت سه‌گانه را می‌توان این‌گونه شرح داد:

بخش اول از سفر سرنوشت: شما چقدر مواد غذایی می‌خرید؟ از کجا؟ با چه کیفیتی و با چه روندی از تولید؟ آیا بین نیاز واقعی شما به غذا و میزان مواد غذایی که می‌خرید تناسبی وجود دارد؟ آیا محاسبه‌ای از ردپای زیست‌بومی خود در هنگام خرید غذا دارید؟ آیا می‌دانید آب مصرف شده برای تولید فقط یک کیلو گوشت گاو ممکن است افزون‌تر از آب روزانه در دسترس برای یک روستای چند ده نفری در جنوب صحرا یا شاخ آفریقا باشد؟ خربزه مشهدی را ترجیح می‌دهید یا ورامینی؟ اگر فرض کنیم شما ساکن تهران هستید کدام‌یک را می‌خرید؟ بله، خربزه مشهدی شیرین‌تر است. اما آیا می‌دانید این خربزه با طی کردن هزار کیلومتر برای رسیدن به یخچال شما تا چه حد در افزایش ردپای کربن شما نقش داشته است؟ تا حالا به این فکر کرده‌اید که برای کاهش ردپای زیست‌بومی‌تان اخلاقی‌تر این است که عمدتاً آن دسته از مواد غذایی را بخرید که در مکانی نزدیک‌تر به محل سکونت شما تولید شده‌اند؟

بخش دوم: مواد غذایی چه مدت در یخچال شما باقی می‌مانند؟ فرض بر این است که عمده خوانندگان این مطلب در شهر زندگی می‌کنند یا دست‌کم اینکه در مناطقی که چندان دور از فروشگاه‌های مواد غذایی نیستند. می‌دانیم که غذا یک ماده شیمیایی با خصوصیات کاهنده است. آنچه که امروز در یخچال دارید دقیقاً همان نیست که سه روز پیش خریده‌اید. حجم آن همان است، اما ارزش غذایی شاید حتی نصف شده باشد. اما شما می‌خرید و نگه می‌دارید. با همان غریزه بشر اولیه که نگران بود شاید در چند روز آینده شکار تازه‌ای به چنگش نیفتد. یخچال خالی نگران‌کننده است و اضطراب‌آور. فیلم‌های آخرالزمانی البته به این اضطراب افزوده‌اند. در ناخودآگاهتان زامبی‌ها دارند در انتهای خیابان پرسه می‌زنند و هر لحظه ممکن است ناچار شوید روزهای طولانی در خانه محبوس بمانید پس بهتر است آب و غذا ذخیره داشته باشید.

بخش سوم: مواد غذایی از یخچال شما به کجا می‌روند؟ در قابلمه و سر سفره یا در سطل زباله؟ الان ما در مقطع بزرگ‌ترین قحطی



بیورن لومبورگ:

غوغای برید

در محیط زیست گراپی

راحله احمدی



همواره بخشی جدایی‌ناپذیر از موضوع تغییر اقلیم انکار یا تکذیب آن بوده است. عده‌ای در اینکه انسان موجب تغییر اقلیم شده باشد تردید می‌کنند. گروهی دیگر نقش عامل انسانی را نفی نمی‌کنند، اما منکر تأثیر گسترده تغییر اقلیم بر طبیعت و جامعه انسانی هستند و معتقدند این انسان و طبیعت ظرفیت انطباق با گرمایش جهانی را دارند. عده‌ای از عبارت «انکار تغییر اقلیم» برای بیان موضع خود استفاده می‌کنند. اما افراد بیشتری عبارت «تردید نسبت به تغییر اقلیم» را ترجیح می‌دهند. واقعیت این است که این دو گروه، اصل تغییر اقلیم را بیش‌وکم رد می‌کنند. عقاید و عملکرد گروه‌های دیگری نیز با انکار تغییر اقلیم، ملازمه دارد. مثلاً افراد یا گروه‌های اجتماعی‌ای هستند که به رغم اذعان به وقوع تغییر اقلیم، در هماهنگ ساختن سبک زندگی خود با این شرایط و یا از انجام اقدامات عملی برای کاهش اثرات تغییر اقلیم اجتناب می‌کنند. اینان نیز عملاً در صف منکران تغییر اقلیم هستند.

اقلیم‌شناسان فعالیت رسانه‌های محافظه‌کار و وبلاگ‌نویسان شکاک در تحقق گرمایش جهانی را ماشین انکار ایدئولوژیکی، سیاسی و صنعتی می‌دانند که تلاش می‌کند افکار عمومی را نسبت به وقوع تغییر اقلیم منحرف کند. کسانی که فعلاً نه می‌کوشند دانش اقلیم‌شناسی را تضعیف کنند عموماً خود را «منتقد» معرفی می‌کنند. اما آرای بسیاری از این افراد با استانداردهای شک‌گرایی علمی مطابق نیست. آنان بدون در نظر گرفتن شواهد، مصرانه نقش بشر را در گرمایش جهانی انکار می‌کنند. منکران تغییر اقلیم معمولاً می‌کوشند با استفاده از مغالطه و دیگر روش‌های سخن‌پردازی به مدعای خود صورت و ظاهری علمی دهند. آنان هرگز در این زمینه موفق نبوده‌اند.

پژوهشگران می‌گویند به گمان قوی فعالیت‌های انسانی محرک اولیه تغییر اقلیم بوده، اما منکران تغییر اقلیم با سیاست‌های کاهش کربن که در مقابله با گرمایش جهانی تدوین شده، به شدت مخالفت کرده‌اند. به همین دلیل اجرای این سیاست‌ها همواره با موانع جدی روبرو بوده است.

جریان انکار تغییر اقلیم در ایالات متحده از همه کشورها قدرتمندتر است؛ مثلاً لابی‌گر نفتی و منکر معروف تغییر اقلیم، سناتور جیم اینهوف از ژانویه ۲۰۱۵ رئیس کمیته محیط‌زیست سنای ایالات متحده است. او می‌گوید همه چیز دست خداست و این گستاخی است که بیندیشیم بشر می‌تواند با فعالیت‌هایش باعث تغییر اقلیم شود. اینهوف همواره تغییر اقلیم را بزرگ‌ترین شوخی فریبکارانه‌ای دانسته که تاکنون به مردم آمریکا ضربه زده. او برای اینکه مثلاً این ادعای جعلی را افشا کند در فوریه ۲۰۱۵ گلوله‌ای برفی را با خود به مجلس سنا آورد و آن را در کف زمین پرت کرد!

گفتنی است مبارزات سازمان‌یافته برای تضعیف اعتماد عمومی به اقلیم‌شناسی، با سیاست‌های اقتصادی محافظه‌کار پیوند دارد. صاحبان منافع صنعتی که همواره با مقررات محدود کننده انتشار دی‌اکسیدکربن مخالفند، حامی آن مبارزات هستند. جریان انکار تغییر اقلیم با لابی سوخت‌های فسیلی، صاحبان صنایع و اتاق‌های فکر لیبرال در آمریکا هم‌مدل و همراه است. بیش از ۹۰٪ مقالاتی که تغییر اقلیم را نمی‌پذیرند یا در تحقق آن شک و شبهه ایجاد می‌کنند از اتاق‌های فکر جناح راست بیرون آمده است. گفته می‌شود درآمد سالانه مجموع سازمان‌های فعال علیه جنبش تغییر اقلیم تقریباً ۹۰۰ میلیون دلار است. همچنین از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰ برخی خیره‌ها و مؤسسات غیرانتفاعی آمریکایی نظیر «دی سی اف»، به صورت ناشناس، به بیش از صد سازمان که به شکلی گسترده تلاش می‌کنند افکار عمومی را از توجه به تغییر اقلیم غافل کنند، نزدیک به ۱۲۰ میلیون دلار اهدا شده است.

در سال ۲۰۱۳ مرکز رسانه و دموکراسی گزارش داده که «مؤسسه غیر انتفاعی شبکه، سیاست و دولت» (سازمانی چند منظوره با ترکیبی از ۶۴ اتاق فکر آمریکایی) با شرکت‌های بزرگ و اعطاکندگن محافظه‌کار کمک‌های مالی لابی کرده تا با قوانین تغییر اقلیم مخالفت کنند.

همسو با انکارکنندگان گرمایش جهانی، نخله دیگری به نام «شکاکان محیط‌زیستی» وجود دارد که ادعا می‌کند محیط‌زیست‌گرایان و دانشمندان محیط‌زیستی حامی آنان بیشتر مبالغه‌گر و احساساتی هستند. این اصطلاح به صورت عمومی برای کسانی که منتقد محیط‌زیست‌گرایان هستند نیز استفاده شده و پیوند بسیار نزدیکی با ضد محیط‌زیست‌گرایی و انکار تغییر اقلیم دارد. شکاکان محیط‌زیست بر این باورند که گستردگی آسیب‌های ناشی از فعالیت‌های انسانی کم اهمیت‌تر از چیزی است که برخی دانشمندان و بنیادهای علمی ادعا می‌کنند و بر اساس شواهد موجود، هنوز بسیار زود است که محدودیت‌هایی بر فعالیت‌های انسانی وضع و اجرا شود. آنان می‌گویند پیش از اجرای چنین اقداماتی در حوزه محیط‌زیست باید بحث و بررسی بیشتری صورت گیرد. جنبش شکاکان محیط‌زیستی همواره بر این ایده متمرکز بوده محیط‌زیست‌گرایی تهدیدی فزاینده برای توسعه اقتصادی و اجتماعی و آزادی‌های مدنی است.

از سوی دیگر نهادها و سازمان‌های محیط‌زیستی استدلال می‌کنند که جریان شکاکیت محیط‌زیستی که چنین گسترده و فراگیر، همه جا رایج شده، به صورت مستقل توسعه نیافته بلکه همواره با جریان‌های محافظه‌کار لابی کرده و صنایع آلاینده هزینه‌های این فعالیت‌ها را تأمین می‌کنند. حامیان محیط‌زیست‌گرایی معتقدند که شکاکیت شکلی از انکارگرایی است و خصوصاً در ایالات متحده، صاحبان صنایع به اعضای کنگره و سناتورها کمک‌های مالی چشمگیری کرده‌اند و اتاق‌های فکر نئولیبرالی به پروژه‌های تحقیقاتی مخالف جریان تغییر اقلیم تسهیلات مالی هنگفتی پرداخت کرده‌اند. «بنیاد دوستان زمین» مهم‌ترین شرکت نفت و گاز آمریکایی، اکسان موبیل را متهم کرده به افراد و نهادهای پرشماری، از جمله اتاق‌های فکر و لابی‌های مخالف پیمان کیوتو، میلیون‌ها دلار پرداخت کرده است.

مطالعه جدید گروهی از اقلیم‌شناسان ادعا می‌کند نویسندگان اکثر قریب به اتفاق کتاب‌هایی که از دهه ۱۹۷۰ تاکنون درباره شکاکیت محیط‌زیستی منتشر شده، به اتاق‌های فکر جناح راست وابسته‌اند. آنان نتیجه گرفته‌اند شکاکیت تاکتیکی

از ضدجنبشی نخبه‌محور است که برای مبارزه با محیط‌زیست‌گرایی طراحی شده و استفاده موفقیت‌آمیز از این تاکتیک به تضعیف تعهد ایالات متحده به حفاظت محیط‌زیست کمک کرده است. ضدجنبش شکاکیت محیط‌زیستی مانعی سخت است که محیط‌زیست‌گرایان را وادار کرده در برخورد با این ضدجنبش به تبیین آشکارتر مسائل اساسی تغییر اقلیم و مبانی این نظریه مشغول شده و همچنان نتوانند از مرحله سیاست‌گذاری برای مقابله با گرمایش جهانی پیشتر روند.

محیط‌زیست‌گرایی شکاک

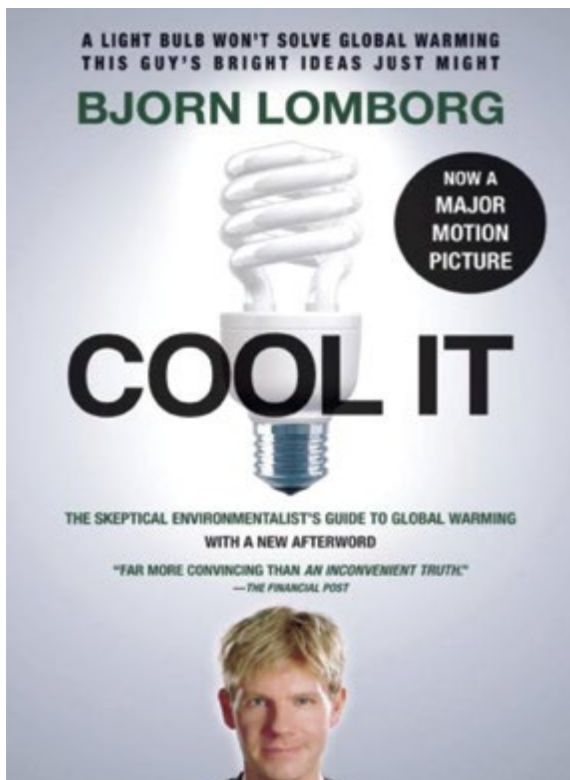
The Skeptical Environmentalist: Measuring the Real State of the World

کتابی جنجال برانگیز

هم‌زمان با اوج گرفتن مجادله درباره گرمایش جهانی، در سال ۲۰۰۱ کتابی منتشر شد که محبوبیت ضدجنبش تغییر اقلیم را به طرز چشمگیری افزایش داد. نویسنده آن اظهارات محیط‌زیستی‌ها را از دیدگاه آماری و اقتصادی سنجیده و اعلام کرد که اغلب ادعاهای طرفداران محیط‌زیست اغراق‌آمیز بوده است. بیورن لومبورگ (Bjorn Lomborg) نویسنده جوان کتاب بر اساس تجزیه و تحلیل هزینه-فایده استدلال کرده بود که تنها بخش اندکی از ادعاهای محیط‌زیستی‌ها نگرانی‌های جدی و قابل تأملی است و مابقی (از جمله تغییر اقلیم) چیزی جز مبالغه نبوده است. لومبورگ با کمی چرخش از موضع قبلی خود، در سال ۲۰۱۰ اذعان کرد که باید ده‌ها میلیارد دلار در سال برای مقابله با تغییرات اقلیم سرمایه‌گذاری شود و گفت گرمایش جهانی بی‌شک یکی از نگرانی‌های عمده پیش روی جهان امروز شده است و باید با آن چونان یکی از موانع توسعه انسانی برخورد کرد. ولی او موضع حقیقی خود را به طور خلاصه به این صورت بیان کرد: «گرمایش جهانی واقعی است، انسان‌ساخت است و مشکلی بزرگ محسوب می‌شود، ولی پایان دنیا نیست.»

بیورن لومبورگ، سردمدار ضدجنبش تغییر اقلیم

بیورن لومبورگ زاده ۶ ژانویه ۱۹۶۵، نویسنده دانمارکی و استاد مهمان دانشکده اقتصاد کپنهاگ، رئیس مرکز توافق کپنهاگ و مدیر سابق مؤسسه دولتی ارزیابی محیط‌زیستی دانمارک است. او دوره کارشناسی را در دانشگاه جورجیا گذراند، مدرک کارشناسی ارشد علوم سیاسی را در ۱۹۹۱ از دانشگاه آرهوس و دکترای علوم سیاسی را در ۱۹۹۴ از دانشگاه کپنهاگ کسب کرد. از ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۶ استادیار و ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۵ دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آرهوس بود و آمار تدریس می‌کرد. فوریه ۲۰۰۵ دانشگاه را ترک کرد و در ماه می همان سال استاد مهمان دپارتمان مدیریت، سیاست و فلسفه در دانشکده اقتصاد کپنهاگ شد. لومبورگ جوان به خاطر کتاب پر فروش و بحث برانگیزش، *محیط‌زیست‌گرایی شکاک* به شهرت



جهانی رسید. او در کتابش استدلال می‌کند بسیاری از هزینه‌ها و اقدامات دانشمندان و سیاست‌گذاران برای مقابله با گرمایش جهانی، سرانجام کمترین تأثیر را در افزایش دمای جهان خواهد داشت.

سال ۲۰۰۹ مؤسسه بیزینس اینسایدر(Business insider) وی را یکی از ده دانشمند معتبر دنیا معرفی کرد که نسبت به مسئله گرمایش جهانی ابراز تردید کرده‌اند. در همین زمان لومبورگ کمپینی در مخالفت با پروتوکل کیوتو و سایر هزینه‌ها برای کاهش انتشار کربن در کوتاه‌مدت راه انداخت و استدلال کرد باید با افزایش دمای کوتاه‌مدت سازگار شد و برای تحقیق و توسعه راه‌حل‌های محیط‌زیستی بلندمدت‌تر هزینه کرد. می‌توان گفت او با واقعیت تغییر اقلیم مشکلی ندارد، بیشتر با رویکردهای اقتصادی و سیاسی اتخاذ شده (یا اتخاذ نشده) برای رویارویی با بحران تغییر اقلیم مخالفت دارد. لومبورگ از مدافعان سرسخت توجه افکار عمومی و تمرکز منابع نسبت به مسائلی است که به زعم او بسیار بیشتر به جهان فشار آورده است (مشکلاتی از قبیل ایدز، مالاریا و سوء‌تغذیه). او در نقدی بر کنفرانس محیط‌زیست و توسعه سازمان ملل در سال ۲۰۱۲ نوشت «گرمایش جهانی به‌هیچ‌وجه تهدید اصلی محیط‌زیست ما نیست.» در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ مجله فارین پالیسی (Foreign Affairs Magazine) بیورن لومبورگ را برای جستجوی حقایق بیشتر درباره سیاست‌های تغییر اقلیم، در شمار صد دانشمند برتر جهان آورد.

درباره کتاب محیط‌زیست‌گرای شَکاک

بیورن لومبورگ با انتشار کتاب *محیط‌زیست‌گرای شَکاک* در سال ۲۰۰۱ توجه زیادی را به خود جلب کرد. محتوای کتاب استدلال‌های بحث‌انگیزی است برای اثبات اشتباه بودن بسیاری از ادعاهای شایع و پیشگویی‌ها درباره مشکلات و مسائل محیط‌زیست. در فصل مربوط به تغییر اقلیم لومبورگ می‌گوید واقعیت انسان‌ساخت گرمایش جهانی را قبول دارد، اما محاسباتی که محیط‌زیستی‌ها بر اساس آن می‌گویند زمین تا پایان قرن حاضر ۶ درجه گرم‌تر خواهد شد، پذیرفتنی نیست. او با تجزیه و تحلیل هزینه- فایده، فهرستی از اقدامات ضروری برای نیل به توسعه جهانی نوشته بود. او در این فهرست اقدامات لازم برای کاهش دمای زمین را در پایین‌ترین رتبه قرار داد.

برخی منتقدان بر کمبود تجربه آموزشی و حرفه‌ای لومبورگ در علوم محیط‌زیست تمرکز می‌کنند. اما طرف‌داران او می‌گویند وی به درستی تخصص خود را در علم سیاست و اقتصاد محیط‌زیست به کار گرفته و با تجزیه و تحلیل هزینه- فایده از یک ابزار تحلیلی استاندارد در ارزیابی سیاست‌های محیط‌زیستی استفاده کرده است. مدافعان لومبورگ می‌گویند بسیاری از دانشمندان و طرف‌داران محیط‌زیست که از کتاب او انتقاد کرده‌اند خودشان کارشناس سیاست محیط‌زیست نیستند و یا در پژوهش‌های مبتنی بر هزینه- فایده تجربه و مهارتی ندارند.

لومبورگ در هر یک از زمینه‌های اصلی و زیرمجموعه‌های کار خود در کتابش از رویکرد مشابهی استفاده کرده است. او از موضوعی کلی و عمومی شروع کرده و به موردی جزیی و خاص می‌رسد؛ مثلاً با یک مسئله بزرگ مانند آلودگی یا انرژی شروع کرده، آن را به زیربخش‌هایی تقسیم کرده (مانند آلودگی هوا، تخلیه سوخت‌های فسیلی)، سپس یک یا چند معضل گسترده و منبع آنها را شناسایی می‌کند. وی در این بررسی‌ها به داده‌هایی که قابل اطمینان‌تر و واقعی‌تر به نظر می‌رسند، اتکا می‌کند. سپس با تجزیه و تحلیل آن داده‌ها، گزاره انتخابی خود را اثبات یا رد کند. او با محاسبات خود در هر زمینه بررسی شده به این نتیجه رسید که ادعای محیط‌زیستی‌ها یا اثبات نشده یا اغراق‌آمیز است و یا تصویری کاملاً تغییر یافته از وضعیتی است که در حقیقت در حال بهبود است، اما عمدا در حال بدتر شدن جلوه داده شده است. لومبورگ بعد از روشن کردن آنچه خودش «وضعیت واقعی جهان» می‌نامد، برای هر مسئله محیط‌زیستی و زیرمجموعه‌های آن، انواع نظریه‌ها و فناوری‌ها و استراتژی‌های اجرایی و هزینه‌ها را بررسی می‌کند؛ سپس برای بهبود شرایطی که به زعم او چندان وخیم نیستند و یا پیشبرد وضعیت در مناطقی که در حال حاضر اوضاع آنها وخیم محسوب نشده و نیازمند اقدام عاجل نیستند، راه‌های جایگزین معرفی می‌کند.

لومبورگ در این کتاب به گزارش سالانه وضعیت جهان که مؤسسه وورد واچ (Worldwatch) از سال ۱۹۸۴ آن را تهیه می‌کند، اشاره دارد. او این گزارش را یکی از معتبرترین و علمی‌ترین نشریاتی حوزه سیاست‌های محیط‌زیستی می‌داند. درعین‌حال این نشریه را نقد می‌کند که چرا از روندهای کوتاه‌مدت برای پیش‌بینی پیامدهای فاجعه‌بار در مواردی که روندهای بلندمدت نتایج مشابهی را تأیید نکرده، استفاده می‌کند.

کتاب *محیط‌زیست‌گرای شَکاک* در اثبات ادعاهای خود طیف وسیعی از مسائل را در زمینه‌های عمومی مطالعات محیط‌زیستی، از اقتصاد محیط‌زیست گرفته تا علوم محیط‌زیست، بررسی کرده، به مجموعه وسیعی از نتایج و پیشنهاده‌ها می‌رسد. لومبورگ با نقد بی‌پروای نمونه‌های معروف نگرانی‌های محیط‌زیستی‌ها- با تفسیر داده‌هایی حاصل از بیش از سه هزار منبع- ادعا می‌کند که محیط‌زیست‌گرایان منابع بالقوه سودمند را به سوی مسائل محیط‌زیستی کم‌اهمیت هدایت می‌کنند و موجب زیان اقتصاد جهانی شده‌اند. او معتقد است برای پیش‌بینی و تحلیل نتایج به جای استفاده از آمار منطقه‌ای و کوتاه‌مدت باید از داده‌های بلندمدت جهانی در گزارش‌های نهادهای رسمی نظیر دولت ایالات متحده یا آژانس‌های سازمان ملل استفاده کرد. گفتنی است منتقدین زیادی به روش‌شناسی و تمامیت علمی کتاب لومبورگ انتقاد کرده، برآنند که نویسنده زمینه‌های تحقیقاتی بررسی شده در کتابش را تحریف کرده است.

کتاب *محیط‌زیست‌گرای شَکاک* به چهار موضوع اصلی می‌پردازد:

- رفاه انسانی از نظر اقتصادی و جمعیت‌شناسی

- رفاه بشر از دیدگاه اکولوژیکی

- آلودگی به عنوان تهدیدی برای رفاه انسانی

- تهدیدات آینده برای رفاه انسانی

بحث اصلی لومبورگ این است که اکثریت قریب به اتفاق مشکلات محیط‌زیستی مثل آلودگی، کمبود آب، جنگل‌زدایی و از دست رفتن گونه‌ها، منطقه‌ای و کوچک‌مقیاس بوده و به شدت در ارتباط با فقر هستند، درست شبیه مشکلاتی مثل رشد جمعیت، گرسنگی و ایدز. بنابراین موانع رفاه انسانی اساساً موضوعات لجستیکی بوده و تا اندازه زیادی از طریق توسعه اقتصادی و اجتماعی حل می‌شوند. درباره مسائلی که در سطح جهانی بیشتر مورد توجه‌اند، نظیر مصرف سوخت‌های فسیلی و گرمایش جهانی، او استدلال می‌کند درباره این مسائل اغلب بزرگ‌نمایی شده و سیاست‌های توصیه شده برای مهار آنها در صورت مقایسه با سایر راه‌حل‌های جایگزین اغلب نامناسبند.

در بخش اول کتاب، لومبورگ رفاه انسانی را از دیدگاه اقتصادی و جمعیت‌شناسی بررسی کرده، سه موضوع اصلی (امید به زندگی، غذا و گرسنگی، رفاه) را واشکافی می‌کند. او می‌گوید با اینکه عواملی (به‌طور ویژه بیماری ایدز) جمعیت نقاطی از جهان را تهدید می‌کند، امید به زندگی و سطح سلامت در طول قرن‌های گذشته به طرز چشمگیری بهبود یافته است. لومبورگ این نظریه توماس مالتوس را که افزایش جمعیت جهان به گرسنگی گسترده می‌انجامد رد کرده، برعکس او ادعا می‌کند که غذا در دسترس و مصرف روزانه کالری بشر در حال افزایش است، و این روند تا زمانی که پیشرفت‌های تکنولوژیکی به محو گرسنگی منجر شود، ادامه دارد. او می‌پذیرد که به‌طور خاص در آفریقا تأمین معاش و رفاه هنوز بسیار دشوار است، اما فقر و گرسنگی آفریقا را ناشی از نظام‌های سیاسی و اقتصادی می‌داند که به‌طور تأسف‌برانگیزی ناپایدار و ناکارآمد هستند. درباره رفاه او معتقد است که ثروت همان‌گونه که بر اساس سرانه تولید ناخالص داخلی اندازه‌گیری می‌شود، نباید تنها معیار برای سنجش سطح رفاه باشد. وی با اشاره به بهبود کیفیت آموزش و پرورش، ایمنی، اوقات فراغت و دسترسی بسیار گسترده‌تر به کالاهای مصرفی، نشان می‌دهد که رفاه در بیشتر کشورهای جهان در حال ارتقااست.

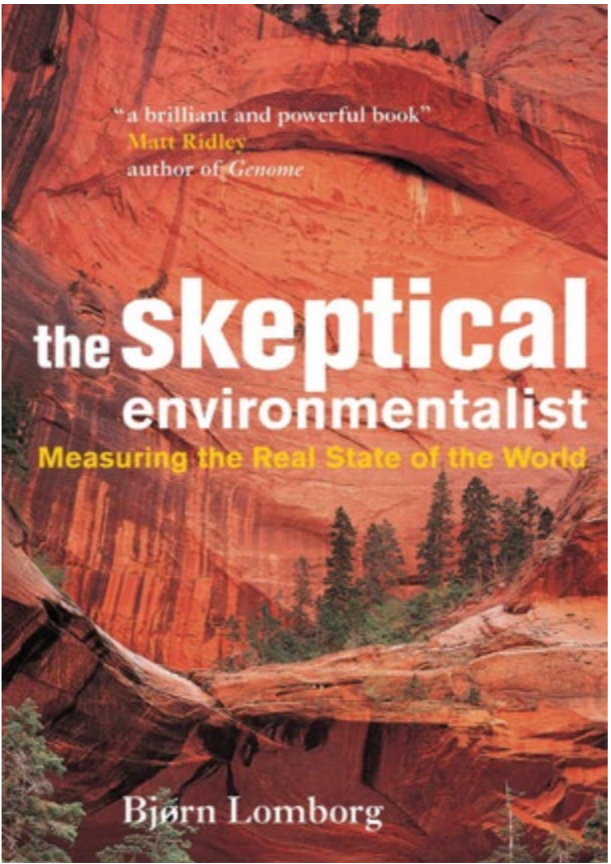
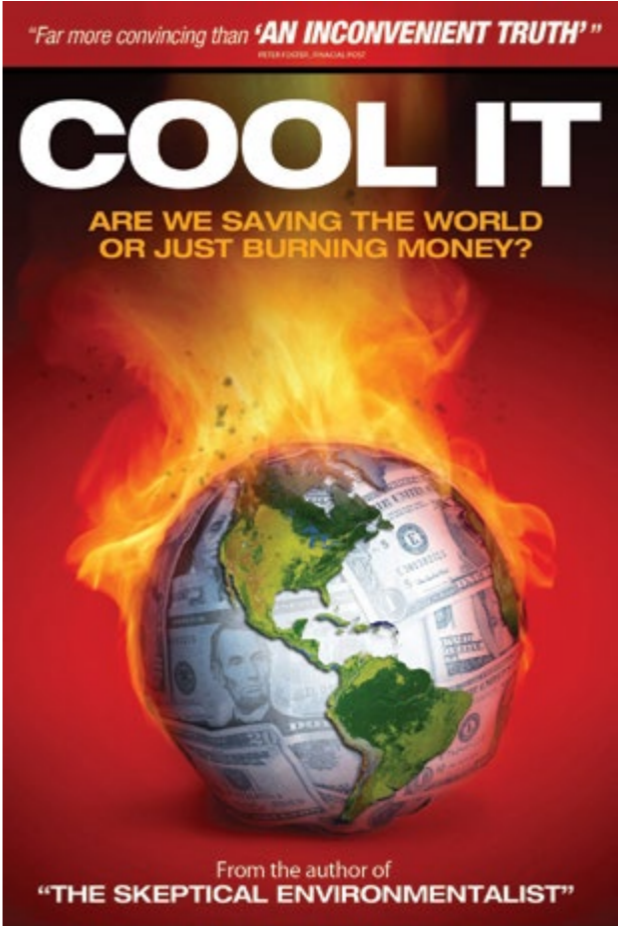
در بخش دوم کتاب، لومبورگ رفاه انسانی را از دیدگاه اکولوژیکی بررسی کرده، پس از مرور منابع طبیعی جهان به نتیجه‌ای می‌رسد که با آنچه گزارش محدودیت‌های رشد شناخته شده به شدت در تناقض است. محدودیت‌های رشد نام کتاب معروفی است درباره شبیه‌سازی کامپیوتری رشد اقتصادی و جمعیتی با وجود ذخایر محدود منابع طبیعی که در ۱۹۷۲ نوشته شده است.

لومبورگ بار دیگر، این بار از دیدگاه بوم‌شناختی، منابع غذایی را تجزیه و تحلیل کرده، دوباره به این نتیجه می‌رسد که رشد جمعیت انسانی برای بیشتر محصولات غذایی تهدید محسوب نمی‌شود. آری، یک استثنا وجود دارد: ماهیان که جمعیت آنان همچنان درحال کاهش است. راه‌حل پیشنهادی او مزارع ماهی است که اثرات مخرب کمتری بر اقیانوس‌ها دنیا دارند. او سپس موضوع جنگل‌ها را بررسی می‌کند و می‌گوید هیچ نشانه‌ای از جنگل‌زدایی گسترده پیدا نکرده و یادآور می‌شود که حتی آمازون هنوز بیش از ۸۰٪ از پوشش درختی خود در سال ۱۹۷۸ را حفظ کرده است. از نگاه او جنگل‌زدایی در کشورهای درحال‌توسعه با فقر و شرایط ضعیف اقتصادی مرتبط است، پس رشد اقتصادی بهترین راه مقابله با جنگل‌زدایی است. درباره انرژی لومبورگ ادعا کرده مصرف نفت با شتابی که گفته می‌شود کاهش نخواهد یافت و پیشرفت‌های تکنولوژیکی برای سال‌ها بعد نیز سوخت‌های فسیلی را برای مردم فراهم می‌کند. البته اکنون گزینه‌های زیادی وجود دارند که با گذشت زمان منبع انرژی جدید جایگزین سوخت‌های فسیلی خواهند شد. درباره منابع دیگری نظیر فلزات هم لومبورگ می‌گوید مقدار آنها اصلاً کم نیست. در ادامه این فصل از کتاب نویسنده اختلافات موجود بر سر منابع آب را بررسی کرده، اظهار می‌کند احتمالاً جنگی بر سر آب رخ نخواهد داد، زیرا چنین جنگی چندان مقرون به صرفه نیست. مثلاً به نقل از یک افسر اسرائیلی، یک هفته جنگ با فلسطین هزینه‌ای بالغ بر پنج دستگاه آب‌شیرین‌کن به اسرائیل تحمیل می‌کند. لومبورگ در بحث آب به مدیریت بهتر منابع آبی موجود دنیا تأکید می‌کند، زیرا آب به‌صورت نابرابر در جهان توزیع شده است.

بخش سوم کتاب به بررسی تهدید آلودگی محیط‌زیست برای رفاه بشر پرداخته، پس از مرور زوایای مختلف موضوع می‌گوید آلودگی هوا در کشورهای ثروتمند در دهه‌های اخیر به‌طور پیوسته کاهش یافته است. میزان آلودگی هوا به شدت با توسعه اقتصادی ارتباط دارد و کشورهای کمتر توسعه‌یافته آلودگی بیشتری تولید می‌کنند. او باز هم استدلال می‌کند تسریع رشد اقتصادی در کشورهای نوظهور به کاهش آلودگی هوا کمک می‌کند. او توصیه کرده که کشورهای درحال‌توسعه با طی کردن همان مسیری که کشورهای توسعه‌یافته پیموده‌اند، منابع مالی بیشتری را برای کم کردن آلودگی‌های خاص هوا فراهم کنند و از این طریق سلامت شهروندان خود را بهبود بخشند. درباره آلودگی آب نیز لومبورگ اظهار می‌کند که کیفیت آب نیز همانند هوا با پیشرفت اقتصادی ارتباط نزدیکی دارد. و پس از استفاده گسترده از سیستم‌های فاضلاب، آلودگی رودخانه‌های بزرگ و مهم غرب به سرعت کاهش یافته است. درباره زباله نیز برآن است نگرانی از آن همانند بسیاری مسائل دیگر، بسیار اغراق‌آمیز و توأم با بزرگ‌نمایی است؛ زیرا مثلاً کل زباله تولید شده در ایالات متحده در قرن ۲۱، می‌تواند در مربعی فرضی با عمق ۱۰۰ پا و طول ۲۸ کیلومتر از هر طرف جا بگیرد؛ مساحتی معادل نه هزارم درصد از کل سطح ایالات متحده!

بخش چهارم کتاب تهدیدات آینده رفاه انسانی را بررسی می‌کند. جان کلام نویسنده این است که بر اساس تجزیه و تحلیل هزینه- فایده، تهدیدات زیست‌محیطی مطرح شده علیه رفاه بشری به شدت اغراق‌آمیز بوده، بسیاری از سیاست‌های پیش‌بینی‌شده برای مهار آنها نیز اشتباه است. سپس از نگرانی‌هایی که درباره آفت‌کش‌ها و ارتباط آنها با سرطان شایع شده مثال آورده، می‌گوید چنین نگرانی‌هایی در افکارعمومی غالباً بزرگ‌نمایی شده‌اند؛ زیرا مثلاً خطر ابتلا به سرطان در اثر مصرف الکل و قهوه بسیار بیشتر از مصرف سبزیجات سم‌پاشی شده با آفت‌کش‌هاست. همچنین اگر از آفت‌کش‌ها در تولید میوه‌ها و سبزیجات استفاده نمی‌شد، هزینه تولید آنها افزایش می‌یافت و در نتیجه مصرف آنها کم می‌شد. این خود می‌توانست موجب افزایش ابتلا به سرطان شود. او در ادامه انتقاد از وحشت ایجاد شده برای کاهش زودرس تنوع زیستی می‌گوید در ۵۰ سال گذشته تنها ۷٪ (نه) آنچنان که برخی بیولوژیست‌ها ادعا می‌کنند) از گونه‌ها منقرض شده است. لومبورگ اذعان می‌کند انقراض موجودات زنده قطعاً یک مشکل است، اما می‌گوید آن طور که برخی ادعا می‌کنند یک مصیبت یا فاجعه نیست و تأثیر چندانی بر رفاه بشر ندارد.

افزون بر همه موارد پیش‌گفته، لومبورگ مهم‌ترین ادعای جنجالی خود را درباره گرمایش جهانی مطرح کرده است. او به مواردی از عدم قطعیت‌ها در شبیه‌سازی‌های کامپیوتری تغییر اقلیم و نواقص روش‌های جمع‌آوری داده‌ها اشاره می‌کند، اما از همان ابتدا واقعیت انسان‌ساخت گرمایش جهانی را می‌پذیرد. بحث اصلی او انکار گرمایش جهانی نیست، امادرباره پیش‌بینی‌ها و سیاست‌گذاری‌هایی درباره این یافته علمی انتقاداتی دارد. او می‌گوید با توجه به مقدار مورد نیاز کاهش گازهای گلخانه‌ای برای مقابله با گرم شدن کره زمین، پروتوکل کنونی کیوتو به شدت ناکافی است. وی استدلال می‌کند که هزینه‌های اقتصادی محدودیت‌هایی قانونی که قصد دارند گرم شدن زمین را کُند یا معکوس کنند بسیار بیشتر از گزینه هماهنگی‌های بین‌المللی است. او همچنین ادعا می‌کند هزینه مقابله با گرمایش جهانی به شکل بسیار بی‌تناسبی می‌تواند به کشورهای درحال‌توسعه تحمیل شود. از آنجا که توافقنامه کیوتو فعالیت‌های اقتصادی را محدود می‌کند، کشورهای درحال‌توسعه که بیشتر هم از آلودگی و فقر رنج می‌برند به صورت مداوم در معرض فقر اقتصادی بیشتر قرار گرفته و روز به روز ضعیف‌تر و ناتوان‌تر می‌شوند. به لحاظ اولویت سیاسی مقابله با گرمایش جهانی در مقایسه با مسائل دیگر (نظیر مبارزه با فقر و بیماری و کمک به کشورهای فقیر که تأثیر مستقیم‌تر و فوری‌تری را هم بر رفاه و هم بر محیط‌زیست می‌گذارد) اهمیت کمتری دارد. بنابراین او توصیه می‌کند که پیش از تصمیم‌گیری درباره اقدامات آینده، تجزیه و تحلیلی بر اساس هزینه- فایده در مقیاس جهانی صورت گیرد. پروژه «توافق کپنهاگ» که لومبورگ بعدها آن را سازمان‌دهی کرد، به این نتیجه رسید که مقابله با گرم شدن کره زمین قطعاً منفعتی هم دارد، اما



اولویت آن در مقایسه با سایر مسائل «ناچیز» (و در رتبه سیزدهم) است و با توجه به تجزیه و تحلیل هزینه- فایده، پروژه‌های مربوط به تغییرات اقلیمی، مانند مالیات بر کربن بهینه، پروتوکل کیوتو و نظایر آن اولویت چندانی ندارند. لومبورگ کتابش را با مرور دوباره ادعاهای محیط‌زیستی‌ها و اشاره به اینکه وضعیت واقعی جهان بسیار بهتر از ادعاهای موجود است، پایان می‌دهد. او برآن است عدم توافق بر سر اولویت‌های جهانی، مشکل بزرگی ایجاد کرده، یعنی توجه و تمرکز افکار عمومی را به سوی مسائل نسبتاً بی‌اهمیت و نادیده انگاشتن مشکلات واقعا مهم سوق می‌دهد. در بدترین حالت کتاب «محیط‌زیستی شکاک» معتقد است که جامعه جهانی تحت فشار قرار گرفته تا سیاست‌های نامناسبی را اتخاذ کند که تأثیرات نامطلوبی بر بشریت دارند و منابع انسانی را که می‌تواند برای کمک به کشورهای فقیر و یا مبارزه با بیماری‌هایی نظیر ایدز به کار گرفته شود، هدر دهد. بدین ترتیب لومبورگ ما را وادار می‌کند به آنچه او «مسائل جهان واقعی» می‌نامد بنگریم و از توجه به جنجال‌های محیط‌زیستی و نگرانی‌های اغراق‌شده دوری کنیم.

بیورن لومبورگ و اتهام رسمی عدم صداقت علمی

بعد از انتشار کتاب *محیط‌زیست‌گرای شکاک* گروهی از دانشمندان محیط زیست لومبورگ را رسماً به عدم صداقت علمی متهم کردند. در مجموع سه شکایت علیه او به کمیته دانمارکی مسئول رسیدگی به عدم صداقت علمی (DSCD)(سازمانی زیرمجموعه وزارت علوم، تکنولوژی و فناوری دانمارک) ارائه کردند. از لومبورگ پرسیده شد آیا او کتاب را برای طرح بحث منتشر کرده (که در این صورت در حوزه صلاحیت آن کمیته نیست)، یا آن را به منزله یک کار علمی منتشر کرده است؟ لومبورگ به خاطر هموار کردن مسیر تحقیق درباره محتوای کتابش گزینه دوم را انتخاب کرد. در اتهامات علیه لومبورگ گفته شد که کتاب *محیط‌زیست‌گرای شکاک* عمداً از داده‌های گمراه کننده استفاده کرده و نتیجه‌گیری‌های ناقص ارائه کرده است. به خاطر شباهت شکایت‌ها، کمیته تصمیم گرفت هر سه را در یک پرونده تحقیقی رسیدگی کند. در ژانویه ۲۰۰۳ کمیته حکمی مبهم و مغشوش صادر کرد: «کتاب به خاطر ارائه اطلاعات نادرست از حقایق علمی به عدم صداقت علمی محکوم می‌شود، اما خود لومبورگ به دلیل کمبود تخصص در زمینه سؤالات مطرح شده، مجرم شناخته نمی‌شود.» فوریه همان سال لومبورگ شکایتی علیه حکم کمیته تنظیم کرد و به وزارت علوم و فناوری دانمارک، مرجع ناظر کمیته، فرستاد. در دسامبر ۲۰۰۳ وزارت با استناد به خطاهای رویه‌ای از جمله عدم وجود مستندات از اشتباهات کتاب، حکم کمیته را لغو کرد و از کمیته خواست پرونده را مجدداً بررسی کند. مارچ ۲۰۰۴ کمیته با این استدلال که بررسی مجدد، در تمام احتمالات، به همان نتیجه منجر خواهد شد، رسماً اعلام کرد که اقدامات بیشتری درباره شکایات انجام نمی‌دهد.

پاسخ جامعه دانشگاهی به کتاب *محیط‌زیست‌گرای شکاک*

حکم کمیته DSCD درباره لومبورگ موجب شد که دادخواستی با امضای ۲۸۷ نفر از اقتصاددانان و دانشمندان تزار اول علوم اجتماعی در دانمارک تنظیم شود و کمیته به خاطر اینکه کتاب را به عنوان اثری علمی ارزیابی کرده، آماج انتقاد شود؛ در حالی که امضا کنندگان طومار به روشنی کتاب لومبورگ را اظهار نظر فردی غیردانشمند فرض کرده بودند. وزیر علوم سپس از آژانس تحقیقات دانمارک (DRA) خواست که یک گروه کاری مستقل برای بررسی عملکرد کمیته تشکیل دهد. در واکنش به این موضوع، گروه دیگری از دانشمندان دانمارکی، عمدتاً از جامعه علوم طبیعی و پزشکی، بیش از ۶۰۰امضا برای حمایت از کمیته DSCD جمع آوری کرده، دادخواست خود را به آژانس تحقیقات دانمارک ارائه دادند.

ادامه جنجال و نقد لومبورگ

احکام مقامات دانمارکی در ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ منتقدان لومبورگ را ناامید کرد. *نیزنگ لومبورگ* نام کتابی است که هوارد فرییل (نویسنده و محقق مستقل آمریکایی) نوشت و خواهان تحلیلی دقیق از تمام روش‌هایی شد که لومبورگ بر پایه آنها از شواهد علمی، به طور گزینشی و بعضاً تحریف شده استفاده کرده است. فرییل نوشته است منابعی که لومبورگ در پانویس‌ها ذکر کرده چندان مورد تأیید نیست و در مواردی حتی در تضاد مستقیم با ادعاهایی است که خودش در متن کتاب آورده. لومبورگ در جوابیه‌ای سرگشاده و ۲۷ صفحه‌ای استدلال‌های فرییل را رد کرد. فرییل نیز پاسخی به جوابیه او نوشت و به دو اشتباه خود اعتراف کرد، اما غیر از همان دو نکته، صورت کلی تمام استدلال‌های لومبورگ را رد کرد.

گروهی از دانشمندان در سال ۲۰۰۵ در مقاله‌ای که در ژورنال اینفورمیشن اتیکس (اخلاق اطلاعات) منتشر کردند نوشتند که بیشتر منتقدان لومبورگ ناعادلانه رفتار کرده‌اند و جامعه علمی از اقتدار خود برای سرکوب این فرد سوءاستفاده کرده است. این ژورنال از نظرات لومبورگ را چونان «فرضیه گالیله» دانست؛ به این مفهوم که لومبورگ جوان شجاعی است که با اپوزیسیون از مد افتاده مقابله می‌کند.

ادعای غیرموجه بودن اتهامات علیه لومبورگ، در شماره بعدی مجله اخلاق اطلاعات به وسیله فاگ، یکی از شاکیان اصلی لومبورگ، به انتقاد گرفته شد. فاگ مجدداً مخالفت خود با حکم وزارت علوم را به این صورت مطرح کرد که بسیاری از اتهامات علیه لومبورگ موجه است و تشبیه نشریه از اظهارات لومبورگ به فرضیه گالیله شدیداً مخالفت کرد. فاگ و دیگر



چهار در پست‌ترمال اقلیبی

سید محمد عطفی رضیعی



دانشمندان همچنان از لومبورگ به خاطر معکوس نشان دادن علم اقلیم‌شناسی انتقاد می‌کنند.

لومبورگ و پروژه معروف توافق کپنهاگ

در سال ۲۰۰۲ لومبورگ و مؤسسه ارزیابی محیط‌زیست، توافق کپنهاگ را تأسیس کردند؛ توافق کپنهاگ یک گردهمایی پروژه‌محور از چندین اقتصاددان برجسته است که در آنجا با استفاده از روش‌هایی مبتنی بر اقتصاد رفاه، می‌کوشند اولویت‌ها برای پیشرفت و توسعه رفاه جهانی را تعیین کنند. برابر توافق کپنهاگ، هر چهار سال گروهی از اقتصاددانان برجسته برای ارزیابی و رتبه‌بندی شماری از مشکلات و بحران‌ها دور هم جمع می‌شوند. بخش اصلی بودجه این پروژه را دولت دانمارک تأمین می‌کرد، البته اکنون هم بخشی از هزینه‌ها را پرداخت. خلاصه نتایج نخستین ارزیابی آن اقتصاددانان در کتاب *بحران‌های جهانی، راه‌حل‌های جهانی* با ویراستاری لومبورگ (اکتبر ۲۰۰۴، انتشارات دانشگاه کمبریج) منتشر شده است.

فیلم بلند لومبورگ: مستند «خونسرد باش»

در نوامبر ۲۰۱۰ بیورن لومبورگ فیلم بلند مستند «خونسرد باش» را در آمریکا ساخت. در بخش‌هایی از آن، فیلم مستند «یک حقیقت تلخ»، ساخته «الگور» را در سال ۲۰۰۶ برنده جایزه اسکار شده بود، آشکارا به نقد کشیده شده است. رسانه‌ها بارها فیلم لومبورگ را پخش کردند. در سرمقاله وال استریت ژورنال از تیترا استفاده شد: «مستند خونسرد باش، یک حقیقت تلخ را پشت سر گذاشت.» نقد و بررسی‌های منتشر شده از این فیلم بلند به طور کلی مطلوب بودند تا جایی که آتلانتیک آن را گزارش فوری، هوشمند و سرگرم‌کننده از بحث تغییر اقلیم خواند که تمرکز قوی بر راه‌حل‌های مقرون به صرفه دارد. جنجال لومبورگ در آوریل ۲۰۱۵ سبب شد توجه بیشتری به او جلب شود. سال‌ها قبل یارانه سوخت‌های فسیلی برداشته شده بود. زیرا استدلال می‌شد سهم نامتناسبی از یارانه‌ها به سوی طبقه متوسط و برخوردار می‌رود و این امر موجب ارزانی چشمگیر سوخت‌های فسیلی، نتیجتاً افزایش مصرف آنها و نهایتاً تشدید گرمایش جهانی می‌شود. اما در آوریل ۲۰۱۵ بیورن لومبورگ فراخوانی منتشر کرد و خواستار بازگرداندن یارانه تمام سوخت‌های فسیلی شد. انتشار این فراخوان واکنشی مختلفی داشت. از جمله آنکه دانشگاه وسترن استرالیا که سال ۲۰۱۴ پیشنهادی ۴ میلیون دلاری دولت استرالیا را برای تأسیس مرکز جمعی به مدیریت لومبورگ پذیرفته بود، در پی طوفان مخالفت‌های استادان، دانشجویان و اقلیم‌شناسان از سرتاسر دنیا از تصمیم خود برگشت. دولت همچنان به دنبال یافتن حامی مالی برای مؤسسه پیشنهادی بود و نهایتاً در اکتبر ۲۰۱۵ بودجه ارائه شده پس گرفته شد.

واقعیت این است که می‌توان لومبورگ را پدیده‌ای علمی به شمار آورد. دانشمندی که نام او با جنجال گره خورده و البته همین جنجال‌ها باعث شده عملاً امروزه یک شخص مشهور و رسانه‌ای باشد. البته دانشمندان دیگر بارها، از جمله در گزارش‌های پانل بین‌دولتی تغییر اقلیم (IPCC) جانمایه ایده‌های علمی او رد شده است. توان رشک‌برانگیز لومبورگ برای نوشتن و انتشار کتاب و مقاله باعث شده او اکنون دشمن شماره یک فعالان مهار گرمایش جهانی به شمار آید. اما نمی‌توان انکار کرد که نوشته‌های او سبب شده ادعاهای محیط‌زیستی، به خصوص در حوزه تغییر اقلیم و گرمایش جهانی با وسواس و دقت بیشتری منتشر شوند. شک‌گرایی همیشه یکی از پیشرفته‌های توسعه علم بوده است.

بعدها وقتی به گذشته نگریسته می‌شود، این پرسش ذهن‌ها را می‌گزد که تمدن بشر چگونه بدین سادگی تسلیم شد؟ آیندگان باور نمی‌کنند بشر هزاران سال کوشید تا به اوج شکوه و توانایی خود رسید، حتی توانست وضعیت طبیعی اقلیم‌های گوناگون زمین را به دلخواه خود تغییر دهد. آنگاه به ناگهان با این واقعیت روبرو شد که نقاب تبلیغ از چهره تمام نام‌ها و برندها فرو افتاد و انسان با واقعیت آنچه انجام داده بود، تنها ماند و چندان ناتوان شد که ناگزیر تسلیم شد.

در ۲۰۶۴ میلادی، دیگر به مهار تغییرات اقلیمی امید ی نیست. هرچند فاصله دسامبر ۱۹۶۴– حدودا آذر ۱۳۴۳– تا دسامبر ۲۰۶۴ یک قرن کامل است، ولی برخلاف تغییر نامحسوس قرن‌های پیشین، دنیا زیر و زبر شده است. نماد و نمود این تغییرات بی‌بازگشت آن است که دیگر نمی‌شود مانع تغییر اقلیم شد؛ ازین پس بشر یارای مهار طبیعت و راندن آن را در مسیر دلخواه خویش ندارد.

این همان جهان لجام‌گسیخته و پُست‌نرمال اقلیمی است که ضیاءالدین سردار، دانشمند بریتانیایی درباره آن سخن رانده بود. او در توضیح این مفهوم نوشته بود که سخن از علم پُست‌نرمال است، وضعیتی که حقایق علمی نامشخص هستند، ارزش‌گذاری‌ها معنای گذشته را ندارند، فرصتی نیست و همه چیز در خطر است و باید در لحظه، تصمیم‌های سرنوشت‌ساز گرفت.

سالخوردگان دریغ‌گویان به کودکان و جوانان شگفت‌زده‌شان می‌گویند می‌شد مانع این وضعیت دهشتناک شد، اما افسوس که ما دلمشغولی‌های دیگری داشتیم. هر یک از ما خام‌اندیشانه می‌پنداشت اگر تنها من گوشت‌خواری را ترک کنم و گیاه‌خوار شوم، هیچ تغییری ایجاد نمی‌شود. سیاست‌مدارها یا تغییرات اقلیمی را از بیخ و بن انکار می‌کردند، یا سرگرم امور دیگری بود که ناشیانه آنها را مهم‌تر می‌انگاشتند.

نوجوانان ناباورانه می‌پرسند، یعنی می‌شد دنیا این شکلی نباشد؟ و پاسخ همیشه یکی است: دو به علاوه دو قطعاً مساوی چهار است، ولی می‌شد کاری کرد که این دو در کنار آن دو قرار نگیرد!

قوانین فیزیک و شیمی، اقتصاد و زیست‌بوم

در کانادا، دیوید سوزوکی پیر اهل طبیعت است: نزدیک به چهار دهه استاد دانشگاه بریتیش کلمبیا (یوبی‌سی) بود و هم‌زمان یکی از افراد شاخص شبکه سی‌بی‌سی (رسانه ملی کانادا) است. پس از بازنشستگی اداره بنیاد سوزوکی را به عهده گرفت، بنیادی که برای مهار تغییرات اقلیمی و کمک به بازگشت بومیان به جایگاه واقعیشان در کشور فعالیت‌های اجتماعی گسترده‌ای دارد.

او در یکی از کتاب‌هایش *میراث؛ چشم‌انداز یک ریش‌سفید برای آینده‌ای پایدار* از خاطراتش می‌گوید، ولی بر یادگارهایش برای دنیای امروز تمرکز دارد. از این می‌گوید که چگونه می‌توان مشکل تغییرات اقلیمی را به یک فرصت تبدیل کرد.

در همین کتاب است که او به معنای لغوی کلمه رادیکال می‌شود؛ یعنی سراغ ریشه‌های موضوع می‌رود. سخن کانونی سوزوکی این است که در دنیای امروز همه چیز محدود می‌شود به واقعیت، و واقعیت یعنی طبیعت. از نگاه او خاستگاه اقتصاد نیز طبیعت است و به طبیعت هم محدود می‌شود.

سوزوکی از خواننده‌اش می‌پرسد مگر تفاوت اقتصاد (economy) و زیست‌بوم (ecology) در چیست؟ و چرا زندگی امروز اقتصادمحور شده و اقتصاد از همه چیز برتر شده است؟ مگر نه آن است که در زبان‌شناسی، ریشه هر دو کلمه در یونان باستان واژه Oikos (به معنای خانه یا محل سکونت یا قلمرو) است؟ او می‌گوید این هر دو واژه به طبیعت وابسته‌اند هستند و محدود به قوانین آن. معنای یکی محیط و فضای زندگی است و دومی نیز راجع است به روش مدیریت این فضا.

سوزوکی سپس می‌پرسد اگر اقتصاد به قوانین طبیعت محدود است، چرا هر سال کلان‌تر شود؟ مگر نه چنین است که همه چیز در طبیعت – چه ساخت طبیعت باشد و چه ساخت انسان – سرانجام در نقطه‌ای به قوانین این طبیعت محدود می‌شود، به پایان رشد خود می‌رسد و بالاخره بالغ و آماده می‌شود؟ پس توهم رشد ابدی اقتصاد چگونه در ذهن بشر نقش بسته است و چرا این رشد توهمی بر همه چیز برتر پنداشته شده است؟ چرا آدمی می‌پندارد پس از آنکه همه مشکلات را حل کرد، نوبت به چاره‌اندیشی برای بحران محیط زیست خواهد رسید؟

از دید این قوانین، اگر عوامل موجود در یک سوی معادله تغییر کنند، آن طرف معادله هم دچار تغییر می‌شود.

البته یک موضوع دیگر هم به قوانین طبیعت محدود است: تغییرات اقلیمی در علم، تغییر محدود قوانین فیزیک و شیمی است. برابر قوانین فیزیک هرگاه دما افزایش پیدا کند، یخ ذوب می‌شود. سپس آب شیرین ناشی از ذوب شدن یخ‌ها وارد دریاها و اقیانوس‌ها می‌شود و ترکیب شیمیایی نمک آب تغییر می‌کند. وقتی نمک آب تغییر کند، جریان‌های درون آب متفاوت می‌شوند و مثلاً گلف استریم از کار می‌افتد. وقتی گلف استریم از کار افتاد، میانه زمین را آفتاب می‌سوزاند و اروپا یخ‌بندان می‌شود.

بسیار ساده، برابر قوانین ساده فیزیک و شیمی، دو به علاوه دو می‌شود چهار، مگر اینکه دو کنار دو قرار نگیرد.

یک نفر دیگر نیز سال‌هاست نگاهی سرد و خشک، همچون انعطاف‌ناپذیری این قوانین دارد و می‌گوید تمدن بشر اصلاً توان تحمل تغییرهای بزرگ اقلیمی را ندارد. نام او گای مک‌پرسون است و هر کجا می‌ورد از دیگران می‌پرسد آیا برای انقراض بشر در حدود یک دهه دیگر آماده‌اید؟

مکپرسون و بحث انقراض انسان

او زیست‌شناس، متخصص تکامل و استاد دانشگاه آریزونا است، ولی وی را بیشتر برای آرای افراطی در موضوع تغییرات اقلیمی

می‌شناسند. دهه‌هاست همراه خانواده‌اش از جامعه کناره گرفته است. آنان محیطی پایدار در کوهپایه‌ای برای زندگی خودشان فراهم کرده‌اند. همه چیز از انرژی‌های تجدیدپذیر می‌آید و در محیط نزدیکشان آماده مصرف می‌شود.

چرا؟ چون مکپرسون می‌گوید تمدن بشر با آتش بازی کرده و باخته. او می‌گوید افزایش گازهای گلخانه‌ای در اتمسفر زمین بزرگ‌ترین مخاطره ممکن است، زیرا تعادل فراتر از ۱۱ هزار ساله دوره زمین‌شناسی هولوسن را برهم زده است و اینک طبیعت آنچه را در دل دارد هویدا می‌کند. زمین هم بیش از هر چیز، گازهای ویرانگر از جمله متان در اعماق خود دارد که برابر قوانین فیزیک و شیمی، در تعادل دمایی پیشین زمین سر جای خودشان باقی می‌مانند یا اینکه منجمد و بی‌خطر و یا در دل آب باقی بودند.

پدیده دهشتناکی که سخنان مکپرسون را تأیید می‌کند ذوب پرمافراست (permafrost) است (که عبارت است از لایه‌ای ضخیم منجمد سنگی یا خاکی زیر سطحی که در طول سال یخ‌زده باقی مانده است، این اتفاق با سرد ماندن لایه‌های زیرسطحی زمین به زیر دمای انجماد آب به مدت دو سال یا بیشتر و عمدتاً در عرض‌های جغرافیایی بالا و مناطق قطبی رخ می‌دهد، اما ممکن است پرمافراست‌های آلپی در ارتفاعات کوهستانی در عرض‌های جغرافیایی بسیار پایین‌تر هم وجود داشته باشد). این برای نخستین مرتبه است که پس از آخرین عصر یخبندان چنین اتفاقی روی می‌دهد. اکنون ذوب شدن پرمافراست زمین‌های یخ‌بسته نزدیک به قطب شمال تایید شده است. این زمین‌های منجمد ذوب می‌شوند و آنچه از واپسین عصر یخ‌بندان در دلشان نهفته، گندیده می‌شود و گاز متان پس می‌دهد. این به معنای افزوده شدن ۹۰ تا ۵۰۰ میلیارد تُن گاز متان در کنار دیگر انواع گازهای گلخانه‌ای در جو زمین است.

مکپرسون می‌گوید تنها انسان نیست که کنترل مطلق تولید گازهای گلخانه‌ای را در دست دارد. او روزی را می‌بیند که گاز متان، چندان در اتمسفر انباشته شده که یک رعد، انفجاری به قدرت یک بمب اتمی روانه زمین می‌کند. متان گاز خطرناک گلخانه‌ای است: حداکثر ۲۰ سال در جو باقی می‌ماند و بسته به اینکه چه مدت در اتمسفر بماند، تا ۸۶ برابر دی اکسید کربن بر گرمایش زمین تأثیر می‌گذارد. ولی این گاز به سرعت آتش می‌گیرد. از این‌رو حجم بالای آن در جو می‌تواند سبب انقراض انسان و نابودی تمدن بشر باشد.

هرچند مکپرسون آدمی را گونه‌ای همانند دیگر جانوران می‌بیند و می‌گوید پس از کار افتادن فنآوری‌های امروزی در رویدادهای شدید آب و هوایی، باید منتظر انقراض انسان در کنار دیگر گونه‌های جانوری در نخستین مراحل ششمین عصر انقراض بزرگ باشیم.

درحقیقت، مکپرسون زمانی را نیز برای انقراض بشر مشخص کرده است. او بر این باور است که در دهه ۲۰۳۰ میلادی، تمدن انسان در مقابل طبیعت به زانو درمی‌آید و سپس آدمی از کره خاکی محو می‌شود.

اینک که این مقاله نوشته می‌شود، کمتر از ۱۳ سال به شروع این دهه باقی مانده است.

دنیای یک درجه سانتی‌گراد گرم‌تر

در ۲۰۱۶ میلادی و بنا به گزارش مشترک ناسا و نوآ، زمین برای سومین سال پیاپی، گرم‌ترین سال تاریخ معاصر خودش را گذارند و همین‌طور دمای میانگین زمین بیش از ۱ درجه سانتی‌گراد گرم‌تر از میانگین دمای زمین در طول قرن بیستم میلادی بود. این یک واقعیت علمی است، ولی هنوز تمامی جنبه‌های آن آشکار نشده است.

بین ۸ تا ۱۵۰ هزار سال پیش، دمای میانگین زمین به ۱ درجه سانتی‌گراد از ۲ درجه سانتی‌گراد کاهش یافت. اما به دلیل دخالت‌های انسانی تغییر کند دمای زمین سرعتی حیرت‌انگیز پیدا کرده است. آدمی سرعت تغییر دمای زمین را ۱۷۰ برابر روال طبیعت کرده است؛ یعنی تنها ۱۶ سال کافی است تا دمای زمین ۱ درجه گرم‌تر از میانگین قرن گذشته باشد. همین موضوع باعث می‌شود تا تمامی جنبه‌های این گرم‌تر شدن دما یکباره هویدا نشوند.

در نتیجه آنچه واقعا رخ داده هم اکنون افزون بر ۲۰ میلیون نفر در جهان – بیش از هر زمانی پس از جنگ جهانی دوم – انسان قحطی‌زده وجود دارد.

تعداد پناهجویان و آوارگان از ۶۵ میلیون نفر فراتر رفته است. این آمار از هر زمانی پس از جنگ جهانی دوم بیشتر است. زیرساخت‌های کافی برای جابجایی و اسکان تمامی این افراد وجود ندارد. هرچند این رقم در مقابل احتمال جابجایی میلیاردی آدمیان در دنیایی گرم‌تر از ۳ درجه سانتی‌گراد چشمگیر نخواهد بود.

در دنیای ۱ درجه گرم‌تر، منابع آب شیرین زمین به تدریج ناپدید می‌شوند. در این جهان مفروض یک سوم منابع آب شیرین دنیا در ۸۵ سال مصرف می‌شود و پس از آن برای بسیاری ملت‌ها مدیریت مصرف آب معنایی نخواهد نداشت.

در کنار آن، یخ‌ها بر خشکی و بر سطح آب با سرعتی بیشتر از پیش‌بینی‌ها ذوب می‌شوند. آنچه بر آب دریاها و اقیانوس‌ها ذوب می‌شود، موجب تیرگی آب در برابر نور خورشید خواهد شد. آب بجای انعکاس دادن نور خورشید، آن را جذب می‌کند و این پدیده سبب گرم‌تر شدن آب می‌شود.

همچنین یخ‌هایی که در خشکی‌ها ذوب می‌شود موجب افزایش سطح آب دریاها و اقیانوس‌ها خواهد شد. آبی که اینک گرم‌تر شده در مقایسه با آب سردتر گذشته، حجم بیشتری دارد. همچنین آب گرم‌تر اکسیژن کمتری را در خود نگه می‌دارد و دی‌اکسیدکربن کمتری نیز جذب می‌کند.

به این تصویر دهشتناک و واقعیات علمی باید این را افزود که هوای فراز آب اقیانوس‌ها از هوای خشکی‌ها گرم‌تر است. این

یعنی آنکه شاهد تکرار طوفان‌های حاره‌ای با قدرتی بسیار بیشتر از گذشته خواهیم بود. جهان فقط ۱ درجه گرم‌تر شده ولی درجه‌بندی قدرت طوفان‌های زمین در حال بی‌اثر شدن است. هم‌اکنون متخصصان هواشناسی در جستجوی راهی برای توضیح قدرت طوفان‌های کنونی هستند. صد البته این رویدادها بر گیاهان تأثیر می‌گذارند: رشد گیاهان کندتر می‌شود و بیش از گذشته دی‌اکسیدکربن تولید می‌کنند. بر اثر همه این رویدادها اکوسیستم جهان به‌هم‌ریخته است، تا آنجا که افزون بر یک سوم گونه‌های جانوری در حال مهاجرت از قلمروهای سنتی خودشان هستند. در عین حال پس از ۶۵ میلیون سال و پایان پنجمین عصر انقراض بزرگ که دایناسورهای غول‌پیکر را از صحنه زمین محو کرد، اینک تغییرات اقلیمی، نابودی خاک، افزایش آلودگی‌ها، گسترش شهرها و انباشت زباله‌ها در کنار دیگر موارد، ششمین عصر انقراض بزرگ زمین را شروع کرده است. پیش‌بینی می‌شود تا ۲۰۲۰ میلادی دو سوم از تعداد موجودات زنده بر زمین کاسته شود و این تنها سه سال پس از ۱ درجه سانتی‌گراد گرم‌تر شدن زمین است. بسیاری از جانداران زمین، از جمله انسان در روزهای گرم از مشکلات تنفسی، سکته قلبی و یا خشک شدن بدن می‌میرند. در ۲۰۰۳ میلادی که اروپا شاهد تابستانی ۲.۳ درجه سانتیگراد گرم‌تر بود، ۵۲ هزار نفر جان باختند. هم‌اکنون انسان آسوده در آغوش فنآوری‌هایش نگاهی از دور به واقعیت‌های کره خاکی خود دارد. ولی برابر همین فنآوری‌های در دسترس، انسان البته تنها یک سیاره برای زیستن می‌شناسد. تاکنون هیچ سیاره جایگزینی پیدا نکرده است تا بعد از نابودی این زمین سراغ آن دیگری رود.

پیشگویی تیره علمی تخیلی: زندگی قرون وسطایی ارباب و برده

مکس دیوانه، روایتی از دنیای پُست‌نرمال اقلیمی است: در این دنیا مردم نخست برای انرژی و نفت با یکدیگر جنگیدند، سپس به خاطر آب و سرانجام برای غذا با هم ستیز کردند. انفجارهای اتمی ماهیت اندام‌های بشر را تغییر داد. در استرالایی که کمترین شباهتی به وضعیت کنونی این سرزمین ندارد، در دل صحرایی بی‌کران و متأثر از رویدادهای شدید آب و هوایی که تصورش برای بشر امروزی ناممکن است، چند ارباب آنچه را باقی مانده به چنگ گرفته‌اند و بقایای تمدن بشر را اسیر و برده خود کرده‌اند. تصویر قرون وسطایی مکس دیوانه، شبیه چیزی است که دیگر آثار علمی تخیلی فراروی ما می‌نهند: تمدن بشری از هم گسیخته، دموکراسی نابود شده و فنآوری‌های پیچیده بی‌ثمر مانده است. طبیعت به صحرایی مهلک تبدیل شده و آنچه هست، کمترین شباهتی با تصویرهای آشنا از زمین ما ندارد.

ولی آنچه از آینده زمین و تغییر اقلیم در این مدل‌های سیاه علمی تخیلی دیده می‌شود، افسانه نیست و هم‌اکنون نیز در قلمرو دولت‌های ضعیف‌تر زمین مشهود است: دولت سوریه در برابر خشک‌سالی بزرگ هلال حاصلخیز دوام نیاورد. افزون بر هشتصد هزار نفر از روستاها به شهرها رانده شدند. بر این وضعیت، باید بیش از یک میلیون آواره عراقی را نیز افزود.

مردم فقیرتر ناگزیر بر سر نان و آب با هم به رقابتی نفس‌گیر دست یازیدند و سرانجام ناله‌های تشنگان و گرسنگان به صداهای بلندی تبدیل شد که در گذر پنج سال، یکی از کهن‌ترین تمدن‌های جهان را به ویرانه‌ای ناآشنا تبدیل کرد.

سومالی و یمن نیز راهی مشابه را پیش گرفتند. دیکتاتورهای یکی بعد از دیگری در بهار عربی سرنگون شدند، ولی به جای آنان امیدواری نیامد، بلکه کمبودها بیشتر شد و نتایج سوء مدیریت منابع بیشتر آشکار شد. در این میانه پنتاگون سال‌هاست سیاهه‌ای از کشورهای در حال فروپاشی به خاطر کمبود آب، غذا و منابع را تهیه کرده، وضعیت آنان را زیر نظر دارد، پنتاگون آشکارا تغییرات اقلیمی را خطر امنیتی بسیار جدی می‌انگارد و پیش‌بینی می‌کند که ارتش و دولت آمریکا در دنیای ۵ درجه سانتی‌گراد گرم‌تر از کار می‌افتند. دیگر دولت‌ها و ارتش‌ها نیز پیش یا پس از آن سقوط کرده‌اند.

تغییر گریزناپذیر تدریجی از ۱ تا ۳ درجه

هم‌اکنون و هر روز، گرمایی برابر ۴۰۰ هزار انفجار اتمی صورت گرفته بر شهر هیروشیما در جزو زمین انباشت می‌شود. علت اصلی این وضعیت فعالیت‌های بشر، به خصوص صنعت سوخت‌های فسیلی است.

این را بیل مک کبین نوشت، وقتی در هفته‌نامه ملت (The Nation) مردم را دعوت به این کرد در صدمین روز دولت دونالد ترامپ به خیابان‌های واشنگتن و دیگر شهرها آمده، اقدامی جدی‌تر را در موضوع تغییرات اقلیمی خواستار شوند.

مک کبین در دهه ۱۹۹۰ نخستین کتاب عامه‌پسند در آمریکا را در موضوع تغییرات اقلیمی منتشر کرد. او یک فعال نامدار در این زمینه است. البته او آن زمان می‌پنداشت با نوشتن و فرهنگ‌سازی دنیا و سبک زندگی مردمان تغییر می‌کند. این کتاب و سپس تر کتاب‌های دیگرش پرفروش شدند، ولی حالا او فهمیده باید به عمل دست می‌یازید. تنها با سخنان مبتنی بر علم و پژوهش تغییری خلق نمی‌شود.

او برای اقدامات عملی، همگام با دیگر فعالان جنبش مردمی تغییرات اقلیمی، ۳۵۰ دات اورگ (350.org) را بنیاد نهاده است. این سازمان هدفی ساده دارد: اینکه گروه‌های کوچک مردم را در هر جای جهان آگاه کرد و وسایل اعتراض و اطلاع‌رسانی مثل پوستر و پلاکارد دستشان داد و وقتی آنها اعتراض می‌کنند، درباره کارشان در شبکه‌های اجتماعی جنجال آفرید.

ولی مک کبین به این محدود نشده است. او مدام می‌نویسد. در ۲۰۱۲ میلادی در مجله رولینگاستون درباره سه تغییر اقلیمی نوشت. او نخست توضیح داد که ۲ درجه سانتی‌گراد گرم‌تر شدن زمین چگونه وارد گفتگوهای گروه هفت کشور صنعتی شد و سپس به اظهارات سیاستمداران راه یافت. آنگاه درباره این گفت که برای جلوگیری از آن وضعیت، از سال ۲۰۱۲ به بعد و در

جهان و انسان در آینده‌ای نزدیک، ولی گرم‌تر برای زمین چه سیمایی خواهد داشت؟ آیا تمدن بشری در سیاره‌ای که ۲، ۳، ۵ یا ۷ درجه سانتی‌گراد گرم‌تر شده، امکان پایداری خواهد داشت؟



طول قرن بیست و یکم میلادی، زمین و بشر نباید بیش از ۵۶۵ میلیارد تن دی‌اکسیدکربن تولید کنند. بعد افزود که چگونه هم اکنون صنعت سوخت‌های فسیلی برای تولید ۲ هزار و ۷۹۵ میلیارد تن دی‌اکسیدکربن (یعنی ۵ برابر حد مجاز برای نرسیدن به ۲ درجه گرم‌تر شدن زمین) برنامه‌ریزی کرده است.

عدد ۳۵۰ در نام بنیاد مک کیبن (350.org) به حد مجاز دی‌اکسیدکربن در اتمسفر زمین اشاره دارد. برابر گفته ناسا برای ۶۵ هزار قرن (۶۵۰ هزار سال) گذشته تنها کمتر از ۳۰۰ ذره دی‌اکسیدکربن در اتمسفر زمین وجود داشت. تعادلی که به تمدن بشر اجازه رشد داد. ولی از دهه ۱۹۵۰ میلادی ناگهان تعداد این ذرات افزایش پیدا می‌کند.

در ۲۰۱۶ میلادی، تعداد این ذرات از ۴۰۰ گذشت. امسال تعدادشان برای چند ساعت از ۴۱۰ گذشت و پیش‌بینی می‌شود وقتی شمار این ذرات دو برابر تعدادشان در اوج عصر صنعتی شدن در قرن نوزدهم برسد- یعنی از ۲۸۰ به ۵۶۰ برسند- قطب شمال دیگر عاری از یخ خواهد شد.

حد مجاز ۳۵۰ است. حدی که موجودات زنده از جمله انسان در آن می‌توانند زنده بمانند و به شکوفایی گروه جانوری خود ادامه دهند. اگر امروز معجزه‌ای رخ دهد و انسان تا پایان این قرن حتی یک ذره دی‌اکسیدکربن به اتمسفر نفرستد، دمای زمین همچنان تا ۶۰ سال دیگر گرم‌تر می‌شود و به ۱.۵ درجه سانتی‌گراد گرم‌تر می‌رسد. ولی سپس تدریجا دما و تعداد ذرات دی‌اکسیدکربن برای نسل‌های بعدی به کمتر از ۴۰۰ کاهش پیدا می‌کند.

البته مک کیبن به موضوع امن بودن آستانه ۲ درجه سانتی‌گراد هم معترض است و می‌گوید، مثل این می‌ماند که در بازی رولت روسی، یک فشنگ در یک ششلول بگذاری و امیدوار باشی وقتی به سرت شلیک می‌کنی، یکی از ۵ جا، فشنگ نداشته باشد و در جا نمیری! او مدت‌هاست امیدش به سیاست‌مداران را از دست داده و تنها شمع امید ذهنش مردمند که شاید کاری کنند.از دید او جنگ سوم جهانی همین تغییرات اقلیمی است که ۶۷ سال است قلمرو فیزیکی بشر را کوچک‌تر می‌کند. یخ‌ها ذوب می‌شوند و خشکی‌ها زیر آب می‌روند و آدمی پیوسته در حال شکست و عقب‌نشینی است.از نظر دانشمندان یک موضوع قطعی است: اگر آدمی تا ۲ درجه سانتی‌گراد گرم‌تر شدن زمین کاری کرد، می‌شود تغییرات اقلیمی را مهار کرد. اما اگر از این آستانه گذشتیم دیگر ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۱۰ درجه سانتی‌گراد، گریزناپذیر هستند.

زمینی ۱، ۲، ۳ و ۶ درجه سانتی‌گراد گرم‌تر

مکپرسون می‌گوید برابر پژوهشی تازه تا سال ۲۱۰۰ میلادی، کمی زودتر یا دیرتر، گذر زمان زمین را به سوی دنیایی پیش می‌برد که از عصر صنعتی شدن در اواخر قرن نوزدهم میلادی هفت درجه سانتی‌گراد گرم‌تر است.

۱ درجه سانتی‌گراد:

دنیایی است که اکنون در آن زندگی می‌کنیم. سرعت بالای تغییر اقلیم، هنوز به تمامی ویژگی‌های آب، خاک و اتمسفر نرسیده است. ولی در اخبار هر شبکه خبری معتبر می‌توان تغییرات شدید آب و هوایی در سرتاسر زمین را دید و شنید.

۱.۵ درجه سانتی‌گراد:

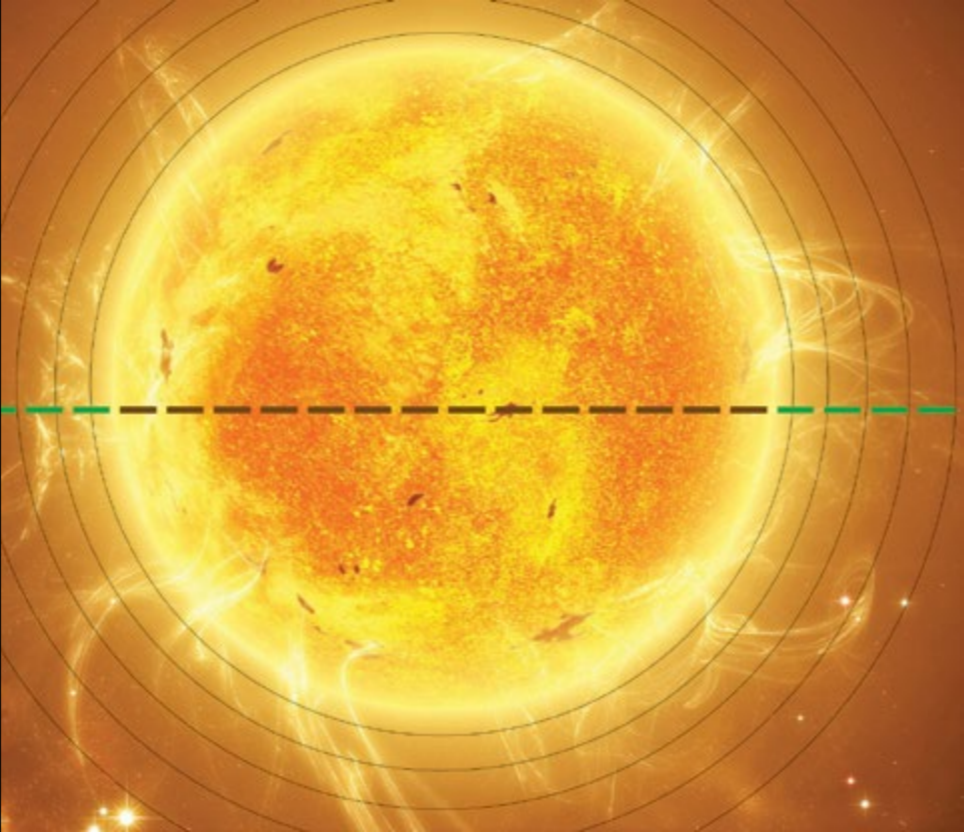
هدف پیمان پاریس گذر نکردن از این حد است. این پیمان حاوی برنامه‌های داوطلبانه ملت‌های جهان برای مهار تغییرات اقلیمی است. سازمان ملل که ناظر بر این برنامه است می‌گوید حتی اگر این برنامه‌ها ۱۰۰٪ و دقیقاً برابر زمان‌بندی هم اجرا شوند، رسیدن به آستانه ۳ درجه سانتی‌گراد در ۲۱۰۰ میلادی، گریزناپذیر است.

اگر کشورهای جهان امسال و تا حداکثر ۳ سال دیگر، مصرف کربن خود را کاهش چشمگیر – بین ۳۰ تا ۱۰۰٪ – ندهند میزانی از گازهای گلخانه‌ای در جو زمین متراکم خواهد شد که بی‌تردید ۱.۵ درجه گرم‌تر می‌شود. از امروز، تا کمتر از ۱۴ سال میزانی از گازهای گلخانه‌ای در جو جمع خواهد شد که جهان در آستانه ۲ درجه گرم‌تر شدن باشد. موارد پیش‌بینی نشده، همانند آتش‌سوزی در منابع طبیعی یا ذوب پرمافراست می‌توانند این زمان را کوتاه‌تر و خطر را نزدیک‌تر کنند.

۲ درجه سانتی‌گراد:

وقتی زمین به آستانه ۲ درجه سانتی‌گراد گرم‌تر شدن برسد، نزدیک به یک سوم از گونه‌های زنده در آب، خشکی و هوا منقرض شده‌اند. در این وضعیت انقراض گونه‌ها با همان شتاب پیش‌بینی‌شده در داده‌های صندوق جهانی طبیعت خواهد بود. جهان در روزهای گرم تابستان شاهد مرگ گستره آدمیان خواهد بود. بشر باید با دنیایی کنار بیاید که در آن زنبور عسل وجود ندارد. پرنده‌ها و دیگر جانواران نیز مانند انسان‌ها در ساعات گرم روز دچار تنگی‌نفس یا سکته قلبی می‌شوند و جان می‌بازند. مرگ در تابستان، مشابه آنچه دو سالی است در آسیای جنوبی، به ویژه در هندوستان و پاکستان اتفاق می‌افتد، حالا وضعیت عمومی زمین است: هوای گرم‌تر قاتل کهنسالان و کودکان است.

بر اثر کمبود آب، کشاورزان دچار بیماری‌های مختلف می‌شوند و محصولات آنان از رویدادهای شدید آب و هوایی، آسیب می‌بیند



دقیقا دانسته نیست چه زمانی

میانگین دمای زمین ۱.۵،

۲ یا ۳ درجه گرم‌تر خواهد

شد. اما همه پیش‌بینی‌های

رایانه‌ای هم‌داستاند که

فرصت چندانی باقی نمانده

است! پس از آن واقعه تمدن

بشری در سراشیبی سقوط،

شتابان تا ناکجاآباد در خواهد

غلطید .

و در هر کشت و زرع نتیجه کمتر و کمتر می‌شود.

نیاز به خنک کردن محیط زندگی آدمیان که بی‌رویه گرم شده است و یا احتیاج به گرم کردن آن که بی‌رویه سرد شده، موجب مصرف فزاینده انرژی می‌شود. زیرساخت‌های تمدن بشر ناگزیر در همه‌جا پاسخ‌گوی این میزان مصرف نیست. برق پی در پی قطع می‌شود. این خود سبب مرگ آدمیان بیشتری می‌شود.

۳ درجه سانتی‌گراد گریزناپذیر:

سه میلیون سال پیش بود که زمین در آستانه ۳ درجه سانتی‌گراد گرم‌تر شدن قرار داشت. سطح آب دریاها و اقیانوس‌ها ۲۵ متر بالاتر از سطح کنونی بود. نیمکره شمالی یخ‌زده نبود و در شمالگان جنگل رشد می‌کرد.

این آینده‌ای اجتناب‌ناپذیر برای سال‌های ۲۰۵۰ تا ۲۱۰۰ زمین است، اگر زودتر از آن چنین آینده‌ای محقق نشود!

در زمین ۳ درجه گرم‌تر – یا آنچه برابر طرح‌های کنونی ملت‌های جهان تا ۲۱۰۰ میلادی گریزناپذیر است – طوفان‌های حاره‌ای با چنان قدرتی رخ خواهد داد که برای انسان قرن بیستمی پدیده‌ای ناآشناست. تا ۴۰٪ جنگل‌های بارانی نابود شده‌اند و گیاهان بسیار کمتر از گذشته توان جذب دی‌اکسیدکربن دارند. دریاها و اقیانوس‌ها نیز توان خود در جذب دی‌اکسیدکربن را از دست داده‌اند. این به معنای انباشت بیشتر گازهای گلخانه‌ای است. این وضعیت کشاورزی را ناممکن می‌کند. آری هنوز می‌توان در محیط‌های حفاظت شده مانند غارها، قارچ کشت کرد و می‌شود به شکل محدود، حشره پرورش داد. ذخایر آب طبیعی، خاک مرغوب و همچنین آب و هوای مناسب برای کشت محصولات امروزی، وجود نخواهد داشت یا آنکه به اندازه کافی برای تأمین غذای همه مردم وجود ندارند.

مارک ماسلین در کتاب *گرمایش جهانی*، یک معرفی *خیلی کوتاه* (انتشارات دانشگاه آکسفورد) می‌گوید ذوب شدن هر کدام از ذخایر یخ دنیا چه معنایی برای افزایش سطح آب دریاها و اقیانوس‌ها دارد.

او می‌نویسد اگر یخچال‌های طبیعی ذوب شوند، ۰/۳متر یخ لایه غربی قطب جنوب ذوب شود ۵/۸ متر، ذوب گرینلند ۷ متر و با ذوب یخ پهنه شرقی قطب جنوب ۶۵ متر بر سطح آب دریاها و اقیانوس‌ها افزوده می‌شود.

ذوب یخ درون آب البته تأثیری بر سطح آب دریاها و اقیانوس‌ها ندارد. ولی وقتی یخ ذوب شده از خشکی‌ها به دریاها و اقیانوس‌ها اضافه شود، موجب تغییر شکل سواحل خواهد شد.

۴ درجه سانتی‌گراد:

زمین در وضعیت ۴ درجه سانتی‌گراد گرم‌تر– که صنعت سوخت‌های فسیلی در دهه ۲۰۱۰ میلادی زمین آن را به آن سو می‌کشاند- جنگل‌های بارانی خود را از دست می‌دهد. انسان‌ها نیز همانند دیگر موجودات ناگزیر به مهاجرت‌های گروهی تن می‌دهند، میلیاردها نفر از سواحل دورتر می‌شود تا سرپناهی بیابند.

سواحل زمین دیگر با نقشه‌های کنونی تطبیق ندارد. دیگر نه بر خشکی‌های زمین یخی وجود دارد، نه درون آب‌هایش. وقتی از ماهواره‌ها به زمین می‌نگرید سبزی جنگلی توجه شما را برنمی‌انگیزد. رنگی نیست جز تنوع زرد و قهوه‌ای بر گستره صحراها و کوهستان‌های این سیاره تفتیده.

شهرهای بزرگ که تا سالیانی پیش زیستگاه میلیون‌ها نفر بودند یا در آب ناپدید شده‌اند یا جزیره‌های جدا شده از خشکی

شده‌اند. در هیچ‌یک از دو قطب زمین یخ دیده نمی‌شود. قرار است سطح آب دریاها و اقیانوس‌ها حدود ۵۰ تا ۹۰ متر بالا بکشد. پرمافراست تقریبا ذوب شده و تا ۵۰۰ میلیارد تن دی‌اکسیدکربن به اتمسفر فرستاده است.

وقتی ۵۵ میلیون سال پیش زمین بیش از ۴ درجه سانتی‌گراد گرم‌تر از امروز بود، بر زمین‌های شمالگان سوسمارها می‌زیستند. اگر در آینده نزدیک هنوز انسان‌هایی بر زمین مثلا در شمال سیبری، شمال کانادا و کشورهای اسکاندیناوی بزیند، در روزهای گرم تابستان، حتی در فضای بسته از شدت گرما جان می‌دهد.

۶ درجه سانتی‌گراد:

هرچه زمین به ۶ درجه سانتی‌گراد گرم‌تر نزدیک‌تر می‌شود، به ۲۵۰ میلیون سال پیش شبیه‌تر خواهد شد: تا ۹۵٪ جانداران دیگر وجود ندارند. تنها برخی از حشرات، سخت‌پوستان و قارچ‌ها می‌توانند بر خشکی زندگی کنند. گاز متان که از دل دریاها و اقیانوس‌ها و همین‌طور از سطح زمین بیرون می‌زند، در جوّ زمین انباشته شده و یک رعد می‌تواند باعث انفجاری قوی‌تر از یک بمب اتم باشد. تمدن بشر دیگر وجود ندارد. در بهترین حالت ممکن، شاید انگشت‌شمار انسان‌هایی زنده مانده باشند. اما دنیای آنان به جایی که ما اکنون در آن می‌زییم هیچ شباهتی ندارد. زندگی آنان شبیه به زندگی انسان در سیاره‌هایی چون مریخ و زهره است.

هرچه زمین به آستانه ۷ درجه سانتی‌گراد گرم‌تر نزدیک‌تر می‌شود، بیشتر شبیه زهره و مریخ خواهد شد. سیاره آبی و سبزی که امروزه فضای امنی برای زندگی است، دیگر وجود نخواهد داشت. اگر صنایع سوخت فسیلی، کشاورزی و دامداری، حمل و نقل و برنامه‌های دولت‌ها برای رشد اقتصاد و رشد پایان‌ناپذیر جمعیت متوقف نشود، زمین ۷ درجه سانتی‌گراد گرم‌تر یک آینده واقعی است.

زندگی در نبود بیمه، دولت یا اینترنت

انسان امروزی به برندها عادت دارد و نیز به تبلیغات. جدا کردن و تشخیص تبلیغات از واقعیت زندگی آسان نیست. مثال بارز آن این است که می‌گویند علم هنوز به تصمیم قطعی درباره نقش بشر در تغییرات اقلیمی نرسیده است. اما حقیقت آن است که دست‌کم ۹۷٪ از مقاله‌های علمی نوشته شده در چهار دهه اخیر می‌گویند تغییرات اقلیمی ناشی از فعالیت‌های بشر است.

اگر تحت تأثیر تبلیغات بیشتر رسانه‌ها باشید خواهید گفت هنوز کسی درباره آینده محیط زیست اطمیانی ندارد. ولی فارغ از تبلیغات رسانه‌ها، کافی است از مؤسسه‌های تحقیقاتی، دانشگاه‌ها و استادان خبره علوم مرتبط به این تغییرات بپرسید. آنان به شما می‌گویند شک و گمانی در کار نیست، بلکه شمارش معکوس برای وقوع این حادثه شروع شده است! اینک پرسش آن است که چگونه می‌توان در این آخرین فرصت، تغییرات اقلیمی را مهار کرد و روند آن را معکوس ساخت.

اگر زمان را از کف دهیم مشکل ریزگردها در جای‌جای سیاره ما تکرار می‌شود. در سال ۱۳۹۶ هجوم ریزگردها به ایران نمونه آشکاری شد که چگونه در مدتی کوتاه، فنآوری بشری در برابر طبیعت به زانو درمی‌آید. مدتی دیگر که سپری شود آشکار خواهد شد فنآوری بشری در بلندمدت نیز از کار می‌افتد. مثلا از تلفن‌های همراه و اینترنت گرفته تا ماهواره‌ها و حمل و نقل از کار خواهند افتاد. وقتی اینترنت قطع شود، ماشین، کشتی و قطار از حرکت بازمانند، هواپیماها نتوانند پرواز کنند، وضعیت جنگ جهانی دوم تکرار می‌شود. آلمان نازی تجهیزات و نیروی نظامی کافی داشت تا آنها را از سرتاسر اروپا جمع کند و برای نبرد با متفقین به آلمان باز پس بفرستد. ولی بدون نفت، این تجهیزات کارکردی نداشتند.

بشر معاصر مانند یک نازی فریفته فنآوری‌های خویش است. می‌انگارد هوا هر چند درجه گرم‌تر شود، باکی نیست. می‌شود با زدن کلیدی، خانه و محیط کار و ماشین را خنک کرد. اما تمام فنآوری‌های امروزی وابسته به زیرساخت‌هایی هستند که در برابر رویدادهای شدید آب و هوایی، از جمله هوای بسیار گرم و بسیار سرد تاب مقاومت ندارند.

فنآوری نباشد، ارتباطات نیست. این دو نباشند، چه فرقی است بین دمشق یا تهران یا واشنگتن؟ امکانات موجود همگی شتابان مصرف می‌شود. یگانه گزینه آدمی این خواهد بود که بر سر یک لقمه غذا و یک قطره آب با دیگران بستیزد. دیگر دولتی وجود نخواهد داشت، شرکت‌های بزرگ و چند ملیتی، از جمله شرکت‌های بیمه کارآیی، بلکه هستی خود را از دست می‌دهند. آدمی چگونه می‌تواند بدون دولت، بیمه، اینترنت، تلفن همراه و ماشین‌های گونه‌گون به زندگی خود ادامه دهد؟

همانند پیشگویی‌های مذهبی: خون‌بهای گناه

مذاهب مختلف، از جمله مذهبی از اسلام و مسیحیت آینده‌ای تاریک برای آدمی پیشگویی کرده‌اند. شیعیان دوازده امامی برآند که آب و غذا کمیاب می‌شود، رقابت برای چیرگی بر منابع بالا می‌گیرد، زلزله‌ها و طوفان‌های هولناک تمدن بشری را آشفته می‌کنند و آدمیان برای تصاحب آنچه باقی مانده مشغول جنگ و خون‌ریزی شوند. سرانجام منجی موعود از پس پرده غیب ظهور می‌کند تا جنگ را متوقف و عدالت را جهان‌گستر سازد. پس از آنکه تاوان گناهان پرداخت شد، گروهی از آدمیان که جان به در برده‌اند، تا آخرالزمان باقی می‌مانند و علوم و اسرار طبیعت جملگی بر آنان آشکار خواهد شد.

البته سرانجام منجی با زهر زنی مسموم می‌شود و جان می‌بازد. سپس امامان، قرن‌ها پس از مرگ، از دل خاک برمی‌خیزند

و همان‌طور که حق و شایسته است، حکمرانی می‌کنند. برابر همین اسطوره مذهبی در آستانه ظهور منجی فنآوری بشری و سلاح‌ها از کار می‌افتد.

در وضعیت کنونی زمین به نظر می‌رسد ظهور منجی غیبی آرزویی دست‌نا یافتنی باشد و این روایت مانند داستان مکس دیوانه فاقد اعتبار علمی باشد. ولی مدل‌های کنونی آزمون‌های واقعی در جهان می‌گویند که پیشگویی‌های مذهبی تباهی بیشتری از دنیای پُست‌نرمال اقلیمی را به تصویر می‌کشند.

اخیرا وزارت امور خارجه آلمان از یک اتاق فکر خواست تا موضوع کمبود منابع آب و غذا را، در فرض گسترش گروه‌های افراطی مذهبی بررسی کند. نتیجه آن بررسی گزارشی به زبان انگلیسی است که می‌گوید میان تغییرات اقلیمی و گسترش عضویت در گروه‌هایی همانند داعش و بوکوحرام ارتباطی مستقیم و معناداری وجود دارد.

هم‌زمان که در اثر تغییرات وسیع و بنیادین اقلیمی سرزمین‌های آشنا به اقلیم ناشناخته تبدیل می‌شود، فقر گسترده‌تر می‌شود، قیمت‌ها دچار رشد جهشی می‌شود. از سوی دیگر با کاهش عرضه، تقاضا بیشتر می‌شود. افزایش شتابان جمعیت مشکلات را پیچیده‌تر می‌کند. فقر مفرط و مطلق بیشتر می‌شود، سوءمدیریت گسترده‌تر می‌شود، فساد چوان موبارنه در ساختار دولت‌ها نفوذ کرده، آنها را ناکارآمدتر می‌کند. با تضعیف دولت‌ها، جنگ‌های محلی و منطقه‌ای بیشتر می‌شود. هم اکنون افغانستان، سوریه، بخش‌های از غرب آفریقا مانند لیبی نمونه‌های آشکاری از این روند ویرانگر و تکرارشونده هستند.

گروه‌های افراطی به زور سنت‌ها و مذهب، عضوگیری می‌کنند و به تدریج جایگزین دولت‌ها می‌شوند. اما آنان شهروندان را برابر نمی‌دانند؛ بنابراین منابع موجود را عادلانه توزیع نمی‌کنند، بلکه میان هواداران و مخالفان خود تبعیض می‌نهند. کسی که پیرو و عضو طریقت آنان نیست، سهم کمتری از آب و غذای خواهد داشت و در فعالیت‌های اقتصادی محدودیت‌های بیشتری به او تحمیل می‌شود؛ زیرا همه چیز باید از صافی مذهب عبور کند تا به دست مردمان برسد.تغییر اقلیم قدرت این گروه‌ها را می‌افزاید، گروه‌های خُرَد و کلانی که همدیگر را نیز برمی‌تابند و پیوسته در رقابت و ستیزند. چیزی شبیه آنچه دنیای مکس دیوانه در برابر دیدگان مخاطب می‌نهد در واقعیت مذهبی دنیای پُست‌نرمال نهفته است.

صحبت کودکان و نسل آینده نیست، حرف خودمان است

ده، بیست و پنجاه سال دیگر دنیا چه شکل و مشخصاتی دارد؟ آینده هنوز رخت واقعیت بر تن نکرده است و کسی پاسخ قطعی این پرسش را در آستین ندارد. ولی پیش‌بینی‌ها و مدل‌سازی‌های رایانه‌ای، دورنمایی از آن نشان ما می‌دهند.صد البته واقعیت‌های علمی هم چارچوب بیش و کم قابل اعتمادی از آینده ترسیم می‌کنند. یکی از آن واقعیت‌ها این است که اقلیم شرایط دراز مدت آب، خشکی و جو زمین است. این شرایط دراز مدت، به عوامل پرشمار و گونه‌گونی وابسته است. اکنون و در جهانی که تنها ۱ درجه سانتی‌گراد گرم‌تر شده، گذشته آشنای بشر دیگر به هیچ عنوان پیشگوی آینده نیست. اینک که این مقاله نوشته می‌شود، در بهار کانادا برف می‌بارد، سیلاب آمریکای شمالی را فرا گرفته، تصویرهای ماهواره‌ای ناسا از شمال تا جنوب زمین آتش‌سوزی‌های گسترده را نشان می‌دهند. دانشمندان منتظر جدا شدن گستره عظیمی از یخ – به اندازه ویلز در انگلستان – از قطب جنوب هستند که به تنهایی، سطح دریاها و اقیانوس‌ها را یک سانتی‌متر بالا می‌کشاند.

کسی نمی‌داند دقیقا در چه سالی دمای زمین ۱.۵ یا ۲ یا ۳ گرم‌تر خواهد شد. اما همه پیش‌بینی‌های رایانه‌ای یک سخن روشن دارند: فرصت چندانی باقی نمانده است! پس از آن واقعه تمدن بشری در سراسیبی سقوط، شتابان تا ناکجاآباد در خواهد غلطید .

در همین فرصت کوتاهی که داریم، هر نفر به‌طور میانگین باید تا ۸۵٪ از گازهای گلخانه‌ای خود بکاهد. می‌پرسید چگونه؟ این چند نمونه از کارهای ضروری است: گوشت‌خواری را ترک کند، از خودرو شخصی استفاده نکند، خانه‌اش را کوچک کند، تولید مثل نکند، سوار هواپیما نشود، سعی کند از خانه کار کند، آن هم نه بیش از چهار روز در هفته.

دولت‌ها باید در نخستین زمان ممکن– لطفا هم اکنون– مصرف کربن خود را به صفر رسانند. کربن در تمامی این مقاله یک واحد سنجش است: دی‌اکسیدکربن واحدی است برای سنجش انواع و اقسام گازهای گلخانه‌ای که آدمی تولید می‌کند. یعنی بشر نه تنها باید نفت و گاز را کنار بگذارد، بلکه افزون بر آن همه چیز– واقعا همه چیز– باید تغییر کند تا زندگی و تمدن بشر امکان بقا پیدا کند.

هرگاه از تغییرات اقلیمی سخن رود، به دفعات گفته می‌شود باید نسل‌های آینده را نجات داد. واقعیت بسیار ساده‌تر آن است نخست باید نسل کنونی را نجات داد تا بتوان به نسل آینده کمک کرد.پیش‌بینی‌های رایانه‌ای می‌گویند اگر ملت‌ها اقدامات لازم را انجام داده، در سبک زندگی خود تغییرات اساسی دهند، در کمتر از ۹ دهه زمین ۳ درجه سانتی‌گراد گرم‌تر خواهد شد؛ اگر اقدامات همه‌جانبه و فراگیرتری کنند، می‌توانند افزایش دما را به ۲ درجه محدود کنند. اما اگر بی‌آینده‌نگری، به سبک کنونی بزیند (business as usual) و با گشاده‌دستی طبیعت را غارت کنند، زمین تا ۷ درجه گرم‌تر می‌شود.اختلاف این دو گزینه، ۴ تا ۵ درجه سانتی‌گراد است، ولی این تفاوت مرز امکان ادامه زیست بشر با ناممکن بودن و محو تمدن است.

پیام روشن قوانین فیزیک و شیمی نیز همین است: یا دو در کنار دو نهاده شده و به چهار تبدیل می‌شود؛ یا آنکه آدمی از سال‌های اندک باقیمانده خردمندانه سود می‌برد و رخصت نمی‌دهد آن دو در آغوش این دو جای گیرد. در هر دو حالت آینده‌ای دشوار در انتظار بشر است، ولی هنوز می‌توان کاری کرد که انسان معاصر انقراض بشریت و محو زندگی از سیاره زمین را تجربه نکند .

گفتگو با
باربارا

بحران

B

ä

محیط زیست

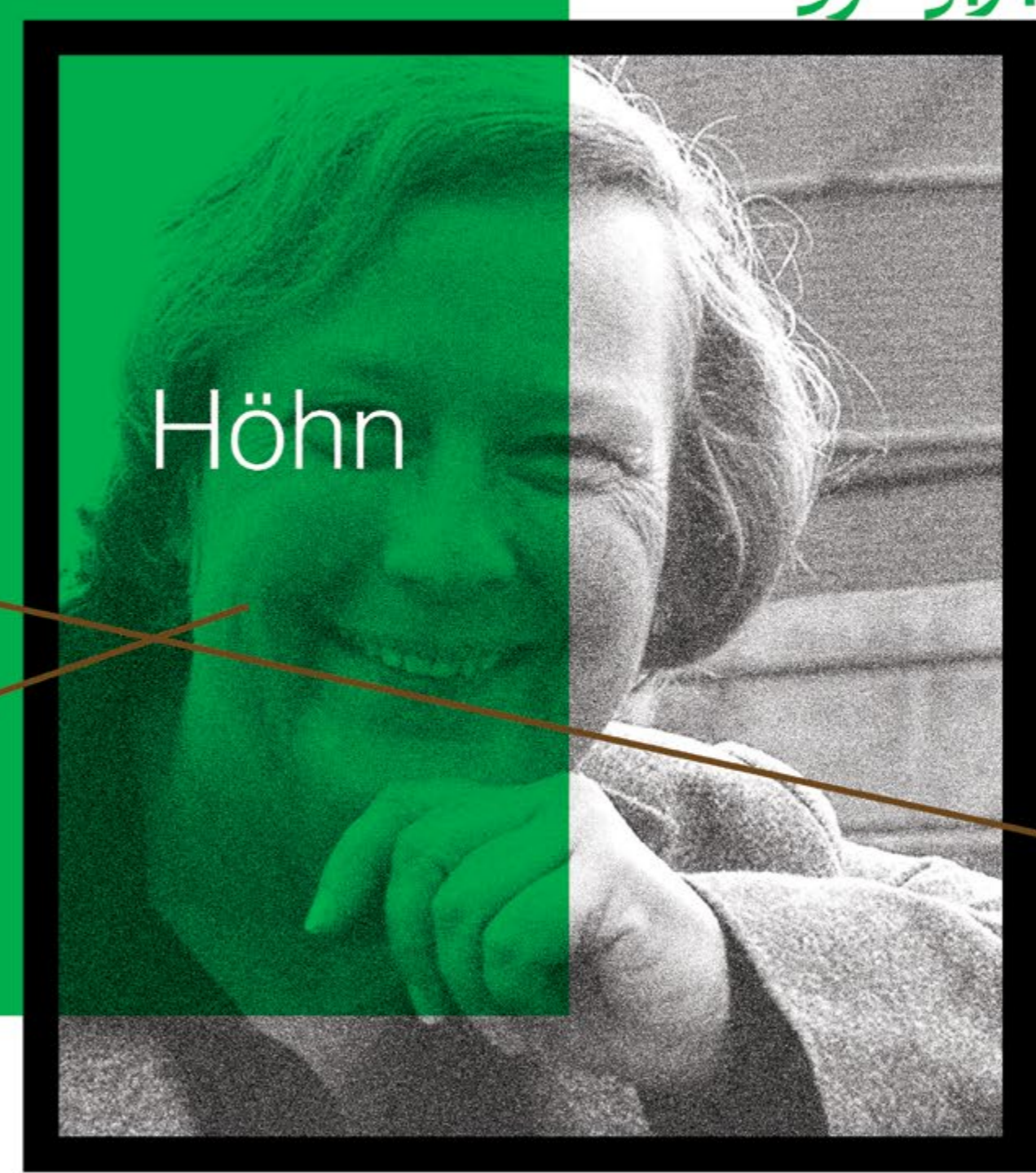
می تواند خست

را

درخاورد میانه

بگستراند

Höhn



اشاره:

باربل هون (متولد ۴ می ۱۹۵۲ در فلنسبورگ/ Flensburg شهری مرزی در شمال ایالت اشلسویگ-هولشتاین آلمان) اکنون یکی از زنان سیاستمدار آلمان، از اعضای مؤثر حزب سبز و رئیس کمیته محیط زیست در مجلس آلمان است. دفتر وی از پیشنهاد «قلمرو» برای گفتگو با او استقبال کرد و مقدمات کار را فراهم آورد.

باربل را عشق به سالم زیستن فرزندان و خانواده‌اش به سیاست کشاند. او بارها از اهمیتی که در اثنای چند دهه فعالیت سیاسی و کوشش‌های طولانی محیط زیستی برای خانواده‌اش قائل بوده سخن گفته است. با شنیدن سخنان او بارها این پرسش قدیمی و آشنا در ذهنم جان می‌گرفت که آیا واقعا میان فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی زنان و عشق به فرزندان و خانواده تعارضی هست؟ آیا آن گونه که برخی کلیشه‌های سنتی و مذهبی می‌گویند و شماری از مقامات دولتی در ایران کوشش دارند به زنان و جامعه تحمیل کنند، باید برای حفظ کیان خانواده زنان را در خانه‌ها نگه داشت؟!

توجه به برخی نکته‌ها و تجارب زیسته باربل فعالان جامعه مدنی ایران را ترغیب می‌کنند بیشتر درباره مفهوم اکوفینیسم بیندیشند، به مسئله محیط زیست اهمیت بیشتری دهند و نقش مؤثر زنان ایرانی را در تلاش‌ها برای مهار بحران‌های زیست‌محیطی بهتر درک کنند. حزب سبز آلمان اعضای خود را به تعداد برابر از میان زنان و مردان انتخاب می‌کند و حتی در انتخابات مدیران و مقامات، انتخاب زنان در اولویت است.

هدف شما در ابتدای فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی چه بود؟ و چه عاملی سبب شد از میان حوزه‌های متنوع کار و فعالیت، به فعالیت‌های محیط زیستی علاقه‌مند شوید و نهایتا به حزب سبز بپیوندید.

دو دلیل مهم وجود داشت. نخست آنکه در دوران دانشجویی همیشه با پدر و مادرم بحث‌های پرشوری درباره مسائل سیاسی آن روز آلمان داشتم. افزون بر آن، جنبش دانشجویی در آن روزگار، به خصوص سال ۱۹۶۸ بسیار فعال بود. من هم جوان بودم و پر شور! نمونه بحث‌های آن روزها که در خانواده ما هم جریان داشت، مسئله هیتلر بود، همچنین موضوع انرژی هسته‌ای و خطر بمب اتمی برای محیط زیست. موضوع کانونی در رقابت تسلیحاتی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی «بمب اتم» بود. آن دو کشور در دو سوی جهان بودند و آلمان میان آنها! خطر جنگ و هر تصمیم و اقدام نسنجیده یکی از آنها در استفاده از سلاح‌های اتمی، برای کل بشریت و همه کشورها خطری دهشتناک بود. ما در آلمان حس می‌کردیم از نخستین قربانیان خواهیم بود. این وضعیت مرا به مبارزه جدی برای صلح ترغیب می‌کرد. آن روزها سخن از این بود که برای مقابله با تهدید شوروی، سلاح‌های هسته‌ای و بمب‌های اتمی بیشتری در آلمان مستقر شود. ما هم طبیعتا بیشتر فعالیت و مبارزه را در مخالفت با این طرح متمرکز کردیم. ما مخالف نظامی‌گری و استفاده نظامی از انرژی هسته‌ای و تبدیل آلمان به زرادخانه اتمی بودیم. یکی از دلایل مخالفت ما که بر آن تأکید می‌کردیم خسارات دهشتناک این جنگ‌افزارها بر محیط زیست بود. خانواده‌ام به طبیعت بسیار علاقه‌مند بودند و همیشه در این مورد حرف می‌زدیم. تحصیلاتم نیز زمینه تفکر محیط زیستی را در من تقویت کرد. یکی دیگر از موضوعات کانونی آن ایام مسئله حقوق زنان بود. من عضو جنبش دانشجویی بودم و علاوه بر بحث‌هایی که ذکر کردم، حقوق زنان نیز بسیار اهمیت داشت. برای همین فعالیت‌ها و در حالی که مادری جوان بودم بسیاری افراد در شهر خودمان و در شهر بزرگ «رور ریجن» Ruhrgebiet nord westfalia که حدود ۶ میلیون نفر جمعیت داشت مرا می‌شناختند. آن زمان من دو پسر داشتم: یک‌ساله و ۲.۵ ساله. فرزند یک‌ساله‌ام به خاطر آلودگی صنعتی، که عمدتا ناشی

(NGO) ما که علیه زباله‌های ستمی فعالیت می‌کردیم شماری از زنان با همین هدف، همدلانه همکاری می‌کردند.

بسیار خوب! آن ایام شما زنی جوان، دل‌مشغول سلامت خانواده و محیط زیست بودید. تصمیم گرفتید در فضایی که زنان برای اثبات خود در عرصه سیاسی باید تلاش زیادی می‌کنند، وارد فعالیت‌های سیاسی شوید. قدری از آن فضای اجتماعی بگویید. از چه سال‌هایی یاد می‌کنید؟ شما چند ساله بودید؟ تا چه حد بر مشکلات غلبه کردید و در پهنه سیاست تا کجا پیش رفتید؟

این داستان تقریبا به سال ۱۹۸۰ برمی‌گردد. تحصیلاتم در دهه ۱۹۷۰ به اتمام رسید. بعد از تحصیل در سال ۱۹۷۸ به منطقه رود ریجن مهاجرت کردیم. آن روزگار حدودا ۲۶ساله بودم. در ۳۳ سالگی در انتخابات شرکت کردم و نماینده شورای شهر شدم. در ۳۳ سالگی وارد پارلمان شدم. ۳۸ ساله بودم که برای ریاست حزب سبزها انتخاب شدم. دوره این مسئولیت ۵ سال بود. بعد از آن ۱۰ سال وزیر محیط زیست و کشاورزی شدم. در آغاز دوره وزارت تقریبا ۴۳ ساله بودم. ده سال بعد که به ۵۳ سالگی رسیدم تا امروز که ۱۲ سال می‌گذرد در بخش فدرال کار کرده‌ام و حالا ۶۵ سالگی را تجربه می‌کنم. هم‌زمان با سن ۲۶ تا ۳۳ سالگی من برای زنان آلمانی عادی بود که در کنار شغل دانشگاهی و ایفای نقش خود در خانواده، در حوزه محیط زیست هم فعال باشند. من دانش‌آموخته ریاضی بودم و در دانشگاه آمار تدریس می‌کردم.

آیا پس از آنکه زنی سیاستمدار و عضو پارلمان شدید، دیدگاه‌های شما تغییر کرد؟ آیا شما هم با مسائلی چون تبعیض جنسیتی مواجه بودید؟

وقتی در ۳۳ سالگی به ریاست حزب سبزها انتخاب شدم، شش ماه نخست ایام دشواری بود، ناگزیر بودم بیش از معمول کار کنم. چون زن بودم رقابت‌ها علیه من بیش از حد عادی بود. هم مردان در حزب خودم در نوعی رقابت با من بودند و هم البته مردانی که رؤسای احزاب دیگر بودند. بسیاری از آنان رفتارهای تبعیض‌آمیز داشتند یا بی‌میل نبودند چنین رفتارهایی داشته باشند. اما امتیازی که من در رشته تحصیلی خود داشتم برایم اولویت، فرصت و احترام می‌آورد. زیرا آن روزها خیلی معمول نبود زنان در رشته ریاضی فارغ‌التحصیل و شاغل شوند. حتی میان مردان سیاستمدار نیز افراد کمی دانش‌آموخته ریاضیات و مانند آن بودند.

پس ریاضیات به پیشرفت شما در دنیای سیاست کمک کرد! برخورد مردان مخصوصا در پارلمان با شما چگونه بود؟

بله تحصیلات خوب در موفقیت‌های اجتماعی و سیاسی تأثیر چشمگیر دارد. برخی آقایان عضو پارلمان حتی گاه از من می‌پرسیدند آیا تو واقعا زنی و فرزند داری؟ نمی‌توانستند باور کنند من همسر و فرزند دارم و آنان با فعالیت‌هایم موافق هستند و زندگی خانوادگی خوبی داریم. البته مردانی که



عهده‌دار ریاست دیگر احزاب پارلمان را بودند، اعتقاد نداشتند که زنی بتواند حزب آنان را رهبری کند!

فکر می‌کنید حضور یک زن به نمایندگی از حزب سبزها می‌توانست در تصمیمات پارلمان مؤثر باشد؟

عملکرد زنان سیاستمدار در این راستا بسیار مهم است. ممکن است نگاه زنان و مردان به مسائل متفاوت باشد. مردها بیشتر به روش‌های حل مشکل توجه دارند و زنان بیشتر به نقش اجتماعی، خانواده، مردان، کودکان، و حتی آسیب‌دیدگان فکر می‌کنند. وقتی من از زاویه نگرش یک زن در پارلمان از محیط زیست دفاع می‌کردم به آینده کودکان و خانواده‌ام و آینده کودکان و خانواده‌ها می‌اندیشیدم، اما دیدگاه مردان با من فرق داشت.

زنان به تداوم و پایداری و استمرار اعتقاد دارند؛ زیرا همواره به کودکان و رفاه پایدار و سعادت آینده آنان می‌نگرند. درحالی‌که مردان به مشکلات تکنیکی فکر می‌کنند. به گمان من این تفاوت لازم و مفید است. در سیاست‌گذاری‌های خرد و کلان و تصمیم‌گیری‌های قانونی این دو نگاه باید کنار هم باشند.

از دیدگاه یک زن به این مسئله می‌اندیشیدم در برنامه‌ریزی و مدیریت شهری چه کنیم که فضای شهر برای حضور زنان مناسب‌تر و ایمن‌تر باشد. واقعیت آن است که بیشتر شهرها برای مردان ۴۰ ساله شاغل طراحی شده‌اند. در بیشتر طرح‌ها و فضا سازی شهری، سال خوردگان، جوانان، کودکان، زنان و



Bärbel Höhn



حتی خدمات حمل و نقل عمومی نادیده انگاشته شده‌اند. همچنین از منظر یک زن باید به مسئله انرژی هسته‌ای و زباله‌های هسته‌ای که یک میلیون سال در طبیعت باقی می‌ماند فکر کنم و این پدیده بسیار خطرناک را از یاد نبرم.

نظرتان درباره سیاست‌های زیست‌محیطی دولت جدید آمریکا و تصمیم آنان در خروج از موافقت‌نامه پاریس و آینده مسائل اقلیمی چیست؟

من در بیشتر کنفرانس‌های بین‌المللی مربوط به محیط زیست حاضر بوده‌ام. وقتی ترامپ در انتخابات پیروز شد من برای کنفرانس «تغییرات اقلیمی مراکش» آنجا بودم. دولت‌های دیگر حاضر در کنفرانس در واکنش به انتخاب شدن ترامپ مصمم و متحد اعلام کردند: ما باید برای مقابله و مهار تغییر اقلیم بجنگیم. ترامپ مخالفان زیادی در آمریکا دارد. ما - مخالفان ترامپ - الان در رسیدن به هدفمان، حفاظت از محیط زیست، از ترامپ قوی‌تریم. در تصمیم برای بهبود وضعیت اقلیم همگام با کسانی از کالیفرنیا، حتی شهرداران و فرمانداران مناطق محافظه‌کاری مثل تگزاس مشارکت دارند. بنابراین تأثیرات ترامپ در این موضوع زیاد نخواهد بود. چون مخالفان زیادی دارد و نگرش او هرگز نمی‌تواند دیدگاه چیره در سطح بین‌الملل محسوب شود. می‌توان نفوذ او را کمتر هم کرد.

از دیدگاه شخص شما و نیز حزب سبزها تنش‌ها و درگیری‌های قومی، مذهبی در خاورمیانه تا چه میزان ریشه

زنان به تداوم و پایداری و استمرار اعتقاد دارند؛ زیرا همواره به کودکان و رفاه پایدار و سعادت آینده آنان می‌نگرند. در حالی که مردان به مشکلات تکنیکی فکر می‌کنند. به گمان من این تفاوت لازم و مفید است. در سیاست‌گذاری‌های خرد و کلان و تصمیم‌گیری‌های قانونی این دو نگاه باید کنار هم باشند.

در بحران زیست‌محیطی و تغییرات اقلیمی دارد؟ فکر می‌کنید سرمایه‌گذاری اروپا در زمینه محیط زیست تا چه حد می‌تواند بحران مهاجرت به آلمان و اروپا، همین‌طور بحران آب و مسئله محیط زیست در خاورمیانه را حل کند؟

نظر من و حزبم در مورد این‌گونه درگیری‌ها در سراسر دنیا، به ویژه خاورمیانه این است که باید گونه‌ای «سیاست احتیاط» را در پیش بگیریم که از گسترش درگیری‌ها و تبدیل آن به جنگ دور شویم. این یک اصل بنیادین است که «ما باید از جنگ خودداری کنیم و در پی حل مسالمت‌آمیز مشکلات باشیم.» نباید فراموش کرد که بحران آب به دلیل تغییرات اقلیمی و افزایش گرمای زمین مشکلی جهانی است. مثلاً اگر روستائیان آب نداشته باشند یعنی کشاورزی ندارند و درآمد لازم برای تأمین معاش نخواهند داشت. این یعنی تکرار وضعیت اسفناک آفریقا. در جهان ۲۳ میلیون مهاجر فقط به خاطر گرمایش زمین داریم. ما می‌توانیم و باید برای مبارزه با این مشکل اقدام کنیم و از دامنه و عمق مشکل بکاهیم. برای کاهش ابعاد بحران باید از جنگ و درگیری پرهیز کرد؛ به بیان دیگر سیاست‌های مسالمت‌جویانه در پیش گرفت. مثلاً الان جنگ نفت و انرژی در خاورمیانه داریم. اگر جایگزین دیگری در تولید انرژی در این منطقه داشته باشیم، به خشکاندن ریشه رقابت و نزاع و صلح و همزیستی نزدیک‌تر و از خشونت و جنگ دورتر شده‌ایم. زیرا با انرژی‌های جایگزین و سازگار با محیط زیست، کشاورزی نیز رونق خواهد گرفت. از بحران غذا در امان خواهیم ماند. برق تولید شده با این منابع پایدار انرژی موجب می‌شود کودکان از تعلیم و تربیت بهتری بهره‌برند و زنان حتی در خانه وضعیت مطلوب‌تر رفاه بیشتری داشته باشند.

بجای سوزندان چوب برای آشپزی در مناطق روستایی باید استفاده از فضولات حیوانی ترویج شود. خلاصه آنکه بهبود وضعیت زندگی گامی است برای فقرزدایی و ترسیم آینده بهتر؛ اگر از نفت بی‌نیاز بودیم بالطبع جنگی هم نداشتیم.

پس «جنگ‌های مذهبی»، عنوانی که برخی رسانه‌ها به درگیری‌های خاورمیانه می‌دهند با بحران محیط زیست و سیاست منابع طبیعی مرتبط است؟

این تنش‌ها و جنگ‌ها دلایل زیادی دارد. نمی‌توان آنها را به یک عامل فرو کاست. مسئله محیط زیست مثل بحران آب و گرمایش زمین می‌تواند درگیری‌ها را گسترده‌تر و جدی‌تر کند. باید راه‌حلی برای کاهش درگیری‌ها و تبدیل نشدن آنها به جنگ پیدا کرد. شماری از تنش‌ها بسیار جدی هستند. اگر آب یا درآمد نباشد درگیری به وجود می‌آید. اگر با سیل مهاجرت از منطقه‌ای به منطقه دیگر روبرو شویم مشکل تروریسم پیدا می‌شود، زیرا تروریست‌ها می‌توانند بر سیل مهاجرت تأثیر بگذارند. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید هر مشکل به زنجیره‌ای از مشکلات پیوند دارد و گاه متأسفانه درگیری و رقابت بر منابع، به جنگ و نابودی منابع انسانی و طبیعی می‌انجامد.

فکر می‌کنید آلمان در زمینه مهار بحران و حفاظت از محیط زیست کشوری پیشرو در اروپاست؟

ما اینجا درباره ایده‌های گوناگونی گفتگو می‌کنیم. ما گروهی از پارلمان هستیم که به آفریقا و سایر مناطق دنیا سفر

می‌کنیم. من همه جا خودم را عضو حزب سبزها معرفی می‌کنم. از نظر آنها آلمان نماد محیط زیست و حزب سبز حامی محیط زیست است. حساسیت مردم آلمان به محیط زیست ناشی از مشکلات زیست‌محیطی خود آنان است. همان طور که مثلاً مهم‌ترین مسئله مردم فیلیپین طوفان‌های ناشی از گرمایش زمین است. افزایش دمای زمین، آب شدن یخ‌های قطبی، بالا آمدن سطح دریاها زنجیره‌ای است که حیات و موجودیت آنان را با خطر جدی روبرو کرده است. مردم به استحکام و استمرار زندگی و حفظ بنیاد آن فکر کنند و نمی‌خواهند آن را از بین ببرند. فرهنگ‌های متفاوت و موقعیت‌های متغیرند، پس راه‌حل‌ها می‌تواند یکسان نباشد و البته هدف نهایی یکی است.

ایده پیشروی استفاده بهینه از منابع انرژی و حمایت از فناوری‌های ارزان و قابل دسترس همگان که حزب ما ارائه کرد باعث شده اینک، در مقایسه با ۱۵ سال پیش که ایده این پروژه شروع شد، ۱۵٪ از هزینه‌ها کاسته شود. با ایجاد این جایگزین برای استفاده از منابع انرژی ما ابرازی برای جلوگیری از درگیری‌های برای دستیابی نفت و گاز به دنیا ارائه دادیم. ما لایق دریافت جایزه صلح هستیم. چرا که راه حل ما به پیشرفت کشورهای دیگر کمک می‌کند و بعد از فاجعه‌ای که هیتلر در دنیا ایجاد کرد، شاید این هدیه‌ای بزرگ برای اهدای صلح به دنیا باشد.

شاید به جای توسعه و پیشرفت شتابان، باید آموخت چگونه می‌توان بر ایده‌های مخالف توسعه چیره شد. این مشکلی است که ما در آلمان با آن مواجهیم. سی-چهل سال است که ما دنبال بودجه برای فعالیت‌های محیط زیستی هستیم. مخالفان حزب سبز کم نیستند. آنان ما را زیر سؤال می‌برند و مکرراً می‌پرسند چرا سبزها باید در کانون توجه باشند؟ چرا به دیدگاه‌های دیگر درباره محیط زیست توجه نمی‌شود؟ حزب محافظه‌کار آ. اف. د. (Alternative für Deutschland/ AfD) (تأسیس شده در ۲۰۱۳) و دیگر محافظه‌کاران بیشتر این پرسش را مطرح می‌کنند.

آیا این احزاب می‌خواهند حزب شما تضعیف کنند و اولویت‌ها را چیزی دیگر جلوه دهند؟

البته همین طور است.

چگونه می‌توان از دیدگاه‌های شما درباره مشکلات محیط زیستی دیگر مناطق دنیا آگاهی یافت؟ آیا گفتگوهای درون حزبی در مورد راه‌حل‌ها آن مشکلات داشته‌اید؟ آیا نظرات خود را منتشر کرده‌اید؟

بله من به مناطق زیادی در این رابطه سفر و در کنفرانس‌ها سخنرانی کرده‌ام. مثلاً درباره فاجعه فوکوشیما، کره جنوبی، تایوان، آمریکای لاتین و کشورهای آفریقایی مقاله داده‌ام و سخنرانی کرده‌ام. اعضای پارلمان‌های کشورهای زیادی هم به آلمان سفر کرده‌اند. در کنفرانس «تغییرات اقلیمی» در شهر بن، اتحادیه بین‌المللی مجالس International Parliamentarian Union از من خواسته شد بیانیه‌ای برای آنها بنویسم.

زنان چگونه می‌توانند برای کاهش خطر بحران محیط زیست فعالیت کنند؟

همان طور که گفتم زنان بیشتر دنبال راه حل‌های عملی هستند. نگرش زنان به مشکلات به گونه دیگری است. نه اینکه بهتر، بلکه متفاوت است. و این نگاه متفاوت در یافتن راه‌حل مشکلات مهم است. زنان اغلب سخت‌تر کار می‌کنند و مشکلات را می‌بینند. مردها بیشتر به ایجاد ارتباطات برای حل مشکلات فکر می‌کنند. نگاه زنان به جزئیات مشکل مؤثرتر است و این همیشه راهبردی است. ما مشکل گرمایش زمین داریم؛ بحرانی که در حال نابودی بنیان زندگی بشر است. ما فقط یک سیاره زمین داریم. باید مشکل محیط زیست را جدی بگیریم. نیاز داریم مدام به «تفکر بقا» و راه‌حل‌های پایدار پایبند باشیم. تأثیرگذاری ما زنان زیاد است. مردان در حل مسائل چندان به بقا فکر نمی‌کنند. از طرف دیگر تأثیر مردان در سیاست و اقتصاد بسیار زیاد است. ما حتی در آلمان در تصمیمات اقتصادی چندان دستی نداریم. نسبت زنان در پارلمان ۳۰٪ است. حتی در حزب سبزها که نیمی از اعضای آن زن هستند، تأثیر مردان بیشتر است.

چرا چنین است؟

زیرا مردان دنبال ارتباطات هستند. ولی ما زنان از جهتی دغدغه کارمان را داریم، و از جهت دیگر دغدغه تأثیرگذاری خود را داریم. ما زنان فکر می‌کنیم چگونه ایده‌های خود را اجرا کنیم و نه فقط مثل مردها دنبال راه‌حل باشیم.

آیا شما خود را فمینیست می‌دانید؟

بله. من خانواده دارم، شوهر، پدر شوهر و دو پسر دارم. وقتی در جلسات زنان هستم خودم را فمینیست می‌دانم. وقتی جوان بودم در این باره بسیار بحث می‌کردیم که ما زنان چگونه می‌توانیم تأثیری در حد مردان بر تصمیم‌گیری‌ها را داشته باشیم. چگونه می‌توان به برابری حقوق رسید؟ من همیشه می‌خواستم در انتخابات ۱۹۹۰ نفر اول باشم. وقتی به لیست انتخاباتی نگاه کردم در مقایسه با مردان من کاندید نهم بودم. البته آن زمان موقعیت خاصی بود و زنان همکار من می‌خواستند من نفر اول باشم. ما گروهی از زنان نورث‌آلیا بودیم که قبل از انتخابات ۱۹۹۰ فهرستی زنانه برای حزب سبز در پارلمان در نظر گرفتیم. ۸ صندلی پارلمان خالی بود و ما ۹ زن کاندیدا داشتیم. نفر اول می‌بایست زنی باشد که از این ایده حمایت کند. نفر دوم زنی باید می‌بود که شرایط بهتری در مقایسه با مردان در این حزب دارد. از من خواستند نفر اول کاندیدای زن باشم. سخن‌گوی این حزب زنی مخالف این ایده بود. وقتی انتخاب شدم به عنوان مخالف رئیس انتخاب شدم. چون رئیس حزب شدم، به وزارت کشاورزی و محیط زیست هم توانستم دست یابم. کارنامه من متأثر از حمایت زنان حزب سبزها از من بوده، نه مردان حزب. در واقع ما زنان هم شبکه خودمان را ساختیم.

فاطمه مسجدی

طبیعت و خاک‌کمید

فلبغه‌سیاهی در زمانه بحران زیست‌بومی

زرارد مرده

موضوع این جستار مطمئنا پیشنهاد راه‌حل‌های عملی فوری برای مشکل معاصر بحران زیست‌بومی نیست، بلکه پروراندن تأملی نظری بر حوزه‌هایی است که ناکافی بودن اصل حاکمیت را در آنجا مشاهده می‌کنیم. در پایه و اساس اصل حاکمیت حافظ خودگردانی دولت‌هاست؛ درحالی‌که سیاستی جهان‌شمول‌گرا به تنهایی (جهانی یا منطقه‌ای) در برابر آشفتگی محیطی (ضرورت) خود را تحمیل می‌کند. بنابراین در جهت مخالف، کار ما عبور از سیاست انسان‌مدار، خاص‌گرا و خودبینی که بدون شک اساس بحران است، به سوی یک ژئوپولیتیک طبیعت است.

۱. در پس طبیعت محیطی، پروژه‌ای انسانی وجود دارد که جهش سیاسی طبیعت و ظهور یک «جهان» را سازمان می‌دهد. ما معنای فلسفی بحران زیست‌بومی را نخواهیم فهمید مگر آنکه آن را به اصل تقسیم سیاسی پهنه (étendue) که ریشه بحران است برگردانیم. میان res extensa (امر ممتد) و res publica (امر عمومی)١ رابطه‌ای اساسی برقرار است. شرط امکان کنش انسانی بر روی طبیعت همان سیاست به معنای عام حکومت بر انسان‌ها و چیزها در جهت کسب معاش است.

از آنجا که کره(orbis)٢، سیاره زمین، پهنه‌ای محدود است، انسان‌ها نیز همچون دیگر حیوانات و موجودات زنده در طبیعت، وجود و بقای خود را با به تملک درآوردن مکان سازمان می‌دهند. به دلیل کمیابی منابع و دارایی‌های لازم برای ارضای نیازهای انسانی و غیرانسانی، تملک، اشغال، و بهره‌برداری از پهنه نمی‌تواند انجام شود، مگر در رقابت. در نتیجه، این رقابت بر سر تملک و بهره‌برداری منابع در خود طبیعت و به وسیله طبیعت باعث دگرگونی کره به جهان می‌شود، یعنی به جوهری سیاسی که همان دولت‌های حاکم هستند. فرم این اقدامات، رقابت، و در واقع تضاد و جنگ و برپایی حاکمیت بر بخشی از پهنه فعالیت اصلی انسان و غیرانسان است. از همین روست که ما نمی‌توانیم به طور کلی پهنه را از جمهوری جدا کنیم.



بدون سازمان‌دهی سیاسی پهنه کفایت [منابع و دارایی‌ها] تضمین نمی‌شود. اگر برای تصرف و بهره‌برداری بخشی از پهنه به ماشین جنگ و صلح نیاز است– چنانچه خوب نگاه کنیم– دلیلش تنگنایی است که محدودیت به انسان‌ها و دیگر موجودات زنده که از آن آسیب می‌بینند، تحمیل می‌کند؛ موجوداتی که ماشین نمی‌سازند. اگر کره در آسمان داده شده است، جهان در طبیعت داده شده نیست: باید آن را ساخت. و ساختن مؤثر جهان از روزی آغاز شد که اروپایی‌ها با سلاح و باروئنه در چهار گوشه سیاره فرود آمدند و تمامی و یا تقریبا تمامی پهنه را استعمار کردند.

جهانی که این‌گونه شکل گرفته گواهی است بر وجود نظم انسانی طبیعت. جهانی که تاریخ، روند و قواعد خود را دارد و ابژه یا بهتر بگوییم ماده‌اش طبیعتی است که به محیط تبدیل شده است. انسان مدرن تصور می‌کند از طبیعت وحشی رها شده است و در ضمن آنچه را که در بن وجودش بوده است، از دست داده است: فضیلت وحشی، wildness (وحشی بودن)، یا چنانکه در زبان فرانسه قدیم می‌گوییم suavageté (توحش). این فقدان، سهم نفرین‌شده‌ای است که کمبود خود را در عصر ما در شکل بحران حاد زیست‌بومی اعلام می‌کند، و نتیجه اثر مدرن فلسفه، علم و اما پیش از همه سیاست است. این فقدان از جنبش امپراتوی‌سازی کره برای نیل به هدف کسب معاش ناشی شده است. مدرن‌ها چنین امپراتوری را با ابزار سیاسی، اخلاقی و حقوقی حاکمیت تضمین می‌کنند. در پس خیال سلطه بر طبیعت، این بار به شکلی کاملا واقعی، محدودیت چیزهای طبیعت وجود دارد. پروژه تصرف که بارها اجرا شده است و هنوز از نو آغاز می‌شود، پاسخی انسانی به محدودیت است. حاکمیت بر پهنه، امپراتوری (imperium) محدودیت است.(Mairet ۲۰۰۵: ۱.chap) طبیعت سیاسی است. طبیعت بر ما حکومت می‌کند. و به همین دلیل است که حیوان انسانی بیرون از طبیعت نیست، بیشتر طبیعت است که درون انسان‌ها است،طبیعت بیرون وجود ندارد طبیعت محیطی نیز وجود ندارد، بلکه یک درونی‌سازی بی‌پایان، خودسالار و کور طبیعت به

وسيله انسان وجود دارد؛ و این است سیاسی کردن طبیعت. این سیاسی کردن/درونی کردن نتیجه مکانیسم‌هایی است که در انباشت سود از طریق فعالیت‌های اقتصادی در کار هستند. سرمایه‌داری محکوم به جستجوی بی‌پایان سود و انباشت ثانویه، همچون یک ماشین خودکار، با اداره مواد اولیه کره کار می‌کند. از آنجا که این حیوان انسانی، شخص سرمایه‌دار است که این ماشین خودکار را آفریده است، همه چیز به گونه‌ای اتفاق می‌افتد که گویی او خود و فرزندانش را می‌بلعد.

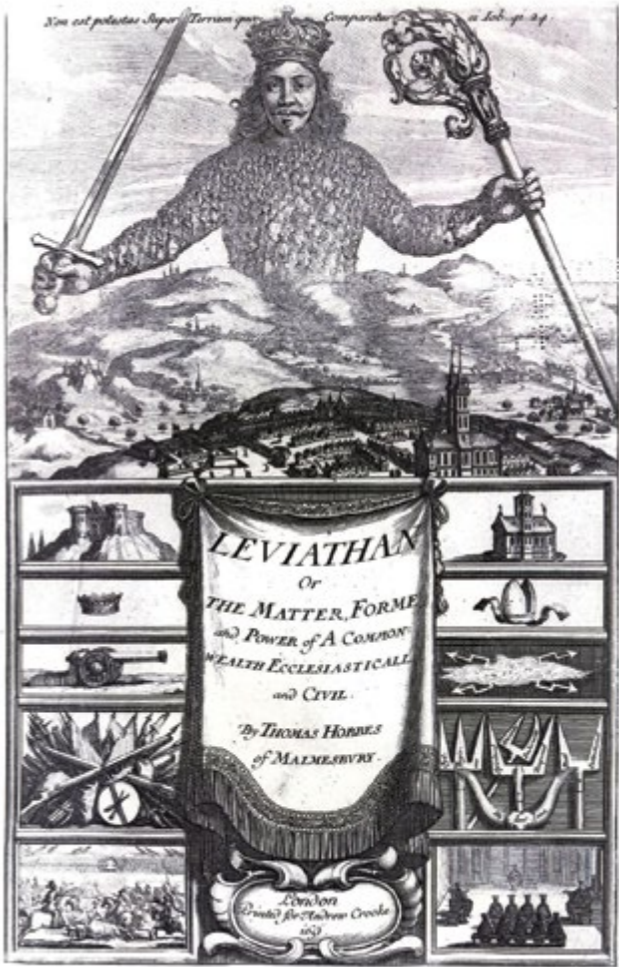
این است معنای نهایی بحران زیست‌بومی: فعالیت انسان با اعتقاد به تسلط بر طبیعت از طریق تبدیل آن به محیط خود، از سیستم طبیعت تنظیم‌زدایی می‌کند، تا جایی که از این به بعد تحمیل یک قاعده از طریق اراده‌ای سیاسی لازم می‌شود، و بنابراین بازگشت به تنظیم سیاسی ضروری می‌شود. تنظیم انتشارCO2برای متوقف کردن یا کند کردن جریان گرم شدن زمین نمی‌تواند ناشی از حُسن نیت خود به خودی سرمایه‌داری باشد. این تصمیم تنها نتیجه بحث و تبادل نظر سیاسی بین‌المللی است که شکل قراردایی الزام‌آور به خود می‌گیرد. با این همه، نمی‌توانیم بدون بررسی از این نتیجه بگیریم که این قراردادها، دولت‌ها و حاکمیت سیاسی آنها را تقویت می‌کند. اگر حاکمیت‌ها عواملی هستند که پشت صحنه بازار پنهان شده‌اند چرا که بازارها را به صورت رسمی ممکن می‌کنند و به وسیله پلیس و دادگاه در آنها آرامش برقرار می‌کنند، پس این حاکمیت‌ها نیستند که می‌توانند با تنظیم مؤثر زیاده‌روی‌های مرگ‌آور سرمایه‌داری به گونه‌ای سیاسی عمل کنند. به این منظور نباید بر روی حُسن نیت دولت‌ها حساب باز کرد، و نه حتی بر ظرفیت کارای آنها برای تنظیم سرمایه‌داری در هنگامی که آثار تباه آن از طریق خود سرمایه بحران زیست‌بومی را تولید می‌کند. دولت‌ها بر اساس منافع شخصی حرکت می‌کنند، آنها بر اساس خودبینی که به خوبی در آنها تنیده شده است می‌اندیشند و عمل می‌کنند، درست همانند سرمایه‌داری که عملکرد خاص آن جلو نمی‌رود مگر با مسابقه، رقابت و جستجوی سود. حاکمیت و سرمایه‌داری که «ثروت ملی» را با «رشد



اقتصادی» فراهم می‌آورد، از طریق همان خودبینی و خودگردانی با یکدیگر در پیوند هستند. اگر مسلم شده است که استمداد (یا بازگشت) به تنظیم با نگاه به بحران زیست‌بومی به طور مطلق ضروری است، معنای آن این نیست که چنین استمدادی می‌تواند به گونه‌ای کارا و مؤثر به وسیله حاکمیت‌ها به اجرا گذاشته شود.

۲. طبیعت به میدان عمل آزادی سوژه‌های حق بدل می‌شود – «حقوق طبیعی» افراد و شکل مسخ شده آن یعنی «حق افراد» دولت‌های حاکم– که برای بقا با یکدیگر به رقابت برمی‌خیزند. اما این سوژه‌ها تنها افرادی که یکی پس از دیگری جای می‌گیرند نیستند، بلکه تمام پیکره موجودات زنده، حیوانات و نباتات را در بر می‌گیرد که در طبقات، جنس‌ها و انواع توزیع شده‌اند. از این منظر طبیعت ذخیره محدود آذوقه‌ای است که در دسترس موجودات زنده طبیعی گذاشته شده است، گویی طبیعت از خود تغذیه می‌کند، به اصطلاح انگار طبیعت خود را از طریق جهان‌شمولی موجوداتی که آن را از جمعیت لبریز کرده‌اند و به آن به عنوان طبیعت شکل می‌دهند، تولید می‌کند. طبیعت اینجا یک عملیات آدم‌خواری وسیع است، طبیعت خودخوار است.

تولید و مصرف دو عنصر تشکیل‌دهنده واقعی این طبیعت هستند که دارایی‌ها و جمعی از دارایی‌ها و ثروتی از دارایی‌ها را تولید می‌کنند و هم‌زمان آنها را در مصرف نابود می‌کنند. سپس طبیعت برای تولید/ مصرف از نو دارایی‌های دیگری تولید می‌کند تا اتمام نهایی بخشی از دارایی‌ها. ذخیره کالاها یا به عبارت دیگر طبیعت، نامحدود نیست، بنابراین یا باید با تقلید از چیزهای طبیعی چیزهای مصنوعی تولید کرد، یا باید ذخیره‌های جدیدی کشف کرد. با این‌همه این رابطه خودخواری طبیعت نسبت به خود، خود به خود عمل نمی‌کند و نیاز به عاملی دارد. همه چیز به گونه‌ای اتفاق می‌افتد که گویی قصدی



در طبیعت وجود دارد برای برانگیختن خواستی هوشمند برای اینکه به آن اجازه دهد که ذخایر را از نو احیا کند، و آنها را در وضع خوبی نگهداری کند.

می‌بایست فلاسفه و الهی‌دانان «حقوق طبیعی» را- که حق طبیعت نیست بلکه حق بر طبیعت است- ابداع می‌کردند، برای اینکه مدرن‌ها بتوانند تولید مازاد را درست در زمانی که دیگران چیزهای لازم را ندارند، برای عده‌ای سازمان‌دهی کنند. رابطه انسان با طبیعت به طور کلی به وسیله حقوق طبیعی ساخته شده است، و در هر صورت بر اساس فلسفه مدرن چیزهای سیاسی و طبیعی. این حقی است که من طبیعتا برای عمل به منظور فراهم آوردن چیزهای لازم برای یک زندگی مناسب در اختیار دارم. این یعنی تبدیل طبیعت به یک انبار منابع، به یک مغازه بزرگ با خدمات آزاد که در آن مردمان و ملت‌ها با هم در مسابقه هستند و در این مسابقه هر کس بر طبق حقوق طبیعی حفظ وجود خود، و بر اساس وسایلی که در اختیار دارد از این مغازه خرید می‌کند. اگر قانون (الهی یا طبیعی) مرا مجبور می‌کند که زندگیم را حفظ کنم، بنابراین من حق (توانایی) دارم برای تمکین کردن به این قانون عمل کنم. تعهد به این قانون مطابق است با آزادی حق.

در اینجا می‌بینیم که از موضوع سنتی «حقوق طبیعی» باید عبور کنیم. مهم است که «حقوق زیشی»^۳ را جانشین «حقوق طبیعی» دروغین کنیم. رابطه انسان/ طبیعت باید به صورت رابطه زیستی بازاندیشی شود. اگر جوامع انسانی خارج از طبیعت نیستند، و اگر به علاوه به همین دلیل از فراهم آوردن هنجارها ناتوان هستند، چرا که موقعیت بیرونی و بیرون- بودگی خود را از دست داده‌اند، می‌توانیم نتیجه بگیریم که نوزایی یک حقوق زیشی ضروری است. فرایندهای بی‌شماری وجود دارند که در کار مربوط کردن و جدا کردن جهان‌شمولی موجودات، انسان و غیرانسان هستند. اثر نهایی این فرایندها که امروزه به طور گسترده‌ای بر برای انسان ناشناخته است، تولید خود طبیعت است. میان زمین - گیاهان - جانوران یک پیوستگی وجود دارد که تشکیل‌دهنده زیباگان^۴ است، یک زنجیره هستی‌شناسانه که به موجودات زنده، جانوران، و نباتات اجازه رشد و بازتولید خود را می‌دهد. آنها نمی‌توانند زندگی کنند مگر اینکه با هم باشند و هم‌زمان به زمین متصل باشند. آب، هوا و نور خورشید برای همه به یک اندازه لازم است. منظور ما از زیباگان در اینجا تنها مجموعه گیاهان و حیوانات یک ناحیه (خاکی یا دریایی) نیست، بلکه پیوستگی خود زیباگان با زمین (در اینجا تفاوتی میان کره یا زمین کشاورزی نیست) و در اینکه زمین شرط زیشی زیباگان است، نیز هست. به عبارتی دیگر منظور ما از زیباگان حیات و عناصر دائمی حیات است. از آنجا که یک موجود زنده جدا از شرایطی که حیاتش را تعیین می‌کند می‌میرد، لازم است برای درک مسائل بحران زیست‌بومی کنونی به پیوستگی زنجیرهٔ زیباگان در وحدتِ اندام‌وار آن توجه کنیم. می‌دانیم مشکل این است که بهره‌داری از منابع و فعالیت‌های صنعتی که به خودسالاری توسعه سرمایه‌دارانه پیوند خورده است به این گرایش دارد که با تخریب این یا آن عنصر حیاتی

از دنبالهٔ زیباگان ببرد و از این طریق این یا آن طبقه از موجودات طبیعی را در معرض خطر قرار دهد.

بدین ترتیب حقوق زیشی نظم درونی تشکیل‌دهنده طبیعت را همچون نظمی فضلیت‌مند تعبیر می‌کند. این حق، فرایند تولیدِ طبیعت را همچون جهان‌شمولی موجودات زنده تعبیر می‌کند. این حق بیان می‌کند که براساس چه چیزی طبیعت سازمان می‌یابد و به گونه‌ای درونی چنانکه هست و به خود فرمان می‌دهد، ساختار می‌یابد. این حق نظم مشترک انسان و غیرانسان است. این وحشی بودن (wildness) فضلیت وحشی به مثابه یک هنجار است؛ آزادی یا زوری است که بر اساس طبیعت تولید می‌شود و خود را تولید می‌کند. در این معنا، حقوق زیشی تنها بنیان ممکن سیاست محافظت از طبیعت است که اصول آن عمل کردن به منظور نگهداری از وحشی بودن (wildness) است، این فضلیت، تولیدگر جزء اصلی هر موجودی است که در تاریخ وجود ظهور کرده است و این فضلیت به آن به عنوان طبیعت شکل داده است.

۳. برای اینکه بعد سیاسی حقوق زیشی به گونه‌ای انضمامی روشن شود، ما این فرضیه جستجوگر (heuristique) را که بر اساس واقعیت مشاهده شده بنا شده است مطرح می‌کنیم که رابطه انسان/ طبیعت به منظور کسب معاش است، و بنابراین آ تخریب طبیعت قحطی را که امروز یک میلیارد انسان از آن رنج می‌برند، وخیم‌تر می‌کند. برای مبارزه با این وضعیت، پیشنهاد ما این است که زمین خوراک‌دهنده را باید به عنوان یک دارایی جهانی در نظر بگیریم. اگر زمین از آنجا که «زمین خوراک‌دهنده» است به درستی به عنوان دارایی عمومی جهانی شناخته می‌شود، تقسیم تولید کشاورزی که بنیان مادی هر حق تغذیه (حقی که برآمده از رتوریک نیست) است، می‌تواند نه از طریق بازار که به وسیله نظام تعاونی که باید تعریف شود، حمایت شود. پیش‌فرض اینکه چنین نظامی به گونه‌ای حقیقی سامان یابد و محترم شمرده شود این است که از سیاست حاکمیت که امروز جریان دارد، در آینده به طرف سیاست جهان‌شهری حرکت کنیم. با روشن کردن حقوق زیشی با چنین شرایط حقوقی ما در نظر داریم نشان دهیم که در وهله اول راه‌حل بحران زیست‌بومی زمانه ما منوط به یک مدیریت جهانی یا منطقه‌ای است و نه به هیچ عنوان مدیریت خودگردانی که مختص حاکمیت‌ها است. سپس، اتحادیه اروپا (UE) به دلیل جنبش ادغامی که به آن تحرک می‌بخشد (فراسوی تردیدهای فرضی) یک مورد تاریخی یکه را از پویایی جهان‌شهری معرفی می‌کند: اتحادیه اروپا به یک جهان شکل می‌دهد. اروپا به این ترتیب می‌تواند آغازگر جنبشی باشد که این قابلیت را دارد که در مکان‌های منطقه‌ای دیگر گسترش یابد.

اولا، اروپا باید محل یک اعلامیه حقوق زیشی باشد که روح کلی آن طرح‌ریزی دوباره اصول سیاسی ما بر اساس محافظت از طبیعت و در جهت صورت‌بندی دوباره رابطه انسان/ طبیعت را اعلان کند. پیامد این، بازبینی عمیق پروبلماتیک‌های ما در زمینه اقتصادی، حقوق اشخاص، و زیست‌بوم است. یک همایش اروپایی حقوق زیشی قادر است به طور مناسب چنین اعلامیه‌ای را پدید آورد. ثانیاً، اروپا باید به وجود آمدن حقوق افراد اروپایی^۵ (jus gentium) یاری رساند. این حقوق شکل اروپایی حقوق جهان‌شهری است که هدف آن ایجاد یک باهمستان سیاسی و اخلاقی میان بخش‌ها است (ملت‌های تاریخی اروپا) که بر اساس محافظت از حقوق زیشی به گونه‌ای که در اعلامیه تعریف شده است نظم می‌یابد. ثالثاً، در نهایت ملت‌هایی که بر اساس دو بنیان اعلامیه حقوق زیشی و حقوق افراد اروپایی گرد هم آمده‌اند، یک اتحاد فدراتیو را شکل می‌دهند. مدل- که در جهان فعلی بی‌سابقه است- مدلی است که پارلمان اروپا فراهم آورده است. اینجا نمی‌توانیم ایراد بگیریم که این نهاد که به گونه‌ای رادیکال فراملی است - و تا حدی انطباق و سازگاری به وجود می‌آورد- عموماً حقوق فدراتیو در اختیار ندارد. اگر این چنین است، به این خاطر است که شرایط حقوقی صوری این نهاد چیزی را که در قانون است، از واقعیت بیرون می‌کشد. این مجلس، مجلس فدراتیو، تنها مکانی است که در آن، اصول حقوق طبیعی (قدرت فرد) با حقوق زیشی در تضاد نیست.

این است عناصر موقت یک جهان‌شهری طبیعت که اروپا می‌تواند به اجرا بگذارد. اروپا با تشکیل خود به مثابه یک جمهوری، می‌تواند در مواجهه با «جهان‌ها»ی دیگر کره عمل کند و در جستجو برای راه‌حل بحران زیست‌بومی زمانه ما، به آنها پیوندد.

برگردان: بابک مینا

متن اصلی در آدرس زیر قابل دسترسی است:

http://ceriscope.sciences-po.fr/node/762

منبع:
La fable du monde. <i>Enquête philosophique sur la liberté de notre temps</i> , paris, nrf Essais, Gallimard ,(2005) .Mairet, G

پانویس مترجم:

۱. این دو اصطلاح سابقه‌ای طولانی در فلسفه و اندیشه سیاسی دارند. Res extensa به معنای چیز ممتد یا امر ممتد اصطلاحی در فلسفه دکارت است و منظور از آن جوهر مادی یا جوهر ممتد (étendue) است. معنای لفظ به لفظ res publica چیز عمومی یا امر عمومی است. به معنای دولت، و یا جمهوری نیز هست. در نهایت منظور نویسنده در اینجا رابطه میان یک دولت با قلمرو آن است.
۲. Orbis کلمه‌ای لاتین است به معنای کره.

3.Droit biotique
4. Biote
5. Continuum

۶ اصطلاحی حقوقی است به معنای اعطای حداقلی از حقوق به افرادی از ملت‌های خارجی.

کوچک احمدفایه است؟

هرمن ای. دالی
پرگردار: شاهید غنی



بدانیم باید «اکنون و حالا» به اقدامی جدی دست یازید، اقدامی که بسیار پرهزینه است و شاید بعداً آشکار شود اصلاً لازم هم نبوده است.

درباره توسعه پایدار باید در نظر داشت که جامعه هدف خود را دستیابی به بالاترین میزان رفاه قرار دهد. همچنین مدت زمان اعتلا بخشیدن رفاه و همین طور تبیین معنای دقیق و اجزای متشکل رفاه قابل بحث است؛ اما اگر قرار است توسعه پایدار هدفی جایگزین و جدید را ارائه کند، حامیان این ایده باید مشخص کنند که این هدف چه تفاوتی با خود مفهوم توسعه پایدار دارد. مثلاً اگر توسعه پایدار این گونه تفسیر می‌شود که تمام عوامل رفاه باید قربانی حفظ محیط زیست شود- همان گونه که اکنون چنین تفسیری رایج است- آنگاه از نظر اخلاقی قابل دفاع نیست. اما اگر منظور از توسعه، رفاه جامعه باشد، در آن صورت این پیشنهاد یعنی هدف جایگزین، غیر ضروری است.

بخش دوم کتاب به کاربرد یافته‌های واقعی که در بخش نخست به آنها اشاره شد، می‌پردازد و روش اقتصاددانان در مواجهه با مسئله رشد اقتصادی و محدودیت‌های این روش را شرح می‌دهد. امروزه شمار اندکی از اقتصاددانان ادعا می‌کنند که آموزه‌های علم اقتصاد برای پاسخ‌گویی به بسیاری از پرسش‌ها مانند تطبیق و هماهنگی میان اشتغال و ثبات قیمت، کافی است. اما علم اقتصاد که گاه به آن «منطق انتخاب» نیز می‌گویند، چند درس پایه‌ای هم دارد از جمله چگونه میان هدف و وسیله تمایز قائل شویم و چه چیزی بهینه و چه چیزی را مطلوب بدانیم و چگونه تشخیص دهیم که بهترین گزینه معمولاً به تطبیق میان اهداف رقابت یعنی رسیدن به اعتدال می‌انجامد. این بخش دربردارنده توضیحی مفصل درباره اغراق ارزش «توسعه پایدار» است. محبوبیت این مفهوم و تأکید بر حق نسل‌های آینده ما را در برابر مسائل اخلاقی قرار می‌دهد: اینکه تعهد ما به نسل‌های آینده به چه میزان است. این تعهد که از آن سخن می‌گوییم و من نیز به آن باور دارم، چندان هم ساده نیست. در صورت قبول کردن تعهد به آیندگان، به دلایل این تعهد و مقایسه هزینه و سود در دو مقطع زمانی حال و آینده برای اجرای سیاست محیط زیستی ویژه خواهیم پرداخت. ابعاد جهانی مباحث محیط زیستی که بسیار هم «مد روز» هستند و در صدر اخبار رسانه‌ها قرار داده می‌شوند، در واقع آن اخباری نیستند که غالب جمعیت دنیا را نگران کند. این اخبار حتی مسائلی نیستند که باید در اولویت شهروندان کشورهای ثروتمند دنیا قرار گیرند. روشن است که نباید این اخبار را از نظر دور داشت، اما هنوز فرصت کافی داری برای اندیشیدن و چاره‌یابی داریم.

البته هیچ‌کس نمی‌گوید من مخالف محیط زیست یا مخالف سبزه‌ها و طرفداران محیط زیست هستم. ولی همیشه کسانی بوده‌اند که می‌گفته‌اند محیط زیستی‌ها اغراق می‌کنند و هیچ آخالزمان محیط زیستی در کار نیست و نظام سرمایه‌داری با انعطاف و هوشمندی ذاتی خود بی‌گمان برای مشکلات زیست‌محیطی نیز در زمان مناسب راه حل شایسته را خواهد یافت و به این همه نگرانی و هشدار نیازی نیست. آنچه فراروی شماسست خلاصه یکی از مهم‌ترین منابع تحلیلی انکارکنندگان بحران محیط زیست است: کتاب کوچک/احمقانه است، نوشته ویلفرد بکرمان. البته کتاب بیست و اندی سال پیش منتشر شده، ولی بازانتشار مداوم و ارجاع همیشگی به آن باعث می‌شود که بینگاریم این کتاب همچنان منبع کلاسیک انکارکنندگان و مخالفان سبزه‌ها است. کتاب در واقع می‌خواهد پاسخی باشد به کتاب کوچک زیباست، اثر مشهور و کلاسیک هارولد شوماخر، که در ایران نیز کتابی پرفروش و محبوب است. بکرمان می‌گوید بر خلاف ادعای شوماخر، در اقتصاد کنترل شده (با هدف صیانت از محیط زیست) و در ابعاد انسانی کوچک هیچ برتری و کمالی نیست. به همین خاطر و در مقابله‌ای آشکار با عنوان کتاب شوماخر چنین نام کوبنده‌ای برای اثر خود برگزیده است: کوچک/احمقانه است. تاکنون کتاب بکرمان به زبان فارسی ترجمه نشده، از این جهت برای تکمیل پرونده قلمرو در باره موضوع محیط زیست بایسته دیدیم خلاصه‌ای از مباحث این کتاب را در اختیار خوانندگان قرار دهیم.

سال‌های میانی دهه ۷۰ میلادی، هم‌زمان با جهش ناگهانی قیمت نفت که به سیاست‌های تورم‌زدای غرب منجر شد، فعالان محیط زیست، از فشار خود بر برنامه‌های رشد اقتصادی کاستند. به این ترتیب نگرانی عمومی بیشتر متوجه کاهش رشد اقتصادی شد تا بیم از زیان‌های آن. اما بزرگ‌نمایی‌های گوناگون در اوایل دهه ۸۰ دستاویز لازم برای پیش‌بینی فاجعه محیط زیستی را برای این فعالان فراهم آورد. اکنون لازم است در برابر آنها تمهیداتی سخت‌گیرانه اندیشید. از این بزرگ‌نمایی‌ها باید از تأثیرات به ظاهر بلند مدت گرمایش زمین، آسیب لایه اوزون و از میان رفتن ظاهری تنوع بوم زیستی یاد کرد. سیاست‌گذاران محیط زیستی، طوطی‌وار دو عبارت تازه و مد روز «اصل احتیاط» و «توسعه پایدار» را تکرار می‌کنند. فعالان محیط زیست، بسیاری از دانشمندان، مفسران رسانه‌ها، شخصیت‌های سیاسی و مشهور همگی علاقمند به نمایش گذاشتن حس مسئولیت اجتماعی خود هستند. چنان‌که از «اصل احتیاط» یاد می‌شود گویی این آسیب که به احتمال ضعیف در آینده دور شاید به وقوع بپیوندد، قرار است لحظه دیگر اتفاق افتد و به جای آنکه صبر کنیم تا درباره این پدیده بیشتر و بهتر

مشکلات محیط زیست

دست‌کم سی سال است که دنیا با مشکلات جدی محیط زیستی روبروست. در کشورهای پیشرفته این مشکلات شامل آلودگی هوای شهرها، راه‌بندان‌های سنگین، آلودگی سواحل و رودخانه‌ها و تولید انبوه زباله و نیز زباله‌های رادیو اکتیو است. دو کتاب مهم در این زمینه عبارتند از *هزینه توسعه/اقتصادی نوشته میشان و کوچک زیباست* از شوماخر. هر دو نویسنده اقتصاددان هستند و البته نباید جای تعجب باشد، زیرا اقتصاددانان نیک آگاهند که مکانیزم بازار همیشه محافظت کافی از محیط زیست را فراهم نمی‌کند، مگر آنکه اقدامات ویژه‌ای برای بهبود یا تکمیل عملیات خود در نظر گیرد.

اما از جدی‌ترین مشکلات محیط زیست در جهان سوم دسترسی نداشتن به آب آشامیدنی و بهداشت است. البته باید آلودگی هوا را افزود که علت آن تا حد زیادی فقر است. حفظ محیط زیست به روش‌های معمول در اروپا یا آمریکا هیچ کاربردی در کشورهای فقیر ندارد. زیرا دغدغه اصلی فقیرترین مردم با نرخ رشد سریع جمعیت و ساکن در نزدیکی غنی‌ترین مجموعه‌های تنوع زیست محیطی تأمین وعده غذایی بعدی برای خانواده خود هستند. یک کشاورز فقیر اهل پرو برای کشاورزی، درختان را قطع می‌کند و این تعداد از قطع درختان در آن مناطق بیش از تعداد قطع درختان در کل اروپاست. تنها چاره کار درآمدزایی از همان زمین تهی شده از درخت و زمین‌های دست‌نخورده است که می‌تواند تنوع زیست محیطی حفظ کند و بشر را از فقر برهاند. مسائلی از این دست، نقائص بازار در کشورهای پیشرفته، فقر در کشورهای در حال توسعه و تعارض منافع ملی و بین‌المللی در امور محیط زیست به حد کافی مشکل هستند، نباید توجه جامعه را با سناریوهای ساختگی «فاجعه در راه است» منحرف ساخت. درست است که ما باید نگران زمینی باشیم که در آن زندگی می‌کنیم، اما نباید به سخن فعالان محیط زیستی گوش سپرد. آنان دائم آیه یأس می‌خوانند و درباره وقوع فاجعه هشدار می‌دهند. زیرا هشدار در حالت هیستری (نوعی بیماری روانی که در آن فرد مبتلا دچار اختلال حواس، پریشانی، وهم، و ضعف می‌شود) به سیاست‌گذاری اعتدال‌آمیز منجر نمی‌شود. این هشدارهای ساختگی باعث تفریح و البته مورد توجه هم هستند. پیش‌بینی یک فاجعه راه مناسبی برای گرفتن بودجه و ادامه پروژه‌های تحقیقاتی و به نمایش گذاشتن تصویر یک دانشمند دلسوز از خود است. افزون بر آن مردم به چنین نهادهایی که در صدد «نجات محیط زیست» هستند، مشتاقانه کمک خواهند کرد.

بخش نخست کتاب *کوچک/احمقانه/است تعارض منافع*، ماهیت و شدت نگرانی مسائل محیط زیست را میان دو گروه ثروتمند و فقیر در کشورهای پیشرفته مطرح می‌کند و به همین موارد میان کشورهای فقیر و ثروتمند می‌پردازد. اثرات فاجعه‌بار رشد اقتصادی بر محیط زیست، به مراحل ابتدایی توسعه اقتصادی - مانند انقلاب صنعتی بریتانیا در قرن نوزدهم - مربوط می‌شود. این بخش از کتاب نشان می‌دهد که مسائل روز دنیا مانند تغییر اقلیم یا مصرف منابع محدود انرژی، به صورت اغراق‌آمیزی با مقایسه مشکلات محیط زیستی جهان سوم همراه است. بهترین و بی‌گمان تنها راه برای این کشورها فائق آمدن بر این مشکل «ثروتمند شدن» است.

فصل اول کتاب را با این پرسش آغاز می‌کنیم که اصولاً رشد اقتصادی و مسئله محیط زیست به کدام گروه یا کشور پیوند دارد. در کتابی که سال ۱۹۷۴ نوشتیم، آمار و ارقام مفصلی درباره بهبود حاصل شده در کیفیت زندگی، بهداشت، محیط زیست و شرایط کاری مردم کشورهای توسعه یافته ارائه دادم. آن زمان امیدوارم بودم که آن کتاب نقطه پایانی بر بحث دوباره تعارض میان توسعه اقتصادی و محیط زیست باشد، اما مباحث محیط زیستی در برخی زمینه‌های مهم تغییر ماهیت داده‌اند. نخست، گروه‌های فشار محیط زیستی دیگر تنها به اهداف توسعه اقتصادی حمله نمی‌کنند، بلکه حامی جایگزینی آن با توسعه پایدار هستند. تغییر دوم در ماهیت بحث است: اگر اوایل دهه ۷۰ نگرانی‌هایی مانند آلودگی رودخانه‌ها و سواحل، محلی (و البته مهم) بودند، پس از آن بیشتر ماهیت جهانی به خود گرفتند، مسائلی مانند باران‌های اسیدی و آلودگی اقیانوس‌ها به وسیله نفت‌کش‌ها. این مسائل مهم بودند، اما به نظر برخی، از جمله خود من، آلودگی شدید از این نوع تنها مسئله تخصیص نامناسب منابع در یک مقطع زمانی خاص بود. همچنین من عدم تمایل بیشتر دولت‌ها در اجرای اقدامات درست حل آلودگی‌های محلی را دست‌کم گرفته بودم. در دهه ۸۰ به ماهیت جهانی مسائل زیست محیطی توجه شد. نقش بشر نیز در این فرآیند مهم‌تر شد.

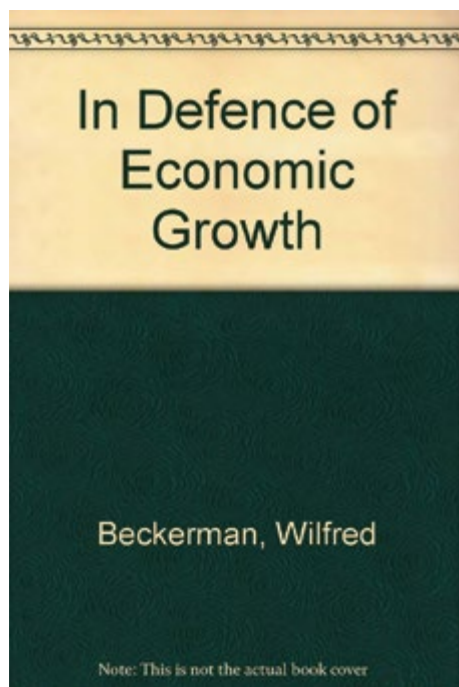
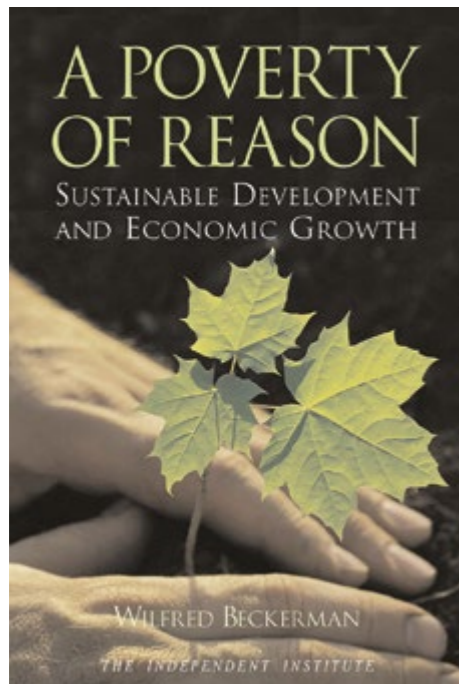
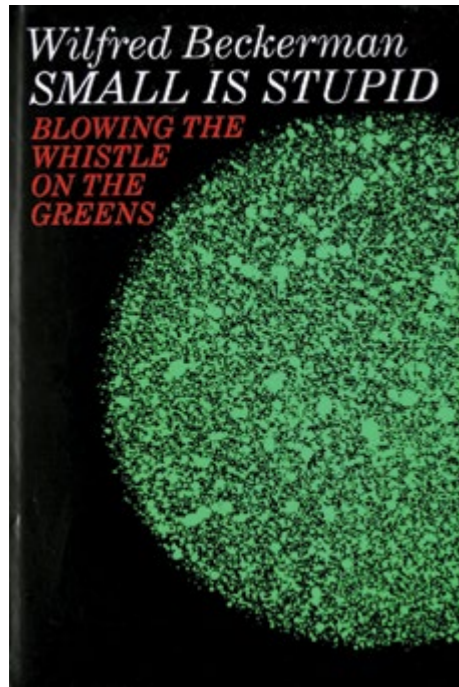
ظهور مسائل جهانی، به ویژه مسائلی با تأثیرات درازمدت، به تعارض منافع در سه سطح تعارض منافع میان نسل‌ها، جامعه و بین‌المللی انجامیده است. در نتیجه مباحث «رشد اقتصادی در برابر محیط زیست» در دو دهه ۷۰ و ۹۰ میلادی دچار تحولات چشمگیری شدند و ما اکنون و در دهه ۹۰ با این مسئله اخلاقی مواجهیم که تعهد ما به نسل‌های آینده تا چه میزان است؟ غیر ممکن است که به قاطعیت پیش‌بینی کنیم که نسل‌های آتی تا چه اندازه به لحاظ مادی موفق خواهند بود، زیرا نمی‌دانیم نرخ میانگین رشد جهانی در چند دهه گذشته چقدر ادامه خواهد داشت. به سه دلیل استوار معتقدم که آهنگ این رشد سریع خواهد بود: پیشرفت فناوری که با رشد تحولات و میزان منابع مالی اختصاص یافته به تحقیق علمی و فنی، در ارتباط است و بنابراین رشد اقتصادی سریع خواهد بود. دوم اقتصاد پویای آسیا و برخی کشورهای آمریکای لاتین و جهان سوم و کند شدن رشد جمعیت جهان بنا بر محاسبات، موجب تسریع رشد اقتصادی خواهد بود. اکنون پرسش این است که باید از نسل فعلی انتظار داشت تا چه میزان منافع خود را برای جلوگیری از مشکلات احتمالی آتی قربانی کنند؟ در حالی که بسیار از ما حاضر به نادیده گرفتن منافع خود هستیم، شماری از مردم به ویژه در جهان سوم در موقعیتی نیستند که چنین گذشتی را از خود نشان دهند.

تعارض منافع در سطح جامعه ناشی از تفاوت میزان درآمد است. تضاد میان رشد اقتصادی و محیط زیست تعارض منافع میان ثروتمند و فقیر را نشان می‌دهد. بنا بر برخی تحقیقات، نگرانی درباره محیط زیست، مسئله طبقه شهری و متوسط به

بالای کشورهای ثروتمند است. رشد اقتصادی طبیعتاً تغییراتی را برای مردم به همراه دارد، مثلاً تنها طبقه متوسط جامعه نیست که می‌تواند به جاهایی سفر کند که پیشتر ویژه این طبقه بود؛ بلکه اکنون دیگرانی هم هستند که با قیمت ارزان‌تر می‌توانند با آن مناطق سفر کنند و این خود باعث ویرانی و آلودگی مناطق گردشگری و روستاهای دیدنی و بکر می‌شود. در سطح بین‌المللی، کند کردن رشد اقتصادی به منظور حفظ محیط زیست برای گروه‌های ثروتمندتر در کشورهای پیشرفته ارزشمند است. اما هیچ‌گاه در دستور کار کشورهای در حال توسعه نبوده است. آهنگ سریع رشد جمعیت در جهان سوم و رشد سریع صنعتی شدن جایی برای نگرانی‌های محیط زیستی باقی نگذاشته است. به همین دلیل مسائل حاد محیط زیستی تنها در جهان سوم اتفاق می‌افتد، اما آنچه که در خط مقدم جبهه سبزه‌ها تبلیغ می‌شود، این مشکلات نیست. همان گونه که کارخانه‌های اسلحه‌سازی برای حیات خود به جنگ نیاز دارند، سبزه‌ها نیز نیازمند ترساندن مردم نسبت به عواقب محیط زیست و مشکلات هستند. این ترس دو نیاز را برآورده می‌کند: جلب حمایت مالی و حمایت ایدئولوژیک که هردو اهریمنی بودن صنعت مدرن را به اثبات می‌رساند. برخلاف اعتقاد برخی که رشد اقتصادی و مشکلات محیط زیستی علت ایجاد جنگ است و من با آن مخالف هستم، جنگ‌هایی مانند یوگسلاوی، رواندا، کامبوج، سومالی و سودان همگی خاستگاه ایدئولوژیک دارند. در واقع در دراز مدت رشد اقتصادی مطمئن‌ترین مسیر بهبود کلی کیفیت زندگی و محیط زیست است. البته برای رسیدن به این مقصود نیازمند سیاست‌های مناسب هستیم که اغلب پیچیده و پرهزینه هستند و گاه نیازمند همکاری کشورهایی با منافع ناهمسو.

این بحث نیز مطرح است که کشورهای جهان سوم نباید دچار تکرار همان «اشتباهات» کشورهای توسعه یافته شوند. به آنها توصیه می‌شود که به دنبال رشد اقتصادی نباشند و در دام «بالا رفتن توقعات» گرفتار نشوند. بر این اساس می‌شود نتیجه‌گیری کرد چون نمی‌توان از کشورهای ثروتمند انتظار داشت سطح موفقیت‌های مادی و رفاه خود را پایین آورند، نباید به کشورهای فقیر توصیه کرد که دنبال شکوفایی اقتصادی بروند. اما این دیدگاه همواره از سوی کشورهای در حال توسعه رد شده است.

بر اساس گزارش فونه (Founex Report) اساساً مشکلات محیط زیستی جهان سوم متفاوت است. آنجا هم در شهر و هم در روستا. این کیفیت زندگی نیست که پایین است، بلکه خود زندگی است که با آب آلوده تهدید می‌شود. در واقع بدترین دشمن محیط زیست «فقر» است. دوم، برای میلیاردها نفر در کشورهای در حال توسعه خطرات محیط زیستی، روند گرمایش زمین، سوراخ شدن لایه اوزون یا مرگ عقاب سرسفید، مورد توجه رسانه‌ها نیست، بلکه مسئله روزمره آنان نبود آب آشامیدنی سالم و بهداشت و کیفیت نامناسب هواست. اینها نیاز و مشکلات کشورهای در حال توسعه است. پس می‌توان گفت میان رشد اقتصادی و کیفیت زندگی تضاد وجود ندارد و رشد اقتصادی برای حفظ زندگی و حل برخی مشکلات زیست محیطی ضروری است. اما حتی اگر میان این دو تعارض هم وجود داشت، این دلیل نمی‌شد که کشورهای فقیر مجبور به



انتخاب میان این دو گزینه باشند. این کشورها طبیعتاً انگیزه قوی‌تری دارند که دسترسی به کالاها و خدمات بیشتر را در اولویت قرار دهند تا حفظ محیط زیست را. این کشورها که با مشکل تأمین تغذیه دست و پنجه نرم می‌کنند، احمقانه است که پیشرفت اقتصادی را فدای محیط زیست خود کنند، چه رسد به مسائل جهانی محیط زیست.

تأثیر فعالیت بشر بر محیط زیست، مانند فرسایش مراتع بر اثر چرای بیش از حد دام یا قطع درختان، حتی پیش از انقلاب صنعتی نیز قابل انکار نیست، اما میزان این تأثیرات در آن زمان ناچیز بود. با این حال، افزایش درآمد همواره به معنای از میان رفتن محیط زیست نیست، زیرا جامعه ظرفیت نشان دادن واکنش به وقایع را دارد و در این مواقع واکنش نشان می‌دهد. مثلاً در میانه قرن نوزدهم زمانی که وضعیت بهداشت در شهرهای انگلستان غیر قابل تحمل شد، فشار برای تغییرات از سوی مردم افزایش یافت. همین اتفاق هم در مورد نشت نفت یا استفاده از گاز سی اف سی طی چند دهه اخیر تکرار شد. این موارد همگی به نوع سیاست‌های اتخاذ شده مربوط است. شواهد نشان می‌دهد که افزایش ثروت بهترین مسیر برای اتخاذ سیاست‌های محیط زیستی است. با ثروتمند شدن مردم، اولویت‌ها نیز تغییر می‌کند و مسئله محیط زیست در «هرم نیاز» به مکان بالاتری ارتقا پیدا می‌کند. اما گذار به شرایط افزایش ثروت، طولانی و آسیب‌زاست؛ زیرا بی‌گمان محیط زیست در طول این مدت در معرض فرسایش و آلودگی است و مدت زمان گذار هم بستگی زیادی به سیاست‌های دولت دارد. همچنین تغییرات الگوی تولید یا تغییر در ارتباط فنی میان فعالیت‌های اقتصادی ویژه و اثرات مخرب محیط زیست نقش مهمی دارند. اما تغییر در ساختار اجتماعی، فشارهای سیاسی، آگاهی عمومی و مهم‌تر از همه سیاست‌های اتخاذ شده تأثیر داشته‌اند. این سیاست‌ها در خلأ و خارج از شرایط اقتصادی و اجتماعی به وجود نمی‌آیند و اتفاقاً اولی شدیدا به دومی وابسته است.

در گذشته وقتی درآمدها پایین بود، کشورهای در حال توسعه نگران آلودگی نبودند. اوایل دهه ۷۰ کشورهایی مانند برزیل و الجزایر در صف مقدم مخالفان تغییر اولویت رشد اقتصادی بودند. پس از آنکه وضعیت هوای شهر سائوپائولو به مرز بحرانی رسید تغییری اساسی در سیاست به نفع محیط زیست ایجاد شد. اگر سیاست‌های محیط زیستی فقط ملی یا محلی بودند، این تغییرات در اولویت‌های سیاست‌گذاری اهمیت نداشتند. اما برخی از این سیاست‌ها کاربرد بین‌المللی دارند، به ویژه آنها که به منظور مقابله با تهدید «اموال یا منابع مشترک جهانی» اتخاذ شده‌اند. این پدیده جدیدی نیست و چند دهه قدمت دارد. حتی اگر کشورهای در حال توسعه تغییر اقلیم را تهدیدی میان‌مدت برای توجیه اختصاص منابع خود برای کاهش گازهای گلخانه‌ای نبینند، بیشترین پتانسیل برای کاهش گازهای گلخانه‌ای که در آینده تولید می‌شود، در همین کشورهاست. این نیز به دلیل رشد جمعیت آنها و سطح پایین درآمد سرانه مصرف انرژی آنها، در مقایسه با کشورهای پیشرفته است. در مقابل کشورهای پیشرفته منابع کافی برای مقابله با تهدید گرمایش کره زمین دارند، اما انگیزه کافی برای این کار ندارند، زیرا با توجه به سهم اندک کشاورزی آنها در تولید ملی، اثرات گرمایش زمین بر آنها به نسبت کمتر است.

اما درباره مواد خام یا منابع «محدود» مغالطه‌ای وجود دارد که باید به آن پرداخت. گروهی از مواد خام محدودند و برخی از آنها چنین نیستند. تنها راه حفظ مواد خام محدود توقف استفاده از آنهاست. توقف رشد اقتصادی کافی نیست، بلکه باید سطح مصرف را نیز کاهش دهیم. اما البته حامیان پر شور «توسعه پایدار» نیز تا این حد فرا نمی‌روند. آنها پس از بیهوده‌گویی‌های فراوان اعتراف خواهند کرد که سرانجام بشر راهی برای ایجاد تغییر و تعادل میان عرضه و تقاضای مواد خام خواهد یافت. اما دست کشیدن از تولید فعلی برای دستیابی به نتایج بهتر در آینده، آن طور که هشداردهندگان محیط زیستی ما را به آن تشویق می‌کنند، به سه دلیل نادرست است. نخست آنکه کدام بهتر است: ده میلیون خانوار که در صد سال آینده به رفاه برسند یا صد خانوار برای ده‌ها میلیون سال مرفه باشند؟ چه تعداد از گروه اول حاضر به فدا کردن منافع خود هستند؟ دوم اینکه ما مطمئن نیستیم چه میزان رشد اقتصادی فعلی به اتمام مواد خام طبیعی خواهد انجامید. سوم آنکه این مسئله بسیار بستگی دارد به اینکه چه وقت این فاجعه روی خواهد داد. البته این هشداردهندگان همیشه منابع شناخته شده کنونی را با میزان مصرف مقایسه می‌کنند. شوماخر در کتاب کوچک زیباست می‌نویسد اکتشاف منابع جدید نفتی از میزان رو به افزایش تقاضا کمتر است و برای ثابت نگهداشتن نسبت ذخائر به مصرف سالانه ۲۰ به ۱ که بسیار کمتر از نسبت ۴۰ به ۱ در گذشته است، به اکتشافات جدید منابع نفتی نیاز است تا ذخائر فعلی را به ۸۰ میلیارد تن تا سال ۱۹۸۰ رساند که نتیجه‌ای عالی حاصل شود. در نهایت، ذخائر ۱۹۸۰ رقم ۸۸ میلیارد تن بود و تا سال ۱۹۸۹ به ۱۳۶ میلیارد تن رسید و این نسبت ۴۴ به ۱ است و نه ۲۰ به ۱.

یکی از ایرادهای اصلی در مبحث گند یا متوقف کردن رشد اقتصادی آن است که مکانیسم‌های مختلف بازخورد را به کار نمی‌گیرند. متغیرهای دیگر مثل افزایش قیمت که تقاضا را پایین می‌آورند، می‌توانند مؤثر باشند. اگرچه احتمالات بسیاری در پیدا کردن ذخائر نفتی جدید در بستر دریا یا مناطق اکتشاف نشده روسیه و آسیای دور و نیز نفت و گاز شیل (که در آلبرتای کانادا به آن دست یافته‌اند) وجود دارد، اما ظاهراً کارشناسان هم‌داستانند که تا اوایل قرن آینده با قیمت‌های فعلی، عرضه کمتر از تقاضا خواهد بود. اما این امر برای هر محصول دیگر نیز که عرضه آن با قیمت اولیه افزایش عرضه، هماهنگ نیست صدق می‌کند: قیمت‌ها افزایش می‌یابند و در این صورت تقاضا برای نفت در دنیا کم خواهد شد.

بنا بر نظر پروفیسور بکمان، نباید منابع «تجدیدناپذیر» را با منابع «غیر قابل جایگزین» اشتباه گرفت. به ویژه آنکه تولید مصنوعات و تحولات عمده فناوری استفاده از برخی مواد پایه را به حاشیه برده است. بهترین مثال لاستیک مصنوعی است که زمان جنگ جهانی دوم برای تأمین نیازهای فوری لاستیک تولید شد و در برخی موارد حتی بهتر از نوع طبیعی آن بود. مصنوعاتی مانند پلاستیک حتی جایگزین بسیاری از فلزات شده است. بکرمان به درستی می‌گوید اگر توجه هشداردهندگان محیط زیستی به اضافه شدن مصنوعات به منابع و مواد خام جلب شود، شکایت آنها فقط به غیر قابل تجزیه بودن این مواد

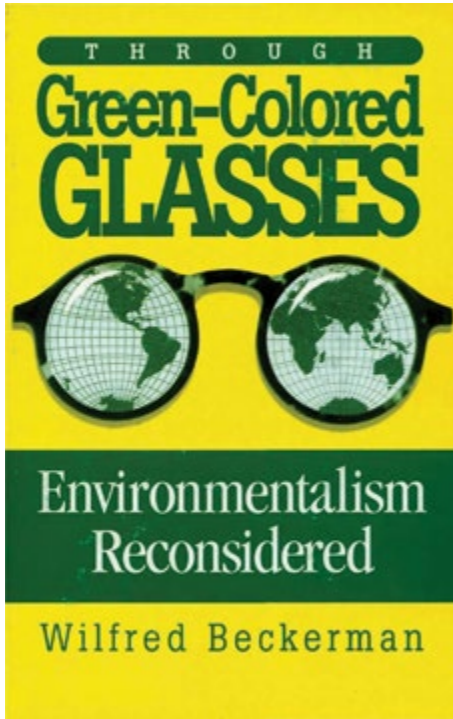
و آلاینده بودن آنها محدود خواهد شد. اگر این مواد خام غیر قابل تجدیدند آنها را استفاده نکنید، و غیر قابل تجزیه‌ها را جایگزین کنید، اما اگر آن مواد غیر قابل تجزیه هستند آن را هم استفاده نکنید. به توصیه بکرمان دو راه وجود دارد: بازگشت به غار یا رسیدن آخرالزمان.

حقیقت آن است که «منابع» یک مفهوم پویاست. بسیاری از چیزها در طول زمان به صورت منبع مواد خام درآمدند. هر قرن شاهد ظهور یک منبع جدید بوده است و ماندگاری آن برای چند صد سال بدون منابع جدید کشف شده مانند نفت و آلومینیوم امکان‌پذیر نبود. البته غذا تنها کالایی است که عرضه و تقاضای آن دست‌کم در سطح محلی برابر نیست. برای ایجاد موازنه باید نرخ زاد و ولد در کشورهای فقیر کم شود و در عین حال موازنه میان «غذا/ جمعیت» در نظر گرفته شود. با افزایش درآمد، نرخ مرگ و میر کاسته و میانگین عمر افزوده می‌شود. به این ترتیب با نرخ ثابت زاد و ولد، جمعیت زیاد می‌شود؛ از سوی دیگر درآمد بیشتر به استاندارد بالای زندگی از جمله تحصیلات بیشتر می‌انجامد و انگیزه‌های متفاوت اقتصادی و اجتماعی موجب تمایل مردم به داشتن فرزندان کمتر خواهد شد.

به رغم آسیب‌های خاک و آب و پوشش جنگلی، آهنگ تولید غذا در دنیا از نرخ رشد جمعیت سریع‌تر بوده است. در ۱۹۹۰ شمار بیشتری از مردم نسبت بر هر زمان دیگری در تاریخ از غذای کافی برخوردار بوده‌اند. سرانه تولید محصولات کشاورزی افزایش یافته و این در جاهایی مانند چین و هند پیشرفتی چشمگیر است. البته شاهد قحطی‌های شدیدی در سودان و سومالی و بوسنی بودیم، ولی علت آن جنگ‌های محلی بود. ممکن است بدبینان محیط زیستی درباره عوارض منفی تولید غذا مانند فرسایش خاک و کمبود آب درست بگویند؛ اما داده‌ها بیانگر آن است که اثرات مثبت پیشرفت فناوری‌های آبیاری و مانند آن از عوارض منفی آن بیشتر است.

تنوع و انقراض گونه‌های زیست محیطی از دیگر مسائل مهم و پیچیده است. نخست باید انگیزه‌های حفظ آنها را تفکیک کرد: مثلاً نگرانی برای همه موجودات ذی‌شعور یا حفظ یک گونه خاص در برابر همه گونه‌ها. دوم باید در نظر داشت که ما از گونه‌های در حال انقراض هیچ آمار درستی در دست نداریم. سوم، حتی اگر قبول کنیم که گروه‌های محیط زیستی به حد کافی توجه رسانه‌ای را به خود جلب کرده‌اند، دانشمندی که به دنبال تأمین بودجه تحقیقاتی هستند یا افرادی که به دنبال محبوبیت سیاسی، ارضای حس خودپسندی و به نمایش گذاشتن حس مسئولیت اخلاقی هستند، هر کدام انگیزه‌های متفاوتی دارند.

درباره نقش بشر در نشر گازهای گلخانه‌ای که اتفاقاً ناچیز است، دانشمندان به یک توافق عمومی نرسیده‌اند. همچنین ثبت غلظت کربن از حباب‌های هوای جمع شده در هسته لایه‌های یخ پایگاه وستوک تغییرات شدید در غلظت یخ طی ۱۵۰ هزار سال گذشته را نشان می‌دهد. نیز شواهد جدیدتر از حفاری‌های پروژه امریکا در گرینلند از تغییرات اقلیمی سریع و شدیدی خبر می‌دهد که خیلی پیش‌تر از فعالیت‌های بشر اتفاق افتاده بود. اگر همه دانشمندان در پاسخ به این پرسش که نشر گاز دی‌اکسیدکربن- در صورتی که سایر عوامل ثابت



باشند- منجر به گرمایش زمین شده است، خواهند گفت: بله! اما این پرسش مانند سؤال درباره کروی بودن زمین است. آنچه که واقعا اهمیت دارد این است که چه میزان سایر عوامل ثابت باقی می‌مانند و دوم اقلیم تا چه حد تغییر خواهد کرد. تردیدهایی که درباره اقلیم وجود دارد عبارتند از اینکه در کدام مناطق کره زمین اثرات تغییر اقلیم مانند افزایش بارش بیشتر خواهد بود؛ مثلا بارش بیشتر باران در انگلستان اصلا خوب نیست، اما بارش در افریقا به وضعیت خشکسالی کمک می‌کند. دوم آنکه نادرستی برخی پیش‌بینی‌ها مانند گرم‌تر شدن نیمکره شمالی نسبت به نیمکره جنوبی است. بر اساس داده‌ها، هزینه انقراض گونه‌ها بالاست و معمولا به عهده کشورهای در حال توسعه است. بنابراین اگر سایر کشورها این امر را جدی بگیرند باید بر اساس «منافع دراز مدت جهانی» به کشورهای در حال توسعه کمک کنند. باز هم تأکید می‌کنم راه حل کاهش و توقف تخریب جنگل‌ها در کشورهای در حال توسعه ایجاد اشتغال است.

نکته بعدی آن است که اثر اقتصادی گرمایش زمین بر کشاورزی امریکا بسیار ناچیز است. حتی اگر تولید ناخالص تا پایان قرن آینده ۵۰٪ کاهش یابد، تولید ناخالص ملی تنها ۵/۱ درصد کاهش خواهد یافت، زیرا کشاورزی تنها ۳٪ تولید ملی ناخالص کشور را تشکیل می‌دهد. افزون بر آن، در ایالات شمالی امریکا گرمایش زمین به معنای طولانی شدن فصل بارش و غلظت بالای دی‌اکسیدکربن است که برای رشد گیاهان مفید است و رشد گیاه آب کمتری نیاز خواهد داشت. یکی از باورهای نادرست رایج درباره تغییر اقلیم به سیل‌های ناشی از آب شدن یخ‌های قطبی مربوط است. اما یک گروه از متخصصان که ثابت کرده‌اند بزرگ‌ترین لایه یخی طی ۱۴ میلیون سال گذشته بی‌تغییر باقی مانده است، این نظریه را رد کرده‌اند. آنها معتقدند گرمایش کره زمین سطح آب دریاها را به سبب تبخیر زیاد کاهش خواهد داد و بارش برف به لایه یخی خواهد افزود.

مسئله دیگر کاهش فوری مصرف سوخت فسیلی است که به معنای کاهش مصرف انرژی در جهان و نتیجتا کاهش رفاه است. تغییرات اجتماعی و سیاسی ناشی از این روند کاهش، فاجعه‌بار خواهد بود. کاهش درآمد، فقر را در کشورهای در حال توسعه شدت می‌بخشد و توجه آنها را از مسئله حفظ محیط زیست به درآمدزایی معطوف می‌کند.

نخستین اصل پیش‌بینی اقتصادی - اگر نخواهیم دست خود را رو کنیم - این نیست که برای یک یا دو سال بعد پیش‌بینی کنیم. زیرا در دهه گذشته همه این پیش‌بینی‌های اقتصادی کوتاه‌مدت غلط از آب درآمدند. به همین دلیل، افکار عمومی به درستی در آنها با دیده تردید می‌نگرد. بنابراین برای آنکه با اقبال عمومی مواجه شوید، این را برای صد سال آینده انجام دهید، چون هیچ‌کس تا آن زمان متوجه اشتباه شما نخواهد شد و شما هم زنده نیستید که به اشتباه خود پی برید. دومین اصل، گرفتن بودجه برای پیش‌بینی اثرات اقتصادی تغییر اقلیم در صد سال آینده است و اینکه به ساخت یک مدل کامپیوتری دقیق پایبند باشید. به این وسیله می‌توانید با یک معادله پیچیده بر نهادهای بودجه‌گذار تأثیر بگذارید. به چند دلیل نباید در سرمایه‌گذاری برای پیشگیری از گرمایش زمین شتاب کرد: اثرات اقتصادی گرمایش زمین فاجعه‌بار نیست، زیرا گرمایش زمین ناچیز است. حتی اگر مصرف کربن دو برابر شود، کره زمین بین ۱ تا ۲ درجه گرم‌تر خواهد شد. اثرات سودمند این گرمایش بیش از زیان آن است. دوم آنکه تأخیر چند ساله در اقدامات احتیاطی موجب تفاوت چشمگیری نمی‌شود. بنابراین اگر تنها ده سال صبر کنیم، گرمای زمین تا پایان ۲۱۰۰ تنها ۰/۲ درجه سانتی‌گراد بیشتر می‌شود. سوم پیشرفت‌های بسیار خوبی درباره گرمایش زمین در راه است. بنابراین منطقی‌تر است این تحقیقات را حمایت و از هر اقدام پر هزینه دوری کنیم. چهارم اگر به هر دلیلی در آینده مجبور به کاهش ناگهانی مصرف انرژی شدیم، بهتر و کم هزینه‌تر است که این کاهش تدریجی باشد. زیرا فرصت داریم تا روی جایگزین‌ها و تغییر الگوی مصرف سرمایه‌گذاری کنیم. در نهایت تلاش برای کاهش چشمگیر گرمایش زمین باید به صورت جهانی باشد تا اثرگذار شود.

به طور کلی نظریه مخالفان رشد اقتصادی شامل دو مسئله است: نخست آنکه رشد اقتصادی موجب غمگین‌تر شدن بشر شده است و عوارض آن رشد (مانند مصرف‌گرایی و عوارض ناشی از آن مثلا آلودگی هوا و آب و اضطراب ناشی از آن) به کاهش کیفیت زندگی انجامیده است. دوم آنکه آن رشد اقتصادی که دهه‌ها آن را تجربه کرده‌ایم، پایدار نیست و دیر یا زود با منابع محدود روبرو می‌شود یا ظرفیت محدود اکوسیستم آن را متوقف می‌کند. اولی می‌گوید که رشد اقتصادی چه باشد چه نباشد بد است و دومی می‌گوید خواهی نخواهی الگوهای قدیمی رشد پایدار نیستند. این واقعیت که رشد اقتصادی با افت کیفیت زندگی در برخی جوانب و آن هم میان برخی گروه‌های جامعه همراه بوده است، دلیل بر افت رفاه نیست و حتی دلیل بر این نیست که نسبت به تولید ناخالص ملی رشد کندتری داشته است. همچنین برخی جنبه‌های زندگی که بهبود حاصل کرده است در تولید ناخالص ملی ثبت نمی‌شود: کتابخانه، بیمارستان، پارک، امکانات ورزشی همگی از مصادیق رفاه عمومی هستند. بهبود چشمگیر شرایط کار، ساعت کاری، مدت مرخصی و تعطیلات با حقوق، حمایت قانونی از کارمندان، تأمین اجتماعی بیشتر برای سالمندان و بیماران و بیکاران، امکان بیشتر سفر، کم شدن کار طاقت‌فرسای خانه‌داران از بهبودهایی است که در قرن بیستم حاصل شد. یکی از مهم‌ترین نمونه‌های رشد اقتصادی، بهبود وضع بهداشت و درمان و افزایش میانگین عمر است. با اینکه نرخ رشد بهینه اقتصادی برای اقتصاددانان بسیار مهم است آنان همچنان متعهدند میزان تعارض رشد اقتصادی را با مسائل محیط زیستی در نظر بگیرند. مسئله پیدا کردن موازنه درست میان اجرای سیاست‌های مختلف رفاه - به ویژه زمانی که عرضه برخی از اجزای رفاه با عرضه برخی دیگر تعارض داشته باشد- است. باید دانست که ابعاد این تعارض - اگر واقعا وجود داشته باشد- چیست و برای کاهش آن چه سیاست‌هایی را به کار بست.

منبع:

UTC 12:29 2017-04-03 :Accessed 2137756/http://www.jstor.org/stable

مسئله رفاه بیشتر برای آب و هوا

گفتگو
با
رامین
جهانبگلو

محیط زیست در کار روشنفکران غربی جایگاه مهمی پیدا کرده است، اما در میان روشنفکران ما این مسئله کاملاً غائب است. فکر می‌کنید چرا روشنفکران ایرانی از مسئله محیط زیست غافل بوده‌اند؟

من تصور می‌کنم ریشه این غفلت در نگاه روشنفکران ایرانی به مدرنیته بوده است که بیشتر مبتنی بر عقل ابزاری است. یعنی خواست سرمایه‌داری، تکنولوژی خواست سلطه بر جهان و سلطه بر انسان. این نوع نگاه به مدرنیته پروژه روشنفکران ایرانی از قبل از مشروطه تا الان بوده است. مثلاً می‌گویند ما می‌خواهیم مؤسسات تمدنی درست کنیم و می‌خواهیم پیشرفت داشته باشیم. منظوری که از پیشرفت دارند معمولاً پیشرفت علمی و ابزاری است، یعنی همان پروژه دکارتی که طبق آن انسان سرور و مالک طبیعت می‌شود. به نظر من در اروپا پروژه دیگری از مدرنیته از نسانس و حتی از اواخر قرون وسطا شکل می‌گیرد که پروژه عقل انتقادی است. مسئله «آزادی» و «دیگری» در مرکز توجه این پروژه است. برای بسیاری از متفکران غرب دیگری و رابطه با دیگری مسئله‌ای مهم بوده، طبیعت هم در اینجا به عنوان دیگری فهمیده شده است. فکر می‌کنم در غرب این سنت همچنان ادامه دارد و به همین دلیل غرب می‌تواند به زخمی شدن محیط زیست و افول محیط زیست فکر کند، اما ما نمی‌توانیم.

مسئله مهم در مورد محیط زیست مسئله شکنندگی طبیعت است. اگر بخواهیم از منظر فلسفی به چیزی که به آن climate change یا global warming گفته می‌شود، نگاه کنیم به معنی شکنندگی جهان است. جهان شکننده شده است، مثل طفلی که شکننده است و هر ضربه می‌تواند آن را زخمی یا نابود کند. نباتات را می‌توانیم از بین ببریم، بسیاری از جانوران را از بین برده‌ایم و این شکنندگی روز به روز بیشتر می‌شود. امروز آگاهی انتقادی نسبت به تکنولوژی بیشتر شده است و تصور بسیاری انتقادی‌تری از بمب‌های اتمی و هیدروژنی و سایر تجلیات عقل ابزاری مطرح است. در خاورمیانه این عقل انتقادی شکل نگرفته، این عقل انتقادی شکل سیاسی پیدا نکرده و به شکل نهاد در نیامده است. مسئله محیط زیست و شکنندگی طبیعت نتوانسته است به صورت گفتمان مرکزی نخبگان این جوامع در آید، نه در جوامع عربی، نه در جوامع ترک و نه در ایران. کسانی هم که به این مسائل فکر می‌کنند بسیار اندک و حاشیه‌ای هستند.

نکته مهمی است، اما در مقابل کسانی را هم مثل سهراب

اشاره: البته می‌خواستیم این گفتگو مفصل‌تر باشد. اما نه فرصت جهاننگلو اجازه داد و نه فرصت انتشار شماره محیط زیست قلمرو. به واقع این بحث خیلی می‌تواند گسترده‌تر باشد. اینکه چرا محیط زیست و اساساً سبزگرایی موجد هیچ جریان و حرکت جدی در قشر مرجع جامعه ایرانی و به خصوص روشنفکران نبوده است. البته سبزگرایی روشنفکرانه و روشنفکری محیط‌زیست‌گرا در جهان غرب هم پدیده‌ای نسبتاً تازه است. بحث ضرورت‌سازی نظام سیاسی و اقتصادی جهان بر بنیاد انگاره‌های محیط‌زیست‌گرا ادبیاتی حتی افزون بر صد ساله دارد، اما سبزگرایی به عنوان یک جریان مؤثر روشنفکری در غرب هم متعاقب بروز بحران‌های گسترده زیست‌محیطی در دهه‌های اخیر، به ویژه از دهه هشتاد میلادی به این سو ابعاد گسترده و مؤثر پیدا کرده است. با وجود این می‌توان مدعی بود که سبزگرایی هنوز جریانی جدی و مؤثر در قشر روشنفکر ایرانی نیست و اگر مبنای تحول اجتماعی را مطالبات عمومی در نظر بگیریم می‌توان گفت در ایران به شکل حیرت‌انگیزی حفظ محیط زیست بیشتر مطالبه توده مردم است تا روشنفکران. چرا؟ این سؤال را از جهاننگلو پرسیده‌ایم.

سپهری داریم که طبیعت یکی از موضوعات اصلی شعرهای اوست و با نوعی طبیعت‌گرایی از قرن آهن و سیمان انتقاد می‌کند. شما این دسته از روشنفکران را چگونه می‌بینید؟

خوب توضیح این ساده است. سهراب سپهری روشنفکر عمومی نبود، شاعر بود با دیدی زیبایی‌شناختی. صحبت ما درباره روشنفکرانی بود که دیدی عقلانی و سیاسی دارند و نه زیبایی‌شناختی. یعنی روشنفکرانی که پروژه سیاسی و اجتماعی دارند. برای کسی مثل سپهری اصولاً پروژه سیاسی و اجتماعی معنی ندارد. او آدم بسیار مردم‌گریزی بود و یکی از دلایلی که در کاشان زندگی کرده این است که نمی‌خواستند در تهران باشد. تیپ سپهری در فرهنگ ایرانی که بُعد زیبایی‌شناختی را قبل از مسئله سیاسی و اجتماعی قرار می‌دهند در اقلیت هستند. این جریان گفتمان اصلی روشنفکری ایران نبوده است. این دید زیبایی‌شناختی اصولاً پیرامونی است و هیچ‌وقت نتوانسته است نقشی در تاریخ و رویدادهای سیاسی و اجتماعی ایران ایفا کند. سپهری عمدتاً حالتی نوستالژیک دارد. مخاطبان شعرهای سپهری یا کسانی که می‌خواهند این دید زیبایی‌شناختی را دنبال کنند کسانی هستند که با دیدی نوستالژیک به طبیعت نگاه می‌کنند. همان طور که به ایران قدیم به صورت نوستالژیک نگاه می‌کنند. مسئله ما دید نوستالژیک به طبیعت نیست، بلکه جدل و گفتگو و نقد شکل مسلط مدرنیته‌ای است که به ایران وارد شد که همان سرمایه‌داری و تفکر تکنیکی است. گفتمانی که می‌گوید حرف آخر را علم می‌زند، بنابراین کسی که از دانشگاه صنعتی شریف بیرون می‌آید حقیقت را می‌داند. پروژه ما پروژه اتمی است. اگر شما از فردی که پروژه اتمی ایران دفاع می‌کند بپرسید چرا ما باید پروژه اتمی داشته باشیم، می‌گوید چون ما باید به سطح امریکا برسیم. ولی هیچ‌گاه به این فکر نمی‌رسند که در کنار این نوع پروژه‌ها، پروژه‌های اکولوژیک هم داشته باشیم. مسئله محیط زیست در هیچ دوره‌ای از سیاست ایران نقش کلیدی بازی نکرده است. همیشه یک شعار قلابی بوده است. هیچ‌وقت تبدیل به یک بحث جدی نشده است. شاید تنها کسانی که این کار را کرده‌اند سنت‌گرایانی مثل سید حسین نصر بوده‌اند. چون با مدرنیته مخالف بوده‌اند مسئله محیط زیست و آسیب‌هایی را که مدرنیته ممکن است برای محیط زیست به وجود آورد جدی گرفته‌اند. اما در کنار این توجه راه‌حلی پیشنهاد نداده‌اند. نصر مدرنیته را نقد می‌کند، درباره محیط زیست هم نوشته است، اما گفتمان اکولوژیک ندارد. درحالی‌که در میان متفکران غربی مسئله محیط زیست

به عنوان شکنندگی طبیعت جایگاهی مهم دارد. مثلاً میشل سر درباره قرارداد طبیعی صحبت می‌کند، در برابر قرارداد اجتماعی. یعنی قراردادی که ما با طبیعت و جهان داریم و نه قراردادی که بین خودمان به سبک روسویی داریم. در واقع نقد سنت‌گرایانی مثل آقای نصر هم در چهارچوب همان نگاه نوستالژیک است.

بله درست است. در زمان شاه وقتی می‌خواستند دانشگاه صنعتی اصفهان را بسازند آقای نصر با ساختمان بلند مخالف بود و پیشنهاد می‌داد که ساختمان باید افقی باشد نه عمودی. خب پروژه نقد مدرنیته نصر اینجا خودش را نشان می‌داد، اما از این فراتر نمی‌رفت. مفهوم پیشرفت برای شاه بسیار کلیدی بود. شاه می‌گفت ما باید مثل ژاپن و سوئد بشویم. ولی خوب زیاد معلوم نبود این پیشرفت چیست و کجا باید خودش را نشان بدهد. وقتی درباره روشنفکران صحبت می‌کنیم که بیشتر خواهان مدرنیته‌ای با محوریت عقل ابزاری بودند یا از شاه صحبت می‌کنیم که برنامه‌اش مدرنیزاسیون بود، خب قابل فهم است. ولی نقش سنت در این بحث چیست؟ همچنین نقش کسانی که از دل این سنت بیرون آمدند، یعنی روحانیون چیست؟ روحانیون در نهایت جمهوری اسلامی را به وجود آوردند و الان می‌بینیم اصرارشان برای به دست آوردن تکنولوژی مدرن بسیار بیشتر از شاه است. مثلاً همین برنامه هسته‌ای. از طرف دیگر طبیعت در چهل سال گذشته بسیار بیشتر ویران شده است. این را چگونه می‌توان توضیح داد؟

من به این موضوع خیلی فکر کردم که چرا ما در این دوره چهل ساله بیشتر طبیعت را ویران کرده‌ایم. فکر می‌کنیم ویرانی طبیعت با ویرانی انسان‌ها در این سال‌ها همراه بوده است. تخریب به یکی از معیارهای اصلی جامعه ایران بدل شده است. و این با نبود ارزش‌های اخلاقی همراه است. چون رابطه ما با طبیعت فقط احترام گذاشتن به آن نیست، مسئله درک هم هست. درک اینکه مثلاً چرا این درختی که در خیابان پسیان هست را نباید بُرید. این درخت سایه‌ای ایجاد می‌کند که آب‌وهوا را تغییر می‌دهد. همان‌قدر که در ایران سگ‌کشی کرده‌اند، همان‌قدر هم درخت بریده‌اند. این وضعیت مرا به یاد فیلم میسینگ کوستا وگراس می‌اندازد که در وسط کودتای شیلی دارند دنبال یک اسب سفید می‌گردند و می‌خواهند با مسلسل اسب را بکشند. خیلی تصویر زیبایی است و این تصویر ایران است. یعنی تصویر یک سگ‌کشی است. چرا چون می‌گویند سگ نجس است، ولی خب طبیعت نجس شده است. در ایران طبیعت برای ما تبدیل شده به یک چیز نجس. چون دیگر نمی‌توانیم طبیعت را درک کنیم. یعنی اینکه ما بفهمیم این طبیعت چرا مهم است. این را دیگر نمی‌فهمیم. فقط پول مهم است. ما می‌رویم درختان را می‌بریم و ویلاسازی می‌کنیم. بعد اگر آب دریا هم بالا آمد برایمان مهم نیست. یا دریاچه‌ها را خشک می‌کنیم، چون برایمان مهم نیست. این یک پروژه است که در آن تنها معیار پول است. نه اخلاق معیار است نه زیبایی‌شناسی و نه درکی از شکنندگی طبیعت. درک اینکه دیگری شکننده است، خواه



برای کسی مثل سپهری اصولاً ندارد. او آدم بسیار مردم‌گریزی بود و یکی از دلایلی که در کاشان زندگی کرده این است که نمی‌خواستند در تهران باشد. تیپ سپهری در فرهنگ ایرانی که بُعد زیبایی‌شناختی را قبل از مسئله سیاسی و اجتماعی قرار می‌دهند در اقلیت هستند.



درختان را نمی‌بریدند و چنین نگرش پول‌پرستانه‌ای وجود نداشت.

خوب در آن زمان به این نگرش پول‌پرستانه چندان نیازی نبود. یعنی این قدر وسوسه وجود نداشت. بگذارید سؤال را طور دیگری مطرح کنم. آیا در ادیان توحیدی و انسان‌شناسی این ادیان که انسان مرکز جهان است و همه طبیعت برای او خلق شده است، مثل تصور ماقبل کپرنیکی که هنوز در میان سنتی‌های ما وجود دارد، چقدر این نگاه با عقل ابزاری مدرن آمیخته می‌شود؟

خب در همان نگاه در مسیحیت، مثلاً آدمی مثل سن‌فرانسیس هست که مناجات برای حیوانات دارد. یعنی می‌شود دین ابراهیمی داشت، اما همراه با یک نگاه عرفانی نگرش طبیعت‌گرایانه داشت. مرجع سن‌فرانسیس خود هم مسیح هست. این چگونه به وجود آمده است؟ این از دل همین سنت آمده است. این مناجات بر می‌گردد موعظه مسیح بر سر کوه. به نظرم این معنویتی که در ادیان ابراهیمی هست اجازه می‌دهد رابطه متعادلی با طبیعت داشته باشیم.

یعنی در واقع غلبه فکر فقهی باعث می‌شود که ما نگاه طبیعت‌گرایانه نداشته باشیم؟

بله درست است. باید معنویت را از فقه جدا کرد. در بودیسم مثلاً معنویت به مراتب نقش مهم‌تری بازی می‌کند تا در دینی فقهی. من حتی فکر می‌کنم مدرنتیه آمده و بر این نگرش فقهی سوار شده است در آخر قرون وسطا. در جاهایی ما تلفیق نگاه فقهی و مدرن را داریم، مثل مورد مارتین لوتر. ترکیب کالونیسیم و پروتستانتیسم با سرمایه‌داری. آنها با سلطه سرمایه‌داری و انباشت سرمایه‌داری مشکل ندارند و می‌گویند برای آخرت انسان خوب است.

این دیگری درخت باشد، یک نوزاد باشد، یک آدم بیکار باشد یا یک روسپی. به نظر من همه اینها یک پروژه است. نگاه ما به طبیعت با نگاه سیاسی ما یکی است. و وقتی اوضاع درست می‌شود که نگاه ما به جامعه انسانی و طبیعت عوض شود.

خوب همه اینها که می‌گویید تحت تأثیر تجدد است. این تجدد بود که به ما یاد داد نفت چیست و چقدر با ارزش است و چقدر می‌تواند پول بسازد و چگونه می‌توانیم حفاری کنیم. بعد این شهوت پول‌پرستی باعث شده است که ما خیلی چیزها را نادیده بگیریم. در مورد انسان ایرانی قدیم چه می‌شود گفت؟ یعنی ایران قبل از تجدد. چون بین سنت‌های مختلف درک‌های مختلفی از طبیعت وجود دارد و این اختلاف نگاه باعث می‌شود که برخوردهای مختلفی با تجدد صورت بگیرد. مثلاً در هند درک دیگری از تجدد هست تا در ایران یا در امریکای لاتین. چه چیزهایی در سنت خودمان می‌توانیم پیدا کنیم که طبیعت‌شناسی ما را از طبیعت‌شناسی سنت‌ها و فرهنگ‌های دیگر متمایز می‌کند؟

دوره‌های مختلف را می‌توانیم در نظر بگیریم. مثلاً پیش از اسلام در یسنای ۳۹ است فکر می‌کنم که گاوی شکوه می‌کند. این روان گاو در واقع روان بشر است که به اهورامزدا شکوه می‌کند که انسان‌ها مرا می‌آزارند. یعنی چنین بینش طبیعت‌گرا و طبیعت‌دوستی در دین زرتشت هست. من اعتقاد دارم که همین بینش را می‌شود در عرفان ایرانی هم در دوره اسلامی پیدا کرد. چون احتمالاً عرفان ایرانی از افکار پیش از اسلام یا بودیسم تأثیر گرفته است. اما تفاوتی که ما با جایی مثل هندوستان داریم این است که این افکار در هندوستان همچنان وجود دارد اما سیاسی شد. نیازمند باعث شده جنبه‌هایی که در عرفان به آنها اشاره کردم، همه از بین رود. عکس‌العمل به این سیاسی شدن دین هم به طبع توجهی به طبیعت نمی‌کند. جوانان امروز ایران اصلاً نمی‌خواهند نگاه معنوی داشته باشند. در خانه‌های پدر بزرگ‌های ما این طبیعت‌دوستی وجود داشت. رفتار با حیوانات صلح‌آمیز بود،

در زرفای اقلیم گریزی راه‌ها

—بیدم صطفي رضیعی

وقتی نزد زیست‌بوم‌شناسان بروید با جزئیات توضیح می‌دهند که رفتارها و سبک زندگی بشر چنان به اقلیم آسیب زده که چه بسا خود و تمدن انسانی را قربانی نابسامانی کنونی اقلیمی کرده باشد. اما هنگامی که گوش و چشم خود را به رسانه‌ها می‌سپارید چیز چندانی درباره بحران زیست‌محیطی و تغییرات اقلیمی نمی‌شنوید و نمی‌بینید.

در انتخابات ۲۰۱۶ ریاست‌جمهوری آمریکا که به پیروزی دونالد ترامپ انجامید، رسانه‌های پرنفوذ ایالات متحده جمعاً ۵۰ دقیقه درباره تغییرات اقلیمی صحبت کردند. در انتخابات ۱۳۹۶ ریاست‌جمهوری ایران این مسئله، با ابعاد گوناگون و به مثابه موضوعی فراگیر و اصیل به مباحث انتخاباتی راه نیافت؛ تنها به جبر زمان و چه بسا برای جلب نظر رأی‌دهندگان، برخی از جلوه‌های خوفناک این بحران مانند، کمبود آب و معضل ریزگردها اشاره‌وار مطرح شد.

ولی چرا رسانه‌های امروز جهان، از بیان اخبار رویدادهای آب و هوا یا تاثیرات جانبی تغییرات اقلیمی (همانند گسترش گروه‌های افراطی، جنگ‌های داخلی، خشک‌سالی تأثیرگذار بر ۲۰ میلیون نفر و سبب آوارگی بیش از ۶۵ میلیون نفر) پیشتر نمی‌روند و این موضوع را سوژه‌ای مستقل و مهم فعالیت‌های رسانه‌ای نمی‌انگارند؟

به بیان آشکارتر، چرا روزنامه‌های اصلی کشور صفحه یا ستونی ثابت برای بیان و تحلیل تغییرات اقلیمی ندارند؟ چرا صدا و سیمای ایران یا دیگر شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی، برنامه‌های منظم روزانه و یا هفتگی برای پیگیری این موضوع کار ندارند؟ چرا در وبسایت‌ها و فضای مجازی از گفتگوی اجتماعی تأثیرگذاری در این باره سوژه خبری نیست؟



در ایران هنوز تغییرات اقلیمی و نابسامانی محیط زیست بحرانی جدی، خطری نزدیک و موضوعی ملی انگاشته نمی‌شود.

اصلاً روزنامه‌نگاران ایرانی متخصص محیط زیست و تغییرات اقلیمی کجایند و کیانند؟ چرا هرگاه رسانه‌های داخل و خارج از کشور می‌خواهند در این باره صحبت کنند، افراد کم‌شماری هستند که بتوان سراغشان رفت؟

تنها رسانه‌های فارسی عقب نمانده‌اند. در سال ۲۰۱۳ با اعلام فهرست برندگان جایزه پولیتزر (مهم‌ترین مدال روزنامه‌نگاری آمریکا) معلوم شد جایزه «برترین گزارش ملی» به رسانه «در عمق اخبار اقلیمی» اعطا می‌شود. آنچه جایزه مذکور را برای این رسانه به ارمغان آورد گزارشی بود که سپس‌تر به شکل کتابی در ۱۶۴ صفحه منتشر شد: *فاجعه سنگ‌های نفتی دیلبیت: از عمق بزرگ‌ترین نشت نفتی که هرگز چیزی درباره آن نشنیده/ید.*

«در عمق اخبار اقلیمی» رسانه‌ای کوچک است، یکی از اندک رسانه‌های مستقل آمریکای شمالی است و متمرکز بر موضوع تغییرات اقلیمی و محیط زیست. از چنان اعتباری برخوردار است که دیگر روزنامه‌نگاران این رسانه را با دقت دنبال

می‌کنند. اقبال موجود به این رسانه می‌تواند به توسعه فعالیت‌های حرفه‌ای روزنامه‌نگاران و جلب افکار عمومی به محیط زیست و مباحث پیرامونی آن کمک شایان کند.

رویه جاری رسانه‌ها آن است که خبرهای صنعت سوخت‌های فسیلی را نشر و بازنشر می‌دهند؛ معمولاً آنچه در لحظه اتفاق می‌افتد: اگر جایی، مثلاً از خطوط لوله انتقال نفت یا کشتی‌های نفت‌کش نفت نشت کرده باشد، یا اینکه بومیان ساکن در مناطق نفت‌خیز یا فعالان محیط زیست چگونه و کجا در مخالفت یک پروژه تازه تجمع اعتراضی برپا کرده‌اند، یا نوسانات قیمت نفت و تأثیر آن بر بازار سهام.

بالاخره این صنعت در جای جای زمین ما فعال است و موتور محرک و زیربنای رشد اقتصاد و تمدن امروز شناخته می‌شود. این نمونه اخباری است که هر روز درباره صنعت نفت و دیگر سوخت‌های فسیلی می‌شنویم. ولی آنچه «در عمق اخبار اقلیمی» را از دیگر رسانه‌ها متمایز می‌کند آن است که نتایج (نوعاً فاجعه‌بار) فعالیت‌های گذشته صنایع مرتبط با سوخت‌های فسیلی را آشکار می‌کند.

بگذارید شیوه کار این رسانه را روشن‌تر بیان کنم. از یک سو خبرهای تحقیقات علمی را به زبان ساده بازنویسی می‌کند؛ از سوی دیگر تیمی کوچک از روزنامه‌نگاران تحقیقی (investigative journalists) دارد و از آنان کمک می‌گیرد تا لایه‌های پنهان اخبار اقلیم و زیست محیطی را - که دیگر رسانه‌ها آنها را ناگفته می‌گذارند و می‌گذرند - کشف و منتشر کنند.

نمونه بارز این گزارش‌های تحقیقی «اکسان: راهی که طی نشد» است. این مجموعه نامزد برترین گزارش تحقیقی در پولیتزر ۲۰۱۶ بود. البته آن جایزه به آسوشیتدپرس برای مجموعه گزارش‌های «بردگی در صنعت ماهیگیری» اهدا شد؛ مجموعه‌ای که همانند یک سونامی بر سوپرمارکت‌های زنجیره‌ای آمریکای شمالی سایه انداخت.

خلاصه مجموعه ۹ قسمتی گزارش‌های تحقیقی «در عمق اخبار اقلیمی» این است: حدود ۴۵ سال پیش، شرکت اکسان موبایل (یکی از بزرگ‌ترین مجموعه‌های صنعت سوخت‌های فسیلی جهان و بزرگ‌ترین در آمریکا) پیش از همه از نشانه‌های تغییرات اقلیمی آگاه شد، اما سودجویانه در این باره این خطر جدی، نزدیک و فراگیر سکوت پیشه کرد. از سویی برای حفاظت از منافع شرکت خود و مقابله با این تغییرات - مثلاً بالا آمدن سطح آب دریاها و اقیانوس‌ها - برنامه‌ریزی کرد؛ از سوی دیگر با صرف بودجه‌های هنگفت در مجموعه‌ای اقماری از گروه‌های مطالعاتی و مؤسسه‌های تحقیقی وابسته به خود، کوشید با فریب افکار عمومی آنان را درباره هشدارهای زیست محیطی دانشمندان جهان دچار تردید کرده، به مردم جهان چنین القا کند که برخلاف گفته اقیم‌شناسان، تهدیدی و بحرانی - دست‌کم در آینده نزدیک - وجود ندارد و می‌توان همچنان آسوده خاطر، از نفت و سایر سوخت‌های فسیلی استفاده کرد.

این گزارش تحقیقی چند ماه معنای بیشتری پیدا کرد، هنگامی که ترامپ، رئیس‌تیرسون را برای اداره وزارت امور خارجه آمریکا برگزید. این دومین شغل تیرسون در طول عمرش است: پیش از این برای چند دهه، تنها در اکسان موبایل کار کرده بود و پیش از تصدی وزارت امور خارجه، مدیرعامل آن غول نفتی بود.

فعالان محیط زیست هنوز در انتظار حکم دادگاه هستند که اجازه دسترسی به ایمیل شخصی تیرسون را صادر کند. در این صورت آنان خواهند توانست نقش مستقیم او در انکار گرمایش فزاینده زمین را بدانند. اینکه در این وضعیت او وزیر امور خارجه می‌شود، بیانگر آن است فقط رسانه‌های فارسی عقب نمانده‌اند. بلکه رسانه‌های معتبر جهانی نیز نتوانسته‌اند جایگاه مناسبی



در پیگیری اخبار و علل بروز تغییرات اقلیمی و بحران محیط زیست کسب کنند. مثلا رسانه‌های آمریکایی نتوانسته‌اند چنان فضایی ایجاد کنند که شخصی با سوابق تیلرسون و اتهامات علیه او از تصدی وزارت امور خارجه آمریکا باز ماند. کریستین امانپور توضیح بسیار روشن‌گرایانه دارد.

اشتباه روزنامه‌نگاران در موضوع تغییرات اقلیمی

شیوه کار رسانه‌ها یکی از موانع اصلی طرح تغییرات اقلیمی به شکلی راهگشا و تأثیرگذار است. نقش منفی این عامل از اقدامات و سرمایه‌گذاری صنعت سوخت‌های فسیلی علیه یافته‌ها و هشدارهای اقلیم‌شناسان بیشتر است.یکی از سنت‌های اصلی کار رسانه‌ها و روزنامه‌نگاری در آمریکای شمالی «لزوم بی‌طرفی روزنامه‌نگاران» است. یعنی در مباحث اجتماعی آنان نباید از یک طرف بحث جانب‌داری کنند. بنابراین در هر موضوع مورد گفتگو در رسانه اگر کسی موافق دیدگاه، خبر، گزارش یا مطلبی درباره آن موضوع حضور دارد، رسانه باید از فرد دیگری (بیش و کم در همان سطح و جاهت) که نظر مخالف دارد نیز دعوت کند و به فرصت برابر برای اظهار مخالفت در اختیار او قرار دهد. تنها در این صورت است که بی‌طرفی رسانه و روزنامه‌نگار محفوظ می‌ماند.

ولی وقتی امانپور، روزنامه‌نگار ایرانی تبار شبکه سی‌بی‌سی، برای دریافت جایزه یادبود برتون بنجامین سال ۲۰۱۶ به ضیافت کمیته حمایت از روزنامه‌نگاران رفت، در کنار بحث خبرهای دروغی (fake news) بر خطای روزنامه‌نگاری معاصر در مواجهه با تغییرات اقلیمی انگشت نهاد و گفت:«به نظرم می‌رسد که طیف وسیعی از رسانه‌ها، خود را در این بن‌بست انداخته‌اند تا چگونه میان موازنه طرف‌های خبری، درک واقعیت، بی‌طرفی و مهم‌تر از همه، حقیقت تمایز نهند.» امانپور سپس چنین نمونه آورد: «ما نمی‌توانیم همچنان از الگوهای سنتی حرفه‌ای پیروی کنیم. بگذارید مثلا از گرمایش زمین یاد کنم. وقتی ۹۹.۹٪ شواهد علمی و آزمایشگاهی دانشمندان در رسانه‌ها با نظر اقلیت کم‌شمار انکارکنندگان تغییرات اقلیمی یکسان دیده می‌شود.»

این بارها رخ داده است: پژوهشگران معمولا با بیان پیچیده علمی توضیح می‌دهند که تغییرات اقلیمی چگونه در روندی شتابان به ویرانی محیط زیست انجامیده است. از آن سو، اقلیتی که صدایی بلندتر دارد، اغلب به زبانی ساده و همه کس پذیر، نتایج آن تحقیقات علمی را انکار می‌کند. البته انکارکنندگان تغییرات اقلیمی و بحران محیط زیست در بیشتر موارد، متخصصان زیست‌بوم نیستند. بلکه آنان با برچسب یک گروه پژوهشی یا مدیریت مؤسسه‌ای تحقیقی در رسانه‌ها ظاهر می‌شوند. در مجموعه گزارش‌های تحقیقی رسانه «در عمق تغییرات اقلیمی» توضیح داده شده است که چگونه صنعت سوخت‌های فسیلی در پس پرده، از انکارگران تغییرات اقلیمی حمایت مالی کرده است. به بیان دیگر اظهارات آنان نتیجه صادقانه پژوهش‌های علمی آنان نیست.

البته این وضعیت بی‌سابقه نیست. اینک آشکار شده کسانی که پیشتر خطرناک و زیان‌بار بودن سیگار را انکار می‌کردند، زیر حمایت کارخانه‌های سیگارسازی بوده‌اند. مثال دیگر کسانی هستند که امروزه مانع می‌شوند سیاست‌مداران، روزنامه‌نگاران و مردم به طور کامل و شفاف از هشدارهای پژوهشگران درباره خطر مصرف شکر آگاه شوند. ولی قرار است رسانه‌ها و روزنامه‌نگاران، چونان چشمان بیدار جامعه، خطاهای مسؤلان و مردم را کشف و در برابر افکار عمومی نهند. قرار است رسانه‌ها در اخبار و گزارش‌ها و تحلیل‌های خود علیه آنچه واقعیت ندارد– حتی اگر نزد برخی واقعیت پنداشته می‌شود– موضع‌گیری کنند. چرا صدای بی‌پشتوانه منکران تغییرات اقلیمی به جای بانگ هشدارآمیز پژوهشگران واقعی گوش مردم را، از آمریکا گرفته تا ایران را پرکرده است؟

سکوت و مسؤلیت‌گریزی رسانه‌ها درباره شیوه کار دولت یا اقتصاد

استیو رینر، صاحب کرسی علوم و تمدن جیمز مارتین در دانشگاه آکسفورد در مقدمه کتاب *چرا در مورد تغییرات اقلیمی به تفاهم نمی‌رسیم* نوشته مایک هولم می‌کوشد دلیل انفعال رسانه‌ها درباره گرمایش زمین را توضیح دهد.

وقتی به رینر گفته بودند چرا افکار عمومی آمریکا به موضوع تغییرات اقلیمی توجه نخواهد کرد، پاسخ داد: نخست آنکه چون هنوز علم در این باره به قطعیت نرسیده (سخنی که البته دروغ است). دوم آنکه چون تغییرات اقلیمی در آینده‌ای دور اثرگذار خواهند بود (این نیز دروغ است، انسان از تغییرات اقلیمی نیک آگاه است، چون نشانه‌های بیم‌انگیز آن را از ۴۵ سال گذشته از جای جای زمین جمع‌آوری و تحلیل کرده است. آنگاه بر پایه داده‌های علمی پیشگویی شده خطر در آینده‌ای نزدیک آشکار می‌شود.) و سوم آنکه چون تغییرات اقلیمی هنوز چهره منفی خود را به میزان کافی آشکار نکرده و دشمنی جامعه با خود را برنینگیخته است (با چون هنوز چهره بی‌نقاب آن، آن گونه که سومالی یا بنگلادش دیده می‌شود، در سرتاسر امریکا مشهود نیست).

رینر می‌افزاید دقیقا به همین سه دلیل این موضوع باید در کانون گفتگویی اجتماعی باشد. سپس توضیح می‌دهد «این باور که فقط گزاره‌های قطعی شده علمی بر سیاست‌گذاری‌های (دولتی) تأثیر می‌گذارد و این ایده که علم بهتر می‌تواند مشکلات موجود را حل کند، از ریشه‌ها وخاستگاه‌های تفاوت عقاید و دیدگاه‌ها در سیاست، ملیت، سازمان‌ها، مذهب و فرهنگ روشنفکری غفلت می‌کند.»

او همچنین دشواری کار رسانه‌ها در این حوزه را مطرح می‌کند؛ مثلا دسترسی نداشتن به زیست‌بوم‌شناسان و اینکه نتیجتا در بسیاری موارد متخصصان دیگر رشته‌ها به جای اقلیم‌شناسان جلوی دوربین‌ها و میکروفن‌ها می‌نشینند. این وضعیتِ طنزگونه مانند آن است شخص تب‌زده به جای مطب پزشک به دفتر مهندس ساختمان رود و از او چاره‌خواهی کند.

رینر سرانجام بر سخن هولم تأکید می‌کند: باید به تغییرات اقلیمی به مثابه یک ایده (idea) نگریست، گرچه بی‌گمان نباید از واقعیت فیزیکی آن هم غافل ماند. «از تغییرات اقلیمی هم به شکل یک ذره‌بین بنگرید و هم از آن مانند یک آینه استفاده کنید: نگاه ذره‌بین‌گونه تأثیرات درازمدت انتخاب‌های کوتاه‌مدت‌مان در بافت واقعیت‌های عینی و ارزش‌های اجتماعی در برابر دیدگان ما مجسم می‌کند. نظرِ آینه‌وار ما را برمی‌انگیزاند که به آینده خود و تمدن بشری بیشتر توجه کنیم.»

فارغ از اینکه شیوه کارساز طرح تغییرات اقلیمی در رسانه و جامعه چیست، پرسش آن است که برای بهبود مواجهه رسانه‌ها با این موضوع چه راهکاری کارآمدتر است؟

گاردین، واشنگتن‌پست، نیویورک تایمز

The New York Times | theguardian | The Washington Post

«تغییرات اقلیمی: چرا گاردین این تهدید علیه زمین را به صفحه اول و صفحات اصلی خود آورده است»، این عنوان مقاله الن راسبریج در گاردین (۶ مارچ ۲۰۱۵) است. راسبریج که از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۵ سردبیر گاردین بود، می‌خواست پیش

ترک این روزنامه میراثی ماندگار از خود باقی نهد و آن را در کار رسانه‌ای بر تغییرات اقلیمی یافت. «روزنامه‌نگار همانند آینه بغل ماشین است. ما ترجیح می‌دهیم به آنچه رخ داده بنگریم، نه آنچه پیش روی ماست. [گرچه دیگران] آنچه را تمام‌ما و شفاف جلوی دید است بر آنچه معمولی و پنهان مانده ترجیح می‌دهند.»

او در آغاز مقاله چنان نوشت و سپس بر این نکته توجه کرد: «رویدادهای مهم، فراپندار و غیرعادی رخ می‌دهند، ولی – به رغم اهمیت و تأثیرشان– شاید چون بسیار آرام اتفاق می‌افتند، برای اتاق‌های خبر که مشتاق دریافت و انتشار رویدادهای لحظه‌ای هستند، پنهان می‌مانند. شاید نیز تنظیم‌کنندگان اخبار رسانه‌ها می‌دانند این خبرها نمی‌توانند توجه خواننده و بیننده و شنونده کم‌حوصله را جلب کنند؛ از این‌رو آنها را سویی می‌نهند»

راسبریج این تغییر در گاردین را چنین معرفی کرد: «خطرهای اقلیمی هر جمعه تیترا اصلی صفحه اول گاردین خواهد بود، هرچند در این روز امری غیرعادی در اقلیم و محیط زیست رخ نداده است. هفته آینده و هفته بعد از آن هم چنین خواهد شد. امیدوارم، در هفته‌های آتی شما مطالب گوناگونی در موضوع اقلیم ما بخوانید.»

امروزه گاردین یکی از خوش‌نام‌ترین رسانه‌های جهان است که درباره گرمایش زمین خبر و تحلیل می‌نویسد. از سویی ستون ثابت ۹۷٪ این رسانه توجه‌ها را به این نکته جلب می‌کند که اکثریت مطلق دانشمندان جهان برآنند تغییرات اقلیمی ناشی از فعالیت‌های انسان است. از سوی دیگر سبب شده برخی دیگر بنگاه‌ها نیز تغییرات اقلیمی را به یکی از فعالیت‌های رسانه‌ای خود تبدیل کنند.

در این منش نو، گاردین ارایه و نوشتن درباره واقعیات را مبنای کار خود قرار داده، نه آنکه خود را در بن‌بست «روزنامه‌نگاری بی‌طرفانه» محصور کند. به ویژه اینکه امروزه از دیدگاه دانشمندان تغییرات اقلیمی ناشی از فعالیت‌های ویرانگرانه انسان به قاعده‌ای شبیه به «دو به علاوه دو مساوی چهار است» تبدیل شده و بحثی جدی در مخالفت با آن وجود ندارد.

امسال، ۱۳۹۶ وقتی ایران درگیر انتخابات ریاست‌جمهوری و شوراهای شهر و روستا بود، افزون بر گاردین، واشنگتن‌پست نیز بخش ثابتی برای موضوعات مرتبط با تغییرات اقلیمی در نظر گرفته است. از آن سو، نیویورک‌تایمز هم برای بهبود کارکرد خود، در حال گسترش گروهی از همکاران خود است که بر تغییرات اقلیمی تمرکز دارند.

ولی در ایران وضعیت پیش و پس انتخابات یکسان باقی مانده است. آب شیرین کمیاب‌تر و آلودگی هوا بیشتر می‌شود. ریزگردها عرصه جولان خود را از جنوب‌غرب و غرب کشور به مناطق مرکز گسترش داده‌اند. اما شگفتا که هنوز تغییرات اقلیمی موضوعی ملی انگاشته نشده است. البته نباید ناگفته گذاشت که افکار عمومی به طور فراینده‌ای به بحران محیط زیست و تغییرات اقلیمی توجه می‌کند. تنها چند گام جدی رسانه‌های داخل و خارج کشور لازم است تا چنین امری محقق شود و حفاظت از محیط زیست به مطالبه‌ای عمومی و گفتمانی تأثیرگذار تبدیل شود. این حق ما ایرانیان است که از ابعاد گسترده خطر انقراض انسان و فروپاشی تمدن بشر آگاه شویم و از آنچه می‌توان– بلکه باید– برای مهار یا به تأخیر انداختن این خطر انجام داد مطلع شویم؛ پیش از آنکه طبیعت، با تازیانه واقعیت، ما را سخت مجازات کند.

F i n e

富嶽三景
凱
晴

i n d

C l e

a r

M

o

r

n

i

n

g

K
a
t
s
u
s
h
i
k
a

H
o
k
u
s
a
i

93

93





جهان و کرد زمین:

هانا آرنت و
رابطه بشر با طبیعت

پاول آت
مستر جیم: ناهید غنی

چکیده

به جای روش‌های سنتی معمول در رشته اخلاق محیط زیست، نویسنده مقاله با استفاده از نظریه زندگی فعال (vita activa) هانا آرنت، رویکردی نو و اصلاح شده به نام «میانجیگری جهان» را درباره بهبود وضع محیط زیست پیشنهاد می‌دهد. تمرکز این روش بر رابطه میان طبیعت و جهان‌های ساخت بشر است که از آن یک نظریه ارزش (a theory of value) پیشنهاد می‌شود. هم نظریه ذاتی ارزش و هم یگانه‌انگاری طبیعت-فرهنگ به سبب توجه ناکافی به رابطه بشر-طبیعت در این مقاله نقد می‌شوند.

مقدمه

نگرانی درباره سلامت محیط زیست که یک مسئله اصلی سیاسی و اخلاقی است و هم‌زمان شدن آن با شکوفایی رشته اخلاق محیط زیست تصادفی نیست. حتی می‌توان گفت پایه‌گذاری رشته اخلاق محیط زیست از اساس پاسخی به آگاهی فزاینده‌ای بود که بشر بی‌توجه به سلامت محیط زیست و اکوسیستم‌های آن، کره زمین را لگدکوب و ویران می‌کرد. با وجود این، برخی از اهداف عمده اخلاق محیط زیست، علی‌رغم خاستگاه عملی آن، بسیار غیرکاربردی شده‌اند و به سبب حل شدن در اندیشه‌های پیچیده نظری، به طور کلی از مشکلات واقعی نحوه رفتار بشر با محیط زیست (و راه حل‌های آن) جدا افتاده است. من معتقدم که وسواس اصلی برای کشف درک درست و جایگاه‌های ارزش ذاتی، بنیان این غیر کاربردی بودن است. مسئله ارزش ذاتی برابر یک گرایش غالب در نظریه اخلاقی است- جستجوی یک اصل مستقل واحد به عنوان یک شرط عام برای همه مشکلات خاص. تنها کار نظریه پردازان ذاتی ارزش تأکید و عطف توجه خود از بشر به غیر بشر بود. نظریه ذاتی ارزش آن روابط خاصی را که مسبب مشکلات اخلاقی است، نادیده می‌گیرد و در عوض شکست اخلاق محیط زیست را بازتاب می‌دهد تا به قدر کافی به آنچه که باید یکی از مسائل اصلی باشد- یعنی رابطه میان بشر و طبیعت-پردازد. نگرانی به‌هنگار درباره محیط زیست می‌توانست و می‌بایست به یک پرسش هستی‌شناسی ختم شود- و آن اینکه چگونه انسان‌ها با طبیعت مرتبط هستند؟ در نظریه من، پاسخ به این پرسش‌های اصلی باید از یک پاسخ به پرسش هستی‌شناسی مستفاد شود.

می‌توانیم با یک نکته ظاهراً کم اهمیت آغاز کنیم و آن اینکه همه گونه‌ها به نوعی بخشی از طبیعت هستند. آنچه که کم اهمیت نیست، این است که فقط چگونه یک گونه (species) بخشی از طبیعت است. این «چگونگی» رابطه بشر-طبیعت برای پرداختن به مسائل اخلاقی مربوط به تخریب محیط زیست به دست بشر بسیار اهمیت دارد. مشکل پیش روی ما سرعت روش (کیفی) و اندازه‌ای (کمیتی) است که از طبیعت استفاده می‌کنیم که از ظرفیت طبیعت برای حفظ خودش، به قدری تندتر است که دیگر نمی‌توان از طبیعت به صورت یک منبع نامحدود استفاده کرد. اگر بنا داریم که شرایطی را در کره زمین ایجاد کنیم که چشم‌انداز بلند مدت آن بقا و رفاه بشر باشد، باید تحقیق کنیم که چگونه مردم با طبیعت ارتباط دارند تا از آن راه دریابیم چگونه باید با طبیعت ارتباط برقرار کنیم. نکته اینجاست که دانش رابطه هستی‌شناسی میان بشر



و طبیعت می‌تواند زمینه برای ادعاهایی را فراهم کند که چگونه ما در مواقع خاص عمل کنیم، چه نوع محدودیت‌هایی را باید، و البته مهم‌تر از آن نباید، بر فعالیت‌های خود در رابطه خود با طبیعت اعمال کنیم.

اینجا می‌خواهم اثر هانا آرنت را که می‌تواند به عنوان یک آغاز در شکل‌گیری رابطه بشر-طبیعت به کار گرفته شود، مطرح کنم. آرنت در تقسیم‌بندی خود از فعالیت‌های انسان یعنی زحمت، کار و عمل، رابطه انسان را با بقیه اجزای طبیعت نسبتاً به طور مفصل شرح می‌دهد که به شکلی از دوگانگی طبیعت-فرهنگ منتج می‌شود؛ اما نمی‌توان انکار کرد که بشر بخشی از طبیعت است. تفسیر او به مشکلات در دو نظریه رایج اخلاق محیط زیست نمی‌پردازد- به عبارت دیگر هم نظریه ذاتی ارزش، هم یگانه‌انگاری «طبیعت-فرهنگ»، هیچ‌کدام مسئله هستی‌شناسی را جدی نمی‌گیرند.

یگانه‌انگاری طبیعت-فرهنگ که یک ارزش مثبت است، تصریح می‌کند که بشر صرفاً، یا خیلی ساده، بخشی از طبیعت است. اگرچه این امر آشکارا حقیقت دارد، اما درباره اینکه چگونه بشر به طور خاص، در قیاس با سایر موجودات زنده، بخشی از طبیعت است، به ما چیزی نمی‌گوید. همچنین یگانه‌انگاری طبیعت-فرهنگ غالباً هشدار می‌دهد که برای بازگرداندن بشر به طبیعت از وضعیت فعلی‌ای است که با آن بیگانه است، در حالی که رابطه کنونی، ما را به شکل رابطه دوگانه و بالتبع آن نابه‌نجار شکل و قالب می‌بخشد. همان‌طور که خواهیم دید، هر هشدار برای بازگشت به طبیعت، اگر بازگشت به معنای بدل شدن به یک جانور غیرانسانی مثل هر جانور دیگری باشد، نه تنها غیرممکن بلکه غیر اخلاقی است. جامعه مدرن از دیدگاه آرنت در حال بازگشت به طبیعت است اما با پیامدهای فاجعه‌بار.

نوع دیگر یگانه‌انگاری طبیعت-فرهنگ دیدگاهی متضاد دارد و بر این عقیده است که چون انسان‌ها موجوداتی طبیعی هستند، هر آنچه که انجام می‌دهند طبیعی است و بنابراین مشکل ایجاد نمی‌کند. این موضع، نقد بسیار مهم به نظریه ذاتی ارزش وارد می‌کند، اما در درک رابطه بشر-طبیعت توانایی کمتری دارد.

در حالی که یگانه‌انگاری طبیعت-فرهنگ هستی‌شناسی غلط بشر-طبیعت را مطرح می‌کند، نظریه ذاتی ارزش اغلب مواقع این پرسش را یکسر نادیده می‌گیرد. این نظریه با دست گذاشتن بر ارزش موجود در طبیعت که بنا بوده در نگاه نخست مسئله اخلاقی باشد، از مسائل و نگرانی‌های محیط زیستی می‌گذرد. اما همان‌طور که خواهیم دید، هستی‌شناسی بشر-طبیعت آرنتی با نظریه ذاتی ارزش، دست کم آن‌طور که غالباً آن را در اخلاق محیط زیستی درک می‌کنند، مخالف است. آرنت اندیشه‌های خود درباره رابطه بشر-طبیعت را با توجه به مفهوم سوخت و ساز (metabolism) آغاز می‌کند. همه گونه‌ها یک رابطه کلی با طبیعت دارند، یک فرایند سوخت و ساز که رابطه آنها را با طبیعت تحلیل می‌برد. هر یک از گونه‌ها در چرخه‌ای از تأمین و مصرف گیر می‌افتند که با آن طبیعت را جذب، مصرف و سپس دور انداخته می‌شود. گونه انسان، سوخت و ساز خود را با طبیعت دارد، همان‌که آرنت «زحمت» می‌نامد و به طور مشخص بشر را از هر موجود دیگری متمایز می‌کند. به عبارت دیگر، جانوران غیرانسانی زحمت نمی‌کشند. افزون بر آن، گونه انسان محدود به سوخت و ساز خود نیست. بشر در طول تاریخ فرگشت پیچیده خود توانسته است سوخت و ساز خود را به وسیله شکل‌دهی فرهنگ‌ها برتری بخشد. آرنت به دو فعالیت دیگر بشر اشاره می‌کند: «کار» و «عمل»، که این دو به همراه «زحمت» زندگی فعال را تشکیل می‌دهند.

بشر به وسیلهٔ قرار‌گیری خاص عناصر زندگی فعال، دنیای طبیعی را ویران کرده است. اما از آن جا که این فعالیت‌ها وضعیت بشر بر کرهٔ زمین را شکل می‌دهد، نه تنها این فعالیت‌ها به همین ترتیب که انسان با طبیعت رابطه برقرار می‌کند، بلکه همه وسایلی که با آنها می‌توانیم رابطهٔ بهتر با طبیعت برقرار کنیم، باقی خواهند ماند. پس این پرسش باقی است که چه پیکره‌بندی از زندگی فعال برای بقای دراز مدت بشر و طبیعت بهترین هستند؟

نتیجهٔ دیدگاه آرنت از زندگی فعال، آن است که رابطهٔ میان انسان و طبیعت باید نقطهٔ آغاز برای همهٔ اصول اخلاقی‌ای باشد که خود را اخلاق محیط زیستی می‌نامد، زیرا بشر و جامعهٔ بشری تغییرات لازم برای درمان طبیعت را اعمال خواهند کرد. در این باره کار اصلی برای قاعده‌مندسازی اصول اخلاقی محیط زیست، شامل درک پویایی این رابطه، خصوصیات آن و میزان تفاوت آن با موجودات غیر انسانی با طبیعت است.

برای این هدف، این مقاله به سه بخش تقسیم می‌شود. بخش نخست آشنایی خوانندگان با نظریهٔ وضع بشر آرنت است؛ بخش دوم نشان خواهد داد که گرایش‌های غالب در اخلاق محیط زیست نتوانسته است در رابطهٔ بشر با طبیعت به درستی اندیشه کند؛ و بخش سوم به این مبحث می‌پردازد که چگونه پیکره‌بندی‌های متفاوت زندگی فعال، پیامدهای متفاوت برای طبیعت دارد و نیز به بهترین پیکره‌بندی‌ها را بررسی می‌کند. از نکات قابل توجه مطالعهٔ یک جامعهٔ بشری سالم این است که زحمت، کار و عمل (سیاست) را ارتقا می‌بخشد و تجلیل می‌کند و آن جامعهٔ بشری سالم بهترین چاره برای محیط زیست سالم است.

زحمت و کار

رابطهٔ بشر با طبیعت

دوگانهٔ طبیعت– فرهنگ در همان زبان که ما برای سخن گفتن دربارهٔ خود و طبیعت به کار می‌بریم، حضور دارد. یکی از برجسته‌ترین و فراگیرترین کاربردها آن دیدگاهی است که ما انسان‌ها در طبیعت زندگی نمی‌کنیم. به این ترتیب میان طبیعی و مصنوعی تمایز قائل می‌شویم. برخی انسان‌ها شاید تصمیم بگیرند که زمین را محل تأمین مایحتاج زندگی خود قرار دهند و به طبیعت بازگردند. اما البته این امر هیچ گاه دقیقاً اتفاق نمی‌افتد. ما همواره مصنوعات خود را با خود به همراه می‌آوریم تا زندگی ما را به طور «طبیعی» آسان‌تر کند. ما حیوان هم نیستیم. بنابراین واژهٔ حیوان را دائماً برای غیرانسان‌ها و همچنین برای کسی که رفتارش ظاهراً نامتناسب برای انسان است، به کار می‌بریم. البته ما حیوان هستیم و بسیاری از فعالان محیط زیست مایلند تا واژه‌های حیوان انسان و حیوان غیر انسان را به کار برند. اما توجه کنید حتی این کاربرد، همهٔ غیر انسان‌ها را در یک طبقه‌بندی واحد قرار می‌دهد که به نوعی از حیوان انسان متمایز است.

کاربرد قابل توجه دیگر، عبارات جهت‌دار پیرامون مفهوم وحشی و وحش است. در یک کاربرد، این مفهوم برای تمایز حیوانات اهلی شده از غیر اهلی است. کاربرد دیگر آن نشان دادن فاصله از موجودیت انسان دارد. یک اشارهٔ تاریخی بسیار برجسته

به آن انسان‌هایی است که «متمدن» نیستند؛ مردم بومی که گفته می‌شود به طبیعت نزدیک‌ترند و همچنان وحشی تلقی می‌شوند. در حالی که چنین کاربردهایی بی‌شک باید نقد شوند، اما سرنخ‌های مهم رابطهٔ بشر و طبیعت در آنها نهفته است. این مسائل، بازتاب‌دهندهٔ وضعیت بسیار متمایز و متفاوت بشر با گونه‌های دیگر کرهٔ زمین نیست و این تنها دربارهٔ سبک زندگی ما که موجب ایجاد تخریب در طبیعت می‌شود، صدق نمی‌کند. رابطهٔ بشر با طبیعت نسبت به رابطهٔ سایر موجوداتی که با طبیعت رابطه دارند، بسیار متفاوت است، چه رابطهٔ ما پایدار باشد چه ناپایدار.

اما به جای بیان تفاوت میان انسان و سایر موجودات طبیعی به صورت دوگانهٔ معمول، می‌خواهم بر تفاوت فعالیت‌ها تأکید کنم. آرنت کتاب خود، *وضعیت بشر* را با این جمله آغاز می‌کند: «منظور من از اصطلاح زندگی فعال سه فعالیت بنیادین بشر است: زحمت، کار و عمل. آنها بنیادین هستند، زیرا هر کدام به یکی از وضعیت‌های بنیادینی که در آن زندگی بر کرهٔ زمین شکل می‌گیرد مرتبط هستند.» (آرنت، ۱۹۵۸، ص ۷) زحمت، کار و عمل تنها فعالیت‌هایی نیستند که بشر درگیر آنهاست. حتی مشغولیت بشر به هر یک از آنها نیز کاملاً از یکدیگر جدا نیست. واژهٔ مهم در این جمله «بنیادین» است. با در نظر گرفتن شرایط ابتدایی که در آن «زیست بشر بر روی کرهٔ زمین شکل می‌گیرد» بشر باید زحمت بکشد، کار کند و عمل کند. این شرایط ابتدایی که با سه فعالیت بنیادین زحمت، کار و عمل مرتبط است، چیست؟ اینها حقایقی هستند «که ما موجود زنده هستیم، که ما در دنیای برساختهٔ خود سکونت داریم، که ما دنیا را با سایر مردم شریک هستیم.» (تسائو، ۲۰۰۲، ص ۱۰۰) این شرایطی است که نه تنها باید هنگام قاعده‌مند کردن درک رابطهٔ بشر و جامعهٔ بشری با طبیعت، بلکه برای هر برنامهٔ به‌هنجار دربارهٔ اینکه چگونه باید آن رابطه را برای حفظ، نگهداری و زندگی در طبیعت و با طبیعت جهت‌بندی دوباره کنیم، در نظر داشته باشیم.

آرنت مفهوم سوخت و ساز را از مارکس وام می‌گیرد که به ارتباط یک موجود زنده با محیط طبیعی خود برای باقی ماندن در فرایند زندگی اشاره دارد (۱۹۸۷، ص ۳۲). همان فعالیتی که مستقیماً در چرخهٔ مداوم و مکرر زندگی زیستی دخالت دارد (آرنت، ۱۹۸۷، ص ۳۲) آرنت سوخت و ساز متمایز بشر مرتبط با طبیعت را «زحمت» می‌نامد. زحمت عبارت است از فعالیت فرد که دارای ویژگی‌های سوخت و ساز مشابه با دیگر گونه‌های حیوانی است، اما نخستین فعالیتی است که بشر با آن خود را از سایر گونه‌ها متمایز می‌کند. هیچ گونهٔ حیوانی دیگر به جز انسان کشاورزی نمی‌کند یا محصولات غذایی و آب را ذخیره نمی‌کند. اما زحمت هنوز طبیعی‌ترین فعالیت ماست، زیرا اصلی‌ترین مجموعهٔ زحمت و سوخت و ساز همهٔ گونه‌های حیوانی دیگر مشترک هستند.

این مجموعه اصلی از زحمت، ماهیت ضرورت و چرخه‌ای (circularity) دارد (آرنت، ۱۹۵۸، صص ۹۶–۱۰۱) برای گونهٔ انسان، زحمت چیزی نیست که انجام آن را برگزینند. زحمت، پاسخ انسان یعنی موجود زنده برای ضرورت حفظ خود است و زمانی که انجام می‌شود، آن را نمی‌توان ترک کرد، زیرا باید دوباره آن را حتی تحت مجازات مرگ هم انجام داد. محصول زحمت نیز کوتاه مدت یا فناپذیر است که ماهیت چرخه‌ای زحمت را نشان می‌دهد. محصولات باید بلافاصله پس از تولید مصرف شوند، زیرا در غیر این صورت ضایع خواهند شد. آنها چه مصرف شوند و چه از بین بروند، وارد چرخهٔ طبیعت خواهند شد.



تفسیر انسان از این چرخه یک چرخه بی‌پایان تولید و مصرف است. البته انسان راه‌های بی‌شماری برای کاهش سختی‌های زحمت پیدا کرده است، به این ترتیب که یا اصلاً مجبور به انجام آن نباشد (مانند برده‌داری، ارباب-رعیتی، انباشت سرمایه) یا تاریخ مصرف محصولات به دست آمده از زحمت را طولانی‌تر کند (مانند سیلوهای گندم و مواد نگهدارنده) با این حال، همین راه حل‌ها در نهایت سبب نمی‌شود که ماهیت ضروری و چرخه‌ای بودن زحمت را نادیده گرفت.

برای انسان، زحمت تنها راه تمایز خود از سایر جانوران نیست، در حالی که زحمت طبیعی‌ترین فعالیت است، اما ما انسان‌ها بیشتر کار را وجه تمایز خود را از طبیعت قرار می‌دهیم. محصول کار بشر ایجاد جهان‌هایی است که برای او پناهگاهی امن برای فرار از طبیعت باشد. آرنست با توجه به مفهوم زندگی رابطه زحمت و کار این طور توصیف می‌کند:

اما واژه «زندگی» به طور کلی اگر آن را مرتبط با جهان و برای تعیین زمان میان تولد و مرگ بدانیم، معنایی متفاوت دارد. زندگی با آغاز و پایان محصور شده است، یعنی دو واقعه بزرگ ظهور و ناپدیدشدن در جهان، و دقیقاً یک جنبش خطی را دنبال می‌کند که نیروی محرکه زندگی زیستی موجب حرکت خطی است؛ همان نیروی محرکه زندگی زیستی بشر که با سایر موجودات زنده مشترک است و دائم ماهیت چرخه‌ای طبیعت را حفظ می‌کند.

زحمت با فعالیت بر کوره زمین ارتباط دارد و بر زندگی زیستی تأثیر می‌گذارد، در حالی که کار، خلق جهانی است که در آنجا زندگی اتفاق می‌افتد. برخلاف زحمت، کار نه با ضرورت تحمیل می‌شود و نه با ماهیت چرخه‌ای. کار یک مسیر خطی با یک پایان مشخص را دنبال می‌کند و شاغل به کار بر خلاف کارگر حق انتخاب دارد که تولید نکند. می‌توان کار را به مثابه فعالیت بی‌پایان بدون پیامد و اثر ناخواسته بر شاغل به عنوان یک موجود زیستی متوقف کرد. (آرنست، ۱۹۵۸، صص ۱۴۱-۱۴۴) در حالی که کارگر زیر بار ضرورت طبیعی شانه خم کرده است، شاغل به کار، اشیا را از دل طبیعت بیرون می‌آورد و آنها را بنا بر یک برنامه تعیین شده قالب‌ریزی می‌کند. در نهایت محصول کار بر خلاف زحمت، ضایع شدنی نیست. اما به جای آن شامل آنچه آرنست جهان می‌نامد، می‌شود؛ فضای با دوامی که در آنجا هویت انسان شکل می‌گیرد. بخشی از سخنان آرنست، تیرگی دنیا و همچنین تفاوت آن با زحمت را مطرح می‌کند:

از این دیدگاه همه چیز در دنیا در تثبیت زندگی انسان نقش دارد و عینی بودن آن چیزها در این است که... انسان‌ها علی‌رغم ماهیت دائم در حال تغییر خود می‌توانند شباهت یا هویت خود را باز یابند، مثلاً با ارتباط داشتن با یک میز یا صندلی آشنا. به عبارت دیگر، ذهنیت بشر در برابر عینیت جهان برساخته او قرار دارد، نه بی‌تفاوتی والای طبیعت بکر که نیروی بنیادی و منکوب‌کننده آن که برعکس، بشر را به سرگردانی بی‌وقفه در چرخه جنبش زیستی خود مجبور خواهد کرد، آن جنبش زیستی که خود را در حرکت چرخه‌ای خانواده طبیعت قرار می‌دهد. تنها ما عینیت جهان خود را از آنچه که طبیعت به ما داده است، بنا کرده‌ایم، ما که آن را به محیط زیست طبیعی بدل کرده‌ایم، تا بتوانیم خود را از گزند طبیعت حفظ کنیم، ما می‌توانیم طبیعت را به صورت یک چیز «عینی» بنگریم. بدون یک جهان میان بشر و طبیعت، جنبش ابدی وجود دارد، اما هیچ عینیتی نیست. (۱۹۵۸، ص ۱۳۷)

با مشغولیت به کار، نظریه‌های دوگانه فرهنگ- طبیعت مقبولیت می‌یابد، زیرا جدایی طبیعت و فرهنگ نتیجه جهان‌سازی

است که نشان می‌دهد چگونه طبیعت برای بشر به صورت یک شیء درآمدہ است: شیئی که ابزاری است برای برقراری ارتباط با طبیعت، اما این ارتباط به وسیلۀ دور نگهداشتن طبیعت میسر شده است.

به این ترتیب هم از نظر جسمانی و هم از نظر زبان‌شناسی کار موجب جدایی از طبیعت می‌شود. طبیعت شیئی شده است که جهان آن را از ما جدا می‌کند و این جدایی ما را از حوادث مختلف طبیعی (مانند شکار شدن و سیل) حفظ می‌کند و ما می‌توانیم طبیعت را به صورت یک شیء ببینیم. آرنت این مسئله را هنگام توصیف فرایند رشد و زوال، بسیار روشن بیان می‌کند:

تنها زمانی که فرایندهای طبیعت وارد جهان برساختۀ بشر می‌شوند، ویژگی رشد و زوال را پیدا می‌کنند؛ تنها زمانی رشد و زوال محصولات طبیعت، این درخت یا آن سگ آغاز می‌شود که آنها را اشیای منفرد در نظر بگیریم و از محیط طبیعی خود خارج و به درون دنیای خود وارد کرده باشیم. طبیعت از راه جنبش چرخه‌ای کارکردهای بدن انسان خود را در وجود ما نشان می‌دهد، اما حضور طبیعت در دنیای بشر– ساخته از طریق تهدید مداوم آن به رشد سریع یا تهدید همیشگی زوال آن حس می‌شود. (۱۹۵۸، صص ۹۷–۹۸)

این جدایی دوگانهٔ افراطی به شمار نمی‌آید. در امان ماندن از گزند طبیعت مستلزم رهایی از آن نیست، زیرا ما هنوز باید برای حفظ زندگی زحمت بکشیم. افزون بر آن، محصول کار از آنچه طبیعت به ما می‌دهد به دست می‌آید. حتی پدر فلسفۀ اخلاق محیط زیست، آلدو لیوپلد که از آزادی تجربه شده در طبیعت و دنیای وحش سخن می‌گوید، هرچند سوگوارانه، بر همین کارکرد دنیا، صحه می‌گذارد: «دنیای وحش نخستین بار مزۀ پاداش و مجازات اعمال عاقلانه و احمقانهٔ هر انسان جنگل‌نشین را که هر روز با آن مواجه است، می‌چشد اما در مقابل، تمدن برای همان اعمال عاقلانه و احمقانه هزاران سپر ساخته است.» (۱۹۶۶، ص ۱۲۰) اما با وجود همهٔ تجلیل وی از انسان جنگل‌نشین، لیوپلد با اسلحه، یعنی یک محصول از محصولات کار، به شکار می‌رفت که خود این امر با وابستگی مرد جنگل‌نشین به تفکیک نسبی بشر از طبیعت تضاد دارد.

پیوند محیط زیستی

رفتار بشر با طبیعت در طول بخش بزرگی از تاریخ، بازتاب دهندهٔ رفتار وی با سایر حیوانات و بی‌توجهی به آنهاست. حیوان غیر انسان از تأثیر خود بر محیط زیست آگاه نیست و نمی‌تواند آگاه باشد. با این حال، تأثیر رفتار حیوان غیر انسان بر محیط زیست یا به صورت اثرات غیر زیانبار است یا منجر به واکنش می‌شود. به عبارت دیگر، شدت تغییر محیط زیست به دست حیوانات غیر انسان اغلب آن اندازه نیست که به محیط زیست زیان وارد کند و حتی سودمند نیز هست.^۲ با این حال، دخالت بشر این تصویر کلی را کاملاً تغییر داده است.

همچنین، تا مدت زمان مشخصی، تأثیر رفتار بشر بر محیط زیست خود نسبتاً بی‌خطر بود. این مرز جدایی بسیار مهم، گاهی یک گام به جلو در نظر گرفته می‌شود. از حدود ده تا دوازده هزار سال پیش تا انقلاب صنعتی، بشر بر محیط زیست اثرات بسیار بدتری از غیر انسان‌ها داشته است، اما این تغییرات به جز انقراض گونه‌ها که ظاهراً حتی پیش از انقلاب صنعتی

با فعالیت‌های بشر مانند حصارکشی و شکار بیش از حد موجبات انقراض را فراهم کرد، برگشت ناپذیر هم نبودند. طی هر دو مدت پیش و پس از «گام به جلو»، گونهٔ انسان زحمت کشید و کار کرد؛ ما زندگی زیستی خود و جهان‌های برساختۀ خود را حفظ کردیم. تفاوت در میزان کیفی و کمی فعالیت‌های کار و زحمت ماست و با توسعهٔ تمدن‌های بزرگ و شیوه‌های پیچیده‌تر استفاده و در اختیار گرفتن طبیعت، شیوهٔ کار و زحمت ما نیز تغییر کرد و پیامدهای محیط زیستی این تغییر نیز به سرعت آشکار شد.

دو نکتهٔ مرتبط دربارهٔ تأثیر انسان بر طبیعت از همین نقطه مطرح می‌شود. نخست، همان توانایی رفتار با طبیعت به طوری که به آن آسیب رساند، خود نتیجهٔ فرگشت طبیعت است. این بدان معنا نیست که می‌توان فرهنگ را به سادگی به طبیعت تقلیل داد. این ظرفیت رفتار با طبیعت است، طوری که همان رفتار را با یک محصول فرگشت زیستی داریم. شیوهٔ رفتار ما با طبیعت، یعنی استفاده از آن ظرفیت‌ها، نتیجهٔ فرگشت زیستی نیست، بلکه محصول انتخاب و بخشی از وضع بشر است. آرنت منظور خود را از این اصطلاح چنین بیان می‌کند:

وضع بشر شامل تنها شرایطی نیست که تحت آن حیات او بر کرۀ زمین شکل می‌گیرد. بشر موجودی شرطی شده است، هر آنچه که او با آن ارتباط برقرار می‌کند، بلافاصله به شرط و وضعی از اوضاع بدل می‌شود. جهانی که در آن زندگی فعال *vita activa* در حال سپری شدن است، شامل چیزهایی است که حاصل فعالیت بشر است؛ با وجود این، چیزهایی هستند که وجودشان را صرفاً به بشر مدیون هستیم. اما سازندگان بشری پیوسته خود را شرطی می‌کنند. افزون بر شرایطی که تحت آن بشر بر روی کره زمین حیات پیدا می‌کند و تا اندازه‌ای از دل این شرایط، شرایط خودساختهٔ خویش را ایجاد می‌کند که علی‌رغم خاستگاه انسانی و متغیر همان نیروهای مشروط کننده و رقم زننده‌ای را دارند که اشیای طبیعی نیز دارای آن هستند. هر آنچه به رابطهٔ پایدار با زندگی انسان مربوط می‌شود یا با آن رابطه برقرار کند، بلافاصله ویژگی شرطی از زندگی بشر را پیدا می‌کند.

تفاوت میان شرایط اعطا شده و شرایط خود ساخته همانند تفاوت میان فرگشت طبیعی و فرهنگی است. به عبارت دیگر می‌توان گفت انسان جهان‌هایی را جدا از هم، اما مطابق با طبیعت می‌آفریند که در آن پیوسته عناصر جدید با آفرینش و نوآوری انسان اضافه می‌شوند.

دوم، و این تقریباً دور از انتظار است، دقیقاً همان اندیشهٔ انسان‌ها به عنوان موجودات شرطی و موجودات جهان‌آفرین است که هم ویرانی محیط زیست را باعث می‌شود و هم راه حل بالقوهٔ آن را دارد. راه حل مشکلات محیط زیست را در این موارد می‌توان جست: چگونه می‌توانیم جهان‌ها را صرف‌نظر از اینکه آنها را بسازیم یا خیر، مطابق بر کرۀ زمین بنا کنیم و آن جهان‌هایی چه نوع جهانی خواهند بود. این نکته، اگر بخش بزرگی از کتاب‌های محیط زیستی از چشم پوشی و حتی آن را انکار نمی‌کردند، بی‌اهمیت بود. در بخش سوم این اندیشه‌ها به تفصیل بررسی می‌شوند. اکنون به دو رویکرد برخورد با محیط زیست می‌پردازیم که وضع بشر را جدی نمی‌گیرند.



شکست اخلاق محیط زیست در بررسی وضع بشر نظریه ذاتی ارزش

یکی از رویکردهای منتقدانه به نظریه ذاتی ارزش به عنوان یک کل، مواجهه با مسئله شیوه‌های بی‌شمار درباره این موضوع است. برای هدف قرار دادن نقد ایده ذاتی ارزش، من بحث را با تصریح معیار تعریفی مشخص آغاز می‌کنم و آن را «نظریه استقلال» می‌نامم. این نظریه مشخص می‌کند که ارزش، با وجود احتمال بدفهمی، در طبیعت مستقل از ارزیابی بشر وجود دارد. در این مبحث نشان خواهیم داد که ایده ذاتی ارزش به لحاظ مفهومی، شکست خورده است و رویکرد آرنست که آن را «میانجیگری جهان» می‌نامم بسیار ارجح است.

داستان فرگشت یکی از روش‌هایی است که نظریه استقلال را تعریف می‌کند و در آن گونه انسان بسیار دیر هنگام پا به عرصه وجود می‌گذارد. بر اساس این داستان، بسیار پوچ است که فرض کنیم ارزش، تنها با ظهور انسان حضور خود را نشان می‌دهد. هولمز رولستون سوم، این داستان را این‌طور تعریف می‌کند:

طبیعت یک اکوسیستم فرگشتی است، با حضور دیر هنگام انسان، خوبی‌های اصلی سامانه زیستی کره زمین پیش از ظهور انسان وجود داشت. طبیعت حامل ارزش عینی است؛ انسان از آنچه که به او به طور طبیعی داده شده است، بهره می‌برد و آن را مصرف می‌کند. (۱۹۸۸، ص ۴)

این داستان را می‌توان برای اثبات غلط بودن نظریه ذاتی ارزش و نظریه استقلال که ضمیمه آن است، استفاده کرد. نخست آنکه توجه کنید که رولستون در این بند از سخن خود دو واژه «خوبی‌ها» و «ارزش» به صورت مبهم استفاده کرده است. درست است که طبیعت خوبی‌های بسیار دارد، اما البته خوبی همان ارزش (اخلاقی) نیست، بلکه به آنچه که موجودات زنده در طبیعت از آن استفاده می‌کنند، اشاره دارد. اینکه طبیعت برای انسان صرف‌نظر از تشخیص بشر از ارزشمند بودن طبیعت، ارزشمند است، مانند آن است که بگوییم طبیعت برای بقای انسان مهم است، چه انسان آن را تشخیص دهد یا خیر، ولی نمی‌توان گفت آنچه ارزش نامیده می‌شود، جدا از بشر وجود دارد. مطمئناً بسیاری از چیزها مستقل از بشر وجود دارند که برای او بسیار ارزشمندند اما «ارزشمند» با «ارزش» برابر نیست. با چنین ابهامی، ارزش به موجودی مستقل در طبیعت بدل می‌شود.

رولستون و سایرین یک حقیقت واقعی را مخدوش و آن را مصادره به مطلوب می‌کنند، در اینجا حقیقت واقعی وجود چیزهای خوب است و مصادره به مطلوب به معنی آن است که خوبی یا ارزش در معنای اخلاقی در طبیعت وجود دارد. برابر دانستن آنها کاری بسیار ساده است و سخت بتوان در برابر آن مقاومت کرد، زیرا مطمئناً دلیل پیدا کردن برای ارزش‌گذاری طبیعت را ساده می‌کند.

یکی از تفسیرهای رایج زندگی محور نظریه ذاتی ارزش، اشاره به حیوانات و شاید گیاهان در طبیعت است که به دنبال بقای خود هستند. آنها به دنبال غذا، پناه، جفت و نگهداری توله‌های خود هستند، همه آن حقایقی که باید به ارزش طبیعت تفسیر شود. اما آیا این که یک سنجاب به دنبال بلوط است، به معنای آن است که سنجاب بلوط را ارزشمند می‌داند؟ شاید در

یک معنا بله، اما این خیلی متفاوت است با زمانی که انسان یک اثر هنری، یک غذای خوشمزه یا یک کار خوب را ارزشمند می‌داند. آیا نظریه‌پردازان ذاتی ارزش با محور قرار دادن انسان در طبیعت به انسان‌نگاری متهم هستند؟ این مسئله همچنین دلیل دیگری برای ظنین بودن به نظریهٔ ارزش ذاتی است.

عمل ارزش‌گذاری انسان بخش جدایی‌ناپذیری از موجودیت او و نیز بخش جدایی‌ناپذیر قابلیت رفتار با اشیا به صورت عینی است؛ این همان چیزی است که حیوان غیر انسان قادر به انجامش نیست. توانایی تعیین ارزش، آن طور که در طبیعت به صورت ذاتی وجود دارد، به ساختار جهان‌هایی بستگی دارد که آنها را تعیین (ارزش) می‌کنیم. این دنبالهٔ سخن آرنت است که بر آن اساس، زمانی که بشر جهان را درون طبیعت می‌سازد، درست همان زمان، طبیعت برای او به یک شیء تبدیل می‌شود. بنابراین ارزش حتی تا زمانی که انسان آن را از طریق تعیین و آفرینش جهان‌ها در طبیعت قرار ندهد، نمی‌تواند وجود داشته باشد.

بدون جهان‌ها انسان تنها بخشی از جریان فرایندهای طبیعت می‌بود و به این ترتیب زیست او ممکن نمی‌شد. این سخن به آن معنا نیست که انسان نمی‌تواند تا زمان بنای جهان‌ها، ارزش را در طبیعت شناسایی کند؛ زیرا اگر چنین بود همهٔ آنچه نظریه‌پردازان ارزش ذاتی باید بگویند آن است که زمانی که ما تشخیص دهیم ارزش در طبیعت است، آنگاه باید آن را محترم بشماریم. این ادعا بسیار افراطی است. تا زمانی که بشر با ظرفیتی برای اخلاقیات تکامل یافت طبیعت از ارزش عاری بود. اما به محض فرگشت این ظرفیت در انسان که همراه با ساخت جهان‌هایی شد که می‌توانست با اشیا به صورت عینی رفتار کند، آنگاه ارزش به طبیعت راه یافت. وجود ارزش در حقیقت در طبیعت تنها به این سبب است که انسان جهان‌هایی را ساخته که آنها را ارزش‌گذاری کند.

بر اساس این مفهوم، ارزش، یک شیء نیست، بلکه یک رابطهٔ مداوم میان موجودات زندهٔ انسانی و محیط زیست است. ارزش اخلاقی با انواع مشخصی از ارتباط هر چیز با انواع بسیار خاصی از موجودات زنده به وجود می‌آید. ساخت جهان‌ها، (یا) شیء‌نگاری اشیا به عنوان اشیا، پیش‌نیاز مهم این فرایند ارزش‌گذاری و به این ترتیب پیش‌نیاز خود ارزش است. ارزش‌گذاری زمین یا طبیعت، بنا بر وجود همین جهان‌ها میانجیگری می‌شود. بشر ارزش‌گذاری را به طبیعت راه و گسترش داده است. اکنون اگر هدف فلسفهٔ اخلاق محیط زیست، حذف جهان حاصل از فعالیت انسان نباشد، اما در عوض هدایت آن به سویی باشد که به طبیعت کمترین آسیب را زند، آنچه که نیاز است تشخیص ارزش ذاتی در طبیعت نیست، بلکه یک دانش جامع از فرایندهای طبیعی و چگونگی اثرگذاری فعالیت‌های کار و زحمت بر این فرایندهاست. اگر قرار باشد ارزش ذاتی هدفی را تأمین کند، باید به عنوان روشی شناخته شود که انسان می‌تواند علاقه به طبیعت و تأثیر خود انسان بر آن را ایجاد کند. در واقع، آرنت مخالف ارزش ذاتی نیست، بلکه او درک خود را از آن دارد و تنها نظریهٔ استقلال را در آن لحاظ نمی‌کند.

در پایان نظریهٔ ارزش ذاتی سعی دارد که با بهره‌مندی از ارزش مجسم به عنوان یک امتیاز اخلاقی در مقابل استفاده‌های صرفا ابزاری از طبیعت، سختی درک رابطهٔ انسان با طبیعت را محکوم کند. برای رسیدن به محیط زیست بهتر مطمئنا ارزش و ارزش‌گذاری مسیر را هموار می‌کند، اما برای تغییر واقعی، نباید از سختی ایجاد آن ارزش غفلت شود.

یگانه‌نگاری طبیعت– فرهنگ

به طور کلی، یگانه‌نگاری طبیعت– فرهنگ را می‌توان به عنوان نظریه‌ای تعریف کرد که بشر و فرهنگ انسانی بخش‌هایی از طبیعت هستند، نه جدا و غیر طبیعی. اینجا به دو تفسیر از این نظریه می‌پردازیم. نخست «یگانه‌نگاری برابر‌گرا» که عمدتا بر این تمرکز دارد که گونهٔ انسان بخشی از طبیعت و مانند سایر حیوانات بخشی از همان داستان فرگشت است، بنابراین هنوز با وجود قدرت فناوری خود، برای بقای خود به صورت خیلی پیچیده به اکوسیستم و فرایندهای طبیعت وابستگی دارد. مدافعان این دیدگاه معتقدند که اصول اخلاقی به طور مستقیم از دیدگاه تجویزی برای توقف رفتار ویرانگر کنونی بشر با طبیعت پیروی می‌کند.

دومین دیدگاه که آن را «یگانه‌نگاری افراطی» می‌نامم، تفاسیر بسیار متفاوتی را از یگانه‌نگاری دارد که شامل عبارت «با وجود» بند بالا نمی‌شود، اما در عوض بر این موضع است که حتی محصولات بسیار پیشرفتهٔ فناوری ما، حاصل کار طبیعی همه جانبهٔ ماست. در حالی که هر دوی این دیدگاه‌ها به نوعی درست هستند، قدرت استدلال آنها محدود است. آنها بیش از اندازه به سود خود یگانه‌انگار هستند، تا حدی که هیچ تمایز مهمی میان انسان و غیر انسان را تشخیص نمی‌دهند.

دیدگاه یگانه‌نگاری افراطی از فرضیهٔ طبیعت‌گرایی سرچشمه می‌گیرد که مدعی است که بشر و همهٔ مصنوعات دست‌ساز او و هر چه در طبیعت وجود دارد، جزیی از طبیعت به شمار می‌رود. همان طور که خواهیم دید، اگر چه این دیدگاه درست است، تنها در برخی موارد از درک خاصی از دو واژهٔ «طبیعت» و «طبیعی» صدق می‌کند. یگانه‌نگاری افراطی مانند دیدگاه ریچارد واتسون را می‌توان در برابر سایر دیدگاه‌های یگانه‌انگار و کمتر افراطی به کار برد. واتسون به درستی مخالف یگانه‌نگاری برابرگراست که می‌گوید گونهٔ انسان جزیی از اجزای طبیعت است و با سایر گونه‌ها تفاوتی ندارد و این در واقع منجر به نتایج بسیار نامطلوب می‌شود که برخلاف دیدگاه مطرح‌کنندگان آن است. هدف این دیدگاه دست یافتن به یک اصل برابر‌گرا از عدم دخالت در طبیعت است، اما در واقعیت خلاف آن اتفاق می‌افتد. انسان را فقط یک مخلوق طبیعی می‌شناسند که نباید دخالتی در رفتار طبیعی سایر مخلوقات داشته باشد. اما اگر آن طور که ادعا می‌شود، بشر مخلوق طبیعی نیز هست، پس چرا باید با دست کشیدن از رفتار طبیعی خود در برابر سایر حیوانات، کوتاه بیاید. واتسون این مورد را بی‌پرده بیان می‌کند: اگر فکر کنیم که اشغال زیستگاه یک گونهٔ حیوانی و در نهایت فراهم کردن موجبات انقراض آن– همان طور که هزاران بار در طول تاریخ زمین اتفاق افتاده است– به لحاظ اخلاقی کار غلطی نیست، پس نباید فکر کنیم که به لحاظ اخلاقی یا بوم‌شناسی فلسفی حذف و انقراض سایر گونه‌ها به دست بشر غلط باشد. (۱۹۸۳، ص ۲۵۳)

پیامد این دیدگاه آن است که یگانه‌نگاری برابر‌گرا در واقع شکلی از دوگانه‌گرایی انسان‌محور است. اگر انسان به لحاظ اخلاقی باید از ویران کردن طبیعت دست بردارد، تنها به این علت است که انسان فقط جزیی از طبیعت نیست، بلکه جدا از آن است. بنا بر نظر واتسون، اگر ما انسان‌محورانه می‌اندیشیم، آنگاه گونهٔ انسان را از سایر گونه‌ها جدا خواهیم کرد، زیرا آن گونهٔ خاص در رفتار طبیعی خود باید متوقف شود. (۱۹۸۳، ص ۲۵۲) یگانه‌نگاری برابر‌گرا در حقیقت بیش از اندازه بر



دوگانه‌انگاری مشابه با دوگانه‌انگاری آرنست استوار است.

واتسون معتقد است که یک دیدگاه متفاوت با دیدگاه یگانه‌انگاری برابرگرا از دل یگانه‌انگاری منسجم بیرون می‌آید. او می‌گوید: برای جدا نکردن بشر از طبیعت - یعنی رفتار خاص بشر که چیزی فراتر از طبیعت است - باید تأکید کنیم که کار بشر (بله، شامل بمب هیدروژنی و اتاق‌های گاز) به اندازهٔ پرندۀ کریچ‌ساز و سگ آبی طبیعی است. (واتسون، ۱۹۸۳، ص ۲۵۲) چنین دیدگاهی درست است اما تنها هنگام کاربرد واژه‌های «طبیعت» و «طبیعی». این کاربرد می‌گوید سرچشمه هر چیز که وجود دارد - از جمله انسان - در فرایند طبیعی که است، هر موجود بخشی از طبیعت است، پس طبیعی است. اگر قابلیت و موادی که انسان برای تولید بمب هیدروژنی و اتاق‌های گاز به کار می‌برد، خود نتیجه فرایندهای طبیعی است، پس آنچه از این ظرفیت‌ها حاصل می‌شود، یعنی بمب هیدروژنی و اتاق‌های گاز، بخشی از طبیعت است و بنابراین طبیعی به شمار می‌رود.

این نظر هر اندازه هم درست باشد، ما بیش از یک کاربرد مناسب از واژه‌های «طبیعت» و «طبیعی» داریم، زیرا متافیزیک یا هستی‌شناسی بازی مجموع - صفر نیست. در چنین کاربردی، بشر از طبیعت جداست، ولی نه به صورت افراطی. جدا کردن افراطی این دو از هم باعث می‌شود که گونهٔ انسان از نظر متافیزیکی از طبیعت جدا شود، به این معنی که ما سرچشمهٔ زیستی مشترک با سایر گونه‌ها نداریم. با این وجود، یک دوگانه‌انگاری هستی‌شناسی، نه از نظر نوع بلکه از نظر رابطه، وجود دارد که در عین اعتقاد به دوگانه‌انگاری به سرچشمه‌های زیستی مشترک باور دارد. می‌توان این طور گفت که انسان‌ها از طبیعت جدا هستند، زیرا آنها با فعالیت‌هایی که فرایندهای طبیعی از ابتدا به آنها اعطا کرده است، خود را از طبیعت جدا کرده‌اند.

این جدایی از طبیعت برای فلسفهٔ اخلاق محیط زیست بسیار مهم است. تنها با درک اینکه چگونه ما از طبیعت جدا هستیم، چگونه خود را از طبیعت جدا کرده‌ایم - حقیقتی که واتسون آن را در نظر نمی‌گیرد - خود را در مسیر درست کارهای پیشگیرانه از ویرانی طبیعت به دست بشر خواهیم یافت. تنها با در افتادن با قدرت بشر در ایجاد شرایط زیست که دائم در حال نو شدن و تغییر طبیعت هستند، خواهیم توانست شرطی کردن خود را در اختیار بگیریم.

اگرچه دیدگاه‌هایی نظیر دیدگاه واتسون در یادگیری اخلاق محیط زیست به شکل چهارچوب دقیق ولی ناکامل و طبیعت‌گرا مؤثرند - مانند ناکارآمدی یگانه‌انگاری برابرگرا - اما همین دیدگاه آخر نیز ناکارآمد نیست. یگانه‌انگاری برابرگرا بر این باور است که انسان‌ها بر سایر حیوانات برتری ندارند، زیرا در طبیعت سلسله مراتب نداریم. از نقطه نظر طبیعت‌گرایی، این امر درست نیست. زیرا فرگشت خود شامل سلسله مراتب طبیعی مانند آنچه که در متافیزیک ارسطو می‌بینیم، نیست.

اما بسیاری از اندیشمندان محیط زیست بر این باورند که تأثیر این ادعا بسیار کم است، زیرا قائل بودن به عدم برتری بشر به معنای آن نیست که بشر متفاوت نیست. یگانه‌انگاران برابرگرا با در هم آمیختن عدم وجود سلسله مراتب ارزش با عدم تفاوت افقی موجب سردرگمی می‌شوند و این همان جایی است که انسان‌ها متفاوتند و عدم برتری را کم اثر می‌کند. با ساخت جهان، با جدا کردن خود از طبیعت، با حفظ خود از بسیاری از فرایندهای طبیعی ما برای خود امتیاز قائل شده‌ایم.

این به معنی عدم اهمیت و حفظ طبیعت نیست، زیرا همان طور که دیده‌ایم، امتیاز قائل شدن، خود شرایط اهمیت دادن به طبیعت را فراهم می‌کند. اما این دقیقا به معنای آن است که برای حفظ طبیعت محدودیت‌هایی وجود دارد. مثلا ما نباید زندگی بشر را فدای طبیعت کنیم. این کار برابر با بیرون انداختن انسان از جهان‌های برساختهٔ خود اوست یا مانند پرتاب یک شخص از کشتی به دریا یا جا گذاشتن وی در یک جزیرهٔ متروک.

به یگانه‌انگاران برابرگرا که از دیدگاه دوگانه‌گرا بسیار شکایت می‌کنند چه می‌توان گفت؟ این گفتهٔ مشهور آلدو لیوپلد را در نظر بگیرید: «تفسیر بوم‌شناسانه از تاریخ این حقیقت را نشان می‌دهد که بشر در واقع تنها یک عضو از یک تیم زنده است.» (۱۹۶۶، ص ۲۴۱) بی‌شک انسان یک مخلوق عجیب که «فقط عضو یک تیم زنده» است، همچنان می‌خواهد از آن تیم جدا شود. دیدگاه لیوپلد، در حقیقت شبیه یگانه‌انگاران افراطی است، تنها وجه افتراق آن اضافه کردن دلالت ضمنی اخلاقی واژهٔ «تیم» است. ظاهرا لیوپلد، بیشتر به یک آرزوی اخلاقی گمراه اشاره دارد تا یک آرزوی متافیزیکی مطلق. و زمانی که می‌گوید «اصول اخلاقی زمین (land)، هوموسپینز را از یک فاتح جامعه– زمین به یک عضو یا شهروند سادهٔ آنها تبدیل می‌کند» بیشتر در این آرزوست. (۱۹۶۶، ص ۲۴۰) این همان آرزویی است که بشر به طبیعت بازگردد، دست به جهان‌سازی نزند، سوخت و سازی هماهنگ با طبیعت در پیش گیرد، طوری که دیگر به آن آسیب و خشونت وارد نکند.

در عین حال، یک عضو یا شهروند ساده دو چیز مختلف هستند، اولی به تنهایی به یک مشغولیت (و دربردارندگی) ساده اشاره دارد، دومی به صورت غیرواقع‌گرایانه اعضای غیر انسانی یک حکومت را پیش‌بینی می‌کند. اما لیوپلد از این مشغولیت به صراحت سخن نمی‌گوید، زیرا وی حامی کارهایی مانند شکار با اسلحه و کشاورزی پایدار است: دو مثالی که به روشنی مشغولیت انسان به کار و زحمت را نشان می‌دهد. تناقض در دیدگاه لیوپلد به آن سبب است که وی مانند هر یگانه‌انگار برابرگرا در صدد است تا اصول اخلاقی را از دل حقایق متافیزیکی که به یگانه‌انگاری افراطی تعلق دارد، در بیاورد. اما هیچ یک از رویکردهای این دیدگاه‌های یگانه‌انگار به دنبال تأثیر کار و زحمت یعنی فعالیت‌هایی که انسان را از طبیعت جدا می‌کنند، نیستند. هر دو نوآوری بشر را که فراتر از حقیقت سادهٔ جذب در طبیعت است، نادیده می‌گیرند.

بوم‌شناسی ژرف‌نگر صورت دیگر و حتی بسیار افراطی‌تر یگانه‌انگاری برابرگرا را نمایش می‌دهد. اما بوم‌شناسان ژرف‌نگر مانند لیوپلد به طور ضمنی دو‌گانه‌انگاری را نیز می‌پذیرند. همان طور که پیشتر اشاره شد، فلسفهٔ طبیعت در هیچ یک از اشکال خود حتی بوم‌شناسی ژرف‌نگر بدون آسیب به طبیعت که از طریق جهان‌سازی و نیز شرط عینیت صورت می‌گیرد، امکان موجودیت نمی‌یافت. بوم‌شناسان ژرف‌نگر باید محدودیت‌هایی را برای آرزوی خود برای هماهنگی با طبیعت در نظر بگیرند، مگر آنکه آنها به طور جدی بگویند که گونهٔ انسان باید خود را دوباره در طبیعت جا دهد. البته این پایان فلسفه و تلاش‌های فرهنگی بشر خواهد بود. جالب آن که آرن نائس این اصل را پیشنهاد کرده است:^۲ بشر هیچ حقی برای کاهش این غنا و تنوع[طبیعت] به جز برآوردن نیازهای ضروری ندارد. (۱۹۹۰، ص۲۹)

صرف‌نظر از تعریف معنای دقیق «نیازهای ضروری» باید مشخص کرد که چنانچه انسان‌ها خود را به برآوردن نیازها محدود می‌کردند، فرهنگ و جهان‌ها موجودیت نمی‌یافتند و همچنین نیازهای غیرضروری موجب شرطی شدن نیازهای ضروری

می‌شوند و این نکته‌ای است که یگانه‌انگاری برابرگرا قادر به تطبیق با آن نیست.

برآوردن نیازهای ضروری و تفکیک آن از نیازهای غیرضروری ممکن نیست. آرن‌ت نیز با اشاره به اینکه انسان‌ها موجودات شرطی هستند، به همین امر معتقد است. ما تنها مخلوقی هستیم که شرایط خودمان را برای زندگی و آن هم به صورت انباشتی به وجود می‌آوریم. شرایط بر روی هم انباشت می‌شوند و با درگیری و تأثیر بر یکدیگر شرایط جدیدی به شکل انباشت فرهنگی به وجود می‌آورند. بنابراین محدود شدن به نیازهای ضروری دقیقا مانند آن است که انسان‌ها بخواهند انسان نباشند. نائس خود این را چنین توصیف می‌کند: «… این قاعده‌سازی شاید خیلی استوار نباشد»، اما توصیف خود را نیز اصلا به تفصیل بازگو نمی‌کند. (۱۹۹۰، ص ۳۰) اگر وی مفصل‌تر توضیح می‌داد، اصل سوم خود را مخدوش می‌کرد. مشکل دیگری که از یگانه‌انگاری برابرگرا ناشی می‌شود این است که عملا با همهٔ فعالیت‌های بشر شامل آنها که نیازهای ضروری را برآورده می‌کنند، از موضع یگانه‌انگاری برخورد می‌شود. انسانیت در این دیدگاه چیزی به جز دردسر نیست و تنها دو گزینه که از آن منتج می‌شود: دیدگاه مردم‌گريزانه (misanthropy) یا بازگشت به طبیعت. من از گزینهٔ ضد بشری می‌گذرم و آن را نقطهٔ آغاز نمی‌دانم. اما گزینهٔ جالب‌تر بازگشت به طبیعت است. از نظر آرن‌ت، بشر با مشغولیت به زحمت، با طبیعت رابطهٔ نزدیکی دارد، به طوری که بازگشت به طبیعت به معنای دقیق کلمه غیر ممکن می‌شود. گونهٔ انسان به سبب ترکیب ظرفیت و ساختارهای فرگشت از یک سو و انباشت فرهنگ از سوی دیگر حتی نمی‌تواند آنچه را که به معنای بازگشت به طبیعت در حد و اندازهٔ سایر گونه‌هاست تصور کند. بازگشت واقعی به طبیعت به معنای از دست دادن توانایی مفهوم عینیت است و به این ترتیب، بازگشت بشر به طبیعت تنها با کاهش زحمت مسیر می‌شود. اما اگر بازگشت واقعی به طبیعت میسر نباشد، چه اثراتی از آن زمانی که بازگشت ممکن باشد، ناشی می‌شود؟

بسیار مهم است که به یاد داشته باشیم مشغولیت به زحمت با تولید مثل زیستی ارتباط دارد که فرایند زندگی را کانون توجه خود قرار می‌دهد. آرن‌ت جامعه‌ای را که تمرکز خود را به این امر اختصاص داده است، جامعهٔ «مشغول به زحمت» می‌نامد «که در آن فرایند زندگی، قلمروی عمومی خود را بنا کرده است» و «رشد غیر طبیعی را رها کرده است.» (۱۹۵۸، ص ۴۷) جامعهٔ بشری در این دیدگاه وضع طبیعی خود را دارد، یعنی یا غیر طبیعی است یا مصنوعی. یکی از اثرات آن جامعهٔ مصرف‌کننده است. جامعه‌ای که به فعالیت‌های دوگانهٔ تولید و مصرف تقلیل پیدا کرده است. همان‌گونه که آرن‌ت می‌گوید: بدون باز پس گرفتن اشیا از دست طبیعت و مصرف کردن آنها، و بدون دفاع کردن از خویش در برابر فرایندهای طبیعی رشد و زوال، حیوان زحمت‌کش هرگز نمی‌توانست دوام آورد. اما بدون ماندن در خانه و در میان چیزهایی که دوامشان موجب می‌شود مناسب استفاده و بر پا داشتن جهان باشند که پایداری آن تقابل مستقیم با زندگی دارد، این زندگی هرگز بشری نمی‌بود. (۱۹۵۸، ص ۱۳۵)

برعکس آنچه که اندیشهٔ بازگشت به طبیعت گاهی به طور ضمنی بیان می‌کند، این بازگشت به معنای تنزل موجودیت بشر به «زندگی» نیست که خود می‌تواند خطر بزرگ‌تری را بیش از «کار» برای طبیعت به همراه آورد. از نظر آرن‌ت اخلاق محیط زیست باید به جلو گام بردارد و بشر را در فاصلهٔ مناسبی از طبیعت قرار دهد و در عین حال غیر طبیعی بودن بشر را حفظ



کند و این به معنای برداشتن توجه و تمرکز از زحمت است. هدف اخلاق محیط زیست نظریه‌پردازی از پیکره‌بندی زندگی فعال است که به لحاظ بوم‌شناسی مهربان باشد.

پیکره‌بندی زندگی فعال

پذیرش این امر چندان سخت نیست که گونه‌ انسان به محض به دست آوردن قابلیت جهان‌سازی خود در مسیر تخریب هر چه بیشتر طبیعت در جهان‌هایی که خود آفریده است قرار گرفته است. آرنست به روشنی به اصل مطلب پرداخته است زمانی که مشاهده می‌کند که عنصر تعدی و خشونت در هر نوع سازه‌ای وجود دارد و انسان سازنده، آفریننده صنعت بشری، همواره نابودکننده طبیعت بوده است. (۱۹۵۸، ص ۱۳۹) این تخریب به دو صورت انجام می‌گیرد. نخست بشر خود را از طبیعت با ساخت جهان جدا می‌کند. تکه زمین‌هایی را که طبیعت به ما می‌دهد پاکسازی می‌کنیم و دومی (طبیعت) را با جهان برساخته جایگزین می‌کنیم. دوم، صنعت دست بشر نیاز به نگهداری مداوم با کار و زحمت دارد. این حفظ و نگهداری شامل افزودن صنایع دستی به جهان ما و نیز دور نگهداشتن طبیعت می‌شود. آرنست این نیاز دوم را که وظیفه دوم زحمت می‌نامد، چنین توصیف می‌کند:

ستیز دائم و بی‌پایان آن با فرایند رشد و زوال است که با آن طبیعت همواره به قلمرو صنعت بشری هجوم می‌برد و دوام جهان را و مناسب بودن آن برای استفاده بشری را تهدید می‌کند. مراقبت و حفظ جهان در برابر فرایندهای طبیعی در زمره رنجی است که نیازمند انجام یکنواخت کارهای مکرر روزمره است. (۱۹۸۵، ص ۱۰۰)

چون قرار نیست ساخت جهان درون طبیعت متوقف شود، گونه انسان همواره «ویرانگر طبیعت» خواهد بود. به این ترتیب، همان‌طور که پیشتر اشاره شد، ما با یک مسئله پیچیده مواجهیم. اگر هدف حقیقی ما ایجاد موقعیتی است که با آن طبیعت از ویرانی ایجاد شده به دست بشر رهایی یابد، بهترین راه برای رسیدن به این هدف انقراض خود ماست. اما این هدف ما نیست. هدف ما ایجاد تعادل موجودیت دنیوی بشر با یک طبیعت سالم است. باید متوجه باشیم که این دو هدف با هم در تضاد هستند. تنها این پرسش پیش می‌آید که چقدر می‌توان از این تضاد درونی کاست؟ تنها از یک آغاز صادقانه می‌توانیم واقع‌گرایانه و مسئولانه درباره حفظ و نگهداری و بازسازی طبیعت بیندیشیم.

نخستین گام به سوی روش واقع‌گرایانه برای حفظ محیط زیست این است که بدانیم، علی‌رغم آنچه که ممکن است در اینجا به نظر آمده باشد، کار و زحمت کاملاً از هم متمایز نیستند. آرنست در وضع بشر، به دنبال روشنگری مفهومی بود، بنابراین فعالیت‌ها را از یکدیگر متمایز کرد. اما در عمل، و حتی خود آرنست هم به این امر واقف بود، که کار و زحمت هم‌پوشانی دارند. یک مثال روشن از این هم‌پوشانی کشاورزی است که در آن ابزار که محصول کار هستند، برای کشت مواد غذایی، یعنی محصول زحمت، به کار می‌رود. یک روش مشاهده تخریب محیط زیست همین هم‌پوشانی‌ها و پیکره‌بندی زندگی فعال است. توسعه کشاورزی و به دنبال آن تخریب فزاینده زیستگاه‌ها و فرسایش خاک با محصول کار یعنی ابزار کشاورزی امکان‌پذیر

شد و هرچه ابزار بیشتر مصنوع دست بشر باشند، از گاو آهن تا تراکتور از کود حیوانی تا کود شیمیایی آسیب بیشتر به محیط زیست وارد می‌شود. مثلاً استفاده از مواد نگهدارنده و سایر افزودنی‌ها باعث سال‌ها ماندگاری غذاها می‌شوند، اما تولید آنها آلودگی شیمیایی در محیط زیست و بدن ما ایجاد می‌کند. از طرف دیگر، محصول کار، اشیای مصرفی هستند که باید سال‌ها و دهه‌ها دوام آورند، ولی اصلا دوام نمی‌آورند. خودور، اسباب‌خانه، لوازم برقی، حتی ساختمان‌ها طوری ساخته نمی‌شوند که دوام بیاورند، بلکه مانند غذا فقط برای مصرف تولید می‌شوند، برای اینکه اشیای جدید (آخرین مدل‌ها) را دوباره خریداری و مصرف کنیم.

درک آرنت، آنجا که می‌گوید «از دیدگاه طبیعت، این کار است و نه زحمت که مخرب است، چون فرایند کار، ماده را از دستان طبیعت خارج می‌کند، بدون آنکه آن را به سرعت سوخت و ساز طبیعی بدن زنده به آن برگرداند»، زمانی که کار و زحمت دوباره با پیامدهای بسیار منفی وارد سیستم طبیعی می‌شوند، دیگر صادق نیست. (۱۹۵۸، ص ۱۰۰)

پیامد اخلاقی مرگ ثبات جهان، مرگ مکانی است که باید از آنجا طبیعت را حفظ و نگهداری کنیم. به ظن من، اگرچه نمی‌توانم بدون شواهد عملی این مدعا را ثابت کنم، وقتی احترام به دوام جهان کم شود، احتمال احترام به طبیعت نیز کم می‌شود. به غیر از فعالان محیط زیست مردم‌گریز، احترام به جهان احتمالا می‌تواند به احترام به طبیعت منتقل و بدل شود. این دست کم همان مکانی است که ارزش احترام را به دست می‌دهد.

حاصل سخن: نویدی که عمل به ما می‌دهد

اینجا به صورت خلاصه و با اشاره به اینکه چگونه فعالیت سوم در زندگی فعال، یعنی عمل، جهان‌ها را مستلزم تنها راه واقعی تغییر محیط زیست می‌کند و به ما نیز همین راه را ارائه می‌کند، بحث را به پایان می‌برم. آرنت عمل را این طور توصیف می‌کند: تنها فعالیتی که مستقیماً بدون میانجی اشیا یا مواد میان انسان‌ها در جریان است و با وضع بشری تکثر برابری می‌کند، تا جایی که انسان‌ها و نه بشر بر زمین زندگی می‌کنند و ساکن جهانند. (۱۹۵۸، ص ۷) سیاست شکل نمونه‌ای (پارادایمی) عمل است.

عمل آن فعالیت‌ی است که منحصرأ بشری است. اگرچه هیچ حیوان دیگری به انجام کار یا زحمت مشغول نیست، اما حیوانات دیگر درگیر فعالیت‌هایی هستند که منجر به نتایج مشابه می‌شوند. همه حیوان‌ها در یک سوخت و ساز با طبیعت حضور دارند. برخی حیوان‌ها پیش‌نمونهٔ ابزار می‌سازند و استفاده می‌کنند. اما هیچ حیوان دیگری به عمل مشغول نیست. ویژگی مختص عمل زایش است. «این حقیقت که بشر قادر به انجام عمل است به این معناست که می‌توان هر چیز دور از انتظار را از او انتظار داشت. یعنی قادر است نامحتمل را انجام دهد. این دوباره امکان‌پذیر است، زیرا بشر منحصر به فرد است تا این اندازه که با هر زایش چیزی کاملاً منحصر به فرد به دنیا می‌آید.» (۱۹۸۵، ص ۱۷۸) زایش، ظرفیت آغاز چیزی نو، ظرفیتی که سایر حیوانات ندارند. تنها زمانی ممکن است که یک موجود زنده از طبیعت خارج شود و خروج او را نیازمند

ساخت جهان‌ها کند که موجب سستی پیوندهایی که یک موجود زنده را به جریان فرایندهای طبیعی وصل می‌کند، شود. موجود زنده از جای خود چنانچه که مصطلح است از این فرایند بیرون افتاده است.

دو ویژگی بنیادین عمل، یعنی تکثر و زایش، عمل را از اساس غیر قابل پیش‌بینی می‌کنند. وقتی کسی به عمل مبادرت می‌ورزد چیز جدیدی را با استفاده از آن در گفتار و یا کردار اجرا می‌کند، سایرین متکثر که عمل به سوی آنها در جریان است در پاسخ، عمل می‌کنند. عمل‌کننده همیشه در یک شبکه با سایر عمل‌کنندگان عمل می‌کنند و مانع عمل‌کنندهٔ اول در به اختیار گرفتن نتایج کامل سخن و کردار خود می‌شوند. (۱۹۸۵، صص ۱۸۱–۱۸۸) اکنون یک مسئلهٔ بسیار پیچیده از حقایق عمل مطرح است. این بخشی از وضعیت بشر برای عمل کردن است و بنابراین تا زمانی که عمل وجود دارد، غیر قابل پیش‌بینی بودن بشر نیز وجود خواهد داشت. (۱۹۸۶، صص ۲۴۳–۲۴۷) و از آنجا که ما پیشتر امکان بازگشت به طبیعت را منتفی دانسته‌ایم، تنها با دو گزینه روبرو هستیم. گزینهٔ نخست نوعی اکو-فاشسیم است، حذف عمل و در اختیار گرفتن کامل زحمت و کار. با فرض اینکه هیچ کس از این شیوه پشتیبانی نمی‌کند، پس برای کاهش دردهای محیط زیست و ایجاد رابطهٔ مثبت با طبیعت، چارهٔ ما حمایت از یک اکو-سیاست نیرومند است. از طریق عمل و از طریق گفتگوی جمعی مردم‌سالارانه است که می‌توان راه حل‌هایی یافت، اگر بتوان یافت. تنها در قلمرو سیاسی است که می‌توان گفتگو را دربارهٔ راه‌های متفاوت پیکره‌بندی مجدد زندگی فعال آغاز کرد.

در این مقاله دربارهٔ مواضع گوناگون اخلاق محیط زیست که محدودهٔ آن از پیامدگرایی حیوانی تا روش‌های ارزش‌مدار کلینگر است که بر حفظ گونه‌ها ویا اکوسیستم تمرکز دارند، چیزی گفته نشده است. ورود به آن مباحث از حوصلهٔ این مقاله خارج است. با وجود این، من مقاله را با اشاره به موضعی که فعلاً آن را «میانجیگری جهان» می‌نامم به پایان می‌برم. این موضع به ملاحظات اخلاقی مورد توجه شیوه‌های بالا توجه خاصی ندارد و در عین حال آنها را رد نمی‌کند. به باور من این یکی از خوبی‌های این موضع است که درک ارزش آن طور که برخاسته از روابط بشر- طبیعت است شاید بتواند ملاحظهٔ اخلاقی را برای همه حیوان‌ها، گیاهان، گونه‌ها و اکوسیستم‌ها قوت بخشد. ارزش دیگر آن، صحبت مستقیم با کسانی است که به ارزش‌گذاری در متن خاص فعالیت‌های خود در جهان و در رابطهٔ خود با طبیعت، آن طور که مورد فهم همگان است، مجبور هستند .

http://www.tandfonline..com/oi/cepe20

- ↑ این سخنان را نباید حمایت از دیدگاهی دانست که طبیعت را فقط یک منبع در نظر می‌گیرد. در عوض، من علاقه‌مند به این امر هستم که طبیعت برای انسان‌ها و همین طور برای همه موجودات زنده منبع است و این حقیقتی است که اگر رفتار و رابطه ما با طبیعت تصحیح شود، باید با آن روبرو شد اگر نحوه رفتار ما با طبیعت تصحیح شود.
- ↑ مفاهیم زبان و اثرات منفی خود بسیار مشکل‌ساز هستند. تاریخ طبیعی سرشار از وقایعی است که آنها را برای محیط زیست زیانبار در نظر می‌گیریم اگر به دست بشر باشد، اما اگر فقط وقایع طبیعی باشند، آنها را بخشی از فرایندهای طبیعی می‌دانیم. اگر چه مهاجرت یک گونه می‌تواند گونهٔ دیگر را از میان ببرد، اما یک واقعهٔ عظیم که دایناسورها را منقرض کرد، هم نمونهٔ دیگر است. این نکته مدیون درک آرنت از عینیت طبیعت است، طوری که زبان وقتی به زبان واقعی بدل می‌شود که موجوداتی باشد که طبیعت را یک شیء می‌بینند (که به آن زبان وارد کرد) و زبان را از آن تحمل کرد.
- ↑ افزایش نرخ چشمگیر ابتلا به سرطان همراه با افزایش انفجارگونهٔ صنعت شیمی.



اکوفمینیسم ایرانی



وقت آن است که به طرح این پرسش‌های اساسی پرداخت: آیا بهبود وضعیت محیط زیست مورد توجه فعالان مدنی و به ویژه فعالان فمینیست قرار گرفته یا نه؟ چرا فعالان ایرانی متأثر از فعالان حقوق‌دان، سرمایه اجتماعی و توان خود را برای اصلاح قوانین و به چالش کشاندن برخی تصمیمات و اقدامات دولت و مجلس صرف کرده‌اند، اما به یکی از بنیادی‌ترین منابع قدرت و تداوم حیات بی‌توجهی کرده‌اند؟ چرا محیط زیست و تهدیدات علیه آن برای آینده بشریت، به ویژه ما زنان مهم است؟ تا چه میزان به جدیت و فوریت این تهدیدات آگاهیم؟ برای محیط زیست در دانش‌افزایی و مطالعات جنسیتی چه اهمیتی می‌دهیم؟

برای بررسی این موضوع با سه تن از دوستانی که سال‌ها همراه هم در کمپین‌های برابری خواهانه برای زنان فعالیت کرده بودیم گفتگو کردم.

خدیجه مقدم از فعالین چپ ایران، بعد از ترک محل کار و زندگی خود و تحمل مشکلات ناشی از آن، همکاری با «جمعیت مبارزه با آلودگی محیط زیست» را آغاز می‌کند. این جمعیت کار خود را پیش از کنفرانس جهانی زن در پکن (۱۳۷۴) و قبل از ثبت رسمی در وزارت کشور آغاز کرد. البته در سال ۱۳۷۴ رسماً از وزارت کشور مجوز فعالیت گرفت و اکنون در بیش از ده شهر ایران مثل اصفهان شعبه رسمی دارد.

خدیجه با تغییر حوزه فعالیت خود به حرکتی ریشه‌ای روی آورد تا تلاش‌های خود را به شکلی جدید و همچنان پویا ادامه دهد. آشنایی با مجله‌هایی در زمینه سلامت زمین و نشریه پیام یونسکو او را به سوی این جمعیت کشاند. با وضعیت محیط زیست در کشورهای مختلف و ابعاد نهضت محیط زیستی در اروپا و آسیا آشنا شد. آن روزها جلسات ماهیانه‌ای در فرهنگ‌سرای اندیشه و یا دانشکده محیط زیست دانشگاه تهران برگزار می‌شد.

یکی از اولین پروژه‌های «شهر سالم» در منطقه ۲۰ تهران (شهرری) زیر نظر شهرداری و سازمان بهداشت جهانی به اجرا در آمد. فعالیت‌های میدانی شهرداری در دوره خاتمی جان دیگری به خود گرفت. اعتراضات زنان به احداث بزرگراه تهران-شمال یکی از اقدامات تأثیرگذار آنان در حفاظت از محیط زیست بود. احداث این بزرگراه به بهانه توسعه می‌توانست مناطق البرز مرکزی را از بین ببرد، بی‌توجه به آنکه چه بر سر ساکنین این مناطق می‌آید. فعالان با روستائیان اطراف این بزرگراه سخن گفتند. از آلوده شدن رودخانه‌ها و از بین رفتن ماهی‌ها و گوسفندان دشت و دیارشان و دیگر اثرات نامطلوب این پروژه بر زندگی روزمره آنان هشدار دادند. سرانجام این آگاهی‌رسانی‌ها به توقف این پروژه منجر شد.

خدیجه از ساخت بی‌رویه سدهای آب‌رسانی سخن می‌گوید و تصریح می‌کند بحران آب که این روزها گریبان‌گیر ما شده حاصل افزایش بی‌رویه سدسازی (۵۰۰ سد) در ایام ریاست جمهوری هاشمی است. وی در انتقاد از مسیبان این فاجعه زیست‌محیطی می‌گوید شرکت‌های سدسازی را متخصصان تشکیل داده بودند. روشنفکرها هم شریک جرم بودند. اگر اینان تحلیل محیط زیستی درستی داشتند، می‌توانستند مانع بروز مشکل شوند و به این روز بحران نمی‌رسیدیم. آری در نقد آن سیاست اینجا و آنجا سخنانی گفته و مطالبی نوشته شد؛ اما نقدها به فعالیت سازمان‌یافته‌ای نینجامید.

از دیگر آثار مخرب مدرنیته اسلامی شکل‌گیری شرکت‌های خصوصی وابسته به آستان قدس رضوی است که جنگل‌ها را کنترل می‌کرد و اجازه داشت درختان را قطع کند. در آن زمان فعالان نمی‌توانستند قطع درختان را متوقف کنند. آنان تنها می‌توانستند درباره آثار ویرانگر قطع درختان مقاله بنویسند که نوشتند. البته در ماجرای قطع درختان جنگل لویزان گروهی از فعالان مدنی شب را در جنگل ماندند تا مانع قطع درختان شوند. البته این جنگل به دلیل عدم توجه مسئولین به محل رفت و آمد معتادان تبدیل شده بود.

وی می‌گوید «از سویی ما همیشه در مقابل کارهای دولت و فعالیت ضد محیط زیستی آن می‌ایستادیم؛ فعالیت ما همیشه با محیط زیست سازگار بود. از سوی دیگر درحوزه‌ای مانند آموزش همگانی بازو و همکار دولت بودیم.» برای افزایش آگاهی عمومی در زمینه تخریب محیط زیست و نتایج فاجعه‌بار آن افزون بر تهران، در شهرهای بزرگ نیز برنامه‌هایی برگزار می‌کردیم. به طور مشخص درباره برخی حوزه‌های طبیعی مانند دریا و کوه سمینار می‌گذاشتیم و به مردم آموزش می‌دادیم. زباله در مناطق ساحلی و شمالی کشور زمستان‌ها در ساحل و تابستان‌ها در جنگل تخلیه می‌شود. در قائم شهر، انبوهی از زباله‌های سی‌ساله وجود داشت که به رودخانه سرریز می‌شد. علاوه بر آن پسماند کارخانه‌های نساجی نیز رودخانه را آلوده می‌کرد. در مورد مدیریت زباله‌ها اکنون نیز در مناطق شمالی کشور مشکلات عدیده‌ای داریم. شهرهای ساحلی به شدت مملو از زباله هستند و زباله‌ها به صورت غیرقانونی در جنگل‌ها، مثلاً در کلاردشت تخلیه می‌شوند.

خدیجه برآن است که نگاه حکومت ایران به مسئله اکوفمینیسم همانند فعالیت در زمینه حقوق زنان، نوعی نگاه امنیتی است. او بارها عبارت «مسئله محیط زیست» و «اکوفمینیسم» را در مقالاتی که در مجله‌های مختلف منتشر کرده، به کار برده است؛ از جمله در مقاله‌ای که سال‌ها پیش در مجله ایران زمین منتشر شده. وی که بارها درباره از استفاده بی‌رویه از زمین و از خطر فراگیر استثمار زمین به تفصیل نوشته است، در این گفتگو ادامه می‌دهد: «معتقدم زنان در جامعه پیونددهنده هستند. خانم دکتر مه‌لقا ملاح مدیر عامل جمعیت زنان مبارزه با آلودگی محیط زیست می‌گفت: زنان باید در زمینه محیط زیست آموزش ببینند، چون مصرف‌کننده‌اند.»

خدیجه مقدم در مقاله دیگر خود که در کنفرانس برلین در سال ۱۳۷۹ ارائه کرد از دولت آلمان برای ارسال صنایع فرسوده و آلاینده به ایران انتقاد می‌کند و به مقامات آلمانی تأکید می‌کند صنایعی را به ایران بفرستید که حافظ محیط زیست ایران باشد و هشدار می‌دهد در غیراین‌صورت ما جلوی شما می‌ایستیم.



وی در بیان ورود به مبارزه علیه آلودگی هوا می‌گوید: «با همکاری مهدکودک‌های تهران همراه بچه‌ها با ماسک به خیابان می‌رفتیم راه‌پیمایی می‌کردیم و علیه تصمیمات اقتصادی ضد محیط زیستی مقامات می‌ایستادیم. خدیجه مقدم از نسل فعالانی است که از مبارزه سیاسی تا مبارزه برای حفظ محیط زیست را در کارنامه فعالیت خود دارد، نسلی از زنان برابری‌خواه که هم تجربه دفاع از حقوق سیاسی مدنی زنان را در دوران پهلوی در حافظه دارند و هم علی‌رغم برخی دشواری‌های پس از انقلاب از برابری‌خواهی دست برنداشتند.

نسل دیگر نسلی است که آگاهی خود را از این نسل آموخت و در بستر پر فراز و نشیب جمهوری اسلامی برای تأثیرگذاری بر جامعه می‌کوشید. فعالان این نسل آن‌قدر خفقان حاکم بر فضای فعالیت را مسالمت‌آمیز پشت‌سر گذاشته‌اند که می‌دانند ذکر نامشان در نشریات اتهاماتی چون خیانت به کشور را متوجه آنان می‌کند؛ از این‌رو به خواست آنان بجای ذکر نام واقعی، در این نوشته از نام غیر واقعی «بهار» استفاده می‌کنیم:

از نوشته‌های «بهار»، فعال آذربایجانی مدافع حقوق زنان که معتقد است «نمی‌توان فمینیسم را جدای از بقیه مسائل بررسی کرد» چنین برداشت می‌شود که بحران‌های زیست محیطی باید در تلفیق با نابرابری‌های دیگر ناشی از جنسیت، طبقه، نژاد و اثرات منفی آن بر زنان بررسی شوند. محیط زیست بخشی از زندگی زنان است. به بیان دیگر زنان بخشی از محیط زیست و متأثر مستقیم از آن محسوب می‌شوند؛ به خصوص در شمال غرب کشور که تداوم روند خشک شدن- و یا بهتر بگوییم خشکاندن- دریاچه ارومیه عواقبی در پی دارد که زنان و کودکان بیشتر از آن آسیب می‌بینند. ما دعوت‌شدگان و مهمان چندروزه زمین نیستیم؛ ما ساکنان این سیاره‌ایم و همه چیز آن به ما مربوط است!

در بحران دریاچه ارومیه فعالان مدنی واکنش‌های جدی برای نجات این دریاچه نشان دادند، اما متأسفانه برخی نهادهای در حکومت با این حرکت‌های خودجوش و دلسوزانه برخورد امنیتی کردند.

در تظاهرات شهریور ۱۳۹۰ در تبریز چند صد نفر دستگیر شدند و ۳۰۰ پرونده در دادگاه‌ها تشکیل شد. بحران دریاچه ارومیه زندگی، معیشت، و بهداشت زنان را به خطر انداخته است. از آنجا که زنان تولیدگر و بارورند- و یا به دلیل عوامل دیگر- زودتر می‌توان حساسیت آنان را برای حفظ محیط‌زیست بیدار کرد و از مشارکت آنها بهره‌مند شد. در حالی که مردان یا چون بیشتر دل‌مشغول تأمین معیشت هستند یا به مفید بودن این گونه حرکت‌های مدنی چون دیرباورترند و هنوز به نزدیکی خطر اعتقاد ندارند، یا به هر دلیل دیگر کمتر در اعتراضات مدنی و طرح‌ها برای نجات دریاچه شرکت می‌کنند.

البته متأسفانه زنان ایرانی تاکنون امکان و توانایی کافی برای حضور گسترده و منسجم در فعالیت‌ها برای مقابله با بحران‌های اقلیمی را نداشته‌اند. در کل بیشتر از سال ۱۳۹۲ بدین‌سو زنان وارد فعالیت‌های مؤثر محیط زیستی شده‌اند، اما چه بسا به دلیل گونه‌گونی مسائل دچار پراکنده‌کاری شده‌اند و گویی هنوز نتوانسته‌اند به اولویت‌بندی منطقی نیازها و ضرورت‌ها برسند.

زنان در اعتراض به بحران دریاچه ارومیه پیشگام شدند. اولین کنشگران در اعتراض به خشک شدن دریاچه در تهران نیز زنان فعال در سازمان‌های غیر دولتی بودند. در تبریز نیز تلاش‌ها عمدتاً به وسیله زنان در هیئت کنشگران محیط زیست انجام شده است. در سیزده بدر ۱۳۸۹ جمعی از خانواده‌ها در این اقدامات شرکت داشتند. زنان در حرکتی نمادین با آوردن کوزه‌ها و بطری‌های آب و ریختن آن به دریاچه خواستار احیای دریاچه شدند. اما در این حرکت مدنی نیز با خشونت مواجه شدند. مشابه این حرکت در اوایل دهه ۸۰ خورشیدی به بعد در قلعه بابک نیز چنین شد. آن موقع هم شرکت مردم به صورت خانوادگی بود که چندین هزار نفر به مدت دوسه روزه در آن شرکت کردند. خانواده‌ها با چادر زدن در منطقه کلیبر و راه قلعه و پای کوه سعی کردند صدای خود را به مسئولان برسانند، اما آنجا نیز نیروهای امنیتی مانع این حرکت مدنی شدند و مردم متشکل از زن و کودک و جوان و پیر را متفرق کردند. این حرکت با برخوردهای خشن و با دستگیری یا جلوگیری از ورود مردان مجرد به خاموشی گرایید. این اعتراضات ابتدا در شکل کنار هم آمدن اعضای خانواده و زنانه شکل می‌گرفت. بعداً با همین برخوردهای امنیتی با مسائل، اعتراض‌ها به میادین فوتبال در طرفداری از تیم فوتبال تراکتورسازی تبریز کشیده شد که مهم‌ترین پیامد منفی آن کنار ماندن زنان و دختران از فعالیت‌ها بود. امنیتی کردن اعتراضات فضا را مردانه کرد و مبارزات خشن شد. برای مثال وقتی در تظاهرات اعتراضی در حمایت از دریاچه در شهریور ۱۳۹۰ در تبریز تعداد زنان انگشت‌شمار بود و در بین چند صد نفر دستگیر شدگان این حرکت، تنها ۱۰-۱۲ نفر زن بودند.

سازمان‌های غیر دولتی محیط زیستی بیشتر با کنشگری زنان شروع به فعالیت کردند. در مناطقی که عملاً با خشک یا شور شدن آب چاه‌ها، کشاورزی با چالش جدی مواجه شده است علاوه بر آموزش، طرح‌هایی برای اشتغال زنان که بتوانند مثلاً با خیاطی، فرش بافی، صنایع دستی نان‌آور باشند اجرا شد تا این شیوه کسب درآمد جایگزین کشاورزی از دست رفته مناطق روستایی بحران‌زده شود. کشاورزی در اطراف دریاچه ارومیه به دلیل کانال‌کشی و حفر حدود ۶۰ هزار حلقه چاه غیرمجاز با رشد بی‌رویه‌ای مواجه شد که بدون ارزیابی و مدیریت صحیح از آمایش زمین و قابلیت‌های منطقه شکل یافته بود. در سی سال گذشته میزان کشاورزی در منطقه که هزاران سال با ظرفیت منطقه هماهنگ بود، سیصد برابر افزایش پیدا کرده است؛ برای مثال فقط به برای درآمدزایی بیشتر، کشت انگور که محصول بومی و سنتی منطقه بود به سیب یا گوجه‌فرنگی که نیازمند آب بیشتر است تغییر یافت.

سدسازی یا به تعبیر من سودسازی (!) بی‌رویه از ۲۷ سد در سال ۱۳۵۷ به ۴۰۰ سد در عرض سی سال و ترغیب کشاورزان به تولید بیشتر و مصرف ۸۵٪ آب‌های زیرزمینی، کل کشور را با بحران جدی روبرو ساخته است. هشدارهای کارشناسان از



عواقب بحران آب بسیار نگران‌کننده هستند؛ به خصوص در مورد دریاچه ارومیه که برداشت بی‌رویه نمک از بستر خشک شده به طوفان‌های نمک منجر شده است. همین روند سدسازی و کانال‌کشی و حفر چاه بدون دادن حبابه، حیات دریاچه و چرخه زندگی وابسته به آن را به خطر انداخته است. روستاهایی که زندگی در آنها به حیات دریاچه ارومیه وابسته بود خالی از سکنه شدند و بجای آن پدیده نامطلوب حاشیه‌نشینی در دو شهر ارومیه و تبریز افزایش پیدا کرده که عواقب منفی بسیاری برای مهاجران حاشیه‌نشین و نیز سامان و مدیریت شهر دارد.

دربارخی از روستاها که هنوز کاملاً خالی از سکنه نشده مردان برای کارگری به شهرها می‌روند و زنان در روستا باقی می‌مانند که نه تنها موجب تهدید سلامتی آنان است بلکه باید به تنهایی با مشکلات و مسائل روزمره زندگی درگیر باشند. در چنین شرایطی زنان و کودکان با فقر غذایی مواجه می‌شوند. همچنین ریزگردهای نمکی موجب می‌شود زنان و کودکان ساکن در روستاهای اطراف دریاچه بیشتر در معرض ابتلا به بیماری‌های تنفسی، پوستی و چشمی باشد. این وضعیت افزون بر ابتلای زنان به این بیماری‌ها در کوتاه مدت، در بلند مدت موجب تغییرات ژنتیکی و سقط جنین نیز می‌شود. بنا به گفته مسئولان و متخصصان محیط زیست، زندگی بیش از ۱۶ میلیون انسان با تهدید بحرانی منطقه‌ای، ملی و فراملی مواجه خواهد بود. مسلماً در این بحران زنان بیشتر آسیب می‌بینند. این چرخه معیوب و دیواری که ثریا کج خواهد رفت آغاز شده است.

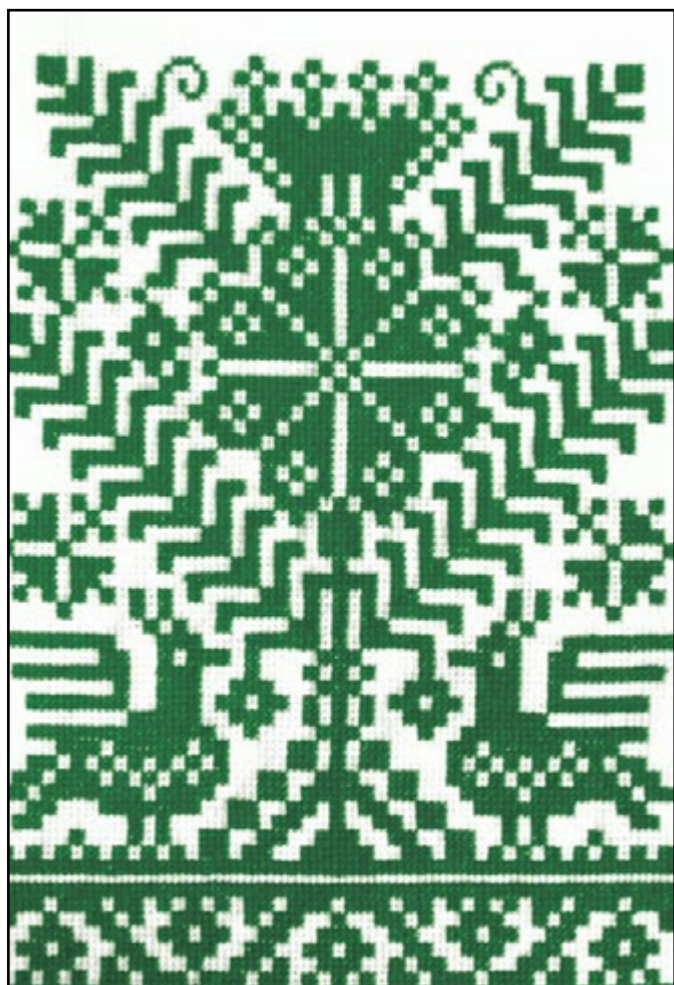
از میترا کسی که خود فرزند کوه‌های کردستان و ساکن پایتخت است می‌پرسم درباره فعالیت‌های محیط زیستی در ایران چه می‌اندیشد. در ادامه تجربه فعالیت‌های خودش را جویا می‌شوم.

میترا معتقد است ارتباط سازمان‌های غیردولتی با محیط زیست خیلی سیستماتیک نبوده است. در جنبش زنان دغدغه توجه به مسئله محیط زیست به صورت فردی و پراکنده، نه گروهی و نظام‌مند وجود داشته است. فعالان مدنی و سیاسی هم هنوز به حوزه محیط زیست وارد نشده‌اند. در چهار- پنج سال اخیر فاجعه محیط زیستی در ایران واقعیتی تلخ و ملموس شده است. مشکلات محیط زیستی، مثلاً کم‌آبی شدید امروزه به بحران تبدیل شده است. در واقع جنوب ایران عملاً آب ندارد و آب آشامیدنی‌ای که در دسترس عموم است، سالم نیست. روستاهای سیستان بلوچستان تخلیه شده، تالاب‌ها خشک شده و همه روستاهای پیرامون تالاب‌ها با خشک‌سالی دست و پنجه نرم می‌کنند.

مثلاً آب آشامیدنی شهر میناب را به بندرعباس منتقل می‌کنند در نتیجه بسترهای تأمین آب میناب خشک شده است. همچنین در کنار تالاب‌ها مشاغلی رواج پیدا کرده که مخرب محیط زیست است. در بسیاری از بنادر ساحلی در استان هرمزگان که صیادی از رونق افتاده، هم اکنون ناگزیر از طریق قاچاق بنزین امرار معاش می‌کنند. گاهی در تعقیب و گریزهای قاچاقچیان، بنزین‌ها در دریا ریخته می‌شود و همین باعث از بین رفتن جنگل‌های حرا (نوعی درخت تالابی) می‌شود. این



بحران‌های زیست محیطی باید از منظری کلان و جامع‌نگر و در تلفیق با دیگر نابرابری‌های ناشی از جنسیت، طبقه، نژاد و اثرات منفی آن بر زنان بررسی شوند.



افراد هنگام انتقال بار خود و یا هنگام فرار از مأموران مرزی بار بنزین خود را به دریا و یا جنگل‌های منطقه حرا می‌ریزند که این رفتارها روند تخریب محیط زیست را تسریع می‌کند.

ساکنان به دنبال ایجاد معیشت پایدار و حفظ مشاغل صیادی و تجارت خود هستند؛ یعنی مشاغلی که در طول تاریخ به دلیل هم‌جواری با دریای عمان به آن مشغول بودند، در حالی که امروزه مبادله کالا ممنوع شده و صیادان و تجار محلی با محدودیت قوانین گمرکی ایران مواجه شده‌اند. مثلاً چند سال پیش، دولت برای حمایت از تولیدات داخلی، ورود برنج خارجی را ممنوع کرد. پس از آن تاجران خرد به واردات کالاهای بدون مجوز و سودآور مانند ال سی دی و ماهواره روی آوردند. قاچاق گازوئیل و بنزین هم رونق گرفت که البته شدیداً با قاچاقچیان برخورد شده است.

به نظر من بهترین شغل جایگزین کشاورزی دامداری و صیادی، برای مردان و زنان وجود دارد تولید صنایع دستی است.

از منظر یک فعال اجتماعی و زنان، معتقدم محیط زیست از مسئله زنان جدا نیست. همان طور که همه اینها به هم ربط دارند. به علاوه در بحران‌های زیست محیطی کودکان و زنان آسیب‌پذیرترند. بیماری زنان بیشتر می‌شود. در محیط آلوده که حفظ نظافت دشوارتر می‌شود زنان محروم از بهداشت فردی به ویژه در ایام عادت ماهیانه، همچنین نابرخوردار از مراقبت‌های ضروری ایام بارداری و زایمان مراقبت‌شده بیشتر در معرض آلودگی و خطر قرار می‌گیرند. هیچ مسئله مربوط به زنان را نمی‌توان و نباید نادیده گرفت. همه اتفاقات خرد و کلان بر ما تأثیر می‌گذارند. پروژه‌های توسعه‌ای پرشماری در روستاها در حال اجراست اما بسیاری از آنها به مسائل زنان و یا ابعاد جنسیتی بحران‌های زیست محیطی توجه نمی‌کنند. در حالی که در روستاها زنان در اقتصاد روستا و خانواده مشارکت دیرپا و جدی دارند، متأسفانه در طراحی و اجرای بسیاری از پروژه‌های محیط زیستی چندان به سراغ زنان نمی‌روند. اما سازمان حفاظت محیط زیست، برای زنان روستایی صندوق اعتبارات خرد تشکیل داده است. در فعالیت‌های محیط زیستی داشتن رویکرد جنسیتی بسیاری مهم است. زنان افزون بر تأثیر در روستا (که به طور سنتی چنین است) باید وارد عرصه عمومی شود و در تصمیمات روستا دخیل باشد. در نگرش اکوفم‌نیسم زنان بیشتر می‌توانند در حفاظت از زمین، مراقبت از طبیعت و انتقال این ارزش‌های به نسل آینده مؤثر باشند. بسیج کردن زنان آسان‌تر و کارآمدتر است و در عمل بهتر می‌توان از زنان برای حفاظت پایدار از محیط زیست کمک گرفت.

نتیجه

در این نوشتار سعی شد گوشه‌ای از تلاش‌های زنان در حفاظت از محیط زیست و منابع انرژی ارائه شود. اما باید پذیرفت که اعتراضات مدنی زنانه، نافرمانی کردن در مقابل تصمیمات اشتباه حاکمیت در تخریب محیط زیست و استفاده از منابع انرژی و طبیعت هنوز چنان یک اولویت به عرصه عمومی وارد و فراگیر نشده است.

برای اثبات این سخن با دو نسل از زنان فعال گفتگو کردم تا آشکار شود این امر مهم باید از فعالیت‌های فردی و غیر منسجم به امری جمعی، مداوم و سازمان‌یافته تبدیل شود. نسلی که پیش از انقلاب با شعار برابری اجتماعی به میدان فعالیت‌های سیاسی پای گذاشت و نسلی که درگیردار ارزش‌های انقلابی دیده به جهان گشود. در بین نسل اول مبارزینی وجود دارد که جلای وطن کرده‌اند و فعالانی که به رغم محدودیت‌ها و تنگناها هنوز ایستاده‌اند.

زنان با قدم گذاشتن در مسیر تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان باید مانع تصمیمات اقتدارجویانه علیه زمین، محیط زیست و منابع انرژی و طبیعت شوند و با درایت و هوشمندی هم خود از طبیعت و مواهب آن بهره‌برند و هم در حفظ میراث مشترک بشر برای آیندگان بکوشند.

امیدوارم این گزارش کوتاه در توضیح این نکته موفق باشد که نیاز است زنان کنشگر برای پیشبرد این امر مهم و حیاتی فعالانه‌تر اقدام کنند و برای اصلاح وضع موجود بیشتر اهتمام ورزند. مشارکت در بهبود محیط زیست و تصمیم‌گیری برای مهار بحران‌های اقلیمی بسیار مهم است، همان گونه که تلاش برای رفع تبعیض جنسیتی بسیار ضروری است. نتیجه اقدامات زنان و نگرش عدالت جنسیتی باید به لایه‌های بالای تصمیم‌گیری‌های محلی، منطقه‌ای و ملی راه یابد تا تخریب محیط زیست متوقف، چرخه رو به نابودی زندگی درهم شکسته و طبیعت دوباره احیا شود.

نقد ادبی زیست بوم‌گرا:

فصله محیط زیست

و محیط زیست به مثابه فصله

پرگردان، علی رضا شیک‌پور



همه می‌دانیم که نگرانی برای محیط زیست با افسانه‌ای برای فردا در بهار خاموش، نوشتهٔ راشل کارسون (۱۹۶۲) آغاز شد. قصهٔ راشل کارسون با این عبارت آغاز می‌شود: «در ایام قدیم در وسط آمریکا شهری بود که در آن تمام موجودات زنده با محیط اطرافشان همدل و همراه بودند» و بعد به پیروی از سنت قدیمی قصه‌های پاستورال شرحی می‌دهد از مزارع پررونق و کشتزارهای سرسبز و زوزهٔ روباه‌ها در دل تپه‌ها و گوزن‌های بی‌سروصدا و سرخس‌ها و گل‌های وحشی و پرندگان بی‌شمار و ماهی‌هایی که در نهرهای سرد زلال شنا می‌کردند و از عبور و مرور اشخاص و موجودات دیگر در شهر راضی و خوشحال بودند. (۱۹۹۱، ص ۲۱) قصهٔ کارسون با وصف مناظری از زیبایی طبیعی و هماهنگی‌ای که در گذشته بین انسان و طبیعت وجود داشت در ابتدا تصویری ارائه می‌کند از نوعی آرامش و امنیت طبیعی که بشر اختلالی در آن ایجاد نمی‌کرد و گردش فصول به آن استحکام بیشتری می‌داد. اما این آرامش پاستورال عمری نمی‌کند و به سرعت جای خود را به تباهی فاجعه‌باری می‌دهد:

بعد بلای عجیبی بر سر این ناحیه آمد و کم‌کم همه چیز تغییر کرد. اصلاً انگار آن شهر طلسم شده بود: پرندگان دستخوش امراض عجیب و غریبی شدند. گاوها و گوسفندها بیمار شدند و مردند. شبح مرگ بر همه جا سایه انداخت. در بندهای بعدی آن آرامش روستایی‌وار با عامل تغییردهنده‌ای از هم می‌پاشد و کارسون برای تأکید بر ماهیت اسرارآمیز این عامل هم به اصطلاحات طبیعی متوسل می‌شود و هم به اصطلاحات ماورای طبیعی. هم اصطلاح «بیماری» را به کار می‌برد و هم تعبیر «طلسم» را. مهیج‌ترین قسمت داستان راجع به نابودی پرندگان است: «بامدادان که همه جا پر بود

از آواز صبحگاهی سهره‌ها و میناها و کبوترها و زاغ‌ها و گنجشک‌ها و سروصدای بقیهٔ پرندگان، حالا دیگر هیچ صدایی نبود. خاموشی محض بر مزارع و بیشه‌زارها و مرداب‌ها سایه افکنده بود. (۱۹۹۹، ص ۲۲) بهار خاموش که در عنوان داستان آمده در اصل به همین فقدان آواز پرندگان اشاره دارد، گرچه مجازاً به معنی فاجعهٔ زیست‌محیطی وسیع‌تری است.

بنابراین اولین متنی که در عصر جدید به مسئله محیط زیست می‌پردازد نه تنها با حکایتی آشکارا شاعرانه آغاز می‌شود، بلکه به ژانرهای ادبی پاستورال و آخرالزمانی متوسل می‌شود، دو ژانری که برای طرح جایگاه انسان در طبیعت از قبل وجود داشت و می‌توان رد آنها را تا منابعی مثل سفر پیدایش و مکاشفات یوحنا، یعنی اولین و آخرین بخش‌های کتاب مقدس، دنبال کرد. بهار خاموش در ابتدا اشاره می‌کند که فاجعهٔ اساطیری زیست‌محیطی‌ای که در قصه آمده، باید فاجعه‌ای مافوق طبیعی محسوب شود و با نقل بخشی از شعر کیتس به نام «بانوی بی‌رحم زیبا» که در آن قدرت جادویی زنی زیبا سبب نابودی محیط می‌شود، بر ماهیت مافوق طبیعی فاجعه تأکید می‌کند: «جگن‌ها بر لب دریاچه پژمرده‌اند/ و از آواز مرغان هیچ ردی نیست.» ولی بعد قصه به این نتیجه می‌رسد که: «نابودی حیات در جهان بلازدهٔ مذکور ناشی از هیچ سحر و جادو یا عمل دشمنان نبود. انسان‌ها خودشان عامل این نابودی بودند.» داستان در ادامه نشان می‌دهد که نظیر این فاجعه از قبل به صورت پراکنده در سرتاسر آمریکا وجود داشت و هلاکتی که بر سر این شهر اساطیری آینده فرود آمد، باید تلفیقی از فجایع کم‌اهمیت‌تری تلقی شود که از قبل برای مردم آشنا بود و درستی آن از جهت علمی در ۱۹۶۲ به اثبات رسیده بود.

به عقیدهٔ کارسون مقصر اصلی حشره‌کش‌های آلی جدیدی از قبیل د.د.ت و آلدترین و دلدترین بودند که بعد از جنگ جهانی دوم وارد بازار شد و موفقیت آنها در دفع آفات ناشی از حشرات موذی از مدت‌ها پیش به اثبات رسیده بود. بهار خاموش صف باشکوهی از ادلهٔ علمی را ردیف کرده بود و با رد دعاوی واهی دانشمندان بخش کشاورزی براساس همان دلایل علمی نشان می‌داد که این موفقیت هم برای حیات وحش و هم برای سلامت بشر تهدیدی جدی به شمار می‌رود. از آن موقع تا به حال بخش زیادی از ادعاهای علمی کارسون به اثبات رسیده و سبب افزایش آگاهی عمومی از آلودگی محیط به آفت‌کش‌ها و نظارت بیشتر بر تولید آنها و همین‌طور توسعهٔ مواد شیمیایی دارای پایداری کمتر در عرصهٔ کشاورزی شده است.

این قبیل ادعاهای زیست‌محیطی نقش مهمی در عرصهٔ فرهنگ و سیاست عصر جدید دارد و برای بسیاری از ما تا حدودی آشناست. اما ارزیابی آنها بدون مراجعه به سایر حوزه‌ها برای دانشجویی که در رشتهٔ علوم انسانی تحصیل می‌کند، دشوار است. امروزه کارهای علمی و تحقیقاتی به شاخه‌های تقریباً مستقلی تقسیم شده و مسائل علمی مستلزم تخصص است. با وجود این، روش‌های بلاغی و کاربرد صور خیال پاستورال و آخرالزمانی و تلمیحات ادبی که کارسون برای شکل دادن به اطلاعات علمی داستان مذکور از آنها استفاده کرده، می‌تواند موضوع تحلیل‌های فرهنگی یا ادبی بیشتری باشد. این تحلیل‌ها چیزی است که ما اسمش را گذاشته‌ایم «نقد بوم‌شناختی». این کتاب هم مقدمه‌ای انتقادی است بر رشتهٔ نقد بوم‌شناختی در دنیای امروز.

اول بگذارید نگاهی بیندازیم به چند تعریف سردستی از موضوع مذکور. اولین تعریف را از مقدمهٔ کتاب منتخبات نقدهای بوم‌شناختی (۱۹۹۶) نقل می‌کنیم که جنگ مهمی است از نقدهای بوم‌شناختی در آمریکا:

نقد بوم‌شناختی چیست؟ نقد بوم‌شناختی به زبان ساده، یعنی بررسی رابطهٔ ادبیات با محیط فیزیکی. همان‌طور که نقد فمینیستی به زبان و ادبیات از موضع جنسیتی نگاه می‌کند و نقد مارکسیستی مسائل مربوط به شیوه‌های تولید و طبقهٔ اقتصادی را وارد قرائت متن می‌کند، نقد بوم‌شناختی هم به مطالعات ادبی رویکرد زمین‌محور دارد. (گلاتفلتی، ۱۹۹۶، ص ۱۹)

گلاتفلتی در ادامه می‌رود سراغ برخی پرسش‌هایی که نقادان بوم‌شناس طرح می‌کنند. پرسش‌هایی از این قبیل: طبیعت در غزل چگونه تصویر می‌شود؟ مفهوم طبیعت وحشی با گذر زمان چه تغییراتی کرده؟ علم خودش چقدر به تحلیل ادبی میدان می‌دهد؟ مطالعات ادبی و گفتمان زیست‌محیطی در رشته‌های مرتبط مثل تاریخ و تاریخ هنر و فلسفه و اخلاق و روان‌شناسی چطور می‌توانند بر هم تأثیر بگذارند و یکدیگر را غنی‌تر کنند؟

بنابراین نقد بوم‌شناختی، همان‌طور که از مقایسهٔ آن با فمینیسم و مارکسیسم برمی‌آید، نوعی شیوهٔ تحلیل کاملاً سیاسی است. نقادان بوم‌شناس آشکارا تحلیل‌های فرهنگی را با نوعی برنامهٔ سیاسی و اخلاقی سبزمحور تلفیق می‌کنند. از این جهت نقد بوم‌شناختی رابطهٔ نزدیکی دارد با تحولات معطوف به حفظ محیط زیست در فلسفه و نظریهٔ سیاسی. فمینیست‌های بوم‌شناس و بوم‌شناسان اجتماعی و طرفداران عدالت زیست‌محیطی دنبال تلفیق مسائل زیست‌محیطی با مسائل اجتماعی هستند.

این را هم اضافه کنیم که پرسش‌هایی که گلاتفلتی در گزارش خود از مسائل رایج در نقد بوم‌شناختی می‌آورد، خط سیر مشخصی را دنبال می‌کند: مثلاً پرسش اول پرسش ادبی دقیقی است و هدف آن در درجهٔ اول جلب توجه دانشجویان علاقه‌مند به شعر رمانتیک است. به همین دلیل دو کار مهمی که در دههٔ ۱۹۹۰ در نقد بوم‌شناختی دنبال می‌شد، مطالعهٔ وردزورث و شلی بود. (بیت ۱۹۹۱ و کروبر ۱۹۹۴) بعد که فهرست جلوتر می‌رود، قلمرو پرسش‌ها هم پهن‌تر می‌شود. پرسش‌های آخری مستلزم تحقیقات بینارشته‌ای وسیعی است، چنانکه در منظره و حافظه (۱۹۹۵) از سیمون شاما

می‌بینیم.

تعریف ریچارد کریج در نگارش محیط (۱۹۹۸) که اثری عمدتاً انگلیسی به شمار می‌رود، مثل تعریف گلاتفلتی، نقد بوم‌شناختی را رویکرد فرهنگی درازدامنی می‌داند: نقد بوم‌شناختی می‌خواهد افکار و عقاید و تصویرهای مرتبط با مسائل زیست‌محیطی را در جاهای مختلف ردیابی کند. بحثی را که در خیلی از عرصه‌های فرهنگی راه افتاده، ولی غالباً حالت نیمه‌مخفی دارد، با وضوح بیشتری ببیند. مهم‌تر از همه اینکه در پی ارزیابی افکار و عقاید و متون ادبی، از حیث انسجام درونی و حدود تأثیر‌گذاری آنها در واکنش به بحران‌های زیست‌محیطی است. (۱۹۹۸، ص ۵)

ما حق داریم در مفهوم سفت و سخت «بحران زیست‌محیطی» که در اینجا به آن اشاره شده تردید کنیم و حتی در مقابل مسئله ارزیابی «افکار و عقاید و متون ادبی» براساس معیارهای محکم بوم‌شناختی مقاومت کنیم: بوم‌شناسی هم در هیئت علم و هم در مقام نوعی جنبش سیاسی- اجتماعی مفهوم نامتعیین و بحث‌انگیزی است. ولی در جهت‌گیری سیاسی و اخلاقی نقادان بوم‌شناس و قلمرو وسیع حوزه تحقیقات آنها نباید تردید کرد.

در دانشگاه نقد بوم‌شناختی تحت سیطره انجمن مطالعه ادبیات و محیط زیست است، انجمنی تخصصی که در آمریکا تأسیس شد، ولی امروزه شعبه‌های مهمی هم در انگلستان و ژاپن دارد. انجمن مذکور به طور مرتب جلسه می‌گذارد و نشریه‌ای منتشر می‌کند که حاوی تحلیل‌های ادبی و شعر و داستان و مقالاتی درباره آموزش مسائل زیست‌محیطی و فعالیت‌های مرتبط با مسائل محیط زیست است. یکی از وجوه مهم نقدهای بوم‌شناختی در گذشته تعلق خاطر آنها به

این پدیده تعمیم آلودگی، یا از چشم‌انداز حسی، ماده‌زدایی از آلودگی، برای فرهنگ ما عواقب مهمی داشته و از جمله باعث تشکیل نوعی جامعه جهانی ریسک‌اندیش شده.

جامعه‌ای پر از تهدیدهای مادی ناملموس و همه‌جایی که غالباً نمی‌توان آنها را از جواشی فرهنگی آنها جدا کرد.



شعر رمانتیک و قصه‌های مرتبط با کوه و جنگل و بیابان و دریا و مطالب راجع به طبیعت بود. ولی انجمن مطالعه ادبیات و محیط زیست در چند دهه گذشته به مسائل فرهنگی کلی‌تری روی آورده، از جمله تحقیق در مطالب علمی عامه‌پسند و مطالب مرتبط با فیلم و تلویزیون و معماری و بقیه مصنوعات فرهنگی از قبیل پارک‌ها و باغ‌وحش‌ها و مراکز خرید. از وقتی نقادان بوم‌شناس به گفتمان تحول‌خواهانه‌ای روی آورده‌اند و سعی می‌کنند به ما یاد بدهند که جهانی را که در آن زندگی می‌کنیم نقد و تحلیل کنیم، نگاه‌ها هم معطوف شده به طیف وسیعی از محصولات و فرایندهای فرهنگی که تعاملات پیچیده طبیعت و فرهنگ در دل آنها و از طریق آنها صورت می‌گیرد.

نقد بوم‌شناختی در معنای وسیع کلمه در واقع عبارت است از بررسی رابطه انسان با غیرانسان در طول تاریخ فرهنگی بشر که تحلیل انتقادی اصطلاح «انسان» هم جزوی از آن به شمار می‌رود. این کتاب به همین مسائل می‌پردازد و البته با تأکید بر نقد بوم‌شناختی فرهنگی و ادبی. ولی یک نکته را یادآوری کنم: من در درجه اول به فرهنگ و ادبیات انگلستان و آمریکای شمالی می‌پردازم، گرچه اصول نقد بوم‌شناختی راه را برای ارجاع به فرهنگ و ادبیات در سایر جاها باز می‌گذارد.

نقد بوم‌شناختی در بین سایر نظریه‌های ادبی و فرهنگی معاصر موقعیت منحصر به فردی دارد و این به دلیل رابطه‌ای است که بین نقد بوم‌شناختی و علم بوم‌شناسی وجود دارد. شاید نقادان بوم‌شناس صلاحیت نداشته باشند در بحث‌های رایج در بوم‌شناسی مشارکت کنند، ولی باید از محدوده مرزهای بین‌رشته‌ای فراتر بروند و تا آنجا که امکان دارد معلومات

بوم‌شناختی خودشان را بیشتر کنند. به همین دلیل من در این کتاب درباره تهدیدهای زیست‌محیطی مهمی هم که دنیای امروز با آنها روبروست، به اجمال بحث می‌کنم. بحث مفصل درباره این تهدیدها از حوصله این کتاب خارج است، ولی نقاد بوم‌شناس باید بداند که درباره اصل این تهدیدها و حدود و ثغور آنها، ماهیت و راه‌های احتمالی برطرف کردن آنها بحث‌های جدی وجود دارد. به همین دلیل، مثلاً در بخش ۵ به مسئله افزایش آلودگی از موضع جمعیت‌شناسی می‌پردازم و بعد می‌روم سراغ شرح نحوه انعکاس موضوع در صور بلاغی آخرالزمانی.

تردیدی نیست که مسائل بوم‌شناختی بیشتر از اینکه موضوع تحلیل‌های فرهنگی باشد، مسائل علمی است. وقتی کتاب بهار خاموش منتشر شد، صاحبان صنایع شیمیایی- کشاورزی به کتاب ایراد گرفتند که این کتاب رویکرد ادبی دارد و رویکرد ادبی، آن طور که آنها می‌گفتند، نمی‌تواند دقت علمی کافی داشته باشد. آیا ما با مطالعه کتاب کارسون با ابزارهای ادبی- انتقادی راه را برای بازتولید تبلیغات تولیدکنندگان آفت‌کش‌ها باز نمی‌کنیم؟ جان پاسمور بین «مسائل بوم‌شناختی» و «مسائل رایج در بوم‌شناسی» تمایزی قائل شده که می‌تواند برای حل این معضل مفید باشد. پاسمور می‌گوید: «مسائل رایج در بوم‌شناسی قطعاً مسائل علمی است. مسائلی است که باید با طرح و بررسی فرضیه‌های علمی در آزمایش‌های بوم‌شناختی حل شود، ولی مسائل بوم‌شناختی وجهی از جامعه ماست که ناشی از نحوه برخورد ما با طبیعت است. وجهی که میل داریم از بین برود و آنها را نتیجه قهری اتفاقات مثبت آن جامعه نمی‌دانیم.» (۱۹۷۴، ص ۴۴) وقتی می‌گوییم چیزی مسئله بوم‌شناختی است، این حالت تجویزی دارد. در واقع داریم درباره وضع دلخواه حکم می‌کنیم. این حکم البته ناشی از کشفیات دانشمندان بوم‌شناس است، ولی اینکه وضع دلخواه چیست، این دیگر مسئله دانشمندان نیست. علف هرز گیاه نیست. یک چیز نامطلوب است در یک جای نامطلوب. وچین کردن علف‌های هرز مسلماً «مسئله‌ای در باغداری» است، ولی تعریف علف هرز در درجه اول مستلزم تحلیل فرهنگی است، نه تحلیل باغداری. به همین ترتیب «آلودگی» مسئله‌ای بوم‌شناختی است، چون این تعبیری است که در آن از ماده یا دسته‌ای از مواد به خصوص یاد نمی‌شود، بلکه اعلام می‌کند که مقدار فلان چیز در محیط بیشتر از اندازه مطلوب شده. کارسون برای اینکه ثابت کند مقدار د.د.ت موجود در محیط به حدی رسیده که برای حیات وحش زیان‌بار است باید درباره مسئله‌ای در بوم‌شناسی تحقیق می‌کرد و برای این کار به کمک زیست‌شناس‌های متخصص حیات وحش و دانشمندان متخصص سم‌شناسی محیط احتیاج داشت. ولی وقتی درباره وجوه اخلاقی قضیه بحث می‌کرد و اعلام می‌کرد که نباید این طور باشد، دیگر کار علمی نمی‌کرد، بلکه کار فرهنگی می‌کرد. اهمیت بهار خاموش در این بود که مسئله‌ای علمی در بوم‌شناسی را به مسئله‌ای بوم‌شناختی تبدیل کرد، به مسئله‌ای که توجه عموم مردم را جلب کرد و از جهات مختلف سیاسی و حقوقی در مطبوعات و رسانه‌ها و افکار عمومی درباره آن بحث شد. بنابراین نقد بوم‌شناختی خیلی در بحث‌های رایج در علم بوم‌شناسی دخالت نمی‌کند؛ فقط کمک می‌کند که تعریف درستی از این مسائل ارائه و در آنها کندوکاو شود و حتی برای آنها راه حلی پیدا شود.

یکی از راه‌هایی که برای قرائت بوم‌شناختی از متون وجود دارد این است که اگر در متن مطالبی وجود دارد که نوعی مشارکت در بحث‌های زیست‌محیطی به شمار می‌رود، به این مطالب به چشم الگوهای بلاغی نگاه کنیم. قبلاً گفتم که کارسون هم از صور خیال پاستورال استفاده می‌کند، هم از صنایع بلاغی آخرالزمانی. به این موضوع در ادامه بازخواهم گشت، ولی برای تحلیل‌های بلاغی صوری راه‌های فراوان دیگری هم وجود دارد. مثلاً رالف لاتس در توجیه تأثیرگذاری بهار خاموش به تشبیه پنهانی اشاره می‌کند که کارسون بین آلودگی ناشی از آفت‌کش‌ها و نوع دیگری از آلودگی برقرار می‌کرد. آگاهی عمومی در خصوص این نوع آلودگی در ۱۹۶۲ بالا بود:

کارسون زنگ خطری را در مورد نوعی آلودگی که هنوز عامه مردم تصوری از آن نداشتند، به صدا درآورده بود. آلودگی مرگباری که می‌توانست مسافت‌های طولانی را بپیماید و شاید در سرتاسر جهان منتشر شود؛ می‌توانست به مرور زمان در بافت‌های بدن جمع شود؛ مسمومیت‌های مزمن و حاد ایجاد کند، به سرطان و تولد کودکان ناقص‌الخلقه منجر شود، جهش‌های ژنتیک ایجاد کند که شاید تا سال‌ها و دهه‌ها بعد آثارش معلوم نشود. معتقد بود مقامات دولتی برای مبارزه با این نوع آلودگی و حفظ مردم در برابر آن گام‌های جدی بر نمی‌دارند. خب این توصیفی بود که فقط آفت‌کش‌های شیمیایی را شامل نمی‌شد. نوع دیگری از آلودگی هم وجود داشت که همین اوصاف در مورد آن صدق می‌کرد و مردم شناخت خیلی بهتری از آن داشتند و آن آلودگی ناشی از بارش‌های رادیواکتیو بود. آفت‌کش‌ها هم شکل دیگری از بارش رادیواکتیو بود. (۲۰۰۰، ص ۱۹)

به این ترتیب کارسون برای اثبات حکم‌های تجویزی خود درباره آلودگی دو چیز را با هم ترکیب کرد: یکی راه‌های قدمایی ارائه تصویری از طبیعت، و دیگری روش‌های جدیدی که برای نشان دادن تهدیدهای زندگی بشر وجود داشت و برگرفته از هیستری بارش رادیواکتیو بود. تحلیل بلاغی دقیق بهار خاموش نشان می‌دهد که کتاب طوری تألیف شده که به نتایج سیاسی خاصی منجر شود: نه تنها با معیارهای عینی و مشخصی که در فصل‌نهایی آمده، بلکه با بازنگری هوشمندانه‌ای که در خود مفهوم آلودگی صورت گرفته.

مطالعه بهار خاموش همچون متنی بلاغی برای رویکردهای انتقادی آشکارا سیاسی فوایدی دارد که منتقد مارکسیست، تری ایگلتون، بعضی از آنها را شرح داده:

در مطالعه مورد نظر من چیزی که مهم است تأثیری است که مباحث کتاب بر خواننده دارد و اینکه این تأثیر چطور به

وجود آمده. خواندن کتابی درسی دربارهٔ جانورشناسی برای کسب اطلاع از زندگی زرافه‌ها بخشی از مطالعات جانورشناختی است، ولی خواندن همان کتاب برای اینکه ببینیم مباحث کتاب چطور نظم یافته و شکل گرفته، و همین‌طور بررسی نوع تأثیری که این فرم‌ها و ابزارها در خواننده در موقعیتی واقعی ایجاد می‌کند، موضوع دیگری است. این در واقع شاید قدیم‌ترین شکل نقد ادبی در جهان است که به صنایع بلاغی معروف است. (۱۹۹۶، ص ۲۰۵)

من فرهنگ را مثل نوعی مسئلهٔ بلاغی بررسی می‌کنم، ولی نه به آن معنا که ادبا با مسائل بلاغی برخورد می‌کنند. به معنای تولید و بازتولید و دگردیسی استعاره‌ها در مقیاس کلان. هر یک از فصول کتاب به بررسی یکی از این استعاره‌ها می‌پردازد. استعاره‌هایی که تصور می‌رود تأثیرات سیاسی به خصوص - و گاه ضدونقیضی - دارد یا در خدمت علائق اجتماعی خاصی قرار می‌گیرد. بعضی مثل «پاستورال» مجازهای ادبی جافتاده و تعریف شده‌ای است، و بعضی متشکل از عناصر نسبتاً نامتجانسی است که موقتاً می‌توان آنها را در تحت یک عنوان کلی جمع کرد. ولی چون همهٔ آنها از جهتی ابزاری است برای بازسازی و بازآفرینی و ارائهٔ طبیعت در قالب تصویر، عنوان فصل‌ها را «مجازها» می‌گذارم. هر مجاز ترکیبیات مختلف تخیل‌سازنده را دور هم جمع می‌کند: استعاره، ژانر، روایت، تصویر. در مقدمه از باب مثال به مجاز «آلودگی» می‌پردازم. پایه و اساسی که تعریف هر مجازی بر آن بنا شده و حدود و ثغور آن را تعیین کرده در هر فصل رمزگشایی می‌شود، با در نظر گرفتن این نکته که به قول نقادان بوم‌شناس «نقشه، زمین نیست». زبان مجازی من جامع یا خدشه



ناپذیر نیست. هدف این است که امکانات بیشتری پیدا کنیم، نه اینکه محدود شویم.

تحلیل بلاغی مجاز می‌گوید معنای مجاز رابطهٔ نزدیکی با بافت اجتماعی وسیع‌تری دارد. مجاز جوهر ثابت و از پیش مشخصی نیست. چیزی است که در طی تاریخ رشد می‌کند و دستخوش تغییر می‌شود. از باب مثال pollution از polluere لاتین به معنای ملوث کردن آمده. بازتاب منشأ اخلاقی - الهیاتی این لغت در نحوهٔ کاربرد این لغت در انگلیسی قدیم پیداست: این لغتی است که تا قرن هفدهم بر آلودگی اخلاقی شخص یا عملی مؤدی به آلودگی (مثل استمناء) دلالت می‌کرد. این تعریف باطنی یا ذهنی در فاصلهٔ دو قرن هفدهم و نوزدهم جای خود را به تعریفی ظاهری یا عینی - و مخصوصاً زیست‌محیطی - داد، به طوری که امروزه غالباً فقط به این معنای اخیر به کار می‌رود. فرایند تغییر و تحول معنای این لغت از این جهت مهم است که نشان می‌دهد چطور مردم به مرور زمان یاد گرفتند از کثافات کناره‌گیری کنند و در ضمن نشان‌دهندهٔ ریشه‌های فرهنگی عمیق ترس مردم از این قبیل فضولات غیراخلاقی است. در مورد بیشتر مجازهایی که در این کتاب آمده، من قبل از اینکه دربارهٔ صورت‌های صرفی جدید آنها کنذوکاو کنم، دربارهٔ ریشهٔ لغوی آنها در قدیم توضیح می‌دهم.

اولین منبعی که لغتنامهٔ انگلیسی آکسفورد برای «آلودگی» به معنای جدید از آن یاد کرده، *احیاء العلوم* (۱۶۰۵) فرانسویس بیکن است که از کتاب‌های پایه در روش‌شناسی علمی جدید محسوب می‌شود: «آفتاب... از میان آلودگی‌ها می‌گذرد و حال آنکه خود از آلودگی منزّه است.» بیکن اینجا ظاهراً دارد از پدیده‌ای مادی سخن می‌گوید، نه چیزی اخلاقی،

و این تغییری بنیادی در معنای لغت آلودگی است و سرآغاز راهی جدید در تفکر و نگرش به امور. اما یک متن مهم در تاریخ نقد بوم‌شناختی، یعنی *مرگ طبیعت* تألیف کارولین مرچنت (۱۹۸۰) به فرانسیس بیکن از زاویهٔ دیگری می‌نگرد و معتقد است بیکن در تشکیل جهان‌بینی جدیدی که از جهت زیست‌محیطی ویرانگر بود نقش محوری داشت، چون در این جهان‌بینی «تصویر عالم در هیئت موجودی ارگانیک که زمین با تمام زنانگی خود در مرکز آن قرار دارد، جایش را به نوعی جهان‌بینی مکانیستی می‌دهد که در آن طبیعت به صورت موجودی مرده و منفعل درمی‌آید که تحت سیطرهٔ انسان قرار دارد و انسان آن را کنترل می‌کند.» (۱۹۹۰، ص ۲۶) بنابراین مجاز «آلودگی» از جهت تاریخی، هم متضمن نابودی زیست‌محیطی است و هم دربردارندهٔ مفهوم رستگاری. چون بیکن هم «آلودگی» به معنای جدید را کشف کرد و هم، به عقیدهٔ مرچنت، به بهره‌برداری غیراصولی از آن کمک کرد. از نظر نقد بوم‌شناختی این به دلیل نقش ضدونقیض علم است. چون علم هم خودش موجد خطرهای زیست‌محیطی است و هم از این خطرها تحلیل انتقادی می‌کند. تمام مجازهایی که در این کتاب آمده، کم و بیش این ناهمخوانی را در خودشان دارند.

یک جنبهٔ مهم دیگر صنایع بلاغی این است که مجازها در منازعات اجتماعی وسیع‌تر بین گروه‌های جنسی و طبقاتی و نژادی نقش دارند. همهٔ اهالی یک فرهنگ در شکل‌گیری آن فرهنگ سهم مساوی ندارند، همهٔ فرهنگ‌ها هم به یک اندازه قدرت ندارند و نباید فراموش کنیم که حتی مجازهایی که می‌توانند به طور بالقوه در مقابل عملکردهای زیان‌بار به حال محیط زیست ایستادگی کنند یا از قدرت ویرانگر آن عملکردها بکاهند، گاهی ممکن است مصادره شوند و ضد هدف اصلی عمل کنند. چنانکه طبیعت وحشی در ظاهر سپری در مقابل جهان‌بینی و نظم اجتماعی مادی و صنعتی به شمار می‌رود، ولی عناصر تشکیل‌دهندهٔ آن نظم اجتماعی، مثل سازندگان اتومبیل‌های شاسی‌بلند، توانسته‌اند در آگهی‌های تبلیغاتی خود همین طبیعت وحشی را مصادره کنند و خانهٔ طبیعی محصولات خود معرفی کنند. (نک: کمیل ۱۹۹۸) چون این اتومبیل‌ها با آن موتورهای غول‌آسا، شیرهٔ جان زمین را می‌مکند و مصرف سوخت خیلی بالایی دارند، همنشینی آنها با طبیعت وحشی حالت طنزآمیزی پیدا می‌کند و نشان می‌دهد که طبیعت وحشی در اینجا کارکرد ایدئولوژیک دارد و در واقع ابزاری است برای توجیه ولخرجی متظاهرانهٔ طبقات و ملت‌های ممتاز.

بلاغت در کاربرد معمولی به معنی زبانی است که جانشین حقیقت واقعی می‌شود؛ یعنی باد هوا، یعنی حرف مفت. ولی در معنایی که در این کتاب از آن مراد می‌شود، تأکید بر همان وجوه واقعی است. این نکتهٔ بی‌اهمیتی است و شاید در حالت عادی حاجت به یادآوری آن نبود. ولی می‌دانیم که امروزه جریان‌های مهمی در نظریه‌های فرهنگی و ادبی وجود دارد که نقش حقیقت واقعی را در فرهنگ و ادبیات و حتی در خود علم کوچک می‌شمرند. مثلاً ساختارگراها و پساساختارگراها بر کارکرد زبانی دال‌ها تأکید می‌کنند و معتقدند دال‌ها چندان به چیزهای بیرونی ارجاع نمی‌دهند. بیشتر به خودشان ارجاع می‌دهند. تحولاتی هم که در سایر حوزه‌ها روی داده، این جدایی زبان از واقعیت را تقویت کرده. نظریه‌های ادبی فمینیستی و پسااستعماری نشان داده‌اند که حتی مسائل به ظاهر واقعی یا «طبیعی» مثل جنسیت و نژاد را باید «سازه‌های فرهنگی» تلقی کرد که احکام تجویزی را جانشین واقعیت‌های موجود می‌کنند و از باب مثال «زنان در عمل یا بالضروره چگونه‌اند» را به «زنان باید چگونه باشند» تبدیل می‌کنند. نقادان فمینیست بین جنس که مفهومی زیست‌شناختی است و جنسیت که سازه‌های اجتماعی است فرق می‌گذارند و معتقدند نظم اجتماعی و جهان‌بینی مردسالار سعی می‌کند متغیر جنسیتی را با ارجاع به هویت جنسی طبیعی که علی‌الظاهر امری است ثابت و لایتغیر توجیه کند. به عقیدهٔ بسیاری از نظریه‌پردازان فمینیست زنانگی پیامد طبیعی یا ضروری زن بودن به معنای ژنتیک کلمه نیست، بلکه مجموعه‌ای است از رفتارهای از پیش تعیین شدهٔ فرهنگی. این استدلال جنس زن را از هویت جنسیتی زنانهٔ او که فقط در زبان و فرهنگ وجود دارد، بالکل، یا لاقط تا حدود زیادی، جدا می‌کند. فرصتی برای زنان به وجود می‌آورد که از کلیشه‌های سرگوبگرانه فرار کنند و در عین حال نشان‌دهندهٔ اعتقاد به اولویت مطالبات فرهنگی بر مطالبات طبیعی است. سازه‌انگاری برای تحلیل فرهنگی ابزار نیرومندی است. من خودم در بالا، در بحث مربوط به آلودگی، به همین رویکرد سازه‌انگاری تکیه کردم. ولی معنی این رویکرد این است که طبیعت فقط پوششی برای علائق بعضی گروه‌های اجتماعی است. مشکل نقادان بوم‌شناس این است که همیشه باید چشمی به راه‌های ساخت طبیعت از جهات فرهنگی داشته باشند، و چشمی دیگر به این مسئله که طبیعت واقعا وجود دارد. این شق اخیر، موضوع و تاحدودی منشأ بحثی است که ما در این کتاب داریم. لارنس بیول اسم این را گذاشته «افسانهٔ سازه‌انگاری متقابل: یعنی محیط مادی، چه محیط طبیعی و چه محیط ساختهٔ دست بشر، از جهتی فرهنگ‌ها را شکل می‌دهد و فرهنگ‌ها از جهتی محیط مادی را می‌سازند.» (۲۰۰۱، ص ۶) ابهام عبارت «از جهتی» کاملاً ضروری است، چون شبکهٔ متقابلی که بین فرهنگ و طبیعت برای شکل دادن به هم وجود دارد، خواه ناخواه، در چشم ناظر تیزبین پیچیده است. در سراسر این کتاب هدف این است که بین تصویر سازه‌انگارانه از حقیقت و حقیقت واقعی که بوم‌شناسی ادعای آن را دارد، تعادل ایجاد کنیم. نقادان بوم‌شناس به مفهوم علم در مقام چیزی یکسره بی‌طرف و خالی از ارزش‌دآوری بدگمان هستند، اما در مقام نقادان فرهنگی ناچارند در تحلیل نهایی به فهم علم از جهان تن بدهند و از این جهت در موقعیت دشواری قرار دارند.

عبارت بیول عبارت شسته‌ورفته و مفیدی است، ولی بخشی از مشکل اینجاست که استعارهٔ «سازه» خودش، حتی با تجدید نظری که بیول در آن کرد، بر وسیله‌ای مصنوع مثل ساختمان یا ماشین دلالت می‌کند؛ یعنی شیئی خودگردان که محصول دست و فکر بشر است. بعید می‌دانم خواننده با این استعاره خود به خود یاد سازه‌ای طبیعی مثل لانهٔ

موریانه بیفتد. ولی وقتی این همه ساختمان‌ها و ماشین‌آلات، ولو اینکه خیلی هم از لحاظ فنی پیشرفته باشند، ساختهٔ دست حیوانی تکامل یافته (به نام هموساپینس) است و همه از موادی با منشأ طبیعی و مطابق قوانین طبیعی فیزیک مکانیک ساخته شده‌اند، پس تمام این سازه‌های فرهنگی هم که دربارهٔ آنها داد سخن دادیم، به یک معنا، سازه‌های طبیعی به شمار می‌روند. استعارهٔ مأخوذ از معماری این عیب را دارد که شاید شالودهٔ طبیعی فرهنگ بشر را مخفی کند یا در هاله‌ای از ابهام فرو ببرد و فقط توانایی‌های ما را در مقام گونهٔ به خصوصی از موجودات برجسته کند. با تغییر اصطلاحات نمی‌توان از دلالت‌های فرهنگ‌باورانهٔ تعبیر «سازه» و «ساختن» فرار کرد، ولی من ترجیح می‌دهم برای توصیف روابط و دگردیسی‌های بین طبیعت و فرهنگ، یا انواع واقعی و ذهنی طبیعت، از اصطلاحات دیگری مثل «شکل دادن» و «شاخ و برگ دادن» و «صرف کردن» استفاده کنم.

حال اگر با در نظر گرفتن این نکته برگردیم به تعبیر آلودگی، می‌بینیم تاریخچهٔ بلاغی این تعبیر پیوند نزدیکی با حرفه‌ای بوم‌شناسان و سم‌شناسان متخصص زیست‌محیطی دارد که داعیهٔ حقیقت دارند. تکنیک‌های تجزیهٔ شیمیایی پیشرفت کرده و الآن کار به جایی رسیده که به راحتی می‌توان مواد شیمیایی را در محیط شناسایی کرد، ولو مقدار آنها خیلی ناچیز باشد.

در مورد گزارش‌ها یا خط مشی‌ها یا مقررات زیست‌محیطی نباید فراموش کرد که آنچه امروز صفر به شمار می‌رود، فردا شاید صفر نباشد. قبلاً در دههٔ ۵۰ میکروگرم را اندازه می‌گرفتیم. در دههٔ ۸۰ و ۹۰ کار به پیکوگرم رسید… در عین



حال باید توجه داشت که بین تأثیرات مواد سمی و توانایی ما در شناسایی مواد شیمیایی رابطه‌ای وجود ندارد. مقادیر ناچیز فقط در صورتی اهمیت دارد که بر موجودات زنده تأثیرگذار باشد. (بارشرز ۱۹۹۶، ص ۴۶–۴۷)

بارشرز منتقد هیستری زیست‌محیطی در مورد مواد شیمیایی موجود در محیط است و معتقد است مسمومیت بعضی از این مواد در حد بسیار ناچیزی است. دلخوری او از غفلت و سوءتفاهم گسترده‌ای که در مورد علوم زیست‌محیطی وجود دارد، قابل درک است. چون می‌بیند خیلی از مردم مخاطرات زیادی را که فی‌المثل در استعمال دخانیات وجود دارد به راحتی می‌پذیرند، ولی اگر در چیزی در عالم فناوری کوچک‌ترین ریسکی وجود داشته باشد، دنبال این هستند که آن ریسک برطرف شود. گروه‌های فشار زیست‌محیطی هم عوض کمک به نقد عالمانه به این پارانویا دامن می‌زنند. (نک: فصل ۵) در عین حال بارشرز توجه ندارد که شاید نگرانی عمومی نتیجهٔ وسعت و دامنهٔ همین نظارت‌های زیست‌محیطی است که او وصف می‌کند. ما عوض اینکه «خطر واقعی» را که سم‌شناسان تعریف می‌کنند از «خطر موهومی» که افکار عمومی احساس می‌کند تفکیک کنیم و بعد از مردم انتقاد کنیم که چرا به متخصصان اعتماد نمی‌کنند، باید خطر موهوم را پیامد همین نظارت دقیق و روزافزون زیست‌محیطی بدانیم. هر چه متخصصان خطر‌ها را با دقت بیشتری اندازه‌گیری کنند، فاصله‌ای که بین ارزیابی‌های رسمی و برآوردهای عامیانهٔ مبتنی بر تجربهٔ شخصی از آن خطر‌ها وجود دارد بیشتر می‌شود. این نوعی فرایند اختلال مشاعر است که اولریش بک جامعه‌شناس آن را «مصادرهٔ حواس» می‌نامد. (۱۹۹۹، ص ۵۵) به علاوه هر چه تهدیدهایی که مؤسسات نظارتی زیست‌محیطی کشف می‌کنند کمتر می‌شود و به نقطه‌ای می‌رسد

که دیگر نمی‌توان آنها را با عدد و رقم بیان کرد، ریسک صنایع هسته‌ای و بیولوژیک و شیمیایی هم بیشتر می‌شود و درنتیجه ضمانت‌های متعارفی که برای ایمنی صنایع وجود دارد، مثل بیمهٔ شخصی و تضمین پرداخت خسارت و مقررات دولتی برای مخاطرات قابل اندازه‌گیری و قابل پیش‌بینی، متزلزل‌تر می‌شوند. ما خودمان نمی‌توانیم ریسک‌ها را برآورد کنیم. دانشمندان متخصص ایمنی صنایع هم هر قدر این ریسک‌ها را کوچک می‌شمرند و دست‌کم می‌گیرند، در عمل آنها را مرموزتر و ترسناک‌تر جلوه می‌دهند.

درنتیجه، به عقیدهٔ بک، امنیتی که صنایع دارای مخاطرات کلان ادعا می‌کنند، خودش باعث ایجاد احساس ناامنی عمومی شده. کارسون مفهوم آلودگی را بازسازی کرد که علاوه بر آلودگی قابل مشاهده و آشکار ناشی از تولیدات صنعتی سنتی، آلودگی محیط به مقادیر ناچیز آفت‌کش‌ها را شامل شود، ولی این خودش دنبالهٔ روندی تاریخی در تعریف مجدد آلودگی بود که در دنیای معاصر هم ادامه پیدا کرده. گسترش گونه‌ها و منابع آلودگی کار را به جایی کشانده که سروصدا و نور مصنوعی هم جزو آلوده کننده‌ها به شمار می‌رود. دی‌اکسیدکربن هم که طبیعت خودش آن را در مقیاس وسیع تولید می‌کند نوعی آلوده‌کنندهٔ اقلیمی محسوب می‌شود. کوشش بارشرز برای عقلانی کردن این مسئله و محدود کردن دامنهٔ گسترش مداوم مفهوم آلودگی در مقابل فرهنگ سیاسی و رسانه‌ای که تحلیل سازه‌انگارهٔ بک نشان می‌دهد، راه به جایی نمی‌برد.

این پدیدهٔ تعمیم آلودگی، یا از چشم‌انداز حسی، ماده‌زدایی از آلودگی، برای فرهنگ ما عواقب مهمی داشته و از جمله باعث تشکیل نوعی جامعهٔ جهانی ریسک‌اندیش شده. جامعه‌ای پر از تهدیدهای مادی ناملموس و همه‌جایی که غالباً نمی‌توان آنها را از حواشی فرهنگی آنها جدا کرد. «آلودگی» در حوزه‌ها و سطوح مختلف وارد فرهنگ ما شده، از شعر سیلویا پلات (برین، ۱۹۹۸) که تلویحاً مشغله‌های زیست‌محیطی دارد تا فیلم‌های مهیج زیست‌محیطی مثل فیلم پلیسی زیست‌محیطی هالیوود به نام بر زمین مرگبار (۱۹۹۴). (کریج ۲۰۰۰، اینگرام ۲۰۰۰) بیول برای این گفتمان مسمومیت که به نوعی ژانر فرهنگی تبدیل شده، چهار ضابطه پیدا کرده: «افسانه‌نگاری از بهشت گمشده» که مثل قصهٔ کارسون که در بالا از آن یاد کردیم، قالب پاستورال دارد؛ (۲۰۰۱، ص ۳۷) «تصویرسازی‌های پراکنده از جهانی بدون راه فرار از نفوذ مواد مسموم‌کننده که به احتمال، نتیجهٔ ترس پس از جنگ از فضای ناسالم پر از مواد رادیواکتیو ناشی از سلاح‌های هسته‌ای است؛ (ص ۳۸) «خطر تعدی سلطه‌طلبانه» دولت‌ها یا شرکت‌های قدرتمند به اجتماعات بشری؛ (ص ۴۱) و درنهایت ارائهٔ تصویری گوتیک از نکبت و آلودگی حاکم بر پشت پردهٔ مسائل زیست‌محیطی. با کمک این معیارها و همین طور تبارشناسی مفهوم آلودگی که در بالا دربارهٔ آن سخن گفتیم، می‌توان مجازهای نقد بوم‌شناختی مدرن را در جاهای مختلف شناسایی کرد: در زاغه‌های گوتیک، مثل زاغه‌های روزگار سخت چارلز دیکنر (۱۸۵۴) در فیلم‌های متضمن دعاوی حقوقی زیست‌محیطی مثل ارین بروکویچ (۲۰۰۰) و در تحقیق در نکبت و کثافت حاکم بر محیط‌ها و خانواده‌ها در پناهگاه، نوشتهٔ تری تمپست ویلیامز. (۱۹۹۱) آندرو راس نیویورک را نوعی چشم‌انداز کامل هالیوودی می‌داند: «پشت سر این کبکبه شهر دیگری وجود دارد. شهری پر از مخاطرات بیولوژیک. هیچ شهر دیگری در تونل‌های فاضلاب خود چنین عجایب‌المخلوقاتی از موجودات تاریخی ندارد. از آلیگاتور گرفته تا لاک‌پشت‌های نینجا.» (۱۹۹۴، ص۱۳۴)

با وجود این در دنیای پست‌مدرن مملو از رسانه‌ها، مجاز مدرن «آلودگی» به طرقی که برای بارشرز قابل درک نیست، به طرز خطرناکی از مرجع خود جدا می‌شود. در نویز سفید دون دلیلو (۱۹۸۶) جک گلادنی، راوی و قهرمان داستان، سعی می‌کند با قریب الوقوع بودن حادثهٔ مسموم‌کنندهٔ هوایی کنار بیاید:

دود از پرتوهای سرخ نورانی راه می‌کشید توی تاریکی و پخش می‌شد روی پهنهٔ آب‌های سیل‌آسای تماشایی. مرد‌ها در لباس‌های میلکس با نوعی حزم قَمَری حرکت می‌کردند. هر گام مانور اضطراری بود که غریزه از قبل پیش‌بینی‌اش را نکرده بود. خطرهای ذاتی اینجا انفجار و گلوله‌باران نبود. مرگ ژن‌ها را سوراخ می‌کرد می‌رفت تو. نشت می‌کرد می‌رفت تو. خودش را تو اندام‌هایی که هنوز به وجود نیامده بود نشان می‌داد.(۱۹۸۶، ص ۱۱۶)

این از جهتی تأیید حرف بک است که معتقد بود غریزه نمی‌تواند اضطراب خطر را تسکین دهد یا اصلاً کاری به کار اضطراب خطر داشته باشد. اتفاقاً فقد تهدید باعث می‌شود تهدید حالت فراگیرتری پیدا کند. با وجود این داستان سعی می‌کند «واقعہ» را با همان صور خیال غریب و نام‌های تجاری صنعتی– نظامی، براساس روایت‌های دیگری که از قبل وجود داشته، مثل داستان «فتح فضا»، توصیف کند. آلودگی به لطف حضور همه جایی این قبیل تصویرها به مضحک‌های تبدیل شده که تقریباً دیگر ربطی به معنای واقعی تهدید ندارد: «ابر عین یک آگهی تبلیغاتی ملی برای مرگ بود. عین یک برنامهٔ چند میلیون دلاری مورد حمایت ایستگاه‌های رادیویی و بیلبوردها و مطبوعات و شبکه‌های تلویزیونی سرتاسری.» (ص ۱۵۸) مردمی که در مجاورت نشت مواد قرار دارند، برای تعریف چیزی که می‌بینند به رسانه‌ها تکیه می‌کنند: اول می‌گویند «یک ستون پرماند» است، بعد «یک ابر خروشان سیاه» و درنهایت «واقعۀ مسمومیت هوایی». با روزآمد شدن گزارش رسانه‌ها، علائمی هم که در قربانیان وجود دارد تغییر می‌کند و این عکس نظر بارشرز است که به اولویت واقعیت‌ها بر تصویرهای مجازی معتقد بود. عدم توازن شدیدی که بین کثرت صور خیال و قلت فکت‌ها وجود دارد، واقعۀ مسمومیت را به نوعی بحران پست‌مدرن تبدیل می‌کند که نقد بوم‌شناختی باید با آن روبرو شود. طرفداری از محیط زیست و نقد بوم‌شناختی هر دو به گزاره‌هایی تکیه دارند که ادعای حقیقی بودن و جهانی بودن دارند. هر دو گزاره‌ها یا کلان‌روایت‌هایی تولید می‌کنند که نظریه‌پردازان پست‌مدرنی مثل ژان بودریار آنها را

غیرقابل قبول می‌دانند. همان طور که پیتر کوتس تاریخ‌دان می‌گوید:

بنا به منطق محدودکننده پست‌مدرنیستی اعتقاد به وجود بحران زیست‌محیطی هم خودش کلان‌روایت دیگری است. چون نظریه فرهنگی تأکید می‌کند که تهدیدهای زیست‌محیطی (مثل هر چیز دیگری) برساخته‌های اجتماعی هستند و تعریف فرهنگی دارند: هیچ تهدید جهانی و مشترکی وجود ندارد. هر گروه تهدیدهایی را علم می‌کند که با منافع خودش تعارض داشته باشد. (۱۹۹۸، ص ۶-۱۸۵)

مع الوصف توسل به گزاره‌های علمی به عنوان بدیلی برای پست‌مدرنیسم این عیب را دارد که بوم‌شناسی خودش دستخوش دگرگونی است. همان طور که در فصل ۳ خواهیم دید، بوم‌شناسی پست‌مدرن اصل هماهنگی ذاتی در طبیعت را که از قدیم آن همه ارجمند بود، زیر سؤال برده. باید بین نظریه پست‌مدرنیستی که عمدتاً مخمل نقد بوم‌شناختی است و بوم‌شناسی پست‌مدرن که رفته رفته به مرکز ثقل علمی آن تبدیل می‌شود فرق بگذاریم.

باری مباحث اصلی کتاب اینهاست: مسائل زیست‌محیطی را هم باید علمی بررسی کرد، هم فرهنگی. چون اینها مسائلی است که نتیجه تعامل معلومات بوم‌شناختی از طبیعت با تفسیر فرهنگی طبیعت است. این کار مستلزم تحقیقات بینارشته‌ای وسیعی است و پای خیلی چیزها را به میان می‌کشد: نظریه فرهنگی و ادبی، فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، تاریخ مطالعات زیست‌محیطی، و همین طور بوم‌شناسی. مطالعه و جوه بلاغی ما را به نوعی مدل قرائت فرهنگی مجهز می‌کند که با علائق سیاسی و اخلاقی گره خورده. هم تفسیر واقعی یا لغوی از طبیعت و محیط زیست را در نظر می‌گیرد، هم



مشکل نقادان بوم‌شناس این است که همیشه باید چشمی به راه‌های ساخت طبیعت از جهات فرهنگی داشته باشند، و چشمی دیگر به این مسئله که طبیعت واقعاً وجود دارد.

تفسیر مجازی یا سازه‌وار از آن را. تجزیه این مفاهیم یکپارچه به مجازها یا استعاره‌های تشکیل دهنده اصلی، توجه ما را به وجوه تاریخی و جغرافیایی و مضمونی گفتمان زیست‌محیطی جلب می‌کند و نشان می‌دهد که مجازهای زیست‌محیطی به راحتی می‌توانند مورد دخل و تصرف واقع شوند و در خدمت طیفی از علائق بالقوه متضاد درآیند. نقد بوم‌شناختی امکان تحلیل انتقادی مجازهای رایج در بحث‌های زیست‌محیطی را فراهم می‌کند و حتی شاید راه را باز کند که بتوانیم پیش‌بینی کنیم کدام مجازها بر فلان مخاطب در یک دوره تاریخی خاص تأثیر بهتری دارد. نقاد بوم‌شناس باید مواجهه با توده وسیع و پیچیده و متنوع بحران‌های بوم‌شناختی به کمک ابزارهای به ظاهر درپیتی تحلیل فرهنگی را ضرورتی اخلاقی و سیاسی تلقی کند، ولو اینکه مسائل مدام راه حل‌ها را تحت‌الشعاع قرار دهند.

این نوشته ترجمه فصل اول کتاب زیر است:

Greg Garrard, *Ecocriticism, The new critical Idom*, New York, Routledge, 2005

É d o u a r d



M a n e t



خاستگاه زیست‌محیطی روایات رستاخیزی

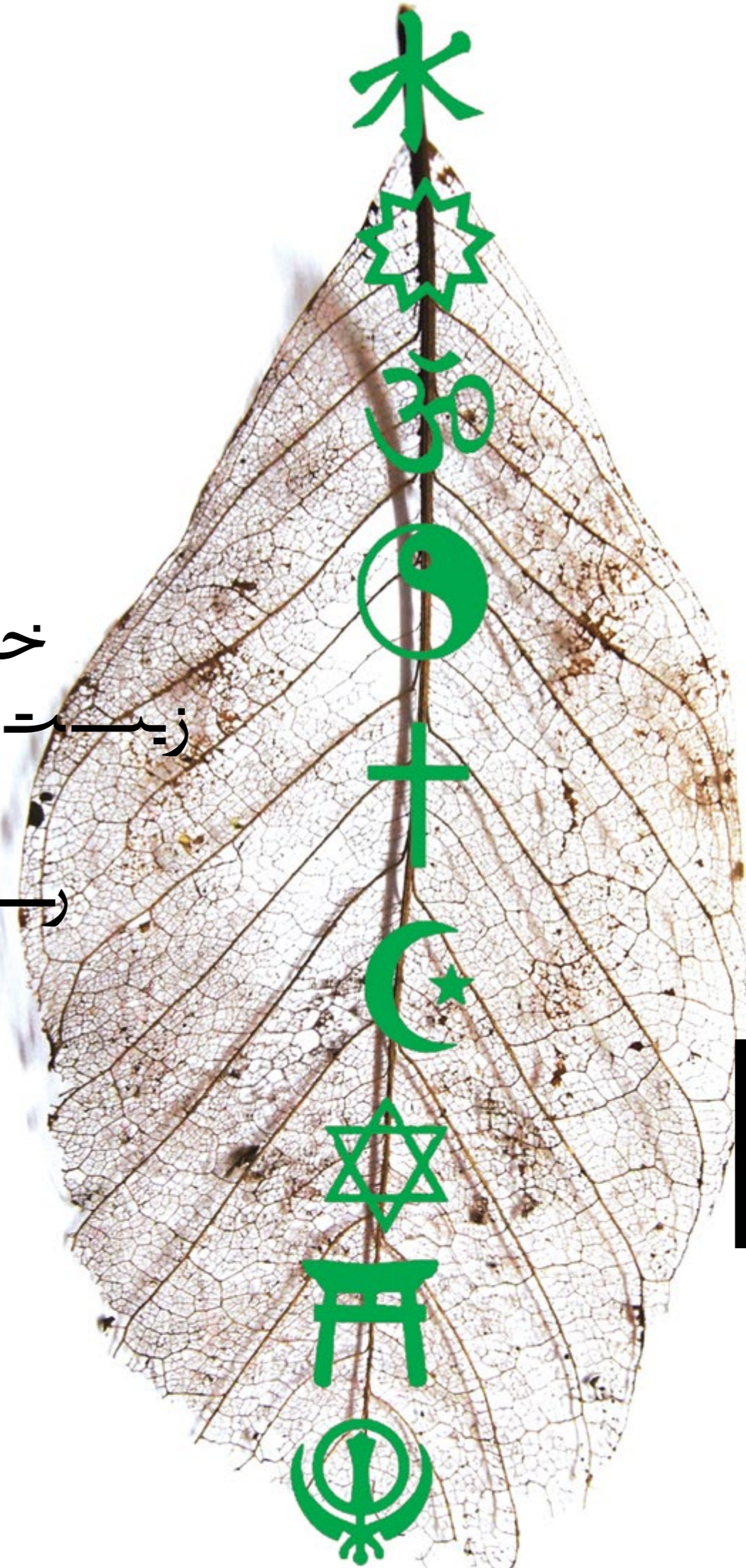
رتوریک^۱ پایان جهان، چه در ادبیات مذهبی چه در روایت‌شناسی سکولار، راهی است برای استدلال اخلاقی، با تأکید بر پیامدهایی که عملکرد کنونی انسان در پی خواهد داشت. آخرالزمان‌گرایی^۲ مشهورترین نوع روایت پایان جهان‌شناختی است که در ادیان و اسطوره‌های مختلف اغلب سامی و شبه‌سامی با آن آشنا هستیم. برخی از این «پایان‌ها» با دگرگونی‌ها و چه بسا ویرانی‌هایی در محیط زیست طبیعی جانداران و انسان‌ها همراه است. فراگیرترین نوع آخرالزمانی در فرهنگ عمومی جهانی نسخه مسیحی آن است که به نابودی جنگل‌ها و رودها و قطعی و بیماری و دیگر بلاهای زیست‌محیطی اشاره می‌کند. این تمثیل‌ها که اشارات مستقیمی به مسائل زیست‌محیطی دارند به برخی از محیط‌زیست‌گرایان^۳ کمک می‌کند که با بهره‌گیری از رتوریک پایان جهان درباره نابودی بشر به دست خود هشدار دهند. بیشترین تحقیقاتی که پیرامون موضوع آپوکالیپس، آخرالزمان، و مسائل محیط زیست در غرب شده است شامل روایت‌های مسیحی و نسبت آنها با محیط‌زیست‌گرایی مدرن است. رتوریک آخرالزمانی و آپوکالیپتیک در ادیان و اسطوره‌های غیرمسیحی هنوز چندان مطالعه نشده‌اند. در چارچوب مسیحیت که شباهت‌های زیادی با اسلام و یهودیت دارد، برخی پژوهش‌ها به این مسئله پرداخته‌اند که آیا راهیابی نگرش‌های آخرالزمانی مسیحی به گفتمان محیط زیست باعث تقویت آن می‌شود یا به انحراف و حتی تقابل با آن می‌انجامد. پاره‌ای دیگر از تحقیقات به مخالفت بنیادگرایان مسیحی با محیط‌زیست‌گرایی درباره ماهیت طبیعت برای انسان تا روز رستاخیز پرداخته‌اند. موضوع‌های دیگری نیز توجه پژوهشگران درباره نسبت آخرالزمان و محیط زیست را جلب کرده‌اند که بیشتر با حوزه‌های مستقلی چون مطالعات جنسیت، نقد ادبی و جامعه‌شناسی پیوند دارند. اما آنچه ما در این مقاله تلاش داریم بیشتر به آن بپردازیم یافتن «جایگاه» پرسمان محیط زیست درون مباحثه آخرالزمان‌گرایی دینی و سکولار خواهد بود. می‌خواهیم بدانیم چگونه دغدغه عمده حفظ محیط زیست می‌تواند تحت تأثیر رتوریک پایان جهان، چه در شکل دینی چه در شکل سکولار آن، قرار گیرد.

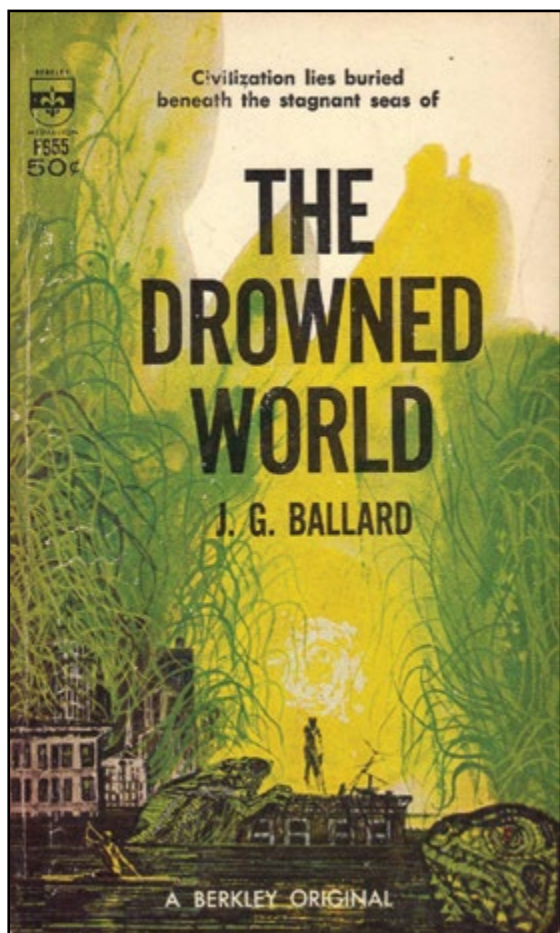
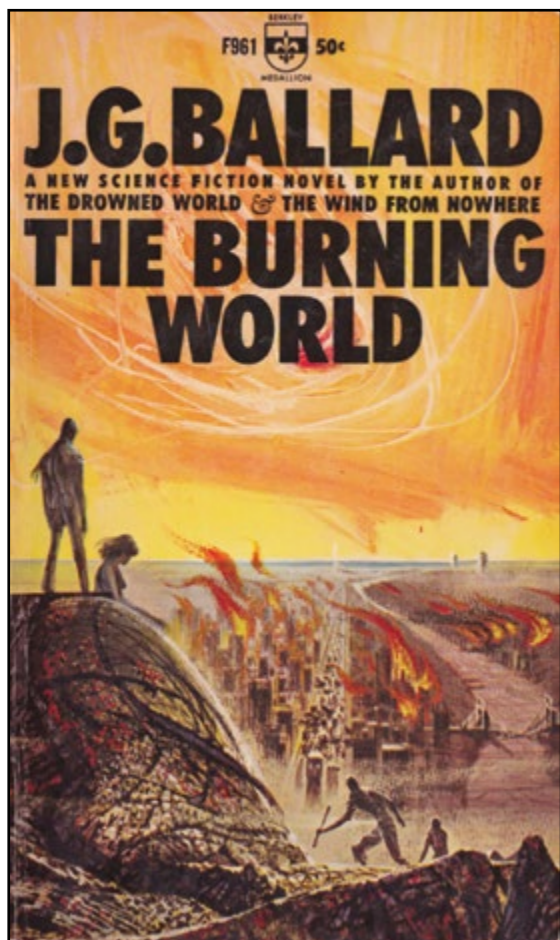
طبیعت به مثابه منبعی بی‌پایان:

رستاخیز علیه زمین گونه‌ای از تفسیر غیر اومانستی، غیر سکولار و در پاره‌ای موارد ظاهرگرایانه از متن‌های دینی ادیان ابراهیمی به این باور می‌انجامد که خداوند زمین را در اختیار بشر گذاشته است تا از نعمت‌های آن بهره‌مند شود و به فرامین خدا گوش دهد، اگر چنین نکند دچار خسران و عذاب الهی می‌شود. طبیعت صحنه آزمون انسان برای رستگاری ابدی است. انسان کوچک‌تر از آن است که خاک و اقیانوس‌ها و کوه‌هایش را به خطر اندازد. انسان وارد جهانی پر از نعمت می‌شود، از آن بهره می‌گیرد و آنجا خود را محک می‌زند. در کتاب پیدایش از عهد عتیق آمده است: انسان باید «زمین را اشغال کند و بر آن چیره شود؛ و بر ماهی دریایش و بر مرغان هوایش و بر هر ذویحیاتی بر زمین مسلط شود» (۱:۲۸). چنین تفسیری از برخی بخش‌های اسطوره آفرینش در کتاب پیدایش میان بنیادگرایان راست‌گرای مسیحی به حدی است که چیرگی بر طبیعت همچون یک فضیلت دینی ستایش می‌شود.^۴ از نظر آنان طبیعت برای نیاز انسان آفریده شده است و نباید برای آن وجود مستقلی در نظر گرفت. توجه به طبیعت، طیبیت‌گرایی، محیط‌زیست‌گرایی و مانند اینها در زمره «بت‌سازی از طبیعت» به شمار می‌رود. سن پل در نامه به رومیان گفته است نباید «بیش از خالق در خدمت و تکریم مخلوق بود.» (۱:۲۵)^۵ انسان بر جهان آمده است تا بر تمام نهادها و چیزهای «سکولار» و زمینی مسلط شود. آنها در خدمت انسان هستند و نباید به آنها بیش از سعادت اخروی اهمیت داد. انسان از سایر موجودات برتر است و باید بر آنها حکم‌فرمایی کند. در این تفسیر غیرسکولار از طبیعت، ما از آنجایی که از سوی خدا انتخاب شده‌ایم بر دیگر موجودات زنده و غیرزنده حق الهی داریم. چیرگی بر طبیعت حق الهی است.

وجه دیگر این تفسیر از متن‌هایی دینی که به آفرینش و آخرالزمان پرداخته‌اند «ضرورت نابودی طبیعت» در پایان جهان و زمان است. به عنوان نمونه، برخی بنیادگرایان مسیحی و گروه‌های نزدیک به آنان که حتی در میان اعضای ارشد حزب جمهوری‌خواه و سناتورها و نمایندگان این حزب در کنگره آمریکا حضور دارند بر این باورند که هشدارهای زیست‌محیطی اغلب بی‌اساسند. طبیعت در آخرالزمان نابود می‌شود و سرنوشت آن پس از روز آخر اهمیتی ندارد. مؤمنان واقعی روز پایان جهان رستگار می‌شوند و جهان نابود می‌شود. زمین مخلوق خداست و او خود می‌داند که تا روز پایانی با آن چه کند. رویداد اصلی این است که انسان در آخرالزمان با سعادت واقعی و بازگشت مسیح مواجه می‌شود. حتی کتاب‌های پرفروشی در این زمینه نوشته شده‌اند. از آنها می‌توان به مجموعه (Left Behind)^۶ اشاره کرد که در آن فاجعه واپسین همچون بخشی از بازگشت مسیح تصویر شده است. این روایت‌های آخرالزمانی و فرجام‌شناسانه^۷ در عمل پرسش اصلی محیط زیست یعنی نگهداری آن را بی‌اعتبار می‌دانند، چرا که چنین چیزی در کتاب مقدس نیامده است. از نظر کسانی که چنین تفسیری از آخرالزمان در ادیان دارند، سبزگرایی یا محیط‌زیست‌گرایی می‌تواند نوعی الحاد و بی‌توجهی به بصیرت الهی در آفرینش جهان تلقی شود. طبیعت را خداوند آفریده است و او خود می‌داند چگونه آن را حفظ کند. طبیعت آفریده لایزال و بی‌پایانی است که تنها به اراده خداوند نابود می‌شود و بشر در آن نقشی ندارد. آنها حتی اصطلاح «اکو-پاگان»^۸ به معنای کافران زیست‌بوم‌گرا را برای کسانی به کار می‌برند که در نهایت در اندیشه ایجاد یک حکومت سوسیالیستی سبز هستند. به باور این افراد، فعالان محیط زیست همانند هندوانه پوستی سبز اما درونی سرخ دارند. اشاره آنها به چپ‌گرایی سیاسی مرسوم میان فعالان محیط زیست است. از نظر این افراد سبزها جایگزین کمونیست‌های سابق شده‌اند و تلاش آنها برای احیای محیط زیست پوششی برای برنامه‌های سیاسی آنهاست.

درباره بحران‌های زیست‌محیطی از جمله گرم شدن زمین و بالا رفتن سطح آب اقیانوس‌ها که گفته می‌شود دخالت انسان در آن مؤثر است، این گروه‌ها اعتقاد دارند که این بلاها همانند طوفان نوح مجازات‌های الهی برای گناهان بشر هستند. گرم شدن



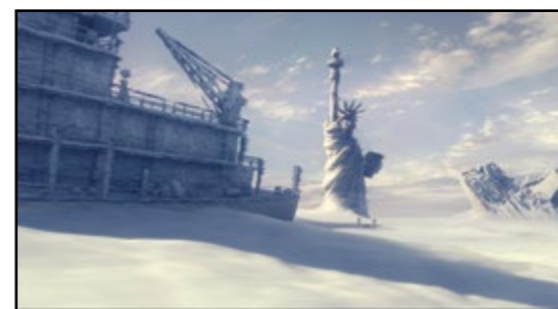


باید با فاجعه مواجه شود. برای نمونه، در جهان غرق‌شده بالارد آفتاب سوزان یخ‌های قطب را آب می‌کند و شهرهای مهم جهان زیر آب می‌رود و تالاب‌های استوایی شکل می‌گیرند. تمام تلاش دانشمندان برای حل این مشکل است. در این روایت‌ها، تصویری آخرالزمانی که در کتاب‌های مقدس و اسطوره‌های کهن دیدیم به شکل دیگری ترسیم می‌شوند. برخی از محیط‌زیست‌گرایان از این نوع طرح مشکل انتقاد می‌کنند. دلایل آنان متعدد است. یکی از دلایل آنها این است که رتوریک پایان جهان مردم را به تقدیرگرایی مذهبی عادت می‌دهد و مسئولیت‌های فردی را در آنها نادیده می‌گیرد. این منتقدان می‌گویند «آخرالزمان‌گرایی زیست‌محیطی» شاید برای نشان دادن ابعاد فاجعه‌ای که در نتیجه خطاهای روزمره بشر رخ می‌دهد مفید باشد، اما به آنها نمی‌گوید چه کار باید بکنند. آنها به انتظار فاجعه‌ای می‌نشینند که می‌دانند در بروز آن سهم دارند، اما برای آن کار چندانی نمی‌کنند. روایت‌های شبه‌مذهبی آخرالزمانی هم‌زمان تقدیرگرایی نهفته در تصمیم خداوند برای پایان جهان را با خود وارد ذهن مردم می‌کند. دلیل مخالفت دیگر آنها، دور کردن افکار عمومی از دستاوردهای علم و تشویق آنها به سوی رمانتیسیسم مذهبی است.

اما همه فعالان محیط زیست با این نقدها موافق نیستند. روایت‌هایی که بر مهار بحران پیش یا حتی پس از پایان رستاخیزی دلالت دارند می‌توانند در برابر نقد تقدیرگرایی یا تراژیک‌اندیشی مذهبی قابل دفاع باشند. نمونه «نظریه گایا»^{۱۳} بر این باور است که زمین در نهایت می‌تواند از خود محافظت کند و بدبینی و تقدیرگرایی در مسائل محیط زیستی جایی ندارد. در این میان، گفتمان آخرالزمانی نوعی تأکید بر خطری است که ممکن است در آینده نه چندان دور روی دهد، اما در نهایت ما می‌توانیم بر آن فائق آییم. این نوعی هشدار درباره آینده زمین است که با تقدیرگرایی مذهبی و انفعالی تفاوت دارد.

نوع دیگری از کاربرد رتوریک رستاخیزی در مسائل زیست‌محیطی باور به «پایان جهان صنعتی» است. برخی از محیط زیست‌گرایان معتقدند که صنایع جهان را آن قدر آلوده خواهند کرد که در نتیجه بشر تصمیم می‌گیرد از خیر منافع آن بگذرد و به طبیعت و به گذشته خود بازگردد. البته این اتفاق به خودی خود نمی‌افتد. این دسته از فعالان محیط زیست به شیوه‌های مقاومت از جمله لابی، تأثیر بر سیاست‌مداران و اعتراض‌های مدنی اشاره می‌کنند. آنها بر این باورند که پیش از آنکه جهان صنعتی جهان را به محیطی غیر قابل زیست بدل کنند، ما باید دست به کار شویم و بحران را مهار کنیم. این رویکرد «مهارگرایانه»^{۱۴} همراه با نوعی ایده آخرالزمانی از آینده زمین تحت تسلط انسان مدرن است.

نمونه دیگری از فعالان محیط زیست که از گفتمان رستاخیزی بهره می‌برند ویکان‌ها^{۱۵} هستند. ویکا که نوعی کیش نوپاگانی غربی است بر ارزش بالای طبیعت تأکید دارد. ویکان‌ها که باورهای هزاره‌گرایانه‌ای دارند اعتقاد دارند خدای زمین در آینده انسان‌ها را برای ستم به طبیعت مجازات خواهد کرد. برخی محققان اعتقاد دارند این باور شکلی از معنوی‌سازی نظریه‌های مبتنی بر واکنش طبیعت علیه خطرات پیش رو از جمله «نظریه گایا» است.^{۱۶} در انتقامی که گایا خواهد گرفت طبیعت علیه عواملی که تهدیدش کرده‌اند مقاومت خواهد کرد و اثر آنها را از بین خواهد



زمین تقدیر الهی و اراده خداوند است. بحران‌های زیست‌محیطی همانند بلایای طبیعی همچون سیل و طوفان و زلزله تنبیه الهی هستند. هر آنچه بر سر انسان می‌آید ناشی از گناهان و خطاهای اوست، نه بی‌توجهی او به محیط زیست. انسان توانایی گرم کردن زمین یا تغییر سطح اقیانوس‌ها یا تخریب گسترده خاک و منابع آبی بی‌پایان را ندارد. انسان همچون یک استعمارگر از منابع طبیعی استفاده می‌کند و اگر نقصان و کمبودی مشاهده شد باید به دنبال گناهان انسانی در برابر خداوند بود، نه دلایلی که از نظر مذهبی‌های افراطی ناشی از علم محدود بشر است. دانش و علم در مقابل بصیرت‌های کتب مقدس نمی‌تواند راه حلی برای بحران‌ها بیابد. اگر اراده خداوند بر این بوده که طبیعت علیه انسان طغیان کند، باید عامل آن را در کردار بشر در مقابل وظایف دینی‌اش جست.

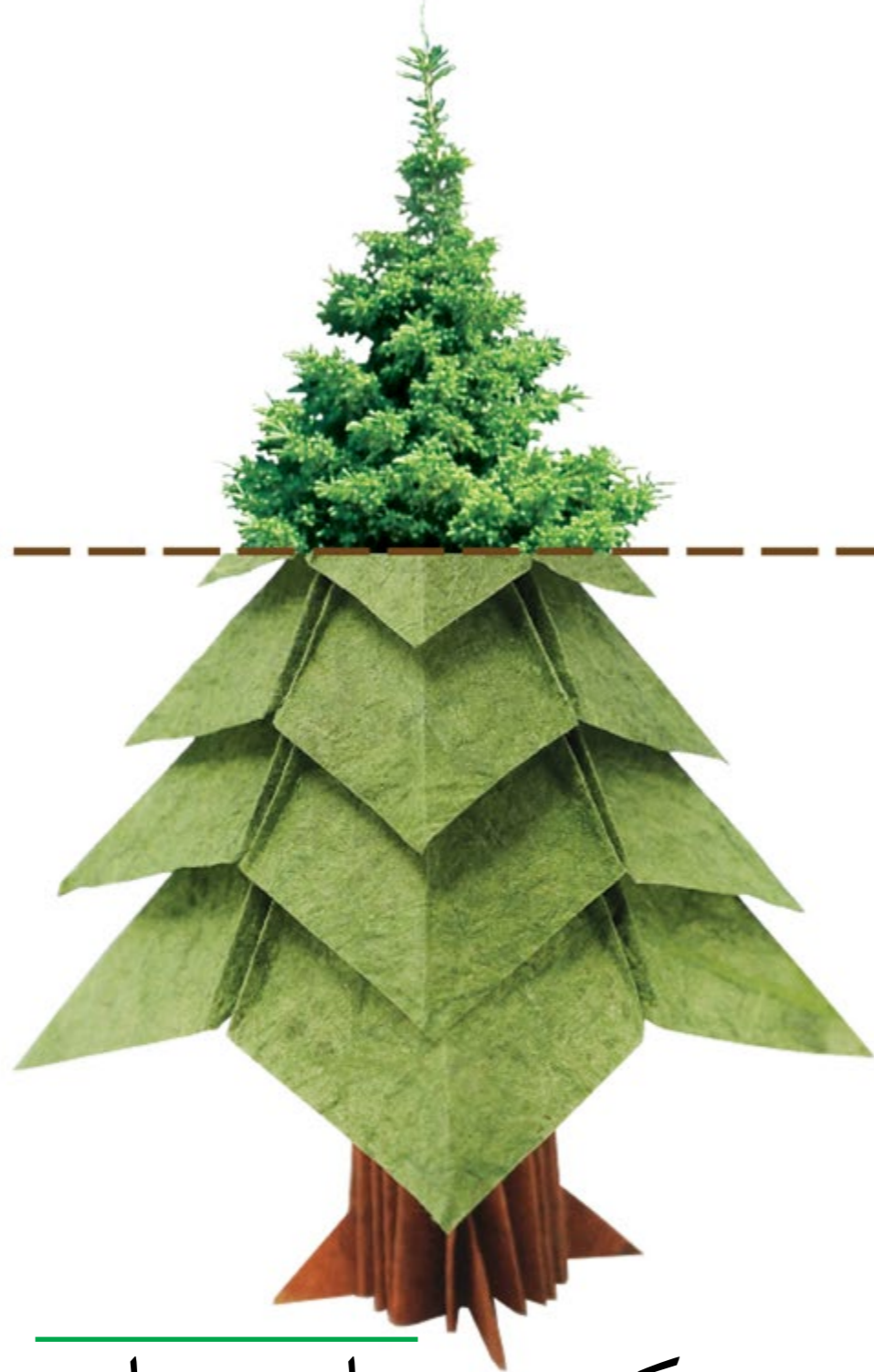
البته باید تأکید کرد در کشورهای غربی که این مسئله بیشتر محل اختلاف است، به این دلیل که دغدغه‌های محیط زیستی بیشتر اهمیت دارند، لزوماً همه افراد مذهبی، حتی میان آنها که بر اساس تعالیم کتب مقدس زندگی می‌کنند، مخالف محیط‌زیست‌گرایی نیستند. برای نمونه، برخی محیط‌زیست‌گرایان مذهبی در آمریکا به بخش‌هایی از کتاب پیدایش ارجاع می‌دهند که می‌گوید: «خداوند کسانی را که زمین را نابود می‌کنند نابود خواهد کرد.» (۱۱:۱۸) در میان آنها اصطلاحی به نام «مراقبت از آفرینش»^{۱۷} وجود دارد که بر وظیفه دینی مسیحیان در برابر طبیعت تأکید می‌کند. این افراد خود محیط‌زیست‌گرایی می‌دانند که از جریان‌های چپ-لیبرال متمایزند. این افراد که اغلب به حزب جمهوری‌خواه نزدیکند تلاش می‌کنند در تصویب قوانین زیست‌محیطی فعال باشند.

ایده آخرالزمان به سود محیط‌زیست‌گرایی

اما مدافعان مذهبی محیط‌زیست‌گرایی فقط دسته اخیر نیستند. مهم‌ترین کاربرد رتوریک مذهبی در دفاع از محیط زیست رتوریک آخرالزمان برای توصیف «پایان جهان سبز» است. رمان‌ها و فیلم‌های متعددی در چند دهه اخیر تمام شدن آب، تخریب منابع طبیعی و به طور کلی نابودی محیط زیست را تصویر کرده‌اند. برخی از این آثار روایی^{۱۸} و داستانی^{۱۹} درباره لحظه ویرانی محیط زیست و برخی از آنها جهان پس از این ویرانی را به تصویر کشیده‌اند. دسته نخست را «آخرالزمانی» یا «رستاخیزی» و دسته دوم را «پسا-رستاخیزی» می‌نامند. جهان غرق‌شده (۱۹۶۲) و جهان سوزان (۱۹۶۴) نوشته چی. جی. بالارد، مرگ گیاهان (۱۹۹۵) نوشته جان کریستوفر و حکایت بزرگر (۱۹۹۳) نوشته اکتاویا باتلر از رمان‌های مشهوری رستاخیزی و پسا-رستاخیزی با موضوع محیط زیست هستند. در میان فیلم‌های مشهور می‌توان به اینها اشاره کرد: دنیای آب (۱۹۹۵) ساخته کوین رینولدز، روز پس از فردا (۲۰۰۴) ساخته رونالد امریش، آواتار (۲۰۰۹) ساخته جیمز کامرون و مکس دیوانه: جاده خشم (۲۰۱۵) ساخته جرج میلر.^{۲۰}

طرح روایی آخرالزمانی در بحران‌های زیست‌محیطی یا بدین گونه است که طبیعت به دلایلی نه لزوماً انسانی دچار مخاطره جدی می‌شود و انسان سعی می‌کند به نحوی معضل را حل کند، یا بدین گونه است که کاری از دست انسان ساخته نیست و

برجایار و بریادار زمین



برد. آنان با افزودن آیین‌ها و مناسک پاگانی از جمله استفاده از گیاهان دارویی، مراقبت از بدن و انرژی‌های آن سعی می‌کنند هماهنگی خود را با طبیعت حفظ کنند.

آخرازمان‌گرایی فقط محدود به برخی گروه‌های فعال محیط زیست نیست. به طور کلی، تصور «بحران فزاینده و وسیع» تلویحا نوعی کاربرد رتوریک رستاخیزی در گفتمان زیست‌محیطی است. برای نمونه ال گور، فعال مشهور محیط زیست، در کتاب زمین در تعادل (۱۹۹۲) با شواهد علمی بر ذاتی بودن فاجعه محیط زیستی تأکید می‌کند. او از خطر بزرگ تمدن صنعتی برای زیست‌بوم زمین و آینده تیره و تار آن می‌گوید و در این باره می‌نویسد: «ما چه فهمیده باشیم چه نه، اکنون درگیر نبردی حماسی برای اصلاح تعادل زمین هستیم و ورق در این نبرد وقتی برمی‌گردد که اکثریت مردم به اندازه کافی بر اثر یک حس مشترک خطر اضطرابی بیدار شده باشند و به یک تلاش دسته‌جمعی بپیوندند»^{۱۳}. این «نبرد حماسی» چیزی جز یک نبرد حیاتی و حساس برای جلوگیری از فاجعه بزرگ نیست. اگر مردم بیدار نشوند و به فاجعه نیندیشند زمین یعنی محل زندگی ما دچار مخاطره جدی می‌شود. ال گور در واقع از رتوریک حماسی پایان برای تأکید بر یک اضطراب همگانی استفاده کرده است. او از روایت حماسی بهره می‌گیرد تا تراژدی پایان زمین را برای ما تصویر کند. عنصر روایت کمک می‌کند تا ما با واقعیت روبرو شویم و آن را لمس کنیم.

آپوکالیپتیسیم زیست‌محیطی به مثابه نوعی روایت تراژیک به نوعی در میان اغلب گفتمان‌های محیط زیست وجود دارد و نمی‌توان آن را با تقدیرگرایی برابر دانست. اگر ما برای نمونه در «مکاشفه یوحنا» شاهد نابودی دریاها و کوه‌ها و جنگل‌ها برای ظهور و بازگشت مسیحا هستیم، در گفتمان رستاخیزی سکولار نیز با نابودی طبیعت بر اثر خطای انسان مواجه‌ایم. از چشم‌انداز زندگی روزمره که همه چیز سر جای خود است و کار می‌کند، کوه‌ها و دریاها و جنگل‌ها و آب هستند و نظم بر طبیعت حکمفرماست، صبح بیدار می‌شویم و شب می‌خوابیم، همه چیز عادی است، میان بالای زیست‌محیطی در روایت سکولار و بالای آخرت‌شناسانه دینی تفاوتی وجود ندارد. هنگامی که طوفان می‌آید باید از خود پرسیم که این نتیجه کدام گناه ماست؟ تغییر آب و هوا یا گناهان بشری؟ رتوریک رستاخیزی کمک می‌کند وضعیت حال را در ذهن خود معلق کنیم و به جهان آشفته و ویرانی بیاندیشیم که در آن یا آب نیست، یا همه جا زیر آب فرو رفته، از سموم صنعتی می‌میریم، خاک‌ها از بین رفته‌اند و نمی‌توان کشاورزی کرد. ما تنها پیامد عملکرد خود را تخیل می‌کنیم.

محمد ایزدی

پانوشته‌ها:

۱- ریتوریکا (Rhetorica)، هنر سخنوری اقناعی، استفاده از هنرهای زبانی برای اقناع مخاطب در انجام کاری یا پذیرش اندیشه‌ای.

2. apocalypticism
3. environmentalism
4. Cf. Maltby, Paul. "Fundamentalist Dominion, Postmodern Ecology" in *Ethics and the Environment*, Vol. 13, No. 2 (Fall, 2008), pp. 141-119.
5. *Ibid.*, p. 120.
6. LaHaye, Tim, and Jerry B. Jenkins. *Left Behind Complete Set, Series 12-1*. Tyndale. 1991.
7. eschatological
8. eco-pagan
9. Creation Care
10. narrative
11. fictional

12. تاکنون این رمان‌ها به فارسی ترجمه نشده‌اند. عنوان انگلیسی آنها به ترتیب چنین است:
13. Gaia hypothesis
14. avertive (apocalypticism)
15. Wiccans
16. Veldman, Robin Globus. "Narrating the Environmental Apocalypse", in *Ethics and the Environment*, Vol. 17, No. 1 (Spring 2012), pp. 23-1, p. 7.
17. Gore, Al. *Earth in the Balance: Ecology and the Human Spirit*. 1992, Boston: Houghton Mifflin Company, p. 269.

وضعیت کشورهای چهار

از منظر پایداری زیست‌محیطی

اعظم بهرامی

هر سال دانشگاه ییبل (۱) به سفارش و زیر نظر سازمان جهانی شبکه اطلاعات زمین (CIESIN)، گزارش شاخص عملکرد محیط زیستی کشورها با محوریت مدیریت در بخش‌های مختلف محیط زیست را تهیه و تنظیم می‌کند. این نوشتار سعی دارد با استناد به جزئیات نحوه تقسیم‌بندی و اولویت‌بندی بر پایهٔ این شاخص و نیز سند توسعهٔ پایدار جهانی، همچنین با بررسی گذرایی بر برخی آمار منتشر شده در سایت‌های سازمان جهانی برنامه و توسعه و سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد (فائو) شرح کوتاهی بر شرایط کلی مناسب‌ترین و نامناسب‌ترین کشورهای جهان از نظر رابطه توسعهٔ پایدار با شرایط سیاسی و اقتصادی آن کشورها ارائه دهد.

نتایج ثبت شده به سال ۲۰۱۶ مربوط است. هدف این سازمان آرشیو و تسهیل دسترسی به اطلاعات و حمایت از پروژه‌هایی جهانی است که هدفشان ارائه درکی درست از تعامل انسان و طبیعت است؛ همچنین در اختیار قراردادن اطلاعات مورد نیاز برای اتخاذ تصمیمات علمی و مدیریتی با توجه به نیازسنجی عمومی و علمی جوامع مختلف، البته در حوزه های غیر وابسته به دولت‌ها. گفتنی است مجمع جهانی اقتصاد (World Economic Forum) نیز یکی از حامیان و مجریان این رتبه‌بندی سالانه بین‌المللی است.

این شاخص چیست؟

شاخص مورد نظر معروف است به شاخص اپی^۱ (The Environmental Performance Index) EPI. این شاخص عملکرد کشورها را در دو حوزه اصلی حفاظت از سلامت انسان و حفاظت و احیای اکوسیستم، با ۲۰ فاکتور ملی– محیط زیستی متفاوت می‌سنجد. معیارهای سنجش و روش‌های ارزیابی متناسب با اهداف سازمان جهانی توسعه پایدار وضع و اجرا می‌شوند. این معیارها در پانزده سال اخیر بازنگری و به‌روزرسانی شده‌اند. این رتبه‌بندی امتیازی رقابتی به کشورها نمی‌دهد، بلکه چهارچوبی علمی ایجاد می‌کند که کشورها بتوانند وضعیت توسعهٔ محیط زیستی خود را با همسایگان و کشورهای مشابه خود مقایسه کنند و هر ساله میزان رشد خود را محک زنند. علاوه‌براین به سازمان‌های جهانی کمک می‌کند تا اطلاعات روزآمدی را درباره برخی کشورها به شکل ساده و مختصر شده در دسترس و نظر عمومی قرار دهند. هر ساله به بخشی از این شاخص اهمیت ویژه داده می‌شود. در سال ۲۰۱۶ اقدامات کشورها در توسعه کشاورزی پایدار، حفظ گونه‌های متفاوت گیاهی و تنوع حیات وحش در کانون توجه قرار داشت؛ همچنین شاخص‌هایی از آلودگی هوا به گازهای بسیار سمی که یکی از مشکلات جدی سال‌های اخیر زمین است.

خلاصهٔ نتایج جهانی سال ۲۰۱۶ و طبقه‌بندی فاکتورها:

نتایج سال ۲۰۱۶ این شاخص در بسیاری موارد شبیه نتایج به دست آمده در سال ۲۰۱۵ است. به طور خلاصه می‌توان گفت فنلاند در بالاترین نقطه ایستاده است. سوئد، دانمارک، و اسلوونی در جایگاه‌های بعد قرار دارند. رتبه بالای فنلاند ناشی از تعهد اجتماعی بسیار بالای این جامعه نسبت به محیط زیست و موضوعات مرتبط با آن است. فنلاند کشوری عاری از کربن است و برای رشد ظرفیت‌های محیط زیستی خود تا سال ۲۰۵۰ چشم انداز و اهداف مشخصی دارد. این کشور آهنگ آن دارد که تا ۲۰۲۰ سالانه ۳۸٪ از انرژی خود را از طریق منابع تجدیدپذیر و انرژی‌های پاک تولید کند. در حال حاضر این کشور دو سوم انرژی برق شبکه ملی خود را از طریق منابع تجدیدپذیر یا انرژی هسته‌ای تأمین می‌کند. در سوی دیگر جدول سومالی در آخرین رتبه (یعنی ۱۸۰) قرار دارد و پس ازبه ترتیب اریتره، ماداگاسکار، نیجر و افغانستان هستند. نکته قابل توجه آن است که تمامی این کشورها گرفتار ضعف حکومت مرکزی و جنگ‌های طولانی میراثی هستند. اما یک سوم انتهای این رتبه‌بندی کشورهایی هستند که مشکلات آنان بسی فراتر از برنامه‌ریزی برای توسعه پایدار است. این کشورها که بیشتر در جنوب آسیا و آفریقا قرار دارند، در مدیریت و حفظ منابع و کیفیت سلامت و زیست شهروندان خود گرفتار مشکلاتی جدی هستند که موضوعی گسترده‌تر از توسعه محیط زیست محور و سازگار با اقلیم است.

به طور کلی و بر اساس جغرافیا می‌توان چنین نتیجه گرفت که کشورهای اروپایی و شمال آمریکا وضعیت بهتری در این شاخص دارند، اما در دههٔ‌اخیر به سختی دستاوردهای بزرگ و قابل ذکر به دست آورده‌اند، درحالی‌که برخی از کشورهای آفریقایی در این زمان در حوزه سلامت شهروندان و سرمایه‌گذاری در حوزه آب و بهداشت و انرژی رشد چشمگیری داشته‌اند. به این ترتیب در شاخص‌های انرژی و سرمایه‌گذاری و سیاست سبز عملکرد قابل قبولی داشته‌اند.

فاکتورهای شاخص و روش‌های اندازه‌گیری:

فاکتورها بر اساس شاخص‌های مؤثر در توسعهٔ پایدار (بخش مرتبط با محیط زیست)، ارائه شده به وسیله سازمان جهانی توسعه پایدار و سازمان جهانی مدیریت محیط زیست انتخاب شده‌اند. مجموعه اعداد بررسی و ارائه شده در اینفوگرافی کشورها به دو روش «آرشیو و منابع بین‌المللی معتبر» و یا روش «رصد و اندازه‌گیری داده‌ها» به دست آمده‌اند. در شیوهٔ «اندازه‌گیری و رصد» برخی داده‌های لازم (مانند میزان آلودگی هوا و پوشش جنگلی) از طریق ماهواره پایش شده‌اند و بعضی از آنها (مانند سلامت آب و کشاورزی که سالیانه از طریق سازمان‌های بین‌المللی مانند فائو ارائه و ثبت و ضبط می‌شوند) از طریق مجموعه اعداد ارسال شده به بانک‌ها و لابراتوارها به دست آمده است.

همچنین مدل‌های پیشرفته موجود در حوزه اقلیم و انرژی به کارشناسان و محققان کمک می‌کند تا بتوانند بر اساس داده‌های موجود برآوردهای کوتاه و یا میان‌مدتی را ارائه کنند، مانند میزان تولید یا کاهش کربن و یا الگوی زیست حیات وحش و یا کاهش زیست دربایی مناطق مختلف جهان. با داشتن متغیرهای لازم و مؤثر بر این فرایندها و تغییرات می‌توان الگویی برای بهبود یا بدترشدن شرایط آن منطقه جغرافیایی ارائه کرد.

موضوع مهم دیگر، در یک ملاک مقایسهٔ منطقی و معنادار قرار دادن کشورهاست. مثلاً اینکه وضعیت ماهیگیری و شیلات چطور برای یک کشور آفریقایی و صحرایی می‌تواند ملاک باشد؟ به بیان روشن‌تر، چگونه می‌توان نقش جغرافیا و اقلیم،

توسعه‌یافتگی و یا درحال توسعه بودن یک کشور را در بررسی فاکتورهای محاسبه شده لحاظ کرد؟ چنین مواردی در این شاخص وزن سنجی و لحاظ شده‌اند.

ابتدا نتیجه نهایی

هیچ‌کدام از کشورهای فنلاند، ایسلند، دانمارک و اسلووانی در شاخص‌های مشابه اندازه‌گیری شده در سال ۲۰۱۴ جزء پنج کشور نخست نبودند، اما در این سال جزء ده کشور برتر جهان هستند.^۲ اعداد و آمارها به روشنی نشان می‌دهند کشورهایی که شهروندان آنها برای متعهد کردن دولت‌ها و به قدرت رساندن سیاست‌مداران متعهد به اهداف زیست محیطی تلاش کرده‌اند، توانسته‌اند به صدر جدول بیایند. در این میان افت وضعیت سوئیس قابل توجه است. این کشور حتی در میان ده کشور نخست نیز نیست، و به علت مشکلات در سامان‌دهی آلودگی هوا به رتبه ۱۶ جهانی سقوط کرده است. از دیگر کشورهایی که به علت بی‌توجهی به بخش‌هایی از محیط زیست و تمرکز بر بخش دیگر، (با وجود توسعه پایدار و داشتن رتبهٔ الا در بخش‌هایی مانند انرژی و آب) در مجموع افت کرده‌اند آلمان و کره جنوبی هستند.

تقسیم کشورها بر اساس قاره‌ها و چیدن کشورها بر اساس رتبه‌شان نیز نتایج مهمی را نشان می‌دهد. مثلاً در میان کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا بهترین رتبه از آن اسرائیل است،^۳ در حالی‌که در جدول کلی رتبهٔ ۵۰ است. اما تمام کشورهای اروپایی در شمار ۵۰ کشور اول جهان هستند. کشورهای اقیانوسیه و شرق آسیا، با وجود غنای منابع طبیعی و توسعه‌یافتگی نسبی، رتبهٔ چندان بالایی در این جدول ندارند. در ۲۰ رتبه پایین جدول نام ۱۶ کشور آفریقایی دیده می‌شود. کشورهایی مثل آمریکا و کانادا نیز وضعیت تقریباً ثابتی در جدول‌های سالیانه دارند.

استثناهای کوچک و مهم

با برآورد رابطه سرانه تولید ناخالص ملی و ترکیب آن با رتبه‌بندی کشورها در این شاخص با نکات جالبی مواجه می‌شویم. این نمودار نشان می‌دهد که کشورهای برخوردار از منابع مالی بیشتر و پایدارتر، بهتر می‌توانند شاخص‌ها را بهبود دهند و مدیریت کنند. اما همواره این طور نیست. مثلاً هند و چین هر در شاخص GDP (که درآمد خالص تولید ملی را نشان می‌دهد) در مقایسه با کشوری مثل سومالی وضعیت خوبی دارند، باین‌حال رتبهٔ آنها در این شاخص‌ها مطلوب نیست. پس عوامل دیگر مانند سیاست حکومت مرکزی، نیز سرمایه سیاسی و فرهنگی کشورها مهم و مؤثرند. اما در همین شاخص‌ها آنجا که با سرمایه‌گذاری مستقیم دولت و تأسیس زیرساخت‌های مناسب، توسعه تأسیسات لازم برای تأمین آب سالم و انرژی مواجهیم ثروت و وضع اقتصادی آن کشور اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. اینجا نیز کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه مستثنی هستند. رتبهٔ آنها در بخش شاخص انرژی و اقلیم بالاتر از ۹۵ است و مطابق داده‌های سازمان جهانی انرژی بالاترین سوبسیدها را برای سوخت‌های فسیلی می‌پردازند. به بیان دیگر، آنان منابع نفت و گاز را به منزلهٔ سرمایه‌ای برای توسعه پاک و محیط زیست محور نمی‌انگارند. حتی در بخش سلامت (که مستقیماً به سیاست‌ها و سرمایه‌گذاری دولت‌ها در حقوق شهروندی و نظارت و کنترل کیفی زندگی شهروندان مرتبط است) نیز شرایط بد یا بسیار بدی دارند. گاهی در بهترین حالت‌بالای ۹۰ هم می‌رسند؛ ولی گاهی حتی با کشورهای آفریقای مرکزی هم‌ترازند. کشورهای گروه ۲۰ که از قدرتمندترین کشورهای اقتصادی جهانند و نزدیک به ۸۵٪ گردش مالی جهان را در اختیار دارند، نیز با دادن سوبسید و کمک‌های دولتی به توسعه و گسترش استفاده از انرژی‌های فسیلی کمک می‌کنند. نمودار۴ نشان می‌دهد که چین چگونه به‌رغم همه مشکلات زیست محیطی که دارد و یا بر دوش جهان نهاده، همچنان در میان گروه ۲۰ بیشترین مقدار سوبسید برای انرژی‌های فسیلی را می‌پردازد.

بهار خاموش

۱– اثرات فاکتورهای زیست محیطی بر بهداشت و سلامت:

در سال ۲۰۱۳ برابر ۲٪ مرگ و میرها ناشی از نوشیدن آب ناسالم بود، یعنی مرگ نزدیک به ۱.۵ میلیون نفر. درحالی‌که هوای بد عامل اصلی مرگ ۱۰٪ از ساکنان زمین بود، معادل ۲.۲۵ میلیون نفر. توسعهٔ قتصادی در جهان به بهبود وضعیت محیط زیست انجامیده، اما در بیشتر مناطق با افزایش عوامل بیماری و در خطر مرگ قرار دادن شهروندان ارتباط مستقیم دارد. مثلاً کشورهای ثروتمندتر شرایط سلامت و دسترسی به آب



را در کشورهای خود بهبود داده‌اند، اما با افزایش موتور و ماشین و ورود سازه و ساختمان و کارخانه و توسعه شهرها هوا را به شدت آلوده کرده‌اند. بنابراین مرگ ناشی از آلودگی هوا به شدت و به شکل پیوسه رو به افزایش است. در سال ۲۰۱۳ یک خبرنگار سابق تلویزیون چین مستند «بهار خاموش» را ساخت که از رابطه مرگومیر زودرس در برخی مناطق چین و رابطه آن با آلودگی هوا (خصوصاً آلودگی مربوط به سموم کشاورزی) سخن می‌گفت. البته این فیلم بسیار زود از سایت این خبرنگار حذف شد، اما با میلیون‌ها بیننده تنها در یک هفته، نگاه جهان را نسبت به تأثیر توسعه اقتصادی بدون در نظر گرفتن محدودیت‌های طبیعت جلب کرد. در واقع برای توسعه یک منطقه باید ظرفیت‌های آن اقلیم را در طول تاریخ در نظر داشت. ظرفیت طبیعت در پذیرش تخریب و ویرانی نامحدود نیست و اگر آدمیان هزینه‌های توسعه پایدار را در محاسبات اقتصادی پروژه‌ها لحاظ نکنند، طبیعت آنان را متوقف خواهد کرد.

شاخص ERE با توجه به هزینه اقتصادی توسعه و شیوع بیماری‌های مزمن یا پرهزینه و ناتوانی افراد و یا مرگ آنها، رابطه و تأثیر مرگومیر و عوامل محیطی ناشی از پیشرفت و توسعه غیر پایدار را محاسبه می‌کند و در نهایت نشان می‌دهد که خطر این عوامل با دخالت فاکتورهای فیزیکی افراد چقدر است. این اندازه‌گیری هر پنج سال یکبار انجام می‌شود (۱۹۹۰ - ۲۰۱۳) و نشان می‌دهد خطر سلامت شهروندان هر کشور در چه حد است و رتبه هر کشور میان صفر تا صد، چند است. در این رتبه‌بندی آب سالم و بهداشت عمومی نقش مهمی دارد. اما همین آمارها نشان می‌دهند که حتی با وجود توسعه آشکار بهداشت و سلامت و فناوری و دارو تعداد مرگومیرهای زودرس از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۳، ۶٪ رشد داشته است.

روند جهانی

گرچه ۱۴ کشور (از جمله بروئنی، ونزوئلا، امارات متحده عربی و کویت) در زمینه بهبود کیفیت سلامت و بهداشت افت کرده‌اند، اما در مجموع در کشورهای جهان، آسیب‌های ناشی از مشکلات آلودگی آب و هوا روندی نزولی داشته است. به بیان دیگر اوضاع رو به بهبود است. کشورهای خاورمیانه (حوزه خلیج فارس) علی‌رغم تفاوت اقتصادی بارز، امنیت نسبی داخلی و شرایط جغرافیایی بهتری که نسبت به بسیاری از کشورهای شمال و مرکز آفریقا دارند، در شاخص‌های زیادی الگوی رفتاری مشابه این کشورها از خود نشان می‌دهند.

مورد قابل توجه دیگر آمار بالای مرگ‌ناشی از تصادفات است که خطر زندگی را در کشورهای



مانند لیبی، ایران، عربستان سعودی به قدری بالا برده که با آمار مرگ در اثر بیماری‌های ناشی از آلودگی‌های زیست‌محیطی رقابت می‌کند. در ده سال اخیر از نظر امنیت جاده‌ای این کشورها به طور میانگین ۷٪ بدتر شده‌اند. استرالیا بهترین کشور در این شاخص است درحالی‌که برخی از کشورهای نخست جدول مانند فرانسه و اسپانیا و مالت در حوزه توسعه سلامت و بهداشت رتبه چندان رضایت‌بخشی ندارند، ایران در میان ۱۸۰ کشور جهان در شاخص سلامت و بهداشت رتبه ۱۰۹ را دارد. نمودار شماره ۴ وضعیت ایران را در دیگر شاخص‌ها نیز نشان می‌دهد.

قاتل خاموش

۲- شاخص کیفیت هوا:

بیش از سه میلیارد نفر، یعنی نیمی از جمعیت جهان در کشورهایی با هوای ناامن زندگی می‌کنند. مطابق استاندارد سازمان جهانی محیط زیست، وجود ۱۰ میکروگرم بر متر مکعب آلاینده در هوا به معنای «ناسالم» بودن آن است. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت ۵۰٪ جمعیت شرق آسیا و خاورمیانه و اقیانوسیه هوایی ناسالم را تنفس می‌کنند. در هند و چین و نپال این آمار به ۷۵٪ می‌رسد. حتی کشورهای توسعه‌یافته نیز از آلودگی مصون نیستند. پاریس و پکن نمونه این آلودگی و غبار هستند. در اروپا هنوز سوخت‌های دیزلی بسیار محبوب و رایجند و دولت‌ها به طور میانگین ۱۵٪

سوسید به آنها می‌دهند. متأسفانه بعضی کارخانه‌های بزرگ خودروسازی برای کتمان حقیقت از نرم افزارهایی استفاده کرده‌اند که میزان دی‌اکسیدکربن و نیتروژن و آلاینده‌های ناشی از سوخت ناقص را کمتر از استاندارد نشان دهند. تعدادی از آنها برای طراحی این اقدام فریب‌کارانه مبالغ هنگفتی جریمه پرداخت کرده‌اند. اما سوخت صرفه‌جویی و کاستن بودجه در برنامه‌های تحقیقی و عملیاتی برای بهبود محصولات آنها و تغییر یا بهبود سوخت خودروها چنان چشمگیر است که همچنان به تولید و فروش محصولات آلاینده هوا ادامه می‌دهند. آتش سوزی جنگل‌ها را نیز باید به فهرست آلاینده‌ها و تهدیدات محیط زیست افزود. در سال ۲۰۱۵، ۲۱٪ جنگل‌های اندونزی، سرزمینی که یکی از غنی‌ترین اکوسیستم‌های حیات وحش را دارد، در آتش سوخت و معادل آلودگی دی‌اکسیدکربن تولیدی یک سال آلمان را وارد جو کرد. مه و غبار حاصل از آن حتی حیات وحش بروئنی را هم تحت تأثیر قرار داد. اما پرسش این است که عامل آتش‌سوزی‌هایی چنین گسترده چیست؟ آتش‌سوزی با هدف تغییر و توسعه زمین‌های کشاورزی برای سود بیشتر. برداشت از معادن زغال سنگ در عمق جنگل‌ها و تجارت روغن نخل از بزرگ‌ترین عوامل آتش‌سوزی جنگل‌ها در اندونزی و برزیل هستند که برابر آمار فائو تأثیر گسترده و تأسف‌باری در نابودی پوشش جنگلی زمین دارند.

در برخی از این مناطق، آلودگی هوا به حدود ۲۰۰۰ واحد می‌رسد، درحالی‌که تنها ۳۰۰ واحد آلودگی برای انسان مرگ‌آور است. در سال ۲۰۱۶، ۱.۵ میلیارد تن دی‌اکسیدکربن، حدود سه برابر گازهای گلخانه‌ای تولید شده در یک سال در کشوری مانند اندونزی، به خاطر آتش‌سوزی جنگل‌ها وارد آب و هوا شد. خاموش کردن آتش و تلاش برای پاک کردن اثرات سوء آن و تأثیرات ویرانگر آن بر سلامت انسان‌ها و حیوانات ساکن این محدوده به تقریب ۱۴ میلیارد دلار هزینه بر کشور تحمیل کرد! با این ثروت می‌شد سرمایه‌گذاری وسیعی برای توسعه پایدار انجام داد و رفاهی ایجاد کرد تا کسانی برای سودآوری اقدام به سوزاندن و نابودی جنگل‌ها نکنند. با وجود قوانین بسیار سخت وضع شده در اواخر سال ۲۰۱۵ هنوز آتش‌سوزی‌هایی در جنگل‌ها به دست گروه‌ها و شرکت‌هایی که به گفته دولت ناشناس هستند ایجاد می‌شود.

در سال ۲۰۱۶ اعلام شد به طور میانگین سالانه ۷۰ هزار در جهان به علت استفاده از سوخت جامد در خانه و آشپزخانه‌های بسته جان خود را از دست می‌دهند. تقریباً ۹۰٪ آنان زن هستند. اکسیو میلان در هفته زنان و اکسپو توجه جهان را به این مطلب جلب کرد. هند و برخی از کشورهای شمال آفریقا قربانیان این مرگ آرام و هولناک خانگی هستند. بسیاری از کشورهای جهان به طور میانگین در سه سال اخیر در شاخص کیفیت هوا به شدت افت کرده‌اند.

آب و بسی بیش از آن

۳- آب و سلامت:

تعداد افرادی نابرخوردار از آب آشامیدنی سالم در جهان کاسته شده است. این جمعیت از ۹۶۰ میلیون نفر در سال ۲۰۰۰ به ۵۵۰ میلیون نفر در سال ۲۰۱۵ کاهش یافته است. اما هنوز ۸٪ درصد ساکنان زمین به آب سالم دسترسی ندارند و ۲.۴ میلیارد نفر هم به بهداشت مرتبط با آب دسترسی ندارند.

آب و دسترسی به آب آشامیدنی سالم از راه‌های مهم ردیابی توانایی یک ملت است. اما مرزهای فناوری در این مورد نیز بر سلامت انسان و دغدغه‌های محیط زیستی او بسته شده است. در ده سال اخیر ورود پسماندها به طبیعت، مدیریت انحصاری زمین‌داران و کارخانه‌داران بر منابع آب و آلوده کردن و مصرف بی‌رویه از آن، افزایش خشک‌سالی‌های حوزه‌ای، افزایش مرگومیر کودکان در اثر اسهال و فقدان دسترسی رایگان به بهداشت عمومی را یا به شکل ثابت حفظ کرده، یا با شیبی ملایم کاهش داده است.

موضوع مهم دیگر تصور عمومی شهروندان از رابطه میان کیفیت آب و وضعیت کشورهاست. نمودار ۵ کیفیت آب را در برخی کشورها از حوزه‌های جغرافیایی و سیاسی متفاوت نشان می‌دهد. بسیاری عوامل مانند میزان احقاق حقوق شهروندی، توجه کشورها به توسعه پایدار و نیز دسترسی آنها به فناوری، با مقایسه این داده‌ها دچار تغییر می‌شود. مثلاً بیشترین آب مصرفی در ایران حتی یک رده از میانگین کیفیت جهانی پایین‌تر است. برابر آمارهای یونیسف بیشترین قربانیان

آب‌های آلوده سالمندان و کودکانند. حتی تا سال ۲۰۰۰ هیچ توافق بین‌المللی درباره تعریف کیفیت آب وجود نداشت. اساساً تا چند دهه پیش توجه چندانی به این مسئله نمی‌شد، تا اینکه در ۱۹۹۰ سازمان بهداشت جهانی وضعیت آب و تأمین بهداشت و فاضلاب را نیز به معیارهای ارزیابی‌های خود افزود. به گزارش سازمان ملل، نرخ تمام شده آب سالم از

تنوع زیست‌محیطی جهان در کاهشی چشمگیر، از سال ۱۹۷۰ تا انتهای سال ۲۰۱۴ تقریباً به نصف رسیده است. این یعنی که بخش غیر قابل برگشتی از ذخایر حیات زمین نابود شده است.

مبدأ تولید تا هنگامی که به دست شهروندان می‌رسد، از آن دسته عدد و رقم‌هایی است که همواره باید با دیده شک و تردید به آنها نگریست. سنگاپور یکی از بهترین کشورها در مدیریت و کیفیت آب در جهان است. تنها کشوری که در این دو شاخص در رتبه اول جهان است و تمامی ۱۰۰ امتیاز را گرفته است.

در بخش بعدی که به منابع آب می‌پردازد می‌توان ترکیبی از این متغیرها را بررسی کرد و تناسب واقعی آنها با جغرافیا را سنجید.

اسرائیل تنها کشور خاورمیانه‌است که در بخش سلامت و بهداشت آب امتیاز کامل (۱۰۰) را دارد. جمهوری چاد با ۱۵.۹۴ از ۱۰۰ امتیاز، پایین‌ترین رتبه جهان را دارد.

منابع آب و مدیریت فاضلاب

۴- فاضلاب:

هنوز ۲۳٪ کشورهای جهان سیستمی برای تصفیه و یا نوعی از مدیریت فاضلاب ندارند. اطلاعات در این مورد نیز بسیار محدود است. هنوز از میزان آبی که کشورها به نوعی به آفات و فاضلاب آلوده می‌کنند آماری حتی تقریبی وجود ندارد. بیش از ۸۰٪ مردم جهان سیستم فراگیر و همگانی برای تصفیه فاضلاب ندارند. در سنجش کیفیت زندگی دسترسی به بهداشت و توالی بهداشتی از حقوق شهروندی تلقی می‌شود. اما معیار و شاخص‌ها باید همگام با توسعه ارتقا یابند. چرخه بازگرداندن آب‌های مصرف شده می‌تواند همان طور که یکی از زیر شاخص‌های توسعه است، از شاخص‌های ارزیابی مدیریت آب کشورها انگاشته شود. پرسش مهم این است که با وجود اهمیت فوق‌العاده آب در سلامت و زیست انسانی، جانوری و گیاهی بر زمین، چرا هنوز معیار جهانی و قابل اعتماد برای سنجش کیفیت آب در سطح جهان نداریم. چرا هنوز شکافی چنین عمیق در این حوزه بین کشورهای جهان وجود دارد؟ وقتی در سال ۲۰۱۰ نیوزیلند در رتبه نخست کیفیت آب جهان قرار گرفت، سازمان ملل بر آن شد که با استفاده از پایگاه‌های داده و آرشو موجود، کیفیت آب کشورهای دیگر را با این معیار مقایسه کند. نتایج واقعا شوک‌آور بودند. در برخی کیفیت آب آشامیدنی مردم از کیفیت آب تصفیه شده فاضلاب مناسب کشت در شمار دیگری از کشورها هم پایین‌تر بود. اقداماتی به کشورهای برای سرمایه‌گذاری بر بهبود کیفیت چرخه آب و نظارت بیشتر برای جلوگیری از انتقال بیماری‌ها از طریق آب پیشنهاد شد. نتایج چشمگیری به وجود آمد، از جمله کاهش آمار کلی مرگومیر ناشی از آلودگی آب، نسبت به آمارهای سال ۲۰۰۵. اما از سویی سطح مقیاس و شاخص کیفی آب را هم پایین آوردند تا کشورهای بیشتری در شاخص سلامت آب جای گیرند؛ شبیه آنچه در مورد آلودگی هوا و رابطه‌اش با شرکت‌های بین‌المللی و کارخانه‌های خودروسازی اتفاق افتاد.

آمار تعداد کارخانه‌های تصفیه فاضلاب در مقایسه با میزان فاضلاب تولید شده بسیار اندک است. در این آمار همواره مناطق روستایی و شهرهای کوچک نادیده انگاشته می‌شوند. تعداد کمی از کشورها هستند که سیستم‌های محلی تصفیه فاضلاب دارند.

گذشته از کاهش کیفیت کلی آب‌های آشامیدنی، آنچه در مورد فاضلاب‌های تصفیه نشده اهمیت دارد آن است که آلودگی به فاضلاب باعث انباشت مواد شیمیایی مضر در آب و رشد جلبک‌ها می‌شود و بیماری‌های انگلی و باکتریایی به وجود می‌آورد. فاضلاب‌های انسانی و صنعتی هر دو می‌توانند برای اقتصاد زیان‌بار باشند، اما همواره به کاهش هزینه‌ها در اثر فرار از قوانین بازدارنده و کنترلی و توییخی این حوزه بیشتر از خسارات درازمدت ناشی از سرازیر کردن فاضلاب به خاک و آب‌های جاری و دریا توجه می‌شود. سود کوتاه‌مدت اقلیتی کم‌شمار به منافع همگانی و درازمدت ترجیح داده می‌شود. میان سطوح تصفیه فاضلاب تفاوت بسیار فاحشی دارد: از نظر حذف بخش‌های جامد، مواد صنعتی قابل تفکیک و حذف مواد شیمیایی مضر مانند ازت و باکتری‌ها و غیره. نمودار شماره ۶ که اتحادیه اروپا آن را در گزارش‌های سالانه خود در سال ۲۰۱۳ منتشر کرد نشان می‌دهد توسعه و بهبود وضعیت تصفیه فاضلاب (حتی میان چهار کشوری که در میان ده کشور صدر جدول کیفیت محیط زیست هستند) تا چه اندازه کند پیش می‌رود. اگر وضعیت آبی رنگ یا نوع سوم بهترین و کامل‌ترین روش تصفیه فاضلاب باشد و به ترتیب تا وضعیت قرمز کاهش پیدا کند، داده‌ها نشان می‌دهند حتی در کشورهای توسعه‌یافته تا چه میزان به وضعیت فاضلاب و بازگرداندن آن به چرخه باز استفاده، بی‌توجهی شده است. به این ترتیب پیش‌بینی وضعیت کشورهای توسعه‌یافته و پر جمعیت و اینکه در چه حد نازلی از فناوری و سرمایه‌گذاری در این حوزه هستند، دشوار خواهد بود. هنوز تجارت زباله و انتقال آن از کشوری به کشور دیگر یا از منطقه‌ای به منطقه دیگر کاری سودآور برای زباله‌فروشان و رهاکنندگان آن در طبیعت است؛ اما اینکه این شیرابه سیاه و سمی در پس

این کوه زباله نهفته است با طبیعت چه می‌کند، کمتر به حساب می‌آید.

همان طور که گفته شد تنها در ۲۳٪ کشورهای دنیا مدیریت و سیاست‌های اجرایی مرتبط با فاضلاب با تدابیر اجرایی توسعه پایدار منطبق است. اما این آمار چندان رو به بهبود نیست. به بیان دیگر حتی تا سال ۲۰۳۰ برای بیش از نصف حجم فاضلاب جهان زیرساخت‌های مناسب تصفیه یا برگشت به چرخه استفاده و یا دفع مناسب وجود نخواهند داشت. از طرفی ۸۰٪ فاضلاب جهان به علت نبود زیر ساخت‌های مناسب تصفیه و بی‌توجهی به موضوع در اهداف توسعه‌ای و برنامه و بودجه کشورهای مختلف، همچنان و به روش‌های متفاوت در طبیعت رها می‌شوند. نمودار شماره ۷ نشان می‌دهد که رشد سرمایه‌گذاری در سال ۲۰۱۵ نسبت به سال ۲۰۱۰، حتی در آسیا پر جمعیت‌ترین قاره جهان، چه اندازه کند بوده است. گفتنی است امارات و اسرائیل در این مورد امتیاز بالایی دارند. البته تنها کشوری که امتیاز کامل را در این شاخص کسب کرده سنگاپور (کشوری با تولید ناخالص حدود ۱۲۲۸ میلیارد دلار) است.

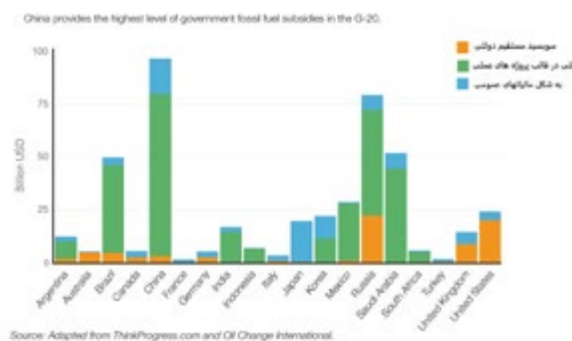
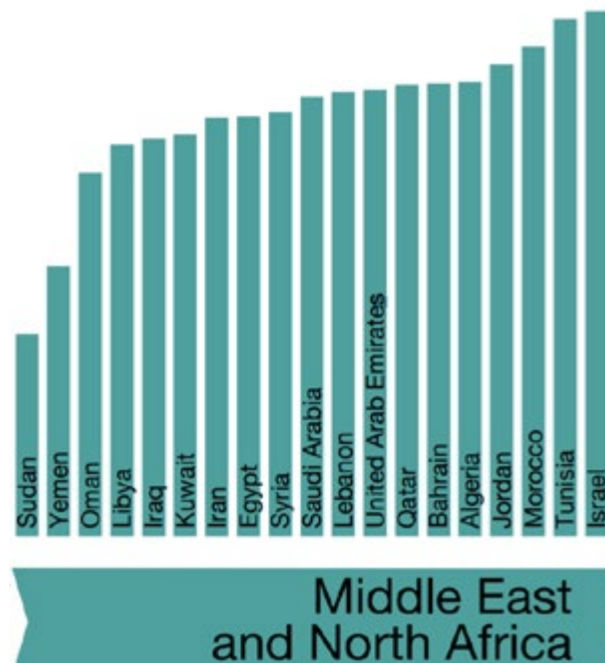
تبادل با زمین

۵- کشاورزی:

در این شاخص رتبه هر کشور بر اساس معیارهای زیر تعیین می‌شود: نتایج ویرانگر کشاورزی بر محیط زیست، میزان مصرف کودها و سموم شیمیایی، تأثیر منفی کشاورزی غیر پایدار بر آلودگی آب و خاک، نوع کشاورزی سنتی و یا یکپارچه و مکانیزه شده، نیز برخی استانداردهای جهانی در کیفیت و کمیت تولید و صادرات و واردات محصولات مختلف. ازت یکی از عناصر اصلی تشکیل دهنده سموم و کودهای کشاورزی است که به خاک و آب‌های سطحی و در صورت نفوذ آب‌های زیر زمینی به آنها آسیب زیادی می‌زند. تنها ۲۰٪ کشورهای دنیا محدودیت و ممنوعیت استفاده از ازت را پذیرفته‌اند. به طور کلی کاهش استفاده از ازت یکی از شاخص‌های کشاورزی سالم و سازگار با طبیعت است. ازت اضافی استفاده شده در کشت و کار معمولاً از طریق تبخیر آمونیاک و یا انتشار اکسید نیتروژن بر سلامت و کیفیت آب و نیز هوا اثر منفی می‌گذارد و تأثیر بسیار مخربی بر لایه ازن دارد.

همه انسان‌ها با میزانی متفاوت به سموم کشاورزی آلوده هستند. کشاورزان، زنان باردار، کودکان و نوزادان بیشتر از سایر افراد در معرض خطرند. سازمان فائو دورنمای کشاورزی جهان تا سال ۲۰۵۰ را چنین توضیح می‌دهد: جمعیت جهان ۹ میلیارد و ۷۰۰ میلیون نفر خواهد شد و دو سوم آنها در شهرها زندگی خواهند کرد. درست است که جمعیت جوان زیر ۳۵ سال بسیار افزایش خواهد داشت که به معنای نیروی کار و اندیشه‌های نو با نگرانی و دانش بیشتر برای طبیعت است، اما بیش و کم نزدیک به نیمی از پوشش جنگلی زمین برای کشاورزی و صنایع پرورش حیوانات از دست خواهد رفت. ۷۰۰ میلیون نفر به جمعیت فقیر امروز جهان افزوده خواهد شد. این در حالی است که ۸۰۰ میلیون نفر گرسنه مطلق و دو میلیارد نفر در فقر نسبی غذایی خواهند بود. برابر آمار همین سازمان در سال ۲۰۱۵ در هر روز در جهان به طور میانگین از هر ۸ نفر یک نفر گرسنه

Rank	Country	Score	Peer Comp.*
1	Finland	90.68	↑
2	Iceland	90.51	↑
3	Sweden	90.43	↑
4	Denmark	89.21	↑
5	Slovenia	88.98	↑
6	Spain	88.91	↑
7	Portugal	88.63	↑
8	Estonia	88.59	↑
9	Malta	88.48	↑
10	France	88.2	↑



خوابیده است. اما در این سال در مقایسه با بیست سال گذشته ۱۳۰ میلیون نفر از جمعیت گرسنگان جهان کاسته شده است. یکی از مهم‌ترین اهداف هزاره دوم به حداقل نصف تقلیل دادن جمعیت گرسنگان جهان بود که هنوز از آن فاصله بسیار داریم. آمار گرسنگی در آسیا و آمریکای لاتین با شیب ملایمی رو به کاهش است، اما در قاره آفریقا آمار همچنان به شدت رو به افزایش است. به جز تغذیه که از اهداف اصلی کشاورزی است، اهمیت آب و مصرف آن نیز در کشاورزی غیر قابل چشم‌پوشی است. میزان آب مصرفی در کشاورزی و نیز میزان بهره‌وری از آب مصرفی در آن با توسعه پایدار کشورها رابطه مستقیم دارد ولی برخلاف آنچه ممکن است تصور شود، رابطه چندان معناداری با جمعیت کشورها ندارد؛ حتی در برخی کشورها مانند ایران با میزان ذخایر آب موجود آن کشور هم چندان در پیوند نیست. در حالی که آمریکا تنها ۲۱٪، اسپانیا ۲۵٪ و کشورهای پر جمعیتی مانند هند و چین به ترتیب ۳۳ و ۲۹٪ آب خود را در کشاورزی به کار می‌برند، حدود ۸۰٪ آب مصرفی سالیانه ایران برای کشاورزی مصرف می‌شود. نمودار شماره ۸ میزان صادرات محصولات کشاورزی در مقایسه با هزینه آب مصرف شده را برای محصولی مانند گوجه فرنگی و رب نشان می‌دهد. اما آیا در تولید این محصول آب‌خواه میزان کسر شده از منابع آبی نیز لحاظ شده است؟

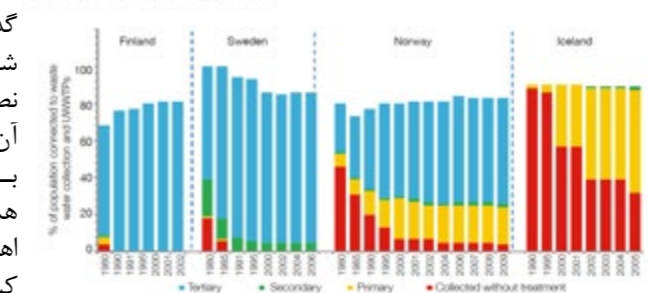
نتایج این شاخص شگفتی‌آور است. تانزانیا و بورکینافاسو در کشاورزی بهترین رتبه جهان را کسب کرده‌اند. اما کشورهایی مانند پاکستان و چین و اسرائیل در بخش‌های انتهایی جدول هستند. کشت و برداشت محصولات تراریخته یا دست‌کاری ژنتیکی شده برای بسیاری از کشورها باعث افت درجه آنها در این شاخص شده است. در برخی از کشورها مانند ایتالیا حتی با فقدان منع قانونی در تولید این‌گونه محصولات، هیچ زمینی زیر کشت محصولات کشاورزی دست‌کاری شده نیست.

دیگر موضوع مهم وابسته به توسعه کشاورزی، وضعیت و شرایط صاحبان مشاغل مرتبط با کشاورزی و زمین است. مانند حضور زنانی که صاحبان مزارع و مالکان زمین‌های کشاورزی هستند. اما در این مورد فرق چندان میان کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه وجود ندارد. در تمامی کشورهای جهان، زنان صاحب زمین به ۲۰٪ جمعیت زمین‌داران و ملاکین هم نمی‌رسند. نمودار ۹ نشان می‌دهد که به رغم آمار بالای مشارکت زنان در کشاورزی در کشورهای خاور دور و آفریقای آنان در مالکیت زمین‌های کشاورزی سهم چندانانی ندارند. بخشی از چشمگیر نبودن این آمار ناشی از محرومیت قانونی زنان در ارث بردن زمین‌های کشاورزی است؛ محدودیتی که هنوز در برخی کشورهای جهان وجود دارد.

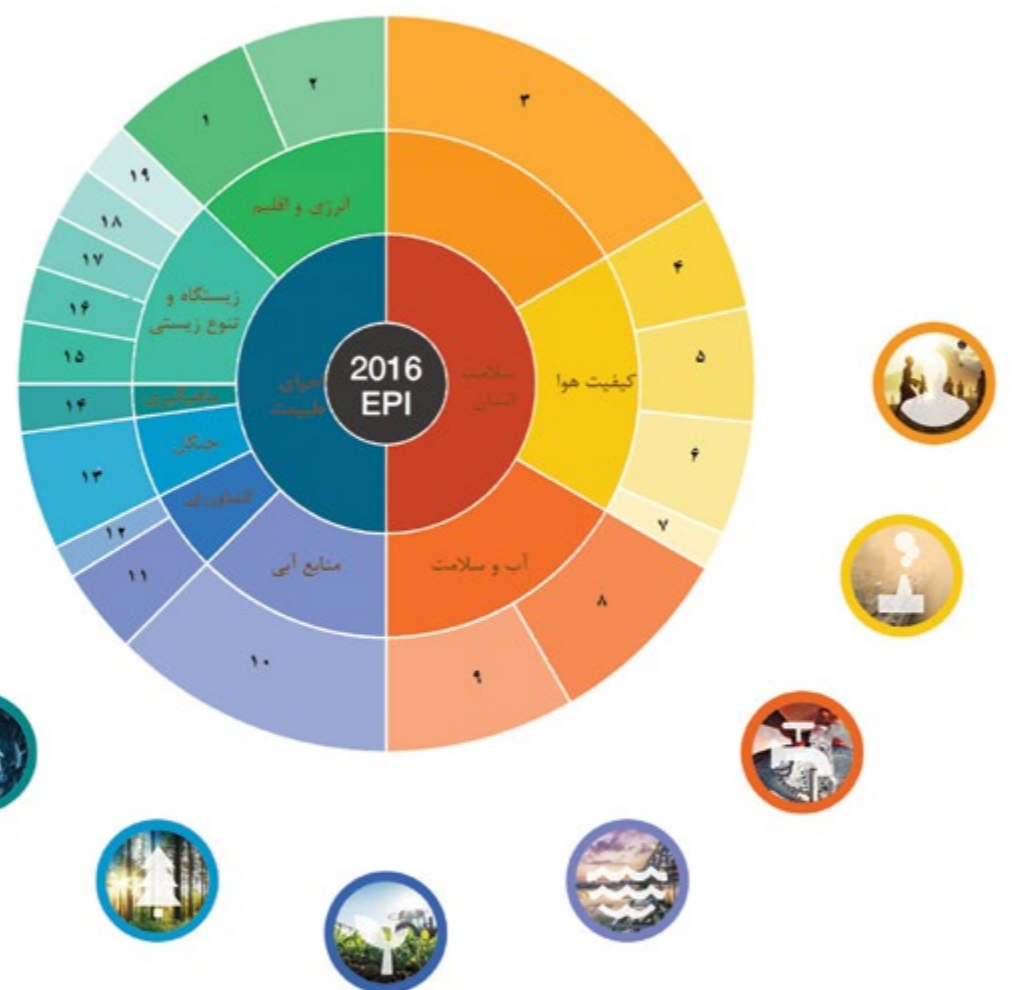
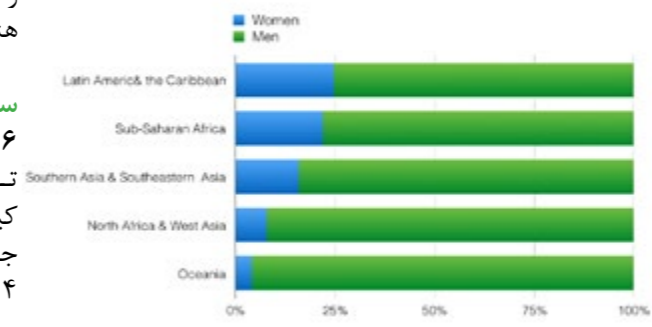
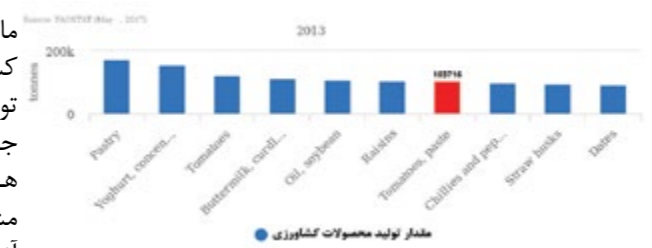
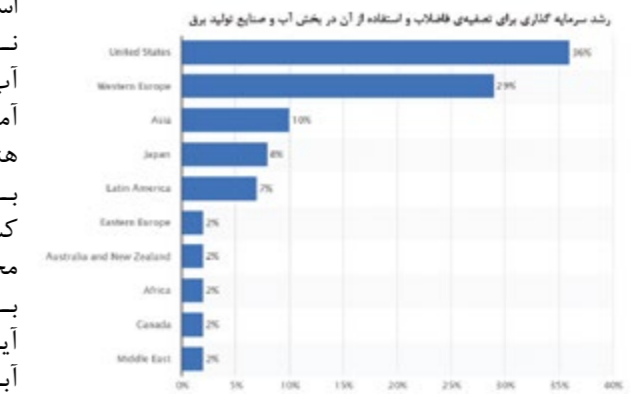
سبز رو به نابودی ۶- پوشش جنگلی:

تا انتهای سال ۲۰۱۴ زمین پوششی معادل ۲.۲۵ میلیون کیلومتر مربع، یعنی دو برابر مساحت کشور پرو، از پوشش جنگلی خود را از داد. مقایسه آمارها از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۴ نشان می‌دهد در این مدت کوتاه پوشش جنگلی برخی کشورها به نصف کاهش یافته است. درباره تعریف جنگل و جنگل‌زدایی نیز هنوز اختلاف نظر است. برخی

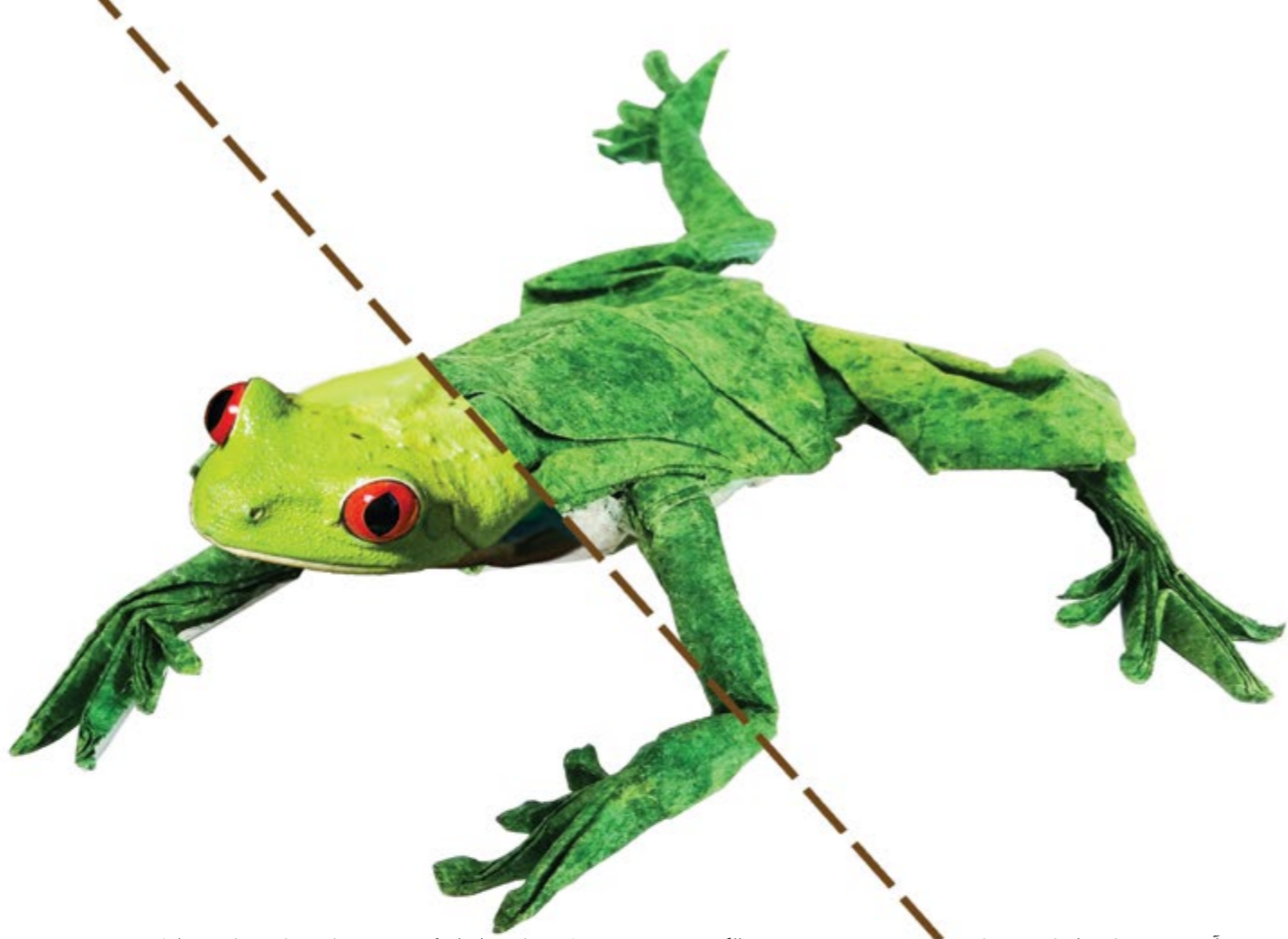
The European Environment Agency (EEA) collects and reports data on the percent of the population connected to different levels of wastewater treatment.



Source: EEA/Govind, 2013.



- ۱- روند افزایش کربن
- ۲- روند افزایش کربن به ازای تولید هر واحد انرژی برق
- ۳- ریسک در معرض خطر بودن با عوامل محیطی
- ۴- کیفیت هوای محیط زندگی روزانه
- ۵- میانگین مقدار آلودگی هوا با ذرات
- ۶- میانگین مقدار آلودگی هوا با ذرات بسیار بالای حد مجاز
- ۷- آلودگی هوا با ذرات دی‌اکسید نیتروژن
- ۸- آب غیر قابل شرب
- ۹- آب غیر سالم
- ۱۰- مدیریت فاضلاب
- ۱۱- کیفیت استفاده از نیتروژن
- ۱۲- تعادل نیتروژن
- ۱۳- کاهش پوشش جنگلی
- ۱۴- ذخیره ماهی
- ۱۵- حفظ اراضی حریم دریایی
- ۱۶- حفاظت بوم و اقلیم (جهانی)
- ۱۷- حفاظت بوم و اقلیم (ملی)



آبزی تنها در اقیانوس‌ها نیست. در مورد تغییر الگوی صید شیلات باید اندازه‌گیری در بازه‌های زمانی طولانی‌مدت و معنی‌دار انجام شود. اما نکته مهم این است که کشورها معمولاً از ارائه داده‌های واقعی در این حوزه خودداری می‌کنند. هزینه ثبت اطلاعات میدانی در این مورد نیز بسیار بالاست. مطابق تحقیقی در دانشگاه واشنگتن برای ثبت داده‌های مورد نیاز تنها از ۴۰ کشور، ۲۰ میلیون دلار سرمایه نیاز است. این خود یکی از عوامل کندی پیشرفت پروژه‌های نظارتی شیلات در ابعاد جهانی است. هیچ کشوری از این شاخص ۱۰۰ امتیاز کامل را دریافت نمی‌کند. بهترین وضعیت ممکن را نروژ دارد که امتیازش زیر ۹۵ است. فاصله کشور سوم هم بسیار زیاد است. حتی کشورهایی مانند فنلاند و مالت که از صدرنشینان جدول هستند در حوزه شیلات در رده‌های پایینی قرار می‌گیرند. آخرین کشور این فهرست نه کشوری از آسیای میانه است و نه کشوری از آمریکای لاتین، بلکه کشور لهستان است با امتیاز ۶.۲۲ که در انتهای این رده‌بندی است.

آنچه به جز انسان بر زمین می‌زید

۸- زیستگاه و تنوع زیست:

در سال ۲۰۱۴ نزدیک به ۱۵.۵٪ زیستگاه‌های زمین و ۸.۴٪ زیستگاه‌های دریایی مناطق حفاظت‌شده بین‌المللی اعلام شدند. اما مسئله اصلی این است که بسیاری از مناطق جهان که نیاز است تحت حفاظت زیستی قرار گیرند در حاشیه شهرها و یا مناطق کشاورزی و کاوش منابع و معادن و یا شهرک‌های مسکونی هستند، بنابراین بسیاری از مناطقی که باید در این فهرست باشند، عملاً خارج از آن می‌مانند. تنوع زیست‌محیطی جهان در کاهشی چشمگیر، از سال ۱۹۷۰ تا انتهای سال ۲۰۱۴ تقریباً به نصف رسیده است. این یعنی که بخش غیر قابل برگشتی از ذخایر حیات طبیعی زمین نابود شده است. از سال ۱۹۹۰ تا امروز مناطق حفاظت‌شده جهان به دو برابر افزایش یافته‌اند. امروزه بیش از ۱۵٪ کل زمین را زیستگاه‌های حفاظت‌شده پوشانده است. مشاهده انقراض جانداران در زمین پدیده‌ای بسیار وحشتناک است. مثلاً تنها در یک مورد، انقراض مهره‌داران بیش از ۱۰۰ برابر روند طبیعی آن است. ارزش اقتصادی این طبیعت و زیست از دست رفته غیر قابل محاسبه است.

ما معمولاً نمی‌توانیم ارزش حقیقی یک زیست‌بوم را محاسبه کنیم؛ زیرا غالباً سود اقتصادی به شکل مستقیم و قابل حصول محاسبه می‌شود. سازمان جهانی محیط زیست تخمین می‌زند که اکوسیستم حیات طبیعی زمین که سالانه از بین می‌رود رقمی حدود بیست میلیارد دلار ارزش دارد. اما قسمت غیر قابل کنترل توسعه در مفهوم رایج آن این است که منافع اقتصادی و منابع ثروت با بهره‌برداری و استثمار اکوسیستم پیوند خورده است. در واقع امروز سیاست کلی جهان به سمت حفظ وضعیت موجود حرکت می‌کند که آن هم موردی دور از دسترس می‌نماید. هدف درازمدت سازمان‌های جهانی آن است که به جای گسترش مناطق حفاظت‌شده نیروی ماهر محافظ طبیعت را آموزش دهند و برای حفاظت و کنترل زیستگاه‌های آبی و زمینی، سیاست‌مداران و قانونگذاران را متوجه ضرورت و لزوم حفظ آن کنند. در واقع تأکید بر میزان مناطق حفاظت‌شده می‌تواند به نوعی همراه‌کننده نیز باشد؛ چون این اراضی افزون بر نیاز به حفاظت دائمی، به رعایت و حفظ زیست‌بوم اراضی پیرامون نیز نیاز دارند. معمولاً به این نکته توجه کافی نمی‌شود. کشاورزی و استخراج معادن، شکار غیر قانونی و جنگل‌زدایی تا حد زیادی باعث از بین رفتن زیستگاه‌های حیات وحش شده است. بزرگ‌ترین

زیست‌شناسان و محققین برآنند که باید ارتفاع و قدمت درختان را نیز بررسی کرد. به این ترتیب جنگل‌های مصنوعی دست‌کاشت بشر از این آمار بیرون خواهند بود. جنگل‌زدایی در مناطق گرمسیری آشکارا نرخ رو به رشدی دارد. پوشش درختان با ارتفاع بیش از پنج متر در جهان بسیار افزایش داشته است. برخی همسایگان ایران، از جمله ارمنستان و آذربایجان رتبه قابل توجهی در حفظ پوشش جنگلی خود دارند. از ایران در این زمینه آمار و رتبه‌ای در این شاخص وجود ندارد، اما بنا به گزارش فائو عامل اصلی جنگل‌زدایی در ایران عامل انسانی است (البته آتش‌سوزی با عامل انسانی) نه طبیعی. نکته قابل توجه دیگر وضعیت اسفبار فنلاند و سوئد در این زمینه است. فنلاند که بهترین کشور جهان در شاخص زیست‌محیط پایدار است در زمینه جنگل‌ها با کمتر از بیست امتیاز از ۱۰۰ امتیاز در رتبه ۱۰۶ قرار دارد. به این ترتیب روشن است که چطور قدرت صنعتگران چوب و کشت‌کاران و جاده و ساختمان‌سازان به مراتب (حتی در کشورهایی که در مجموع شرایط قابل قبولی در حفظ زیست بومشان دارند) از قدرت دولت‌ها و قوانین بین‌المللی هم بیشتر و تعیین‌کننده‌تر است. در کشورهایی مانند کامبوج، سیرالئون و مالزی جنگل‌های غنی استوایی وجود دارند، تا ۲۰۱۴ حدود ۹.۹ پوشش جنگلی این کشورها از دست رفته است. آمار سالانه و مقایسه آنها نشان می‌دهد که چطور عریان شدن زمین‌ها در کشورهایی مانند کاستاریا و مالزی با رکود اقتصادی آن کشورها رابطه مستقیم دارد (رابطه‌ای که در برخی مناطق غرب و جنوب غرب ایران نیز مشهود است). در برزیل سیاست‌های تهاجمی به جنگل‌ها چنان نقد شد که بازی‌های المپیک (ساخت‌وساز و توسعه شهری و جاده‌کشی سریع و ضربتی برای آمادگی میزبانی المپیک) را در پشت صحنه تحت تأثیر قرار داد. درختان

فائو دورنمای کشاورزی جهان تا سال ۲۰۵۰ را چنین توضیح می‌دهد: جمعیت جهان ۹ میلیارد و ۷۰۰ میلیون نفر خواهد شد و دو سوم آنها در شهرها زندگی خواهند کرد. درست است که جمعیت جوان زیر ۳۵ سال بسیار افزایش خواهد داشت که به معنای نیروی کار و اندیشه‌های نو با نگرانی و دانش بیشتر برای طبیعت است، اما بیش و کم نزدیک به نیمی از پوشش جنگلی زمین برای کشاورزی و صنایع پرورش حیوانات از دست خواهد رفت.

ریه‌های تنفس زمین هستند و نابودی آنها نه تنها با توسعه زندگی شهری که با توسعه زمین‌های کشاورزی نیز در پیوند است. جنگل‌ها در تغییرات اقلیمی بسیار نقش دارند. جنگل‌های استوایی یک‌چهارم کربن جهان را جذب می‌کنند. این موضوع به قدری مهم است که در توافق‌نامه پاریس بخش‌هایی با جزئیات، به کاهش تولید گازهای گلخانه‌ای از طریق جنگل‌زدایی اختصاص یافت. ولی با این همه سوداگران معدن و چوب و زمین، آیا تنها همین تعهد به توافق‌نامه پاریس می‌تواند به حفظ جنگل‌های موجود انجامد؟ جنگل‌ها تنها ۳۰٪ خاک زمین را پوشانده‌اند و این ۳۰٪ فقط در ۱۰٪ کشورهای جهان وجود دارد. پس چرا حفاظت از جنگل‌ها چنین ضعیف و غیر قابل اطمینان است؟ شاید این گزارش فائو که یک‌سوم جنگل‌های جهان تنها برای صنایع چوب و کاغذ تخریب شده‌اند، به اندازه کافی گویا باشد.

دریاها، ویران شده حتی دور از دسترس

۷ - شیلات:

شاید قابل باور نباشد که ۲۴.۴٪ ذخایر ماهی جهان با مصرف بی‌رویه بشر نابود شده است. در مجموع در کل جهان نظارت و مدیریت ضعیفی در مورد شیلات وجود دارد و ارائه گزارش و فشار بین‌المللی برای اطلاعات در دسترس و اجرای اهداف و سیاست‌گذاری‌های بازدارنده تاکنون ناکارآمد بوده است. در واقع وضع قوانین حمایتی از حریم و حیات دریا از ابتدای ۱۹۹۰ آغاز شده است.

فروپاشی زیست‌دریای بالتیک خود، حادثه‌ای زیست‌محیطی بود که هرگز جبران نشد. سازمان جهانی شیلات با ثبت وزن و تعداد انواع گونه‌ها توانست نشان دهد که در واقع نوعی استثمار سازمان‌یافته در سراسر جهان نسبت به این موضوع وجود دارد. به جز صیدهای غیر قانونی در فصل‌های زاد و ولد آبزیان، تغییرات دما در اثر تغییر اقلیم نیز باعث مهاجرت و یا تغییر وضعیت زندگی ماهیان، بلکه تمام گونه‌های دریایی شده است. کالا شدگی تمامی فرآورده‌های دریایی، مقابله با آن را به امری سیاسی تبدیل کرده است. در میان تمام فاکتورهای مورد سنجش در این شاخص، شیلات میانگین عمومی پایین‌تری دارد و در بالاترین کشورهای رده‌بندی نیز دچار افتی نگران‌کننده است. ذخایر ماهی هر کشور در واقع نوعی ملاح برای قیاس مدیریت پایدار شیلات در آن کشور است. هنگام خوردن یک تکه ماهی تن به فکر قوانین پیچیده شکار این نوع ماهی که جمعیت آن به شدت کاسته شده نیستیم. قوانین بین‌المللی هنوز برای شکار در آب‌های آزاد طرح‌های جامع و کنترل‌کننده‌ای ندارند. گسترگی این حریم‌ها نظارت را دشوار می‌کند و بسنده کردن به پند و تقاضای رفتار مسئولانه نمی‌تواند تجارت سودآور ماهی تن را متوقف کند. نمودار ۱۰ نشان می‌دهد که شکار گونه‌های مختلف

و عظیم‌ترین تنوع حیات وحش جهان در قاره آفریقا دیده می‌شود. فقر، فقدان سیاست‌های کارآ و دولت‌های آزاد و کارآمد در بیشتر این کشورها به تجارت و استثمار زیست‌بوم به شکل گسترده‌ای دامن زده است. نمودار شماره ۱۱ نشان می‌دهد که بیش از ۶۵٪ زیستگاه‌های حفاظت‌شده جهان در اروپا هستند. و کمتر از ۵٪ زیستگاه‌های حفاظت‌شده حیات وحش در آفریقا هستند، گرچه این قاره غنی‌ترین زیست‌بوم را دارد. وجود دو کشور همسایه ما افغانستان و ترکیه (که در میان پنج کشور قعر جدول امتیاز دهی این شاخص هستند) نشان می‌دهد که حفظ حیات وحش در منطقه ما چه دشواری‌هایی دارد. با وجود مناطق حفاظت‌شده بسیار در اروپا، پراکندگی آنها مراقبت از آنها را بسیار سخت و پرهزینه کرده است. موفقیت در نجات گونه‌های بیشتر به همکاری فرامرزی، زیستگاه‌های به معنای واقعی حفاظت‌شده، نظارت‌های چند ملیتی، همچنین آموزش در همگانی و در تخصصی نیاز دارد.

چرخ‌ها چگونه حرکت می‌کنند و موجب تغییر می‌شوند

۹- اقلیم و انرژی: تنها یک‌سوم کشورهای جهان توانسته‌اند پروژه‌هایی در حوزه مصرف انرژی برای کاهش میزان تولید کربن معرفی و اجرا کنند. پروژه‌ها و سیاست جهانی هنوز چندان در جهت کاهش گازهای حاصل از سوخت‌های فسیلی موفق نبوده است. کنفرانس تغییر اقلیم ۲۰۱۵ پاریس نشان داد که معیارهای ارزیابی عملکرد کشورها در حوزه انرژی (به رغم آنکه یکی از مشکلات حاد و فوری جهان است) هنوز بسیار مبهم است. از طرفی بین کربن و رشد اقتصادی نیز رابطه تنگاتنگی وجود دارد. عوامل منفی و مثبت مختلفی ممکن است به کاهش انتشار کربن بینجامند؛ مثلاً کاهش رشد اقتصادی یا تغییر ساختار انرژی. بنابراین به شاخص‌های بسیار دقیقی نیاز داریم که بتوانند افزون بر میزان افزایش یا کاهش انتشار کربن، دلایل آن را بررسی و تحلیل کنند. باید اندازه‌گیری همه عناصر مؤثر بر میزان گازهای گلخانه‌ای مورد توجه باشد.

پیشتر رفتار نموداری رشد اقتصادی و کاهش انتشار گاز دی‌اکسیدکربن هماهنگ بودند. اما در دو سال اخیر رشد اقتصادی جهانی نزدیک به ۳.۱٪ رسید ولی به گفته آژانس بین‌المللی انرژی، نرخ کاهش دی‌اکسیدکربن بسیار اندک و کند بوده است.

برابر آمار همین سازمان در سال ۲۰۱۵ هر روز در جهان به طور میانگین از هر ۸ نفر یک نفر گرسنه خوابیده است.

به این ترتیب منظور از شاخص انرژی و اقلیم، و همسنگ قرار دادن آن با شاخص آب و هوا دو چیز است: اولاً نشان دادن روند رشد اقتصادی در نگاه محیط زیستی، ثانیاً محک زدن سیاست‌های انرژی کشورها در طولانی مدت.

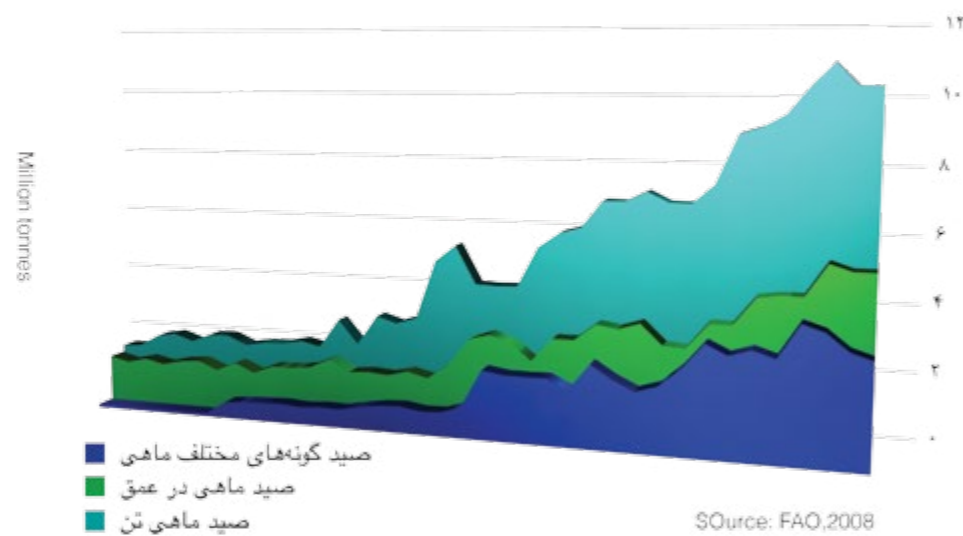
یک‌چهارم گازهای گلخانه‌ای جهان که تولید و وارد جو زمین می‌شود، در فرایند تولید برق است، همان‌طور که در نمودار شماره ۳ نشان داده شد. کشورهای گروه ۲۰ متعهد شدند سالانه از سوئید انرژی‌های فسیلی بکاهند، در عوض آن در توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر سرمایه‌گذاری کنند. اما این نمودار نشان می‌دهد برخی کشورها مانند آمریکا به تعهدشان عمل نکرده‌اند. نمودار شماره ۱۲ روشن می‌کند که هنوز تعداد اندکی از کشورها به مراحل پیشرفته و قابل قبول در استفاده از انرژی‌های نو و پاک رسیده‌اند. این نمودار روشن می‌کند کشورهای دارای منابع سرشار نفت و گاز، حتی با وجود داشتن مزیت جغرافیایی بالا برای استفاده از انرژی‌های بادی و خورشیدی به توسعه اینها رغبتی ندارند. مثلاً ایران در سال بیش از ۲۸۰ روز آفتابی دارد که برای استفاده از انرژی خورشیدی شرایط مطلوبی است. اما سهم انرژی‌های نو در تولید برق ایران کمتر از ۱٪ است. در استفاده از انرژی‌های نو یکپارچه‌سازی سیستم و پایه‌گذاری اولیه نیازمند فناوری و سرمایه‌گذاری است، اما در درآمدت و حتی میان‌مدت می‌تواند بسیاری از آلودگی‌های محیطی را مهار و حتی برطرف کند. تصور اینکه خلیج فارس روزانه چه بار عظیمی از ذباله‌های نفتی و پتروشیمی را می‌بلعد روشن می‌کند که چرا نزدیک به ۳۰ برابر استاندارد جهانی آلوده است. در چین و هند رشد استفاده از گاز طبیعی قابل توجه بود، اما تنها ۸٪ افزایش یافت، درحالی‌که تقاضا برای مصرف زغال سنگ به طور کلی ۱۰٪ کاهش داشته است.

محیط زیست پایدار، هدف ملی یا جهانی

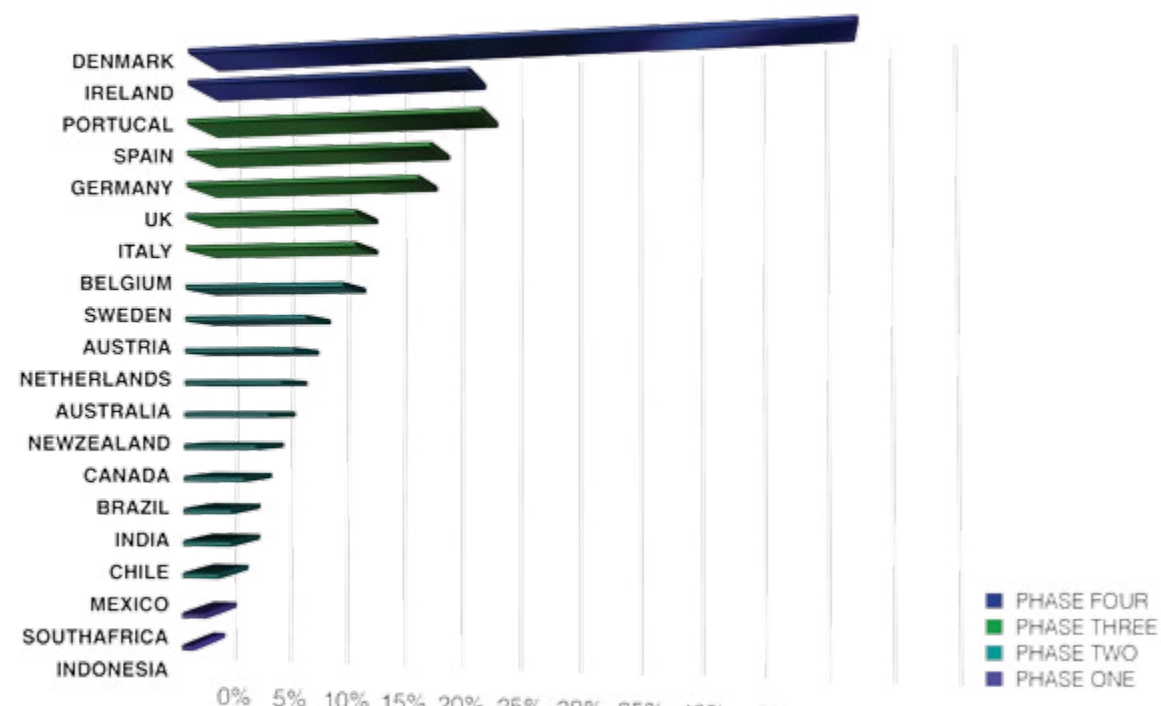
مشکلات زیست‌محیطی امروز در واقع حاصل مفروضات یا عملکرد اشتباه دیروز ماست. سیاست‌های منجر به تغییر وضعیت اقلیم به مرزها، حتی همسایه مرزی کشورها محدود نیست. تصمیمات کوتاه‌مدت در این حوزه معمولاً می‌توانند تأثیرات درازمدت داشته باشند. اما هدف نهایی از بررسی عوامل توسعه پایدار، هم‌آوایی و هم‌افزایی جهانی است. بهتر یا بدتر شدن شرایط کشورها در حوزه محیط زیست می‌تواند مستقل از بررسی‌های تخصصی حوزه محیط زیست نشان‌دهنده وضعیت سلامت و فرهنگ و دموکراسی و امنیت در آن کشورها نیز باشد.

در تحولات سیاسی امروز جهان توسعه پایدار با اهداف روشن و مشخص از مبانی و مفاهیم به نسبت تازه‌ای است که در هزاره معاصر، کشورها را به تلاش برای رفع فقر مطلق و تخریب طبیعت ملزم کرده است. در مجموع ۱۰۰ فاکتور اساسی در حال تدوین و بررسی است (که پس از کنفرانس جهانی تغییر اقلیم پاریس جدی‌تر شده است) که با تعریف ۱۷ هدف روشن کشورها را به تلاش برای رسیدن به یک توسعه پایدار تشویق و متعهد می‌کند. ۱۹۶ کشور جهان با امضای توافق‌نامه‌ای برای تلاش با هدف جلوگیری از گرمایش زمین به این همکاری متعهد شده‌اند. خلاصه‌ای از اینفوگرافی شاخص‌ها در مرحله اهداف جهانی توسعه و همین‌طور ۹ فاکتور معرفی شده در بالا در تصویر ۱ قابل مشاهده است که جزئیات دو هدف نهایی انسانی و زیست محیطی شاخص EPI ۲۰۱۶ را نیز روشن می‌کند.

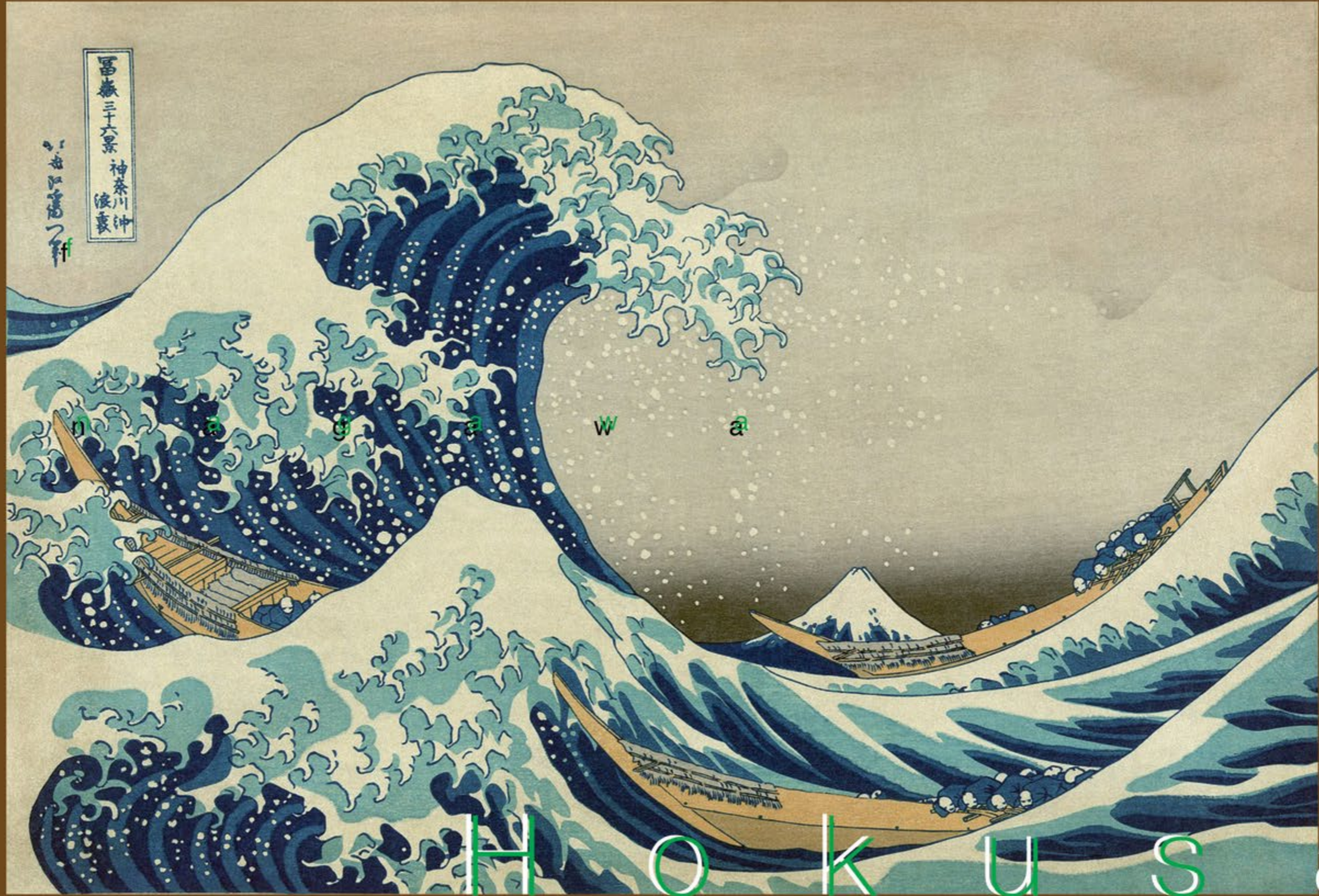
رفتارشناسی صید ماهی‌ها در مقیاس تن



میانگین توسعه کشورها در استفاده از انرژی‌های نو



T h e G r e a t W a v e



o f

K a

122

122

H o k u s a i

از بندگی

در

جهان

بسته

به

در

کدبان

چی کران

ملاصدرای شیرازی، در نوبت سوم سفر معنوی، از خدا (حق) راهی خلق می‌شود تا همراه حق، شمه‌ای از آنچه را دیده به دیگران واگوید. در شرح کار و کمال کارگاه آفریدگار، راز نیت خداوند را از خلقت جهان فاش می‌کند:

«فصل سیزدهم، درباره عنایت حق در خلق زمین و هر چه بر آن است، تا انسان از آن بهره برد. خدای سبحان گفت که «آنچه در زمین است را یک‌سره بهر شما آفرید.» (خلق لکم ما فی الارض جمیعاً- بقره، ۲۹) سپس، کائنات و موجودات را یکی یکی به نام می‌خواند و کارکرد و کمال نهایی هر یک را بیان می‌کند: همه هستی برای آدمی آفریده شده و وظیفه همه انواع موجودات چیزی جز خدمتگزاری انسان نیست و در نگهبانی و بندگی آدمی نباید تکه‌ای از توش و توان تکوینی خود را دریغ کند. جهان و جهانیان با چنین اراده الهی از عدم به وجود آمده‌اند و برای رسیدن به درجه‌ای عالی وجودی و معنا بخشیدن به آمدن و رفتن خویش چاره‌ای جز چاره‌سازی برای حواشی آدمیان ندارند: از زمین گرفته- که بساط روزان و بستر شبان انسان است- تا کاه و کوه و برگ و باران. صدرا از حیوان‌ها یاد می‌کند که هر کدام بهر کاری برای انسان آفریده شده‌اند: چارپایی باربر اوست و گاو گله، قربانی قرمه سفره‌اش؛ و از آن میان حیواناتی را برای نکاح آفرید؛ «و خدا از نفس شما زوجی برایتان قرار داد.» (وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا - نحل، ۷۲)

ملاهادی سبزواری، شارح اسفار صدرا، برای روشن‌تر کردن مراد مؤلف متن و مراد معنوی خود جملاتی در حاشیه می‌نویسد: «تشانیدن زنان در ردیف حیوانات، اشاره‌ای لطیف بدین است که به سبب ضعف عقل و عجز از ادراک کلیات و شوق زنان به زرق و برق زمینی، به راستی در شرف پیوستن به حیوانات زبان‌بسته بودند. بیشتر زنان را سیرتی چون چارپایان است، ولی خداوند بر آن صورتی انسان پوشانده، تا مصاحبت با ایشان مایه چندان انسان نگردد و به نکاح آنان رغبت کند.»^۱ ژاک دو ویتری (Jaques de Vitry)، کشیش و متأله سده دوازدهم میلادی نیز زن را حائلی میان انسان و سعادت وی می‌دید و می‌نوشت: «در بهشت، میان آدم و خدا، هیچ چیز جز یک زن نبود، و او هم تا در باغ لذت‌ها را به روی شوهرش نبست و رنج به صلیب کشیده‌شدن را سرنوشت مسیح نکرد، دمی از پا ننشست.»^۲ در سنت الهیات ادیان ابراهیمی، زن، مایه لذت آدمی است، بخشی از طبیعت و مثل حیوان و معدن و گیاه، «دیگری» انسان است. زن، زر و سیم، اسب و دام، کشتزار و هر چه میل دل و تمنای تن را برمی‌آورد، هر یک «متاع زندگی دنیا» بند.^۳

«زیست‌بوم»: ایده و بحرانی مدرن

فاجعه‌های زیست‌محیطی عمری به قدمت طبیعت دارند، ولی «محیط زیست» ایده‌ای مدرن است؛ محصول تغییری پارادایمی و به تعبیر الکساندر کوایبره، حاصل گذار «از جهان بسته به کیهان بی‌کران».^۴ در منظومه معرفتی پیشامدرن، خدای نامتناهی، خالق عالمی متناهی بود که در آن ماه و خورشید بر گرد زمین می‌چرخیدند. انقلاب کیهان‌شناختی کپرنیک، سقف جهان را شکافت و فراخنایی بی‌مرز و محدوده را به انسان فرانمود که در آن زمین، ستاره‌ای گردان به دور خورشید است. با ابداع ایده «خورشیدمرکزی» (Heliocentrism)، توهم «انسان‌مرکزی» (Anthropocentrism) نیز فروریخت و اشرف مخلوقات به نقطه‌ای سرگردان در دایره‌های بی‌پایان جهان بدل گردید.

انقلاب‌های صنعتی از دل دریافت فلسفی و علمی مدرن طبیعت برآمد. تمدن جدید با رویکرد ابزاری به جهان، طبیعت را با آسیب‌های جبران‌ناپذیر و آینده‌ای تاریک روبرو کرد. از آغاز سده بیستم میلادی به این سو، «محیط زیست» مسئله (پروبلکماتیک)ی بنیادی برای اندیشه مدرن گردید؛ مسئله مسئله‌ها که بدون تأمل عمیق در آن، هیچ بحران فلسفی یا اجتماعی-سیاسی دیگری حل نخواهد شد.

با بالا رفتن نگرانی‌ها از تهدیدهای فزاینده اقلیمی در ابعاد ملی و بین‌المللی، در دهه پنجاه قرن پیش، کالجی^۵ در ایالت نیویورک، برای نخستین بار در رشته دانشگاهی «مطالعات زیست‌محیطی» دانشجو پذیرفت. برای آگاهی از پیش‌گامی آمریکا در پیشبرد مطالعات زیست‌محیطی منابع تاریخی و تحلیلی فراوانی در دست است؛ مانند سرسپرده به طبیعت: ریشه‌های دینی محیط زیست‌گرایی آمریکایی^۶ که از جمله خواننده را با سهم دین‌داران آمریکایی در پیشبرد اهداف مترقی مدرن نیز آشنا می‌کند. مطالعات زیست‌محیطی، میان‌رشته‌ای (interdisciplinary)، چندرشته‌ای (multidisciplinary) یا فرارشته‌ای (transdisciplinary) است؛ یعنی از منظر مبانی و روش‌های شاخه‌های گوناگون دانش به موضوع می‌نگرد. رویکرد ترکیبی، دانشمندان این رشته را قادر می‌کند درکی جامع‌تر از مسئله به دست آورند. در این قلمرو دانشگاهی، از طراح‌ی زیست‌محیطی و اخلاق زیست‌محیطی گرفته تا معماری چشم‌انداز و شیمی زیست‌محیطی، زیررشته‌های متنوعی را می‌توان یافت. البته یکی از مشکلات رویکردهای میان‌رشته‌ای آن است که با در نوردیدن مرز دانش‌ها، مبانی شناخت‌شناسی علوم گوناگون را یک‌جا به کار می‌گیرد و دقت تحلیلی یا روشنی و انسجام نظری پژوهش را مخدوش می‌کند؛ در حالی که مثلاً در رویکرد چندرشته‌ای، کاربرد هم‌زمان روش‌شناسی‌های متفاوت به طور موازی و با حفظ حدود و ثغور هر یک از دانش‌ها صورت می‌بندد.

درباره بحران محیط زیست، ریشه‌ها، دامنه و درمان مشکل، میان کارشناسان و دانشمندان رشته‌های گوناگون اختلاف نظرهای بسیاری است. طرفین دعوا؛ نظرات مختلف درباره مسائل زیست‌محیطی، کتاب‌درسی دانشگاهی است که فهرستی از مهم‌ترین مسائل زیست‌محیطی مورد اختلاف را- در حجمی حدود ۳۵۰ صفحه- به دست می‌دهد.^۷ این کتاب که چندین بار با افزودن بر سیاهه منازعات روزآمد شده، در سال ۲۰۱۵ با ویراست و افزوده‌های جدید به بازار آمد. کتاب‌های درسی دیگری نیز اغلب با عنوانی مشابه و گاه با ساختار و سبکی متفاوت به چاپ رسیده‌اند. مسائل و راه‌حل‌های زیست‌محیطی؛ رهیافتی پیمان‌های، نمونه دیگری از این دست کتاب‌های درسی است که از جمله با افزودن راه‌حل‌ها و نیز چهارده پیمان‌ه (module) از کتاب پیشین متمایز

می‌شود.^۸

امروزه فرض تأثیر عوامل غیراقلیمی بر تحولات زیست‌بومی هوادارانی رو به فزونی دارد؛ کسانی که در تحلیل دگرگونی‌های اقلیمی، عوامل اقتصادی و اجتماعی را نیز در میان می‌آورند و اهمیت آنها را کمتر از عوامل جغرافیایی و اقلیمی محض نمی‌دانند. برای نمونه، مارک سگاف در کتاب *اقتصاد زمین؛ فلسفه، حقوق و محیط زیست*،^۹ سازگاری اخلاق زیست‌محیطی را با دانش زیست‌شناسی را به پرسش می‌گیرد و به دسته‌های دیگری از مشکلات نظری در پژوهش‌های اخلاق زیست‌محیطی امروز می‌پردازد. همچنین، *اخلاق و محیط زیست*،^{۱۰} نوشته دیل جمیسون که در آمدی جامع به گستره مسائل و مباحث جاری و اصلی در حوزه اخلاق زیست‌محیطی است؛ یا هر یک از جستارهای گردآمده در کتاب تغییر اقلیمی و فلسفه؛ امکان‌های دگرگون‌ساز،^{۱۱} که با رویکردی فلسفی مبانی و پیش‌فرض‌های دریافتِ امروزی از محیط زیست، و نیز سیاست‌گذاری‌های معطوف به بحران‌های اقلیمی را نقد می‌کند.

پیشرفت‌های چشمگیر مطالعات زیست‌محیطی نشانه اهمیت روزافزون آن است. کتاب *مطالعات زیست‌محیطی* سرگذشت پیدایش این رشته، تحولات و توسعه زیررشته‌های آن را شرح می‌دهد.^{۱۲}

ورای رشته مطالعات زیست‌محیطی، اغلب رشته‌های علوم انسانی، زیررشته‌ای مربوط به محیط زیست دارند. برای مثال، اگر فقط دائرةالمعارف‌ها، درآمدها و راهنماهای دانشگاهی تخصصی در زمینه علم و دین یا محیط زیست و الهیات را ورق بزنیم، تنوع و تعدّد مسائل و مباحث جاری را شگفت‌آور می‌یابیم. برای نمونه، *دست‌نامه دین و زیست‌بوم‌شناسی آکسفورد* که در بیست و پنج جستار، در قطع بزرگ و حجمی زیاد دورنمایی سودمند از سیر تحول سنت‌های دینی جهان و تأثیر آنها در زمینه محیط زیست و موضوعات و مسائل کلان این حوزه به دست می‌دهد. این جستارها در سه بخش دسته‌بندی شده‌اند که گویای گذشت سه دوره‌اند: تغییر سنت، تقابل و ارتباط دین و زیست‌بوم‌شناسی، و کنش‌گری زیست‌محیطی دینی.^{۱۳} این سه مرحله در برخورد مؤمنان و گروه‌ها و نهادی دینی با مسئله محیط زیست روندی روبه‌رشد و سازنده را نشان می‌دهد و نیز افزایش حساسیت‌های لایه‌های سنتی جوامع جهان نسبت به تهدیدهای زیست‌محیطی.

تاریخ‌نگاری فجایع و حوادث طبیعی، درک آدمی از آنها و شیوه رویارویی با پیامدهای آن، در مجموعه مطالعات زیست‌محیطی معاصر اهمیت درخوری دارد. آوردیم که بحران محیط زیست تازه نیست و تغییرات فرهنگی و اقلیمی در اروپا و خاورمیانه پیشاتاریخی،^{۱۴} یکی از کتاب‌هایی است که ردّپای این بحران را تا دورترین دلان تاریخ پی می‌گیرد. با تکیه بر پژوهش‌های باستان‌شناختی اخیر، نویسندگان جستارهای آن، هم دوره پیشاتاریخی اروپا و خاور نزدیک را به طور موازی بررسیده‌اند هم دگرگونی‌های فرهنگی و



اقلیمی را. از جانبی دیگر، مثلاً کتاب *فلسفه زیست‌محیطی در سنت‌های اندیشه آسیایی*،^{۱۵} تصویری تاریخی از درگیری ذهن آسیایی به زیست‌بوم خود می‌دهد. بخش عمده‌ای از حکمت باستان آسیا بازتاب آگاهی و آموزش انسان برای کنار آمدن با زیست‌گاه و محیط پیرامونی است؛ آموزه‌های حکمت آسیایی به آدمی می‌آموختند که چگونه نه مغلوب طبیعت گردد، نه غالب بر آن. در این کتاب، از جنبش‌های اجتماعی و رویکردهای زیست‌بومی عصر جدید در آن سرزمین‌ها سخن می‌رود و نوع و عمق اثر‌گذاری و الهام‌بخشی میراث اندیشه زیست‌بومی نیاکان را بر این جریان‌ها و روندها می‌سنجد. ببرد کالیکات، یکی از دو ویراستار این کتاب، پژوهش‌گر اندیشه زیست‌محیطی آسیایی است که چندین کتاب و مقاله در این باره نوشته است؛ از جمله *طبیعت در اندیشه سنت‌های آسیایی*،^{۱۶} *فلسفه زیست‌بومی ژاپنی*،^{۱۷} *همگرایی با طبیعت: چشم‌انداز دائوئیست*.^{۱۸}

در پرتو رشد پژوهش‌هایی از این دست، به درهم‌تنیدگی و پیوستگی مفاهیم و مقوله‌ها در دانش‌های گوناگون بیشتر پی می‌بریم؛ انعکاس تصاویر کیهان و جهان را هر فرهنگی را در دین و جامعه و سیاست آن بهتر می‌شناسیم، و برای مثال نشانه‌های تأثیر آموزه‌های انتزاعی کیهان‌شناختی هر دوره تاریخی را بر معماری معابد و مکان‌های مقدّس یا خانه و خیابان عادی می‌بینیم.^{۱۹} بنابراین، اندیشه‌ها و انگاره‌های انتزاعی و نظری می‌توانند به ویرانی جهان واقعی و ملموس ما بینجامند، یا به دوام و قوام زندگی زمینی یاری نمایند.^{۲۰}

آشوب و آغاز، دنیا و دولت

جهان چگونه پدید آمد؟ یونانیان باستان به پیدایش جهان از آشوب ((creatio ex-hylis باور داشتند: خدا یا خدایان به درهم‌ریختگی و بی‌شکلی تمام‌عیار نظمی دادند و جهان، کوسموس، (cosmos) را پدید آوردند. واژه یونانی تبار کوسمیتیک (cosmetic) – به معنای آرایش و زیبایی‌سازی روی و موی – هم‌ریشه با کوسموس است.^{۲۱}

مُچنین، تمام هستی در نظر یونانیان کلیّتی یک‌پارچه می‌آمد و آن شکافِ هستی‌شناختی که در ادیان توحیدی میان عوالم گوناگون ناسوت و ملکوت یا محسوسات و معقولات می‌بینیم، در خیال‌شان نمی‌گنجید.

رساله تیمائوس افلاطون از منابع مهم برای مطالعه طبیعت‌شناسی یونانی است. در آغاز، سقراط پیشنهاد می‌کند درباره بهترین سازمان سیاسی جامعه و شایسته‌ترین زمام‌داران و ماهیت «دولت‌شهر» یا پولیس صحبت کنند. اندکی بعد، سقراط می‌پرسد برای گفتگو در این باره چه موضوعی بهتر از «خدایی که امروز روز قربان اوست.» آشکارا می‌بینیم سقراط بحث درباره سیاست را با نقل روایت‌های آفرینش جهان و پیدایش آدمیان پی می‌گیرد و برای نتیجه‌بخش بودن هم‌سخنی در زمینه سیاست، طرح مباحث هستی‌شناسی و کیهان‌شناسی را ناگزیر می‌شناسد. در حلقه آن روز سقراط، سخن از خدا می‌رود که در نهایت زیبایی و استواری جهان را به بهترین و پسندیده‌ترین شکلی نظم و ترتیب داده و «ساخته» است. خدا صانع آرمانی جهان است؛ پس انسان‌ها هم می‌توانند از صناعت و صلابت او در صنع جهان بیاموزند و بر الگوی آن جامعه سیاسی خود به کارآمدترین و کامل‌ترین وجه ممکن بسازند.^{۲۲} خدا جهان را با نظم دادن به آشوب عناصر سرگردان و بی‌سامان هستی آفرید. انسان‌ها هم باید با ساختن دولت‌شهر و جامعه‌سیاسی، از توده پخش و پراکنده به انتظام و انسجامی درست و دقیق برسند تا حیات همگان بر روی زمین دوام یابد.

کوشش *رساله تیمائوس*^{۲۳} در فهم چگونگی پیدایش همه موجودات (کوسموس) از جمله جهان انسانی است. البته باید تحول تاریخی مفهوم کوسموس و دیگر واژگان کلیدی را در همان دوره نیز در نظر داشت. مثلاً در تیمائوس کلمه جهان به معنایی امروزی دیده نمی‌شود. کوسموس، جلوه‌گاه ظهور موجوداتی کثیر اما متفاوت‌است؛ خدایان مانند انسان‌ها بسیارند.

در *رساله تیمائوس*، واژه یونانی «کورا» (chōra) یا (khōra) به معنای «زمین»، «جا»، «فضا»، یا «اتاق» به کار می‌رود. فرهنگ فلسفی ترجمه‌ناپذیرها، به ویراستاری باربارا کسن، از معنای ضمنی این واژه یاد می‌کند: فضا و مکانی پُر از انسان‌ها یا اتاقی پُر از اثاث و اشیاء. این واژه را از زبان سقراط می‌شنویم که درباره نظام سیاسی کشوری خارجی سخن می‌گوید و در نتیجه این کلمه، مرزها و گستره‌های مکانی بیرونی و درونی را نیز تداعی می‌کند. واژه کورا در زبان این رساله، هم‌زمان مهم و مبهم است. باین‌حال، در جریان جدل درباره پیدایش جهان و انسان، کورا به کلمه‌ای کلیدی بدل می‌شود. تیمائوس هم در کلام خود بار معنایی بیشتری بدان می‌دهد: خوب، خوشایند، خشنودگر، خواستنی و البته «زیبا».

بودن یعنی بودن در جایی. بی‌جایان نابودند. یونانیان باستان به خوبی می‌دانستند که آنچه بیرون از مکانی است، در جهان هستان نیست. بنابراین، هر موجودی در مکانی است، فارغ از نوع رابطه‌ای که با آن دارد. فیلسوفانی مانند هایدگر با الهام از آنان تأکید می‌کنند صرف حضور در یک مکان، به معنای آن نیست که انسان در جهان خود ایستاده است. انسان (دازاین) اگر بودن- در- «جهان» نباشد، مشروعیت نخواهد داشت. جهان از نظر هایدگر به مکان به طور کلی تقلیل نمی‌یابد؛ چون جهان، سکونت‌گاه، خانه و جای جریان رود وجود در انسان است.^{۲۴} جهان انسان (دازاین) شأن وجودی اوست که از «بنیان» استوار و پایداری مشروعیت می‌گیرد. استعاره «کورا» در *رساله تیمائوس* به «جهان» (کوسموس) اشاره دارد، نه به هر فضا و فراخنایی. «کورا» با همه استعاره‌های دیگر تفاوت دارد: نه از ماده تهی است نه بسته بدان، نه محدود به جایی است نه جایی را محدود می‌نماید. معنای این استعاره ابهام و سیّالیتِ شفافیت‌گریزی دارد که از قضا مایه توانمندی اوست؛ از این است که می‌تواند بر فضایی باز و گسترده و سرشار از موجودات محسوس و معقول، انسانی و غیرانسانی دلالت کند.

بر خلاف کلماتی چون فضا، مکان، جا و محل پدیدارشدن این یا آن چیز، «کورا» صرفاً حاجت جبری و طبیعی انسان را به داشتن جا برنمی‌آورد. مدلول این استعاره غنی و ویژه، جایی برای زیستن آدمی و آشنایی و آمیزگاری با جهان است؛ و بسته به روی حس سرد و گزنده غربت‌زدگی و غریبگی. انسان به محض استقرار در آن احساس می‌کند در خانه مأنوس خود است و جان و دلش آرامش و آسودگی می‌یابد، بی‌هیچ خیال و خدش‌های. نه جنس چنین جایی از خشت و خاک است و نه با ابزار و عیار کمی، درازا و پهناى مرزش را می‌توان اندازه گرفت. «کورا» همیشه آماده پذیرفتن و دادن است و روی‌هم‌رفته، سرزمینی است در نهایت فراوانی و آبادانی.^{۲۵} جهان بدین معنا با تجربه انسان آمیخته است. برخلاف فضای تهی و ایزوتوپی نبوتنی، «جهان» دربرگیرنده است؛ فضایی است که درون و بیرون دارد و می‌تواند به سمت مرکز یا پیرامون خود بگردد و بگراید.^{۲۶}

از این رو، «کورا» مناسب‌ترین مکان برای بنیان دولت‌شهر است؛ چون زمینی است، ولی با آسمان نیز بیگانه نیست و هرچه در آن رخ دهد به یک‌سان محصول علل درونی و بیرونی است. معادل فارسی واژه هم‌ریشه کوسموس، کوسموپلیتن (cosmopolitan) «جهان‌وطن» است. «جهان» هم موقعیت مکانی (topography) وجود انسان است هم موقعیت مکانی دولت‌شهر. «کورا» به جهانی اشاره می‌کرد که هم خانه آدمی بود، هم زادگاه و سرزمین پدری او، هم میهن و قلمرو حاکمیت دولت‌شهر او بود و هم فراتر از مرزهای آن، به سراسر جهان انگشت اشاره می‌نمود. درعین‌حال، ولی هیچ‌یک از مدلول‌ها نمی‌توانست ابر پرپشت معنایی آن را در چنگ انحصار خود درآورد.

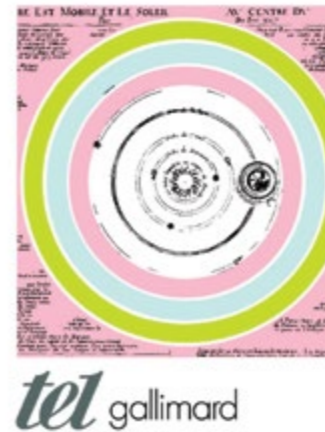
توحید، تسخیر طبیعت

چند قرن بعد از افول تمدن یونان، چیرگی و گسترش مسیحیت، کاروان بشری را به راهی یک‌سره تازه کشاند. منظومه الهیاتی ادیان ابراهیمی نیز همچون دیگر سنت‌ها بر پایه باور به انسان‌مرکزی بنا شده بود^{۲۷} و حتی در گذر روزگار، الهیات یهودی تحت تأثیر این آموزه قرار گرفت.^{۲۸} ولی آنچه توفانی تند برانگیخت، ابداع ایده یکتابوری (monotheism) بود که رشته‌های اصلی سنت نوپا را از جهان باستان برای همیشه گسست.

بنابه روایت متون مقدس این ادیان، خدا جهان و انسان را از «هیچ» آفرید و آدمی را به صدر مجلس کائنات برکشید و نشانند، خلعت خلافت بر او پوشاند و تاج کرامت بر سرش نهاد. خداوند جهان جماد و جاندار برای کمر بستن به خدمت انسان هستی داد، وگرنه هیچ‌یک، به خودی خود، نه ارزشی دارند نه حقی. فضل و فایده همه عوالم وجود و ساکنان آن به نقشی است که

Alexandre Koyré

Du monde clos à l'univers infini



در یاری انسان برای رسیدن به کمال معین وی می‌رسانند. غایت کمال انسان هم تنها به این است که روز و شب در عبادت و اطاعت خالق خویش باشد. این صورت‌بندی ساده‌شده آموزه انسان‌مرکزی در سنت ادیان توحیدی است، ولی هر چه بیشتر وارد تاریخ گذشته و کنونی مجادلات درون‌دینی و میان‌دینی شویم، سویه‌ها و لایه‌های پیچیده‌تری از بحث را می‌یابیم. به واقع، مسائل مورد اتفاق الهیاتی در قیاس با مسائل اختلافی بس نادرند. شباهت شعائر و شریعت‌ها و متون و مناسک میان این سه دین، چه بسا ناظر بیرونی را به خطا بیندازد و پرده‌ای بر سر تفاوت‌ها و تباین‌های جدی‌شان بیفکند. ولی ورای پوسته ظاهری همانندی‌ها، دین‌شناس تطبیقی مدرن، بر دوش نهادها و نمادها و حتی شگردهای بیانی و بلاغی هر یک از آنها بار تاریخی و سنتی مخصوص خود را می‌بیند که جایگزین‌ناپذیرند: استعاره‌هایی چون خدا، طبیعت، جهان و کیهان در همه آنها به کار می‌روند، ولی هر یک زاده و پرورده دوره و دیاری دیگرند و معنا و کارکردی از آن خود دارند که درک درست آنها برای بیرونیان دشوار است. مقوله‌ها و مفاهیم بنیادین الهیات مسیحی، مانند توحید (و تثلیث)، نبوت، وحی، متن مقدس، معبد، ایمان، زمان، مکان، نظم معنوی و مراتب و مقامات از بُن با دین پیش و پس آن تفاوت دارد.

مسئله آفرینش، پرسش‌های بی‌شمار و بس دشواری را برمی‌انگیزد که پایان ندارند. وحدانیت خدا خود مسئله‌آفرین است: اگر خالق یکی است، نسبت او با مخلوقات بسیار چیست؟ و اگر او نامتناهی است چگونه نسبتی با مخلوق متناهی خود برقرار می‌کند؟ «اگر یگانگی را چنانکه در فرمان دوم آمده، مصرانه به معنای سراسر است و سخت‌گیرانه دریابیم، بی‌درنگ، بغرنجی پیش روی خود خواهیم یافت: چگونه می‌توان اوصاف موجودی را که سراپا یگانه و بی‌مانند است شناخت؟» باور به وحدانیت خدا برای برخی ملازم با فهم‌ناپذیری اوست... مؤمنانی در پی ناکامی در حل این معضل ایمان خود را وانهاده‌اند و به شرک بازگشته‌اند.» تعارض مطلق یگانگی خدا با فهمیده‌شدن او سرچشمه دشواری‌های بسیاری است. برخی شارحان گفته‌اند در نظر ابن‌میمون، چه بسا توحید و یهودیت تلازم حتمی و همیشگی نداشته باشند.^{۲۶} خدایی که رابطه‌اش با مخلوق بر اساس شناخت و انس و آشنایی نیست، همیشه بیگانه‌ای هراس‌انگیز می‌ماند که به محض میل مخلوق به نزدیکی با او، دور و ناپیدا می‌گردد: عبادت چنین خالقی به روی و ریا آمیخته است و راستین به نظر نمی‌آید. بی‌سرانجامی تکاپوهای ابن‌میمون در رفع معضل‌هایی از این دست، هم نظریه‌وی را درباره دین به چند پهلوی و مبهم می‌سازد هم راه را بر منکران چنین خدایی باز می‌گذارد. هگل می‌گفت ایده چنین خدایی نه تنها به غایت رازآمیز است که سخت و سرکوب‌گرانه انتزاعی است. تنها رابطه‌ای که می‌توان میان خدای واحد و مخلوق‌هایش تصور کرد، رابطه بندگان با دارندگان خود است: عید و مولا.^{۲۷}

مناقشه بر سر قدم و حدوث عالم، نمونه جدالی بود که آتش آن هیچ‌گاه فرونشست: آیا جهان نبوده و بعد بود شده، یا از ازل

وجود داشته است؟ پذیرش هر کدام این دو فرض، شبهه‌های بی‌درمان و ایمان‌سوز به دنبال می‌آورد. برای نمونه، موسی ابن‌میمون، متأله یهودی سده ششم هجری، در کتاب *راهنمای سرگشتگان*، آرای مربوط به پیدایش جهان را به سه دسته تقسیم می‌کند: افلاطون و پیروانش، ارسطو و پیروانش و یهودیت. وی می‌گوید افلاطون، گرچه به نحوی ایده آفرینش را می‌پذیرد، به خلق از عدم باور ندارد. ارسطو و ارسطوئیان هرگز از خلق و فساد صورت‌ها سخنی به میان نمی‌آورند، و صور استوار بر زیرنهاد بنیادی نابودی‌ناپذیری هستند که از ازل بوده‌اند و تا ابد خواهند بود.^{۳۱} ابن‌میمون، قدم عالم را بر نمی‌تابد و آن را چنان خلاف مقتضای تعالیم شریعت یهود می‌بیند که ترجیح می‌دهد حدوث عالم را بپذیرد و به ایده خلق از عدم نزدیک شود، ولی زیر بار قدم جهان نرود.^{۳۲} ولی حدوث، نبودن جهان و سپس بودشدن‌اش، به معنای آن نیست که در آینده نابود خواهد شد.^{۳۳} در این جا میان آراء او و برخی تعالیم آخرالزمانی و مسیح‌باورانه مسیحی تمایزی آشکار به چشم می‌خورد. او بر کسانی که از خاستگاه و آغازگاه آسمان و زمین و دیگر کائنات می‌پرسند طعن می‌زند و به صراحت می‌نویسد که بر خلاف برداشت ظاهری عموم از داستان آفرینش در تورات، انگاره خلق از عدم در این متن مقدس نیست، و عدم تأویل درست تورات پیامدهای غیرشرعی بسیاری به بار می‌آورد. وی فرقی باریک میان «اول» و «مبدأ» می‌گذارد. خدا مبدأ جهان است، ورای زمان و مکان؛ ولی اول نمی‌تواند باشد.^{۳۴}

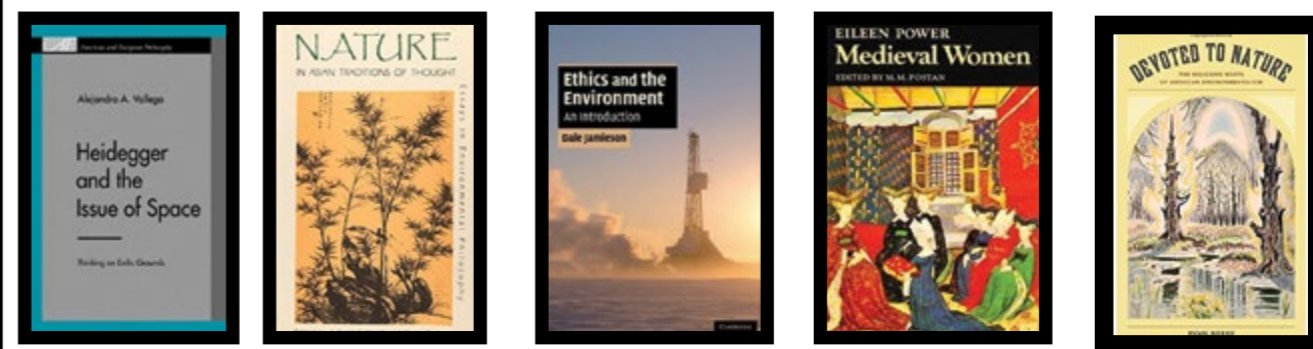
انسان: آواره در قفس

پیامدهای سلطه و نفوذ ایده توحید زیورزبر کننده بود. غیرت خدای یگانه نه شریکی برای خود برمی‌تابد، نه از شرک آدمی می‌گذرد. وحدانیت او باید ناب‌ناب بماند. پس جهان (کوسموس) که پیشتر ملک همگان بود و ملکوت بسیار خدایان بود باید مرزبندی شود و «جهان» او از «جهان» دیگر خلائق جدا گردد. خدا نه تنها دسترسی و ارتباط حسی انسان را با خود ناممکن ساخت که حتی با تأکیدی مطلق بر تفاوت وجودیش با دیگران، فهم خود را نیز برای انسان محال نمود. دو گانه واجب الوجود و ممکنات، جهان انسان را دگرگون و در چشمش ناآشنا نمود. هم حضور انسان را در بهشت خود تاب نیاورد و به ترفندی طردش کرد و هم جهان مألوف و خانه مانوس آدمی را از گرفت به جای راحتی و قرار، از زهر فراق و فقدان موطن حقیقی آزرده و پژمرده بماند، چون نی‌ای بریده و رانده از نیستان که از آن بریده و رانده که محکوم به هبوط و حبس همیشگی در ظلمات غربت، زمین، است. انسان هم‌جوهر خاکی بود که بر آن قرار داشت، ولی مهاجری بی‌امید بازگشت بود که فقط مرگ می‌توانست او را از مرزهای این «منزل ویران» و «وحشت زندان سکندر» بیرون برد و برهاند. یکتایی خدا به بهای دونیمه‌شدن جهان تمام شد و جزای جاودانگی و جمع صفات کمال در وی را انسان با میرایی و رنجوریش کشید.

اندیشمندان بسیاری همچون مصرشناس برجسته آلمانی، یان آسمن، باور دارند گذار بشر از چندگانه‌باوری به یکتا‌باوری، تحولی بنیادین در تاریخ تمدن‌ها بوده و امکان‌های تازه‌ای از خشونت و سرکوب را به روی انسان‌ها گشوده است. آسمن در کتاب *تاوان توحید*، یکتا‌باوری را سرچشمه نامداراگری، خشونت و خصومت، ابداع «دیگری» و مرزکشی و رویارویی با او می‌خواند و آن را از خطرناک‌ترین انواع الهیات سیاسی وامی‌نماید. خدای واحد همه چیز، از جمله حقیقت و قدرت را به طور مطلق برای خود می‌خواهد و از باقی موجودات هستی تنها طلب و توقع پرسش و بندگی دارد: «جهان خدایان بسیار در برابر جهان ساخته شده از کیهان (کوسموس)، نوع بشر و جامعه قرار نمی‌گیرد، بلکه آنها را برخوردار از معنایی می‌کند که به سان اصل سامان‌دهنده و انتظام‌بخش زندگی‌شان می‌گردد. پیش از هر چیز، جهانی با خدایانی چند، کیهان را می‌سازد و آن را فرایندی همیارانه (synergetic) برای حل و انحلال برخورد میان قدرت‌های متخاصم می‌شمارد. دست‌کم، در مورد مصر می‌توان گفت که کوسموس بیش از آنکه فضایی یک‌سره قاعده‌مند باشد، سازوکاری است که هر روز به پیدایش کنش‌ها و خدایان را از نو می‌انجامد. با این اوصاف، به روشنی درمی‌یابیم که اصل تکثر به گونه‌ای زوال‌ناپذیر در دل این جهان‌بینی گنجیده است. این سازوکار البته آنگاه نقاب دروغ می‌پوشد که خود را کلان‌طرح خداوندی یگانه قلمداد نماید. دوم آنکه جهان خدایان بسیار جامعه و دولتی را می‌سازد که الگوی اعمال قدرت در آن برگردانی از سبک اعمال قدرت خدایانش بر امور جهان است. هر یک از خدایان مالک ملک و ملکوت خود است و به رسم و رویه همان قلمرو امور را می‌گرداند. پرسش، چیزی نیست جز احترامی که باید به خدایگان شهر گزارد... سوم آنکه ... جهان بسیارخدایی جهان سرنوشت انسانی را می‌سازد که آمیزه‌ای از غم و شادی، گره و گشایش، و روزگاران سخت و سبک‌بار خود است و تنها در پیوند با تقدیر خدایان، یعنی فرجام‌اساطیر معنا می‌دهد. جهان خدایان با الهیاتی اسطوره‌ای، سیاسی و کیهانی شکل می‌گیرد و روایتی درباره کوسموس است، شئون دولت‌شهر و شعائر قانون است؛ همچنین درباره سرنوشتی اسطوره‌ای که نخست امر الوهی را به کلمه بدل می‌نماید. این الهیاتی است که یگانه‌باوری بدان یورش برده است.»^{۳۵} خدای یگانه خود را در تباین مطلق با انسان تعریف نمود و انحصار همه فضائل از جمله عدل را به طور مطلق به دست خود گرفت، ولی نتوانست نه ریشه شر را از روی زمین برکند، نه پاسخی قانع‌کننده برای رنج آفریده محتاج خود فراهم آورد. هانس بلومبرگ در کتاب *تکوین جهان کپرنیکی* می‌نویسد از این رو بود که «آخرت به مثابه بلاگردان عدل الهی (تئودیسه) ابداع شد.»^{۳۶} وی در این کتاب استدلال می‌کند که دوران سده‌های میانی متأخر، آنچنان در آتصاف خدای واحد به اسماء و صفات حسنی راه مبالغه رفت و به بالاترین حد تصورشدنی، عنان از پای قدرت وی برداشت که خدا یا امر قدسی به طرز فزاینده دورتر و دسترس‌ناپذیرتر و به عقل درنیامدنی‌تر شد. پیش از سیطره مسیحیت، بشر، جهان و کیهان را ازلی و شکل‌نظم‌یافته عناصر، مواد و موجوداتی سرگردان در آشفتگی می‌انگاشت، ولی خدای مسیحی، برای آنکه کسب مقام وحدانیت و شکستن هیمنه و حضور خدایان دیگر، جهان را نه ساخته از آشوب که خلق خود از عدم محض فرانمود. در آینه این الهیات، تصویر جهانی را بازمی‌تابید که مقهور نظمی است که نه تخطی می‌پذیرد، نه خطا؛ همه کائنات در سلسله مراتبی وجودی معینی جای گرفته‌اند و معنای اصلی عدل «تهادن هر چیز در جای خود است»: یعنی جایی که خداوند به قلم اراده و مشیت خود نوشته، همگان در برابر وی مسئول‌اند

ولی کسی یارای پرسش از او ندارد.^{۳۷}

طرفه آنکه اعتقاد به هبوط از بهشت بر روی زمین دو سویه ضد هم دارد: انسان با هبوط به زمین، برای همیشه بی‌خانمان و بیگانه با جهان می‌شود، و درعین حال چون زادگاه واقعی‌اش را بهشت برین می‌شمارد، بر همه باشندگان و جنبندگان روی زمین فخر می‌فروشد و خود را تافته‌ای جدابافته می‌پندارد. در نتیجه، انسان در برابر جهان همواره دو احساس متضاد دارد: یکی خودخاص‌پنداری (exceptionalism) که او را در آزمون نازآمده‌ها و افزایش سطح خطرپذیری در ماجراجویی‌هایش دلیرتر می‌کند، و دیگری هراس و دلهره‌از پرتاب شدن در سرزمینی ناشناخته و تنها ماندن با طبیعتی عظیم و قاهر که بر خلاف خدایان عصر قدیم هرگز با او سخنی نمی‌گوید و اعتنایی بدو ندارد. خلیفه‌خدا از خوف خواری و ناتوانی بیشتر در پی استیلا بر طبیعت برمی‌آید تا بتواند در جهانی بیگانه و بی‌رحم در امان بماند. «خلق از عدم» ارتباط اصیل و حقیقی میان او دیگری را ناممکن گردانده است. او بقای خود را تنها در رفتن به مصاف طبیعت و رام ساختن آن می‌بیند. تنهایی انسان مضاعف است: در آسمان خدایی قهار از او می‌خواهد لحظه‌ای از بندگی او باز نماند و در زمین، نیروهای مهیب و مهارنشدنی طبیعت می‌توانند او را در پلک‌زدنی به کام مرگ فروکشند. از این هم بالاتر: اگر انسان همه فرمان‌های خدا را به جا آورد و طبیعت هم، از سر تصادف، گزند و شری به او نرساند، هیچ‌یک مانع از آن نمی‌شوند که در آشوب آخرالزمان زمین سراسر ویران گردد؛ آخرالزمانی که تاریخ معلومی ندارد و هر ثانیه احتمال رخ دادن آن می‌رود. سنت ادیان ابراهیمی به انسان نهیب می‌زند که مبادا به سعادت‌مندی در این جهان امید بندند. این جهان بازار مکاره شرور و آلام است که پاداش و تاوانی برای آن نیست، مگر پس از مرگ و گذار از عالم ماده. آغاز زندگی زمینی، هبوط و انجام آن نابودی آخرالزمان است؛ در این میان رنج‌ها و زخم‌های آدمی جان‌کاه‌تر از آن هستند که از نشاط و خوشی زودگذرش بتوان مرهم و دارویی ساخت. حکیم و خالق جهان، همان کوزه‌گر دهری است که ختام می‌گوید «چنین جام لطیف، می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش»؛ گویی آفرینش، آغاز نابودی است؛ و همان‌گونه که هایدگر نشان می‌داد میان ساختن و سکونت نسبتی سخت برقرار است. بی‌خانمان دست به ویرانی می‌زند. آنکه سکونت دارد می‌سازد تا امنیت و آبادی سکونت‌گاهش را ماندگار نماید؛ و حتی فراتر از آن، برای او ساختن همان سکونت است؛ با ساختن به مکان سکونت خود انس می‌گیرد و نزدیکی صمیمانه می‌یابد و از آن خود و پاره‌ای از خود می‌گرداند. هایدگر در جستار «ساختن سکونت‌کردن اندیشیدن» نوشت «سکونت‌کردن خصلت اساسی هستی است. ساختن و اندیشیدن، هر کدام به شیوه خود، از سکونت‌کردن جدایی‌ناپذیرند.»^{۳۸}



راهنمای رسیدن به بلوغ

از آغاز پیدایش تجدد، اهل دین و کلیدداران سنت، پیامدهای ویران‌گر و نگران‌ساز صنعت و سیاست مدرن را از منظر مدرن‌سستیزی و بازگشت‌گرایی نقد و نفی می‌کردند. ولی در دهه‌های اخیر، متألّهانی سکولار ظهور کرده‌اند که تحت تأثیر فلسفه‌های مدرن و پست مدرن، مقولات و مفاهیم نوینی پیش می‌گذارند که شگفتی هر دو اردوگاه سنت و تجدد را برمی‌انگیزد.

تجدد اروپایی به رغم موفقیت جهانی در سکولاریزاسیون ساختارهای فکری و اجتماعی جهانی و پس‌راندن مراجع دینی از تصمیم‌گیری‌های کلان یا کاستن نقش آنان، در حفظ محیط زیست و منابع طبیعی کارنامه بسیار بدی دارد. تکنولوژی و اقتصاد مدرن به جای کوتاه کردن دست انسان از مصرف و تصرف نامستولانه طبیعت، امکانات ویران‌گری بیشتری به به او داده است. متألّهان سکولار از این واقعیت نتیجه می‌گیرند حال که سکولاریزاسیون علم و فلسفه در پاسداری طبیعت و زیست‌بوم انسان ناکام مانده باید الهیات را سکولار ساخت. در عصری که «بازگشت دین» نام گرفته، می‌توان با تغییر بنیادی و پارادایمی مبانی و مفاهیم دینی را هیجان، انگیزه و انضباط ایمانی دین‌داران را در خدمت حفاظت از محیط زیست گرفت. آنان مؤمنان را به «بلوغ» فرامی‌خوانند؛ بلوغ به همان معنایی که کانت در جستار «روشننگری چیست؟» برای تعریف روشن‌گری به کار بُرد: «روشننگری خروج آدمی از نابالغی خودخواسته است. نابالغی یعنی ناتوانی در کاربست فهم خود بدون راهنمایی دیگری. این نابالغی وقتی ناخواسته است که سرچشمه‌اش نه نبود فهم، که فقدان تصمیم و نبود دلیری برای کاربرد ذهن خویش بدون راهنمایی دیگری است. دلیری دانستن داشته باش! بنابراین، «دلیری» کاربست فهم خود را داشته باش» شعار روشننگری است.» از این منظر، بلوغ مؤمنان در به رسمیت شناختن پایان اعتبار مشروعیت‌های سنتی و تکیه بر عقل انتقادی خود برای فهم و داوری است. بدون دستیابی به چنین بلوغی، مؤمنان مسئولیت مؤثری را در قبال بحران زیست‌محیطی به دوش نخواهند گرفت.

ویتنی باومن از متألّهان سکولار سرشناس است که در آثار خود می‌کوشد که از جایگاه فیلسوفی سکولار، پیش‌فرض‌ها، داوری‌ها و مفاهیم زبان‌بار در دستگاه الهیاتی را شناسایی کند و به مقتضای موقعیت واقعی امروز حک و اصلاح نماید؛ از جمله در کتابی

با عنوان الهیات، آفرینش و اخلاقی زیست‌محیطی: از خلق از عدم تا سرزمین بی‌صاحب.^{۳۹} وی در وهله نخست نسبت دادن ایده «خلق از عدم» را به متون مقدس برداشت خطا از ظاهر نصوص می‌داند و تأویل‌هایی بدیل از آنها می‌دهد تا این اتهام را از کلام الهی دور نماید. سپس با استدلال‌های فلسفی و الهیاتی به جنگ آن ایده می‌رود. از نظر باومن، آموزه مسیحی خلق از عدم به بنیان هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی «منطق سلطه» در سراسر تاریخ غرب مسیحی بدل شد؛ بنیانی استعلایی و عقیده‌ای جزمی که چون و چراپذیر و بحث‌بردار نیست. از دل چنان الهیاتی ثنوی، دوگانه‌هایی چون ایدئال/مادی، وحی (انکشاف)/طبیعت، علوم انسانی (Geisteswissenschaften)/علوم طبیعی (Naturwissenschaften) بیرون آمد که تنها به کار مشروعیت بخشی به منطق سلطه می‌آید. بامن با الهام از فیلسوفانی چون میشل فوکو و ژاک دریدا، به شکستن بتان دوگانه‌انگاری و مرزگذاری برمی‌خیزد و هم استعمار طبیعت را به دست «فرهنگ» نقد می‌کند و هم استعمار فرهنگ را با «طبیعت». در نظر او وضعیت کنونی محیط زیست ادامه منطقی دوران استعمار اروپایی است و هر دو حقانیت و وجهت خود را از یک جا می‌گیرند: تمایز میان انسان و طبیعت، انسان و حیوان و غرور و «خودخاص‌بینی» بشر. کسانی که برای بهره‌کشی ظالمانه از طبیعت آن را به زباله و تقاله بدل می‌کنند، وارثان راستین سنتی هستند که انسان را آفریده از هیچ، ولی در بستری بهشتی و به صورت خدا می‌دانست. این تصور که انسان جوهری آن‌جهانی دارد و تافته‌ای جدابافته از هستی است، هم حق مطلق تسخیر و تصرف طبیعت بدو می‌داد، چرا که او از بالا آمده بود و به بالا می‌رفت؛ زمین نیست بوده و نیست می‌شود. مهمان بی‌اختیار جهانی بود که حکم زمین بی‌صاحب (Terra Nullius) را داشت. تمایزها و تقابل‌ها میان خدا و انسان، خدا و جهان، انسان و جهان، به خشونت انسان‌ها علیه هم و همه علیه طبیعت می‌انجامند. بامن با رویکرد پسامدرن انتقادی، واسازی (deconstruction) مقوله و مفروض‌های مرزگذار و «دیگر»‌ساز الهیات مسیحی را ضرورت می‌شمرد؛ کمابیش انقلابی در مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناختی سنت. از نظر او طرد و نفی یک‌جای الهیات اگر هم ممکن باشد، به سرکوب تکثر فکری می‌انجامد و با الگوی اعمال ولایت توحیدی و یک‌طرفه فرقی ندارد. بلکه می‌توان هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی آن را بر پایه ایده ندانم‌انگاری (agnostic) بازسازی کرد.

می‌دانیم که هر هستی‌شناسی و کیهان‌شناسی خاصی جهان سیاسی سازگار با خود را می‌سازد و از آن سو نیز، به تعبیر کاترین کلر، متألّه معاصر آمریکایی، هر الهیاتی را باید «الهیات-سیاست» (theopolitics) قلمداد کرد؛ چون که جدا از مبانی مشترک دو دستگاه نظری الهیات و سیاست، در الهیات همواره و بی‌استثنا میلی مقاومت‌ناپذیر به داشتن ولایت بر دیگران وجود دارد.

خانم کاترین کلر نیز از الهیات‌دانان نظریه‌پرداز سکولاری است که الهیاتی می‌اندیشند بدون آنکه به اصول و عقائد ثابت و جزمی باور داشته باشند یا کار دین‌داران را دفاع و تبلیغ دین بدانند. از نظر او بهتر است الهیات (theology) با رویکرد الهیاتی-بوطیقای (شاعرانه) (poë-othology) جایگزین کنیم، ترجیح عواطف بر عقائد و بیان راز و نیاز روحانی درون با هنر به جای مفهوم‌های سفت و سخت نظری و پذیرش تکثر در درون خود جامعه مؤمنان مسیحی. پلی دوکسی (به جای ارتدوکسی، به معنای رسمیت دادن به تکثر عقائد دینی و نفی مرجعیت‌های مطلقه)، الهیات چندگانه‌گرایی و ارتباط،^{۴۰} تمهیدی برای الهیات اروس (عشق)،^{۴۱} و نیز ابر امر محال: الهیات سلبی و تعهد به کره زمین^{۴۲} از آثار اوست.

جریان‌های دیگری نیز بدون تغییر رادیکال مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناختی الهیات، در پی اصلاح آن از راه پژوهش تاریخی و تأمل تأویلی و دادن بدیلی برای آموزه‌های سوء الهیاتی هستند. مثلاً در ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵ دانشگاه آکسفورد و دانشگاه نتردام با حضور گروهی از دانشگاهیان و متألّهان کارگاهی مشترک درباره «خلق از عدم» برگزار کردند. نتیجه مباحث، مباحثات و تحقیقات شرکت‌کنندگان این کارگاه یک ساله در کتابی گردآمده که نیمه نوامبر آینده به بازار می‌آید، با عنوان کتاب «خلق از عدم»: خاستگاه‌ها، تطوّر و چالش‌های معاصر.^{۴۳} هم رویکردها و روش‌ها و هم موضوع‌ها و محورهای مهم این جستارها گوناگونند: نسبت آموزه خلق از عدم با منابع توراتی و انجیلی ادعاشده، چگونگی پیدایش این آموزه در سده‌های نخستین تقویم میلادی (Common Era)، سبب یورش‌های نقادانه به آن در عصر مدرن، پاسخ پاره‌ای از متألّهان به ایرادها، ارتباط این آموزه با مدعیات علم مدرن، از جمله این ادعا که قانون‌های بنیادی فیزیک را نمی‌توان از هیچ به وجود آورد. یکی از جستارنویسان کتاب، استدلال می‌کند که در متون مقدس، هیچ نص صریحی در بیان خلق جهان از عدم نیست و به واقع، این آموزه، دیرزمانی بعد به دست متألّهان صورت‌بندی می‌شود.

نقشه‌نگاری جغرافیای مسئولیت

آنچه «زیست‌بوم» می‌خوانیم، استعاره‌ای است که بسامد آن هر روز بیشتر می‌شود و بار معنایی سنگین‌تری به خود می‌گیرد. گسترش فراگیر زیست‌بوم‌اندیشی را می‌توان در تحول زبانی و غنای ادبیات علمی زیست‌محیطی عیان دید. برای مثال اصطلاح ecology به دو معنای معنای بوم‌شناسی یا شناخت محیط زیست، با پیشوند eco، به معنای سکونت‌گاه یا محیط، ساخته شده که از oeco لاتین (به معنای اهل خانه household و واژه oikos یونانی، (به معنای خانه) می‌آید. این پیشوند در واژه economy (به معنای اقتصاد) نیز هست. اگر در زبان‌های لاتین، طی دهه‌های اخیر با پیشوند eco آن‌قدر واژه ساخته شده که به خوبی عمق نفوذ دغدغه‌های زیست‌محیطی گواه را بازی نماید: ecotheology یا الهیات زیست‌بومی، econationalism یا ناسیونالیسم زیست‌بومی، eco-terrorism یا تروریسم زیست‌بومی، eco-phenomenology یا پدیدارشناسی زیست‌بومی، ecofeminism یا فمینیسم زیست‌بومی، eco-imperialism یا امپریالیسم زیست‌بومی و eco-republic جمهوری زیست‌بومی تنها مشتکی از خروارند.

هر واژه‌جدیدی که با این پیشوند ساخته می‌شود، مفهوم محیط زیست را می‌گسترده و ارتباط آن را با عناصر و عواملی تازه کشف می‌کند؛ جایی که تاکنون نمی‌شناختیم یا «از آن» خود می‌پنداشتیم، به بخشی از «خانه» و «سکونت‌گاه» ما بدل می‌گردد. غنای مدام این استعاره بیان‌گر حس ما نسبت به جهان است، جایی که خانه و زیست‌گاه خانمان ماست و هر روز با کشف



بائز باور دارد اگر محیط زیست را هم‌چون «میدان اهمیت/ معنا» بفهمیم، در برابر مجموعه‌ای از میدان‌های متفاوت یا متغیر، توانایی بیشتری برای تشخیص عناصر مقوم و نگهدارنده‌پایه‌ای آن از عناصر وابسته و فرعی‌شان پیدا می‌کنیم. نویسنده این جستار می‌کوشد حساسیت‌های خواننده را به تمایزهای بنیادی میان دو گونه تلقی از محیط زیست بالا برد و پیامدهای خاص و خطیر هر یک را گوشزد کند؛ از جمله فهم محیط زیست همچون «میدان اهمیت» در برابر «سیستم عینی علت‌ها و معلول‌ها»

(Objective system of causes and effects) تفاوت این دو برداشت در «ارتباطی» (Relational) یا غیر ارتباطی انگاشتن محیط زیست نیست، چون هر دو واقفند که محیط زیست ماهیتی ارتباطی دارد، ارتباط انسان با دور و بر خود و هم‌پیوندی همه عناصر جان‌دار و بی‌جان پیرامونش. این ماهیت خود این ارتباط است که تفاوت دارد: «محیط زیست به‌سان میدان اهمیت/ معنا بر رابطه «التفاتی» (Intentional) - به تعبیر پدیدارشناسان - به مثابه ابزارهای التفاتی استوار است. محیط زیست، محیط زیست سوژه‌ای است که آن‌را به شیوه خود درمی‌یابد و به طرز معنادار در آن عمل می‌کند.» مثلاً اگر وارد جایی شوید که ناشناخت و به سرعت حس نامنی در شما ایجاد می‌کند، طبعاً یا زود آنجا را ترک می‌کنید یا راهی برای تنها نماندن در آنجا می‌جوید یا به شیوه‌ای دیگر خود را از موقعیت ناخوشایند بیرون می‌کنید. همچنین اگر بودن در جایی حس خوبی به شما دهد، رفتار تان مطابق و مناسب آن حس خواهد بود. در این صورت، ماهیت محیط زیست همانی است که سوژه‌ای یا انسانی درک می‌کند. طبعاً به تعدد آدم‌ها و گروه‌ها، می‌توان شمار فراوانی از محیط زیست در مقام میدان اهمیت/ معنا را تصور کرد. اما اگر محیط زیست را در سیستم فیزیکی علل و معلول‌ها تعریف کنیم و احساسات و افکار انسان یا سوژه‌ای را که در محیطی قرار دارد، وارد تعریف نکنیم، داستان یک‌سره شکل دیگری خواهد داشت. در این صورت، دیگر باور نمی‌کنیم که بودن و نبودن یا رخ دادن و رخ ندادن چیزی در محیط زیست می‌تواند به نظام متافیزیک، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، اخلاق و اقتصاد و سیاست و مانند آن ربطی داشته باشد. همه ساکنان کره زمین، در هر حالت، یک محیط زیست پیش نخواهند داشت.

از دل نکته بالا، تمایزی دیگر روشن می‌شود: تمایز میان محیط زیست طبیعی و محیط زیست اجتماعی، به معنای کلی آن که جنبه‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی حیات انسان را هم در بر بگیرد؛ قلمروی که ساخته قوانین و سنت‌ها و التزام به میثاق‌هاست. بر این پایه، محیط زیست، مفهومی متعدد و سیال است، زیرا دوگانه‌هایی چون «محلّی» و «جهانی» نیز معنای واحد و ثابتی ندارند. از حیاط خلوت خانه‌ها تا شهر و کشور و منطقه‌شخص می‌تواند محیط زیست محلّی و بومی وی خوانده شود. تعیین مرزهای گستره‌ای که محلّی می‌خوانیم، هم به نوع ارزیابی ما از نظم علل و معلول فیزیکی و دامنه جغرافیایی تأثیر عوامل و عناصر طبیعی بر یکدیگر وابسته است، هم به شیوه و شکل شناخت و برداشت آدم‌ها از جایی که در آن قرار دارند. جدا از آنکه فیزیک‌دانان و طبیعی‌دانان بُرد تأثیر و تأثر متقابل عناصر طبیعی را بر هم تا کجا اندازه‌گیری می‌کنند، منظومه باورها و انگاره‌های مابعدالطبیعی، دینی و اجتماعی هر جماعتی، معنا و مرز «محلّی» و «زیست‌بوم» را برای آنها مشخص می‌سازد. محیط زیست در مقام میدان اهمیت، میدانی شناختی (Cognitive) نیز هست. «خود محیط زیست خود را به سان میدان اهمیت می‌سازد.» اگر وضع طبیعی و شرایط فیزیکی جایی کوچک، منطقه‌ای محدود به افق‌های مریی و ملموس انسان، احساس امن و راحتی خانه را به او می‌دهد، به نحوی که فکر کردن به فراتر از آن جغرافیا را زائد بدانند، یعنی محیط زیست را همچون «میدان اهمیت» در نمی‌یابد. تضمین امنیت و آسودگی مکانی که برای انسان حکم خانه دارد، تنها به دست مجموعه از علت‌ها و معلول‌های فیزیکی اطرافمان نیست. محیط زیست، یعنی سراسر جهان بیرون و سرپای جهان درونی انسان. درست به همین دلیل «محیط زیست اخلاقی» قلمرو مهمی شمرده می‌شود. هم مجموعه سنت‌ها و عقائد و اصولی آگاهانه و ناخودآگاهی که رفتار ما را در محیط شکل می‌دهند و معیار دآوری میان خوب و بد و شایسته و ناشایسته را می‌سازند، عوامل تأثیرگذاری در تکوین و تدوام محیط زیست هستند و هم نحوه‌ای که خود ایده محیط زیست را درمی‌یابیم. سرانجام بائر نتیجه می‌گیرد که حل بهنگام و مهار مؤثر مشکلات زیست‌بومی، در گرو توجه به کثرت و پیچیدگی و لایه‌لایگی مفهوم محیط زیست هم‌چون میدان‌های اهمیت/ معنا است.

موریس مرلوپونتی، از پدیدارشناسان سده بیستم بود که آرای او همچنان مایه الهام تفکر فلسفی در محیط زیست است.^{۵۲} او مهم‌ترین کتاب خود پدیدارشناسی دریافت را با نقل قطعه‌ای از کتاب خلبان جنگ نوشته سنت اگزوپری^{۵۳} به پایان می‌برد: «پسرت در آتش‌سوزی گیر افتاده؛ تو او را نجات می‌دهی. اگر مانعی پیش رو باشد، تو همه وجودت را می‌گذاری که آن را از میان برداری. تو در خود عملت سکونت می‌کنی. عمل تو، خود توست... اهمیت/ معنا (signification) خودش را با درخشش تمام نشان می‌دهد. عمل تو، وظیفه‌توست، نفرت توست، عشق توست، ثبات قدم توست، هوش و استعداد توست... انسان چیزی جز شبکه‌ای از روابط نیست، و تنها این روابط برای او اهمیت دارند.»^{۵۴}

گسترگی بیشترش، مخاطرات بیشتری پیش روی آن می‌بینیم.^{۴۴} نخستین درک انسان از اجتماع یا باهمستان (community) پس از کشف رابطه‌اش با خانواده در خردسالی است. گسترش تدریجی روابط او با دیگران، به بزرگ‌تر شدن اجتماعی می‌انجامد که بدان تعلق دارد. کتاب محیط زیست و فلسفه^{۴۵} تأکید می‌کند که پژوهش‌های زیست‌محیطی انسان را نه در برابر جهان یا زیست‌بوم، که جزئی از آن نشان می‌دهند. انسان خود را عضو از باهمستان هستی می‌یابد و برای پاس‌داشت حقوق آن مسئولیت‌هایی تازه بر دوش خود می‌گذارد. تا دوگانه‌هایی سنتی، چون انسان/طبیعت یا انسان/حیوان، نسخ نشوند، درک حقوق اخلاقی و قانونی زیست‌بوم امکان نیابد. نویسندگان جستارهای گردآمده زیر عنوان فلسفه و سیاست آزدسازی حیوان^{۴۶} هر یک بر جنبه‌ای از این موضوع تأکید می‌ورزند. استیون وگل، دو کتاب در نقد درک رایج از طبیعت نوشت: علیه طبیعت؛ مفهوم طبیعت در نظریه انتقادی، که گزارشی تاریخی و نقدی فلسفی است از طبیعت در سنت نظریه انتقادی و آثار فیلسوفانی چون لوکاچ، هورکهایمر، آدورنو، مارکوزه و هابرماس.^{۴۷} فلسفه پس از طبیعت،^{۴۸} نیز عنوان کتابی است که ژوئیه گذشته به بازار آمد.

محور مرکزی بسیاری از مناقشات محیط زیستی، میزان گستردگی بحران زیست‌محیطی است که می‌تواند میزان و نوع مسئولیت انسان را در قبال آن تعیین کند. مرزهای زیست‌جهان با مرزهای مسئولیت انسان یکی است. نمونه یکی از داغ‌ترین جدل‌ها در این باره را در کتاب فلسفه و محیط زیست می‌توان خواند.^{۴۹}

دیوید کوپر، از فیلسوفانی است که به وخامت و ویژگی بحران محیط زیست در عصر ما باور ندارد. بر خلاف جنبش‌های اجتماعی و جریان‌های رسانه‌ای محیط‌زیست‌گرا، کوپر برای رویارویی با تغییرات اقلیمی جاری نیازی به تدوین اخلاقی «جدید» یا تأسیس فلسفه زیست‌بومی (eccophilosophy) نیازی نمی‌بیند و مباحثی از این دست را با وام از نیچه «کاذب مقدس» می‌خواند که «آدمیان را بدون آن یارای زیستن نیست.» گور ویدال (Gore Vidal) فیلسوف دیگری است که با کوپر هم‌زبانی و هم‌دلی دارد و سعی عمومی برای ساختن غولی خطرناک از تغییرات زیست‌محیطی را حاصل نیاز جوامع غربی به «دشمن»ی تازه می‌بیند که بتواند جایگزین دشمن زمین‌خورده پیشین، یعنی کمونیسم گردد. اوائل دهه نود میلادی، کوپر در جستاری با عنوان «ایده محیط زیست»، وی محیط‌زیست‌گرایی معاصر را در تقدیس طبیعت نکوهش می‌کند و آن را برآمده از نگاه به جهان همچون کلیتی یگانه (holistic) می‌داند؛ چنانکه گویی هر افتادن درختی در استرالیا به نحوی میزان رشد جمعیت در آلاسکا را تحت تأثیر قرار می‌دهد. کوپر، منکر مطلق اهمیت بحث و تأمل زیست‌محیطی نیست، ولی همه چیز را به همه چیز پیوند دادن و مسئولیتی استثنایی برای انسان شناختن گویی آدمی را «بیرون» از طبیعت می‌نشانند و به شکل تناقض‌آمیزی امکان توجیه ضرورت اخلاق را از میان می‌برد. محیط زیست را چیزی بیش از حد «بزرگ» دانستن، از نظر کوپر فرض و فهمی خطا و خاستگاه این همه مبالغه‌های مستعار محیط‌زیستی در عصر ماست: محیط زیست هر انسانی را از فضای پیرامونی او فراتر بردن و عرض و مرز آن را از سر کوچه تا سمت سپهر (stratosphere) گستردن، گویی جز کلان‌نظمی واحد در هستی نیست و تنها یک محیط زیست عظیم در برابر ما قرار دارد. ریشه واژه محیط زیست (enviromment) اشاره به «دور و بر» چیزی یا کسی می‌کند و از نظر کوپر همواره در جغرافیا و علوم دیگر بدین معنا فهم می‌شده است؛ واژه‌های هم‌معنا با milieu فرانسه یا ambiente اسپانیولی. ولی اکنون واژه‌ای که همیشه به فضایی «محلّی» دلالت داشته، سراسر کون و مکان معنا می‌دهد. «محیط زیست» فقط جایی نیست که انسان «در» آن قرار دارد، بلکه این واژه بر جایی دلالت می‌کند که انسان «دارد» و از همین رو، برای زیستن نیازمند داشتن جایی است. جایی از آن خودش؛ وگرنه انگار به نقطه‌ای ناشناخته در میان صحرایی تاریک سقوط کرده، هیچ چیزی به چشم آشنا نمی‌آید؛ فاقد «خانه» است. بدون فرض محدودیت جغرافیایی مفهوم، محیط زیست، گویی انسان بدون تعلق به جایی یا تملک جایی، می‌تواند در «هیچ‌جا» زندگی کند.

نایجل دائر در اردوگاه مقابل کسانی چون کوپر است. او یکی از ویراستاران شهروند جهانی؛ در آمدی انتقادی^{۵۰} است؛ کتابی دربردارنده جستارهایی درباره روند ظهور و تحول گرایش‌های جهان‌وطن، با ایدئولوژی‌ها و راهبردهای عملی متنوع به ویژه کارنامه کنش‌گری آنها. او در جستار «ایده محیط زیست»^{۵۱} اصطلاح field of significance را به کار می‌گیرد. Significance هم بر «معنا» دلالت می‌کند هم بر «اهمیت».

در این جستار که آشکارا سایه هایدگر بر آن را می‌توان دید، نایجل دائر، تمایز معناشناختی «محیط زیست» را با تعبیر رایج پیشین، برجسته می‌سازد؛ واژه‌هایی مانند milieu و ambiente که در زبان انگلیسی، معنای هر دو محیط جمعی یا اجتماعی است. هیچ کدام از کلمات به ظاهر مشابه و مترادف مربوط به مکان زیست انسان، به جایی وسیع‌تر از «محیط زیست» اشاره نمی‌کنند و تنها تداعی گر فضاهایی سخت محدود و محلّی‌اند. در قیاس با مفاهیم قدیم، «محیط زیست» بر «میدان اهمیت/ معنا» دلالت می‌کند، جایی که شخصی (حتی جانوری مثل گورکن / Dadger) می‌تواند بدان انس گیرد و آن را بی‌هیچ دغدغه‌ای «خانه» خود بداند.^{۵۲} دائر می‌نویسد غفلت روشنفکران از خصلت ویژه و بدیع مفهوم محیط زیست، می‌تواند وزن سنگین اهمیت مسائل محیط زیستی را در چشم‌شان ناچیز جلوه دهد. از نظر او، روشن‌فکری که با زیست جهان‌وطنی می‌گوید همه جا خانه اوست و در هر مکانی احساس راحتی می‌کند، به واقع، هیچ‌خانه و آسودگاهی ندارد. چگونه می‌شود چنین کسی محیط زیست به نقطه‌ای خاص و مشخص محدود کند؟ نقد او معطوف به روشنفکران و دانشگاهیانی است که تعریفی حدّاقلی از محیط زیست می‌دهند که هم خطر بحران‌های موجود را چندان خطیر نمی‌داند و هم مسئولیت افراد در قبال آن را تنها داخل جغرافیای نظری و عینی بسیار کوچکی به رسمیت می‌شناسد. ولی بائر تصریح می‌کند که «سراسر جهان» را باید محیط زیست دانست، وگرنه عواقب و عوارض عظیم پیش‌بینی‌نشده و ناگهانی بحران می‌تواند همه را در کام نیستی فرو کشد.

2.Eileen Power, *Medieval Women*, Cambridge University Press, 1997, P6

۳.«زینَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالخَرْبِ ذَلِكُمْ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْحِسَابِ»، (برگردان محمد مهدی فولادوند: دوستی خواستنیهای گوناگون [از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسبهای نشاندان و دامها و کشتزارها] برای مردم آراسته شده [لیکن] این جمله مایه تمتع زندگی دنیاست و [حلال آنکه] فرجام نیکو نزد خداست) آل عمران، ۱۴.

4.1973, Alexandre Koyré, *Du monde clos à l'univers infini*, Paris, Gallimard

این کتاب به فارسی ترجمه شده است: الکساندر کویره، گذار از جهان بسته به کیهان بیکران، علیرضا شمالی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۵

5.The New York State College of Forestry at Syracuse University

6.Evan Berry, *Devoted to Nature: The Religious Roots of American Environmentalism*, University of California Press, 2015

7.Thomas Eastin, *Taking Sides: Clashing Views on Environmental Issues*, New York, McGraw-Hill Education, 2015

8.*Environmental Issues and Solutions: A Modular Approach*, Edited by Norman Myers & Scott Spoolman, Brooks Cole, 2013

9.Mark Sagoff, *Economy of the Earth; Philosophy, Law and Environment*, Cambridge University Press, 2008

10.Dale Jamieson, *Ethics and the Environment; An Introduction*, Cambridge University Press, 2008

11.*Climate Change and Philosophy, Transformational Possibilities*, Edited by Ruth Irwin, New York, Continuum International Publishing Group

12.*Environmental Studies*, ed. Anil Kumar De & Arnab Kumar De, New Delhi, New Age International Limited, 2005

13.Roger S. Gottlieb, *The Oxford Handbook of Religion and Ecology*, Oxford University Press, 2010

The Cambridge Companion to Science and Religion, Edited by Peter Harrison. Cambridge University Press, 2010

Routledge Handbook of Religion and Ecology, Edited by Willis J. Jenkins, Mary Evelyn Tucker & John Grim, New York, Taylor & Francis Group, 2016

14.Climate and Cultural Change in Prehistoric Europe and the Near East, Edited by Peter F. Biehl & Olivier P. Nieuwenhuys, SUNY, 2016

15.Environmental Philosophy in Asian Traditions of Thought, Edited by J. Baird Callicott & James McRae, SUNY, 2014

16.J. Baird Callicott, *Nature in Asian Traditions of Thought*, SUNY, 1989

17.Japanese Environmental Philosophy, Edited by J. Baird Callicott & James McRae, Oxford University Press, 2017

18.Convergence with Nature: A Daoist Perspective

همچنین

۱۹. برای نمونه، کتاب زیر، ردّ پای تصوّرات و تصاویر کیهان‌شناختی و خلقت جهان را در هنر یهودی و بیزانس نشان داده است: Shulamit Laderman, *Images of Cosmology in Jewish and Byzantine Art: Gods Blueprint of Creation*, Leiden, Brill, 2013

20.Whitney Bauman, *Theology, Creation, and Environmental Ethics: From Creatio Ex Nihilo to Terra Nullius*, Routledge, 2009, P.185

۲۱.بر سر ریشه‌شناسی و معنای اصلی واژه اتفاق نظر نیست. بنگرید به فرهنگ تاریخی زبان فرانسه: Dictionaire Historique de la Langue Française, Paris, Le Robert, vol. I, 2016 p.570

۲۲. دوره کامل آثار افلاطون، ترجمه محمد حسن لطفی، جلد سوم، تهران انتشارات خوارزمی، صص. ۱۸۲۴-۱۹۲۰

برای گزارشی تحلیلی از این رساله و توضیح جایگاه آن در فلسفه سیاسی افلاطون به کتاب زیر بنگرید:

Thomas Kjeller Johnson, *Plato's Natural Philosophy, A Study of the Timaeus-Critias*, Cambridge University Press, 2004

برای تفسیر هایدگر از مراد افلاطون از «کورا» در این رساله بنگرید به فصل نخست کتاب هایدگر و مسئله فضا: اندیشیدن به بنیان‌ها در هجرت: Alejandro A. Vallega, *Heidegger and the Issue of Space: Thinking on Exilic Grounds*, The Pennsylvania State University Press, 2003, p.p.56-17

23.Ibid. pp. 23-4

۲۴.برای شناخت مفهوم جهان در فلسفه هایدگر، کتاب‌های زیر دستگیرند:

-Jeff Malpas, *Heidegger and the Thinking of Place, Explorations in the Topography of Being*, MIT, Cambridge-Massachusetts, 2017

-Jeff Malpas, *Heidegger's Topography: Being, Place, World, Cambridge- Massachusetts*, MIT, 2008

-Robert Mugerauer, *Heidegger and Homecoming, The Leitmotif in the later Writings*, University of Toronto Press, 2008

۲۵.درباره این واژه و شرحی از جستار ژاک دریدا در این زمینه بنگرید به:

-Dictionary of Untranslatable, *A Philosophical Lexicon*, Edited by Barbara Cassin, Princeton University Press, 2014, pp.135-131

-John Sallis, *Chorology: on Beginning in Plato's Timaeus*, Indiana University Press 1999

برای گزارشی جزئی‌تر و مقایسه با مفاهیم مشابه در تطوّر معنایی آن نزد ارسطو، بنگرید به هایدگر و مسئله فضا: اندیشیدن به بنیان‌ها در هجرت:

Alejandro A. Vallega, *Heidegger and the Issue of Space: Thinking on Exilic Grounds*, The Pennsylvania State University, 2003, pp. 56-23

تفسیر گادامر از رساله تیمائوس را در کتاب دیالوگ و دیالکتیک: هفت پژوهش هرمنوتیکی درباره افلاطون می‌توان خواند: Hans George Gadamer: *Dialogue and Dialectic; Eight Hermeneutical Studies on Plato*, Yale University Press, 1980, pp. 193-154

26.J. E. Maplas, *Place and Experience, A Philosophical Topography*, Cambridge University Press, 2004, P.124

۲۷.برای آشنایی بیشتر با این موضوع کتاب‌های زیر مفیدند:

-Creation and the God of Abraham. Edited by David B. Burrell, Carlo Cogliati etc. Cambridge University Press, 2010

-Thomas L. Pangle, *Political Philosophy and the God of Abraham*, The Johns Hopkins University Press, 2003

-Creation and the Abraham Faiths, Edited by Neil Spurway, New Castle, Cambridge Scholars Publishing, 2008

-Peter Scott, *A Political Theology of Nature*, Cambridge University Press, 2003

-James Schaefer, *Theological Foundations for Environmental Ethics: Reconstructing Patristic and Medieval Concepts*, Georgetown University Press, 2003

-Willis Jenkins, *Ecologies of Grace: Environmental Ethics and Christian Theology*, Oxford University Press, 2008

-Edward T. Wimberley, *Nested Ecology: The Place of Humans in the Ecological Hierarchy*, The Johns Hopkins University Press, 2009

درباره اشکال و وجوه گوناگون باور به انسان مرکزی در عصر باستان بنگرید به:

-Anthropocentrism: Human, Animals, Environments, Edited by Rob Boddice, Brill, 2011

۲۸.درباره تعالیم الهیات یهودی درباب خلقت و منازعات و مباحث قدیم و جدید در این باره میتوان آثاری از این دست نگریست: یهودیت و آموزه آفرینش از رابرت سمیولسن

-Robert M. Samuelson, *Judaism and the Doctrine of Creation*, Cambridge University Press, 1995

زمان مهم است: زمان، آفرینش و کیهان‌شناسی در فلسفه یهودی سده‌های میانی از تی. ام. راداوسکی T. M. Rudavsky, *Time Matters. Time, Creation, and Cosmology in Medieval Jewish Philosophy*, State University of New York Press, 2000

سایه‌های زمینی و واقعیت‌های آسمانی: کیهان‌شناسی معبد/ مکان مقدس در خاور نزدیک باستان، کتاب مقدس و ادبیات یهودی عصر اولیه Earthly Shadows, *Heavenly Realities: Temple/Sanctuary Cosmology in Ancient Near Eastern, Biblical, and Early Jewish Literature*, Edited by Kim Papaioannou & Ioannis Giantzaklidis, Michigan, Andrews University Press, 2016

کیهان‌شناسی و آخرت‌شناسی در عبریات؛ چارچوب زمانی و مکانی نوشته کنث شنک Kenneth L. Schenck, *Cosmology and Eschatology in Hebrews, The Settings of the Sacrifice*, Cambridge University Press, 2007

29.Kenneth Seeskin, *Searching for a Distant God; the Legacy of Maimonides*, Oxford University Press, 2000, p. 37

30.Ibid. pp.41-40

31.See: Rafael Salber, *"The History of Creation Ex-nihilo Within Jewish Thought"* in *Reshimu*, Studies in Jewish Thought and History, Rosh Hashanah 5768/ September 2008

۳۲.موسی بن میمون، دلالة الحائرين، عارضه باصوله العربية و العبرية و ترجم النصوص... حسین آتای، بیجا، مکتبة الثقافة الدينية، بیتا، ص. ۳۴۳ به بعد

۳۳.همان. ص. ۳۵۵

۳۴.همان. ص. ۳۷۵. درباره مبانی الهیاتی ابن میمون در زمینه آغاز جهان بنگرید به:

-Kenneth Seeskin, *Maimonides on the Origin of the World*, Cambridge University Press, 2006

همچنین فصل چهارم کتاب زیر عنوان کیهان‌شناسی فلسفی که از جمله وجوه باطنی دیدگاه ابن میمون درباره خلقت را بازمی‌نماید:

-T. M. Rudavsky, *Maimonides*, London, Wiley-Blackwell, 2010, pp. 74-61

35.Jan Assmann, *The Price of Monotheism*, Stanford University Press, 2010, P.41

خواندن دیگر آثار آسمن برای فهم طرح کلی نظریه‌ی سودمند است، از جمله:

-*Moses the Egyptian: The Memory of Egypt in Western Monotheism*, Harvard University Press, 1998

-*The Mind of Egypt: History and Meaning in the Time of the Pharaohs*, New York, Metropolitan Books, 2002

-*Transformations of the Inner Self in Ancient Religions*, Edited by Jan Assmann & Guy G. Stroumsa, Brill, 1999

36.Hans Blumenberg, *The Genesis of the Copernican World*, Cambridge- Massachusetts, MIT, 1987, P. 27

۳۷.درباره آرای بلومنبرگ در این زمینه، ظاهراً تنها کتاب زیر به فارسی چاپ شده:

فرانتس یوزف وتس، درآمدی بر اندیشه هانس بلومنبرگ، ترجمه فریده فرنودفر و امیر نصری تهران، نشر چشمه، ۱۳۹۳

چدا از اثر پیشگفته، بلومنبرگ از جمله با دو کتاب مشروعیت عصر مدرن و کار بر اسطوره نیز شناخته می‌شود:

-Hans Blumenberg, *The Legitimacy of the Modern Age*, Cambridge- Massachusetts, MIT, 1985

-Hans Blumenberg, *Work on Myth, Cambridge- Massachusetts*, MIT, 1988

38.Martin Heidegger, *Building Dwelling Thinking*

http://designtheory.fiu.edu/readings/heidegger_bdt.pdf

39.Whitney Bauman, *Theology, Creation, and Environmental Ethics: From Creatio Ex Nihilo to Terra Nullius*, London, Routledge, 2009

درباره جوانب گوناگون «خلق از عدم» به کتاب‌های زیر نیز میتوان نگریست:

-*Creation «Ex Nihilo» and Modern Theology*, Edited by Janet Soskice, Hoboken-New Jersey, Wiley-Blackwell, 2013

-Ilan A. McFarland, *From Nothing: A Theology of Creation*, Louisville- Kentucky, Westminster John Knox Press, 2014

مک فارلند مؤلف فرهنگ الهیات مسیحی کمبریج نیز هست:

The Cambridge Dictionary of Christian Theology, Cambridge University Press, 2011

درباره هیوط آدم به این آثار مک فارلند بنگرید:

-In Adams Fall: *A Meditation on the Christian Doctrine of Original Sin* Wiley-Blackwell, Hoboken-New Jersey, Wiley-Blackwell, 2010

-The Divine Image: *Envisioning the Invisible God*, Fortress Press, 2005

-Creation and Humanity: *The Sources of Christian Theology*, Louisville- Kentucky, Westminster John Knox Press, 2009

-Difference & Identity: *A Theological Anthropology*, New York, Pilgrim Press, 2001

40.Cathrin Keller, *Polydoxy: Theology of Multiplicity and Relation*, Routledge, 2010

41.Cathrin Keller, *Toward a Theology of Eros: Transfiguring Passion at the Limits of Discipline*, Fordham University Press, 2007

42.Cathrin Keller, *Cloud of the Impossible: Negative Theology and Planetary Entanglement*, Columbia University Press, 2014

43.Creation «ex nihilo»: *Origins, Development, Contemporary Challenges*, Edited by Gary A. Anderson & Markus Bockmuehl, Indiana, University of Notre Dame Press, 2017

برای آگاهی از نقد آرای بلومنبرگ از منظری مسیحی به کتاب عظمت لایتناهی: هانس بلومنبرگ و آستانه تجدّد بنگرید. نویسنده از منظر الهیاتی خود دیدگاه‌های هانا آرنت را درباره «بیجهانی» و فقدان بنیان برای ارزش‌ها نقادی کرده است: Elizabeth Brient, *The Immanence of the Infinite: Hans Blumenberg and the Threshold to Modernity*, The Catholic University of America Press, 2002

۴۴.برای تحلیل زبان‌شناختی، روایت‌شناختی و بوطیق‌شناختی گفتمان زیست‌محیطی و استعاره زیست‌بوم از جمله بنگرید به:

-Rom Harré, Jens Brochmeier and Peter Mühlhäusler, *Greenspeak, A study of Environmental Discourse*, London, Sage Publications, 1998.

45.Vernon Pratt with Jane Howarth and and Emily Brady, *Environment and Philosophy*, London, Routledge, 2000, pp. 124-113

46.*Philosophy and the Politics of Animal Liberation*, Edited by Paola Cavalieri, New York, Palgrave Macmillan, 2016

47.Steven Vogel, *Against Nature: The Concept of Nature in Critical Theory*, SUNY, 1996

48.*Philosophy After Nature*, Edited by Rosi Braidotti and Rick Dolphijn, London, Rowman & Littfield Publishing Group, 2017

49.*Philosophy and the Natural Environment*, Edited by Robin Attfield and Andrew Belsey, Cambridge University Press, 1994

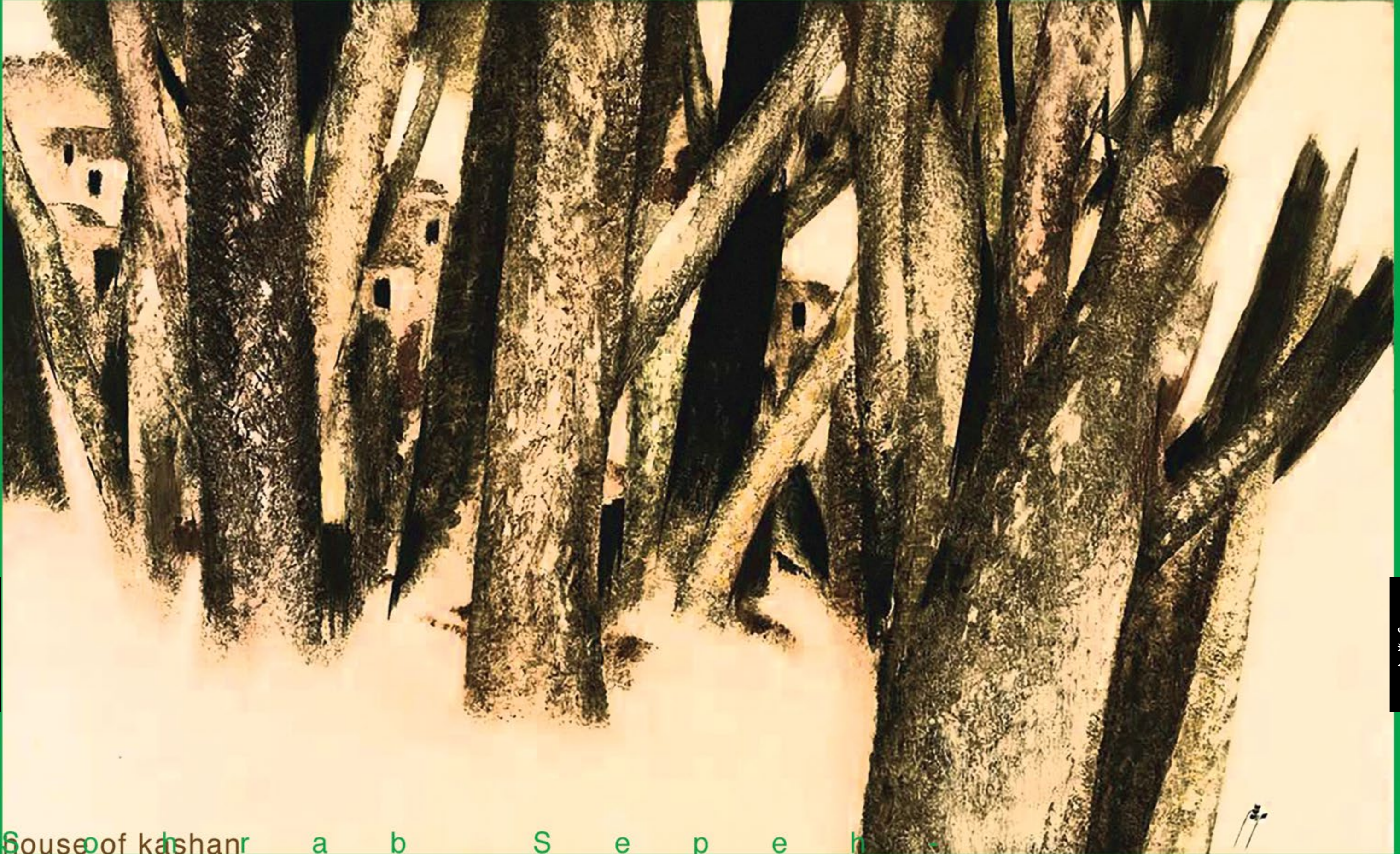
50.*Global Citizenship: A Critical Introduction*, Edited by Nigel Dower & John Williams, London, Routledge, 2002

51.Nigel Bower, *"The Idea of Environment"*, in *Philosophy and the Natural Environment*, Cambridge University Press, 1994, pp. 156-143

52.Merleau-Ponty and Environmental Philosophy: *Dwelling on the Landscape of Thought*, Edited by Suzanne L. Cataldi & William S. Hamrick. State University of New York, 2007

53.Antoine de Saint-Exupéry, *Pilote de Guerre*, Paris, Gallimard, 1942

54.Maurice Merleau-Ponty, *Phénoménologie de la Perception*, Paris, Gallimard, 1976, p. 520



House of kashan a b S e p e h

آریل دروفمان در سه نمایشنامه کتاب سه‌گانه مقاومت، قتل‌های زنجیره‌ای، شکنجه و سانسور را فراتر از صرف یک رویدادشمار، به بحثی جهان‌شمول تبدیل می‌کند.

به بقیه باشد هرگز وقت آن نیست که سؤال‌هایت را بپرسی، تا صدایت را بلند کنی و آنچه در حنجره‌ات حبس شده، رسا بیان کنی. همیشه هم بهانه‌ای موجود است تا پیش از هر تلاشی، صدایت را برایش محو کنند.

در ابتدا تصویر چند زن سیاه‌پوش و یک یا دو بچه کم‌سال، در یکی از ترمینال‌های تهران بر زمین نشسته، جلوی چشم‌هایم آمد که به عربی شیون سر داده بودند. یک مسافر توانست با آنها صحبت کند و بعد به انگلیسی به من توضیح داد که پسر بزرگ یکی از زنان آن روز در عراق کشته شده و این سنت سوگواریشان است. فقط خواست از بقیه مردم بخواهم تا به زنان اجازه سوگواری دهند و رفت.

با صدای بلند ماجرا را به بقیه توضیح دادم و از مردم خواستم تا متفرق بشوند، بعد خودم هم دور شدم.

ولی برای سال‌ها این تصویر با چند سؤال در ذهنم مانده:

چرا این زنان در تهران بودند؟ چه اتفاقی برای پسرشان افتاده بود؟ پسر کدامشان بود؟ فهرست سؤال‌ها طولانی است، ولی فارغ از آنکه چه رویدادی بانی آن شیون بوده، این سؤال بیشتر از بقیه در ذهنم سنگینی می‌کند: چرا نه آن مرد هم‌زبانِ زنان و نه من، هیچ‌کدام باقی نماندیم تا زنان را دل‌داری دهیم؟ چرا سؤال‌های لازم را نپرسیدیم؟

وقتی اولین مرتبه متن انگلیسی سه‌گانه مقاومت نوشته آریل دروفمان را به دست گرفتم، تصویر شیون این زنان مکرر از جلوی چشمانم رد شد. در حقیقت دریافت کتاب در کانادا و خواندن آن با مواجهه من با زنان سیاه‌پوش ترمینالی در تهران فاصله چندانی با هم نداشتند.

هر سه نمایشنامه کتاب، مشابه همین تصویر هستند: نویسنده، مخاطب را سراغ یک تراژدی می‌برد که مدت زمانی از رخ دادن آن هم گذشته است و سپس نشانش می‌دهد که جامعه، آن هم به کمک نزدیک‌ترین عزیزان این زنان، تمام تلاش لازم را داشته که آنها را پس براند، سرکوب کند و اجازه ندهد سؤال‌های مهم انباشته شده در ذهنشان را بپرسند.

البته سرکوب در این نمایشنامه‌ها، از سمت جامعه‌ای مردسالار بر شخصیت‌های زن است؛ ولی این تراژدی‌ها مرد و زن نمی‌شناسند و می‌توانند بر سر هر آدمی بیایند.

سپس و همان‌طور که در کتاب جلو می‌رفتم، تصویر این زنان در ذهنم با قیافه دیگر آدم‌های گذشته‌ام قاطی شدند و فقط به شیون زنان در یک ترمینال در تهران محدود نماندند. در حقیقت، همراه چند سالی که کتاب به دفترهای نشر مختلف رفت و برگشت و در نهایت دو مرتبه توسط دو ناشر برای دریافت مجوز ارایه شد و مجوزی نگرفت - تصویر دیگر زنان زندگیم به روایت‌های کتاب اضافه شدند.

به عنوان مثال، حالا که کار منتشر شده در قفسه کتابخانه‌ام قرار گرفته، هر مرتبه آن را باز می‌کنم و سراغ نمایشنامه بیوه‌ها می‌روم، انگار مادران خاوران جلوی چشمانم نشسته باشند و همانند زنان روستایی نمایش، جنازه‌های عزیزان زندگیشان را از ارتش (حالا بگو سپاه) طلب می‌کنند تا عاقبت همان‌طور که در نسخه شعر این اثر در مؤخره دروفمان آمده است: «به آنها بگو اصلاً نگران نباشند: می‌توانم مرده خودم را دفن کنم.» (ص ۱۸۸ نسخه پی‌دی‌اف رایگان سه‌گانه)

کتاب‌ها را برای همین ترجمه کردم. برای اینکه آدم تا همیشه دست به گریبان گذشته‌اش است و گذشته من - احتمالاً همانند شما - همراه است با تماشای سرکوب زنان، خواه مادرم باشد، یا خواهرم، یا آشنا، فامیل و دوست، به دست جامعه‌ای مردسالار. همانند یک روز صبح که بیدار شدم و صدای مامان در تلفنی با خاله‌ام، از درگذشت یک آشنای دور می‌گفت. آن روز سر سفره صبحانه فهمیدم محمد مختاری کیست، چه آشنایی با خانواده ما داشته و اینکه ناپدید شده.

به عنوان یک نفر آدم، احساس می‌کنم دین دارم و داشتم نسبت به آنچه بر سر من و جامعه‌ام آمده است. شیوه‌ام برای ادای دین هم ترجمه بوده. آثار مختلفی را بسته به آنچه در لحظه نیازمندش بودم، برای ترجمه برداشتم.

در این چند سال زندگی خارج از ایران هم تصویرها هرگز از جلوی چشمانم کنار نرفته. تصویرهای سال ۱۳۸۸ و مردمی که رأی‌شان را طلب می‌کردند؛ تصویر اهل قلمی که ناپدید شدند. یا اینکه به قتل رسیدند، یا اینکه اجازه انتشار نوشته‌هایشان را نگرفتند و دل‌مرده شدند؛ تصویر دوست و آشنایی که هزار و یک امید زندگی‌اش تباہ سرکوب‌های دیگران شد.

این چیزی بود که در سه‌گانه مقاومت یافتیم: سه کتاب که خلاصه‌ای از زندگیم در ایران بودند و می‌توانستند جامعه‌ام را به دیگران نشان دهند. بعضی وقت‌ها هم لازم است تا از دیدگاهی متفاوت خودت را تماشا کنی و سه نمایش دورفمان، چنین اجازه‌ای را به مخاطب می‌دهند تا خودش را از چشم‌اندازی بیگانه - ولی در روایتی همخوان-تماشا کند.

چون همان‌طور که دورفمان در مقدمه و مؤخره‌های کتاب تاکید می‌کند، تمام تلاش او این بوده تا سه اثر نقش بسته در این کتاب، عاری از مکان باشند تا مخاطب بتواند با آنها ارتباط درونی پیدا کند. تا تماشاگر این آثار بتواند جای خودش را در فضای این نمایشنامه‌ها پیدا کند و سؤال‌های مطرح شده در این آثار را از خودش هم بپرسد و ببیند او در عمل چه کرده، چه می‌توانست بکند و حالا چه روبرویش امکان‌پذیر باقی مانده است.

دورفمان، تماشای سرکوب با فاصله

«از گذشته‌های دور، نوشته‌هایم در کِشاکِش دو هم‌زاد ذهنیم بود، در تنگنایی بی‌پایان گرفتار بودم و از دستشان رها نمی‌شدم: از یک سو، نیاز پایه‌ای و بالقوه درخشان بشریت برای داستان‌گویی بود و در آن سوی دیگر، این حقیقت بی‌رحم قرار داشت که در جهان امروز ما، بیشتر زندگی‌هایی که باید دل‌مشغول بازگویی همین داستان‌ها باشند، عموماً نادیده انگاشته می‌شوند، به یغما می‌روند و

«سه‌گانه» اندیظار
مقاومت «در کینار
سیدمعدطفی رضیعی رودخانه

به اجبار، ساکت می‌شوند.» (شروع مقدمه دورفمان بر سه‌گانه، ص ۱۷ نسخه پی‌دی‌اف فارسی) خانواده دورفمان مهاجرانی یهودی بودند که از سیاه‌روزگاری اروپا به آرژانتین پناه آورده بودند. در بوینس آیرس متولد شد، در کودکی همراه خانواده به آمریکا رفت و سپس از ۱۹۵۴ مقیم شیلی شد.

در دانشگاه‌های همین کشور درس خواند، ازدواج کرد و شهروند همانجا شد. هر چند به آمریکا می‌رفت و برمی‌گشت، ولی زندگیش از آن به بعد با شیلی گره خورده بود.

شیلی در شروع دهه ۱۹۷۰ شاهد رشد سوسیالیسم بود و سپس در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ کودتای ژنرال پینوشه با نظر مساعد دولت وقت آمریکا بود که شوکی به جامعه آورد.

همراه این شوک، موجی از روشنفکرهای جامعه‌خواه مانند دورفمان بعد از دورهٔ کوتاه زندگی مخفیانه، ابتدا به اروپا و سپس به آمریکا رفتند؛ یا آنکه سرکوب شدند، ده‌ها هزار نفر ناپدید شدند، شکنجه شدند و در نهایت یا به قتل رسیدند، یا بعد از دوره‌ای طولانی حبس توانستند دوباره به جامعه برگردند، هر چند به سختی دیگر شبیه به آدم گذشته خودشان بودند.

ولی آنچه بر شیلی گذشت، به آنجا محدود نمی‌شود.

همین اتفاق به شکل‌هایی مشابه در ایران هم افتاده، در حقیقت، در جای جای تاریخ معاصر جهان، در تصویرهای متفاوت جوامع مختلف، مردمان گوناگون در اعصار مختلف شاهدش مدل‌های مشابه‌ای از چنین سرکوب‌هایی بوده‌اند.

چکیده آنچه گذشت در رمان‌ها، شعرها و نمایشنامه‌های دورفمان نقش بستند، بخشی از آنها همانند این سه‌گانه، به فارسی منتشر شده‌اند.

آریل دورفمان در فارسی

دورفمان را در ایران البته با فیلم «مرگ و دوشیزه» ساخته رومن پولانسکی گسترده‌تر می‌شناسند. خودم هم اولین مرتبه مبهوت این روایت داستانی شدم و سؤال‌هایی که می‌پرسید و همچنان سال‌ها بعد تماشایش، ته ذهنم خودی نشان می‌دهند.

این اثر، روایت زنی است که در سال‌های گذار دیکتاتوری به دموکراسی، درگیر تقلاهای درونی‌اش است: او که یک دانشجوی ترم‌های نخست تحصیل بود، چرا از خیابان ربوده شد؟ چرا او را به زور بردند، شکنجه‌اش کردند و بارها به او تجاوز کردند؟

حالا او در این اثر در یک موقعیت خارق‌العاده قرار می‌گیرد: شاید او توانسته باشد رودرروی شکنجه‌گرش قرار گرفته باشد. اگر این واقعی باشد، او چه کارها که می‌تواند بکند! اثر کارهای او را، تصمیم‌هایش را دنبال می‌کند. هم‌زمان سؤال‌های روح و روان او را جلوی چشم مخاطب قرار می‌دهد.

اگر جیمیل ایمیل دورفمان را به دستم رسانده بود، این اثر ترجمه نمی‌شد. سال‌ها پیش به دورفمان نوشته بودم و درخواست مجوز ترجمه داده بودم. جوابم را فرستاده بود، ولی تا کمی پیش از انتشار کتاب در نشر نوگام در شهر لندن، متنش به دستم نرسید.

وقتی دوباره درخواست دادم، اولین سؤال دورفمان این بود که چرا پیش‌تر جواب ایمیلم را نداده بودی؟ خب، ایمیل را هرگز دریافت نکرده بودم. دورفمان در آن زمان گفته بود به جز مرگ و دوشیزه که با ترجمه حشمت کامرانی منتشر شده، دو اثر دیگر را ترجمه کنم.

هر چند این مرتبه گفت چون ترجمه کردی، همراه بقیه منتشرش کن - هر چند پیش‌تر منتشر شده. دو اثر دیگر سه‌گانه، در قالب نمایشنامه به فارسی ترجمه نشده بودند.

اولین نمایشنامه کتاب، بیوه‌ها - نسخه شعر آن در مؤخره دورفمان بر همین نمایشنامه در سه‌گانه آمده است - در نسخه رمانش به فارسی عرضه شده.

یک مرتبه احمد گلشیری آن را با اسم ناپدیدشدگان و یک مرتبه هم جمشید نوایی با عنوان بیوه‌ها آن رمان را عرضه کرده‌اند.

درست است که یک روایت وجود دارد، ولی سه اثر در کل متفاوت از دل روزگار پیرزنی روستایی شکل گرفته‌اند که در کنار یک رودخانه منتظر این است تا پدرش، همسرش و پسرهایش پیش او برگردند. یا حداقل جنازه‌هایشان دست او برسد تا بتواند عزیزهایش را دفن کند.

در سه‌گانه، آخرین نمایشنامه خواننده متن است. این اثر تاکنون در فارسی عرضه نشده بود و در آن دورفمان در روایتی علمی‌تخیلی، دنیای آینده و گذشته را در مقایسه هم قرار می‌دهد تا راه‌های مقامات دولتی برای سانسور و کنترل فکر عموم جامعه را با هم مقایسه کند.

به جز این‌ها، شورش خرگوش‌های دورفمان را *امیلی امرایی* ترجمه کرده است.

پیامی به شش میلیاردمین کودک جهان: مویه کن دلبندم را کافیه نصیری و اعتماد، یکی از مشهورترین رمان‌های دورفمان را عبدالله کوثری به فارسی عرضه کرده است. چند کتاب دیگر او هم به فارسی در دست ترجمه هستند.

زبان ترجمه سه‌گانهٔ مقاومت

در بیشتر ترجمه‌های نمایشنامه به زبان فارسی، از زبانی شکسته و اغلی از لهجه تهرانی استفاده می‌شود. ولی من در

ترجمه‌هایش به ندرت سراغ زبان شکسته می‌روم. در مقدمه یکی از کتاب‌هایم در تهران، پدر و مادرها هم آدمند و چند *نمایشنامه* مدرن دیگر (نشر افراز، ۱۳۹۱) پس از نقل‌قول‌هایی از عبدالله کوثری و گیتا گارکانی در موضوع زبان نمایشنامه، چنین نوشته بودم:

«ماجرای شکستن یا نشکستن زبان در ترجمه نمایشنامه، داستان بی‌سرانجامی است. خواه دوست داشته باشیم یا نه، هر کدام از این زبان‌ها، طرفدارهای خود را دارند که می‌توانند با منطق در مورد نظر خود و با استدلال، حرف خود را پیش ببرند. من زبان رسمی‌تر را ترجیح می‌دهم. یک بار سعی کنید زبان سعدی یا فروغ یا بیهقی یا یک اثر مهم دیگر را نه همان طور که نویسنده نوشته است، که با زبانی شکسته بخوانید، تا بدانید چرا من زبان نشکسته را ترجیح می‌دهم.» (ص ۱۰، پدر و مادرها هم آدمند و…)

نگاهی تاریخی هم می‌شود به شکسته یا نشکسته بودن زبان ترجمه داشت. خواننده سه‌گانه شاید بعد از شروع بیوه‌ها از خودش بپرسد چرا زبان اثر نشکسته است؟ خب، این دیدگاهی است که ریشه‌اش به قرون میانه برمی‌گردد. وقتی نمایشنامه دوباره پس از قرن‌ها در اروپا داشت به اوج خودش نزدیک می‌شد و به خصوص در انگلستان و فرانسه به تثبیت می‌رسید.

در آن زمان، تراژدی تبدیل به داستان بزرگان و اشراف‌زادگان جامعه شد و کمدی، روایت مردم معمولی و اغلب فقیرتر جامعه بود. آنچه امروز به طبقه متوسط مشهور است، در تراژدی کمدی جای می‌گرفت. آنها آن قدر پول داشتند که شایسته تراژدی باشند، ولی خونشان چندان پاک نبود که از محدودهٔ کمدی خارج بشوند.

دورفمان البته در زبان انگلیسی- هر سه نمایشنامه به زبان انگلیسی نگاشته و در ابتدا به این زبان به روی صحنه رفته‌اند- ترجیح می‌دهد تا بجای نگاهی قرون میانه، نگاه یونان باستان را به زبان نمایشنامه‌هایش داشته باشد.

او سراغ این می‌رود که اصول نمایش تراژدیک را بر افراد معمول جامعه پیاده کند. او زبان معیار ولی فاخر عصر طلایی نمایش در یونان باستان را انتخاب می‌کند تا در روایتی مدرن، بتواند هم‌زمان چهره‌های نمایش را رها از سرکوب‌های مرسوم زبانی جامعه نشان دهد، هم آنکه نمادهای بیشتری را به کمک شخصیت‌های داستان بیاورد.

یک زن در *بیوه‌ها* در کنار رودخانه منتظر است. رودخانه نمادی از پیوستگی او با گذشته، هویت و سنت‌هایش می‌شود. یا آن طور که خود می‌گوید، «داستان‌های بسیاری برای یک رودخانه هست تا باز بگوید، داستان‌های بسیاری هست که برای تک تک ما بیاورد.» (ص ۱۲۹، نسخه پی‌دی‌اف)

در مرگ و دوشیزه پنجره دیواری شیشه‌ای مابین گذشته و اکنون می‌شود. نشان می‌دهد که زن راوی چطور پس از ناپدیدی، شکنجه و تجاوز توانسته سر بلند کند، ولی نمی‌تواند همراه جامعه شود. خودش را پشت پرده پنهان می‌کند، ولی از دور می‌نگرد و در انتظار است.

در *خوانندهٔ متن* یک صندلی، خاموشی و روشنایی، مسیرهای کوتاه صحنه هستند که نشان می‌دهد آنچه سرکوب و سانسور خلق می‌کند، چقدر شکننده است و به چه راحتی می‌توان مرزها را کنار زد و مادری را از تیمارستان بیرون کشید که می‌خواهد به پسرپچه‌اش توضیح دهد چه اتفاقی افتاد و چرا این چنین شد.

دورفمان همانند نمایشنامه‌های یونان باستان، نقشی خداگونه برای خود قائل است، می‌گذارد تا نوشته‌هایش تمام مرزهای فیزیکی و حقیقی دنیا را بشکنند تا واقعیت را جلوی چشم خواننده یا تماشاگر اثر بگذارد.

هر چند او در عین حال به جایگاه امروزی خودش هم واقف است و نمی‌گذارد همانند نمایشنامه‌های یونان باستان، خدایی از درون یک جعبه بیرون بیاید و گره‌های کور داستان را باز کند و پایانی اغلب خوش و یا شاید غمناک رقم بزند.

او نمی‌گذارد داستان‌های سه‌گانه به پایانی قطعی دست پیدا کنند. در هر سه اثر، درست در نقطه‌ای که مخاطب می‌خواهد ببیند چه خواهد شد، او روایت را کات می‌کند، چون نمی‌خواهد تنها یک رویداد را تعریف کرده باشد.

نمی‌خواهد فقط بگوید که چند زن سیاه‌پوش در ترینالی در تهران در حلقه‌ای کوچک شیون سر داده بودند. نمی‌خواهد فقط چند عکس و تصویر جلوی دید مخاطبش بگذارد و بگوید در دهه ۱۳۶۰ چند هزار نفر در ایران به زندان افتادند، شکنجه شدند، به آنها تجاوز شد، کشته شدند و جنازه‌هایشان ناپدید شد.

می‌خواهد تماشاگر سه‌گانهٔ *مقاومت* برگردد و از خودش بپرسد من چه کار کردم؟ ما چه کار می‌کردیم؟ مادران خاوران چه می‌کنند؟ بازماندگان قتل‌های زنجیره‌ای کجا هستند؟ بچه‌های دهه ۱۳۶۰ چه شدند؟ جنازه‌هایشان چه شد؟ کی و کجا می‌شود سؤال‌ها را پرسید؟ چطور می‌شود به جواب‌ها دست یافت؟

چه ایران باشد، چه شیلی، چه هر گوشه دیگر کره خاکی، زنانی در انتظار هستند- همانند زنان سه‌گانه. کنار رودخانه، پشت پنجره، یا حبس شده در اتاقی تاریک در یک تیمارستان، هنوز منتظر هستند. می‌خواهند دست دراز کنند و آنچه گذشته، همه را همراه واقعیت محض بکاوند و عاقبت، عزیز از دست رفته را ببوسند و به او بدرود بگویند.

می‌خواهند خودشان را که از آنها دزدیده شده، دوباره باز یابند. می‌خواهند دیوارها شکسته شود، درها باز شود و صدای سرکوب شده خفه شده، ناپدید شده، انکار شده، دوباره شنیده شود.



گفت‌و‌اورد:

در بستر زناشویی، بربریت و شهادت، با هم زندگی می‌کنند.

حقایق واقعی آنهایی هستند که هنوز جعل نشده‌اند.

سبک من باید پژواک همه صداهای دورانم باشد. البته که این مایهٔ ملال معاصران من می‌شود. ولی نسل‌های آینده باید آن را هم‌چون صدف دریایی نزدیک گوش خود بگیرند تا آوای موسیقی اقیانوسی گل‌آلوده را از درون آن بشنوند.

زبان من روسپی پتیاره‌ای است که من باکراه‌اش کرده‌ام.

من از چاه زبان اندیشه‌های بسیاری بیرون کشیده‌ام که آنها را نه در اختیار دارم، نه می‌توانم به کلمات درآورم.

روش ساختن ژورنالیست: نداشتن ایده و داشتن قدرتِ بیان آن.

حسادت، پارس سگ است که توّجه دزدان را برمی‌انگیزد.

ادبیات معاصر: نسخه‌ای نوشتهٔ بیمار

استعداد داشتن، استعداد بودن: این دو را اغلب با هم اشتباه می‌گیرند.

طنزی که دستگاهِ سانسور آن را بفهمد، سزاوار ممنوع شدن است.

مخالفانم را هرّس می‌کنم که تا هم‌تراز تیرم شوند.

کور هرگز تصدیق نمی‌کند که در سر من یک جفت چشم است و کر به من می‌گوید ناشنوا هستم.

زبان مادر اندیشه است، نه کاردستی آن.

کارل کراس

Karl Kraus, Half Truths & One-and-a-Half Truths, Selected Aphorism, Chicago University Press,1990

دریانوردی به مثابهٔ رد کردن مرزها

انسان‌ها بر روی زمین خشک زندگی می‌کنند و نهادهای خود را می‌سازند. با این همه، آنها در کوشش برای ادراک پویایی هستی خویش، بیش از هر چیز، استعاره‌های مربوط به سفر سختِ دریایی را به کار می‌گیرند،...

یکی از واقعیت‌های بنیادی پیش‌روی ما در مقام موجودی انسانی، در دریاست که بیش از هر چیز دیگر، خاطری پریشان داریم – شاید تنها مستثنا هوا باشد که دیرتر از دریا به تسخیر آدمی درآمد، قدرت‌ها و خدایان مسئول دریا از سر لجاجت گاه مقرّ فرماندهی نیروهای تعیین‌کننده را ترک می‌گویند. در آن سوی کرانه‌های اقیانوس، در جهان مسکون، در دورترین نقطه به سیمای آشنای طبیعت، هیولاهای اساطیری قرار دارند و چنین می‌نماید که از جهان به مثابهٔ کیهان هیچ شناختی ندارند. یکی از جلوه‌های این شگفتی، اسطوره‌ای است که وظیفه‌اش، لرزاندن قلمرو پوزئیدون، خدای دریا با زلزله است؛ هراس‌انگیزترین رخداد طبیعی از روزگار باستان تاکنون...

در گستره بازنمائی (representation) کشتی‌شکسته را استعاره‌ای در اشاره به پیامدِ «مشروع» دریانوردی است، به کسی که بخت در رسیدنش به ساحل یا به آرامش دریا یارش بوده است. این تعریف گمراه‌کننده از کشتی‌شکسته، تنها حجاب پوشاندن مسئله‌ای (پروبلماتیک) به غایت بغرنج است...

کشتی‌شکسته که بازماندهٔ بلاست، نماینده تجربه‌ای فلسفی و اولیه است. می‌گویند زنون، بنیادگذار مکتب رواقی، کشتی‌شکسته‌ای بود که سوار بر کشتی ارغوانی‌فام فینیقی، در نزدیکی شهر پیره به توفان دچار شد و به همین خاطر فلسفه‌ای پرداخت که جان‌مایه‌اش این بود: «بختیاری من در دریانوردی، نخستین بار، آنگاه بود که کشتی‌شکسته بودم.»... موتسین در فصل «دربارهٔ تنهایی» جستارها سخنی را از دیوژن می‌آورد و خودش هم استادانه در آن دست تصرف می‌برد: «بی‌گمان انسان فهیم، هیچ چیز از دست نداده، اگر خودش را دارد.»...

زرتشت نیچه نیز کشتی‌شکسته بود. در یادداشت‌های مربوط به چنین گفت زرتشت می‌خوانیم: «هنگامی که زرتشت کشتی‌شکسته، بر دوش موج، به ساحل افتاد، سرگردان پرسید: اکنون سرنوشت من چیست؟ نمی‌دانم کدام راه را باید در پیش گیرم. آیا در حال از دست دادن خویشم؟ وی خیال خود را مشوّش کرد. سپس، با بیزاری، در پی تسلیِ برآمد و بر خود چیره گشت.» این کمابیش وضعیّت همیشگی «طبیعی» زندگی است...

نیچه مدام در سر داشت به دریای توفانی بزند و حتّی قدری بیشتر از پیش در آن براند... تجربه چند روز دریانوردی با کشتی، نیچه را اطمینان داد که به جانِ سخنِ اپیکور یونانی در *دانش شاد* پی برده و به همین دلیل، به همه نشان داد چقدر از ارادتِ بگانه‌اش به شخصیتِ اپیکور مفتخر است. یقین کرد که می‌تواند بی‌درنگ از «سعادتِ عصرانه عصر باستان» بهره برد؛ سعادتِی که تنها کسی از پسِ کشف آن برمی‌آید که عذابی پیوسته کشیده باشد. این سعادتِ تماشاگر است... نه آرامش و سکوت دریا که قدرت تماشاگر در رنج کشیدن به سبک ایده‌آلیستی سوژه، تنها سرچشمه حظّ بصری اوست، سعادتِی که بعد از آرام گرفتن «دریای هستی» استعاری وی ارمغانِ چشمانش شد. استعاره فراافکندن است. استعاره به طبیعت شکل انسانی می‌دهد تا بر طبیعت استیلا یابد و آن را به خدمتِ سوژه درآورد،...

پاکی تماشاگر به گرد پاکی خدایان نمی‌رسد. او برای قوام و دوام هستی ناچیزش در ماورای جهان، دست کم، محتاج فیزیک اتم‌هاست. این تنها خداست که می‌تواند تماشاگری حقیقی باشد...

در کتاب *گفتگوی مردگان* اثر فونته‌نل، میان هروستراتوس (Herostratus)، همان مردی با در آتش سوزاندن معبدی در شهر افسوس (Ephesus) شهرة‌شهرها شد، و دیمتریوس، بحثی درگرفته در این باره که آیا توانایی کسب شهرت، شرط لازم برای آبادان کردن یا ویران کردن است یا نه. نام این یک، با برپا کردن سیصد و شصت تندیس در آتن بر زبان‌ها افتاده و آوازه آن دیگری از به خاک و خاکستر نشاندن معبدِ افسوس به گوش‌ها رسیده است. هروستراتوس باور دارد از راه ناسازه (پارادوکس) باید سعی را صرف نابودی کرد و همین به تنهایی، تضمینی برای جاودانگی انسان‌هاست: «زمین به لوحی بزرگ می‌ماند که آدمیان آرزوی نوشتن نام خود را بر آن دارند. وقتی سیاهی، سراسر سطح لوح را پوشاند، باید نام‌های نوشته بر آن را پاک نمود تا جا برای نوشتن نام‌های تازه باز شود. اگر همه، بناهای یادبود از عهد باستان همچنان آباد بودند، چه رخ می‌داد؟» یکی به فروربختن تندیس‌ها و دیگری به عمارت کردن آنها میلی خودآزارانه دارد و این، در عین حال، میل به برداشتن همه موانع از سر راه اقدامات و عقلانیتی جدید نیز هست. هروستراتوس بحثِ زیرزمینی را با بیان این سخن خاتمه می‌دهد: «میل روح هم به ساختن همه چیز است هم به سوختن همه چیز. اگر زمین زیر فرمان عقل می‌بود، هیچ اتفاقی رخ نمی‌داد. یعنی، دریانوردان، در وهله نخست، از دریاهای آرام می‌ترسند و با آگاهی از خطر توفان و تندباد، آرزوی وزیدن باد را دارند. به رغم طغیان‌های گاه به گاهِ میلِ آدمی، برای به حرکت درآوردن چیزها گریزی از آن نیست.

هانس بلومبرگ، *کشتی‌شکسته و تماشاگر؛ پاردایم استعاره‌ای برای هستی*

Hans Blumenberg, Shipwreck with Spectator, Paradigm of a Metaphor for Existence, Cambridge, MIT, 1997 , pp. 8 ,10 ,14 ,19 ,20 and ۳0

مارسل پروست مثل همهٔ ما در کودکی با خودش قصه می‌بافت و شخصیت می‌ساخت. بااین‌حال از همان سال‌های اول زندگی، خواندن را بسیار جدّی می‌گرفت و ناباوری بزرگ‌ترها از توانایی او در مشغول کردن خود در خلوت، خونش را به جوش می‌آورد…

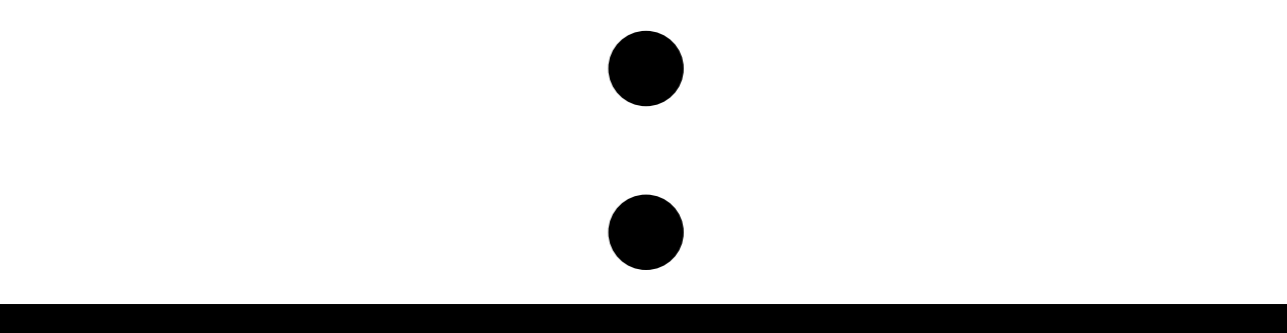
در آن دوران، بچه‌ها چندان کتاب نمی‌خواندند، مخصوصاً کتاب‌های نویسندگان جوان را. آنها غالباً نسخه مصوّر و گزیده آثار نویسندگان مشهور را مطالعه می‌کردند. ولی در مورد پروست، مادر بزرگ و مادرش هر دو، آزادش گذاشته بودند که هر کتابی را که خواست بخواند. انعکاس این برخوردِ خانواده پروست را در خانواده خیالیِ رُمان در جستجوی زمان از دست رفته می‌توان دید…

پروست، در ایام خردسالی به تشویق مادر بزرگ، در خواندن جدّیت می‌ورزید… سال‌ها بعد، در حین نوشتن رُمان، هوشمندانه آموخت چگونه نقل قول‌ها را در آن رمان بگنجاند و از تحریف معنای آنها هم باکی نورزد، در مراسم عشاء ربّانی، پروست در تماشای نقش اخلاف ژنووِیو دو برابان، (شاهدختِ مروّژی‌ها در سده‌های میانی) بر پنجره‌های شیشه‌ای کلیسا غرق می‌شد و خود را تسلیم حال و هوای سده‌های میانیِ حاکم بر آن شهر کوچک می‌نمود…

در جستجو با تصویر جان‌دارِ زندگی پس از مرگِ کتاب‌های برگوت (شخصیتِ رُمان) پایان می‌گیرد زیرا ایمان پروست به جاودانگی آثار بزرگ هنری، به وی نیروی لازم می‌داد تا از نوشتن بازماند… غروری خودآگاه داشت به عشق، دوستی، کامیابی، و شور سیاسی‌ای که با رنج به دست آورده بود… برای رسیدن به چنین جایگاهی، نمی‌توان به بردن نام نویسندگان بزرگ گذشته و آوردن سخن آنها بسنده کرد؛ همه چیز آنچه‌ان چنان جذب جان و پاره‌ای از روح او شده بود، که می‌توانست در خلق آثار گذشتگان مشارکت کند.

انکا مالستاین، کتابخانهٔ آقای پروست

Anka Muulstein, Monsieur Proust's Library, New York, Other Press, 2015, pp. 5 ,6 ,9 ,10 ,128



برای پروست، تصوّر زندگی بدون کتاب مُحال بود. به همین خاطر عجیب نبود که برای شرح شخصیت‌های رُمان «در جستجو» به ویژگی‌های هر یک از شخصیت‌ها، سلیقه‌ای ادبی و عادت خاصی در مطالعه افزود. در این رمان همه می‌خوانند، خدمتکاران، صاحب‌خانه‌ها، بچه‌ها، والدین، پدربزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها، هنرمندان، پزشکان و حتّی ژنرال‌ها. دور میز شام، ادبیات، محور اصلی صحبت دوستان با هم است. شخصیت‌های پخته‌تر و پیچیده‌تر، به آوردن نقل‌قول عادت دارند: برای خانواده راوی، نقل قول کردن از حافظه، شأنی بالا دارد. پدربزرگ، مادر بزرگ و مادر راوی در این سرگرمی از دیگران پیشی می‌گرفتند. خانواده خود پروست هم به این جور تفریح‌ها اعتیاد داشتند. پروست به یاد می‌آورد که وقتی مادر در بستر مرگ، قطعه‌ای از مولیر خواند و همین‌طور جمله‌ای از نمایشنامه‌نویسی به نام لَبیش. در لحظات آخر، با آنکه برای حرف‌زدن به تقلاّی سختی می‌افتاد، تنها برای آنکه پسرِ خود را سرحال بیاورد، کلماتی…نامفهوم به زبان آورد

یافتن دو نفر که مثل هم کتاب بخوانند، شدنی نیست. هم خوانندگان خوب داریم هم خوانندگان بد… بیهوده نمی‌گویند که «مردم دیگر نمی‌دانند چطور کتاب بخوانند.» خواننده بد، نماد نمایان فردی فاقد مراتب فکری و اخلاقی متعارف است… خواندن باید به نیت فهمیدن باشد. متأسفانه همیشه چنین نیست. مثلاً خانواده یک سرپیش‌خدمت از مطالب روزنامه‌ای که بلند بلند برایشان می‌خواند چیزی سر در نمی‌آورند یا نمی‌خواهند در بیاورند… (در رُمان پروست) مردی هست که نمی‌داند باید هر کس برای خودش کتاب بخواند، نه برای ادا در آوردن در جامعه… دوشس (شخصیتِ رُمان پروست) نقاشی با استعداد و دارای معلومات است. پدرش مدیر سالن ادبی و سیاسیِ معتبری است. دختری به این نورسیدگی، همه نویسنده‌ها و هنرمندان معروفِ روز را می‌شناسد…(بااین‌حال) برای او خواندن نه سرچشمه لذّت که راهی رندانه برای کسب قدرت و موقعیت اجتماعی است

انکا مالستاین، کتابخانهٔ آقای پروست

Ibid. p.47 ,48 ,52 ,53

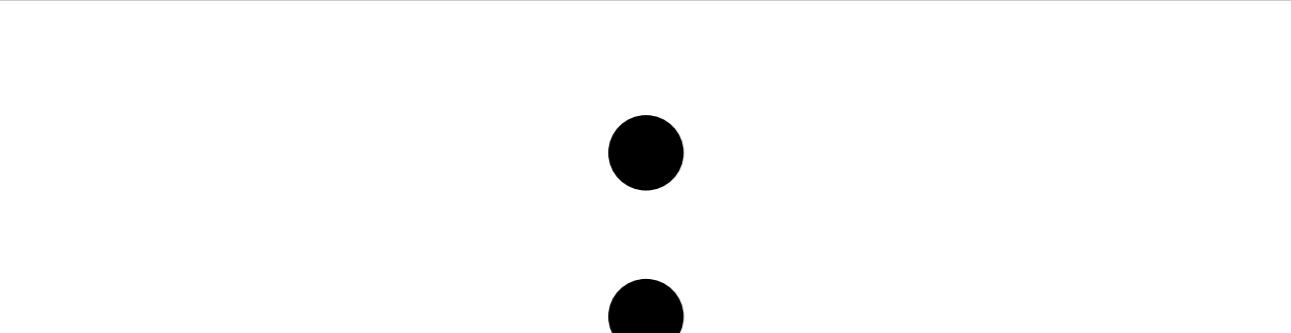
روش واقعی برای امروزی کردن چیزها به نمایش گذاشتن آنها در مکانِ خودمان است (نه برای آنکه خودمان را در مکان به چشم بیاییم). (کلکسیونر درست همین کار را می‌کند، حکایت هم چنین است.) پس از این نمایش اشیای دیگر راهی به «بستر وسیع» قدیم خود ندارند. در مورد امور مهّم گذشته نیز این روشی کارآمد است، با نمایش‌شان در فرصت مطلوب این امور کنونی می‌شوند: روش دریافت چیزها در مکانی که هستیم. ما به خاطر آنها جای خود را ترک نمی‌کنیم، آنها هستند که به زندگی ما قدم می‌گذارند…

هنگامی که چیزی را لمس می‌کنیم، حسّ مالک بودن با احساس دارا بودن آن کامییش یکی است. این دو حس وقتی با هم تفاوت می‌یابند که چیزی را می‌بینیم. حسّ غزیری بساوایی کلکسیونرها نیرومند است…

کلکسیونر، شیء را از مناسبات کارکردیش جدا می‌کند. البته این عبارت حتی توصیفی برای یک گوشه از این کار نیست. مگر نه آن است که چنین کاری بنیاد آن تأمل (به زبان شوپنهاور و کانت) «بی‌طرفانه»ای است که به کلکسیونر توان دریافتِ بی‌همتای ابژه را می‌دهد؟– در مقایسه با مالک ابژه که سررشته‌ای از این حرفه ندارد و مثل یک قیافه‌شناس (physiognomist) به آن زل می‌زند، وسعت نگاه کلکسیونر، آن ابژه و ابژه‌هایی دیگر را به راحتی به خود راه می‌دهد. بیان نکته‌ای دیگر برای توضیح چگونگی این نگاه به ابژه ضروری است. به خاطر بسپاریم که در حضور یک از این ابژه‌ها، جهان کلکسیونر اکنون است و تحت نظمی خاص. در چارچوب این نظم، هر یک از ابژه‌ها نسبتی خاص با هم دارند که برای هر کس، جز کلکسیونر، بُهت‌آور و بی‌معناست. الگوی مرتب و متقارن چیدن اشیاء همان الگوی متعارف نظم اشیاء است، مانند ترتیب استاندارد واژه‌ها در فرهنگ لغت. باید در نظر داشت که اعتبار این ابژه سراپا وام‌دار کلکسیونری است که نظمی چنین بر آن حاکم می‌کند، هم اعتبار خود ابژه هم اعتبار گذشته آن، از خاستگاه ابژه و اوصاف عینی‌اش گرفته تا جزئیات مربوط به سابقه تاریخی از قبیل هویت مالکان پیشین، قیمت خرید و ارزش کنونی آن. این ابژه با همه این داده‌های «عینی» (Objective) به اضافه چیزهای دیگر، یکجا به دست کلکسیونری واقعی رسیده و و در فرصتی استثنایی به تملک وی درآمده تا به خودی خود شکل دائرةالمعارفی سحرآمیز درآید، با جهان خاصّ نظم‌یافته‌ای که تقدیر ابژه را به دست گرفته است. با توجه به خصوصیت‌های این موقعیت است که ما درمی‌یابیم قیافه‌شناسان بزرگ چگونه به تأویل‌گران تقدیر بدل می‌شوند (کلکسیونرها قیافه‌شناسان اشیاء هستند). کافی است در زمان دریافت ابژه‌ها و جا دادن آنها در کیف، به آداب و حالاتِ کلکسیونر نگاه کنیم. ناگهان کلکسیونر را می‌بینیم که به محض لمس این اشیاء حالتی معنوی می‌یابد و با نقبِ نگاهش به اشیاء، به فاصله بین آنها می‌نگرد. (جا دارد درباره کتاب‌دوست مطالعه شود، به عنوان کلکسیونری که هنوز نتوانسته گنجینه خود را از زمینه کاربردیش جدا کند.)

والتر بنیامین، پاساژها

Walter Benjamin, Arcades Project, Harvard University Press, 2002, pp.206-207



عظیم‌ترین و پرمایه‌ترین اثر متفکّر– که به هیچ روی با گستره و شمارهٔ نوشته‌هایش سنجیدنی نیست– نیاموخته‌هایی که در کتاب‌هایش به جا مانده‌اند. در این اثر و از خلال آن است که آنچه هنوز آموخته نشده، پدیدار می‌گردند. روشن است که آموزش ندادن آن چیزها به دلیل غفلت آن متفکر یا ضعف احاطه علمی‌اش نبوده که خلفی فرزانه‌تر بتواند از پس جبران آن برآید.

مارتین هایدگر، *اصلِ عقل*

Martin Heidegger, *The Principle of Reason*, Indiana University Press, 1991, p. 71

مرگ شیطان، برای تخیلِ یک تراژدی بود.

والاس استیونس، شعر«زیباشناسی شرّ»

Wallace Stevens, «*Esthétique du mal*” in *The Collected Poems of Wallace Stevens*, New York, Alfred A. Knopf, 1971, p. 319

بدون اصمِیمِٔ حسیِ تماس، هیچ چیز به درستی شناخته نمی‌شود. نبودِ صمیمیتِ حسیِ (intimacy)، نبودِ آشکارگی و انکشاف (revelation).

هنری باگی، *صبحِ باطنی*

Henry Bugbee, , University of Georgia Press, 1999, p. 130

به نقل از Edward F. Mooney, *Lost Intimacy in American Thought, Recovering Personal Philosophy from Thoreau to Cavell*, London, Continuum, 2009, p. V

رؤیا، بازی، عشق، هنر، بی‌گمان، از سر اتفاق نیست که این چهار «موضوع» به هم تنیده در اوج چندآوایی، چهار سویه زندگی انسانی را نمایندگی می‌کنند که جلوه‌گاهِ تخیلِ به شمار می‌روند. رؤیا: چیست جز نام جهانی که زندگی آگاهانه انسان از دل آن برمی‌آید، جهان ناخودآگاه به زبانِ امروزی؟ نمایش: ابزار کودک برای تکرارِ غریزِ تجربه‌نوع بشر و تمرینِ آمادگی برای گام نهادن به درامِ زندگی آماده. عشق: آشکارگری آسمانی که یگانگی زن و مرد را به هر دو می‌نمایاند، و آمیزه‌ای از توهم و حقیقت، که به نظر می‌آید در آغاز بر جنس مخالف متمرکز بیشتری دارد. هنر: رؤیایی که به آگاهی از خود می‌سد، نمایشی که در آن نقشِ بالغی برومند بازی می‌شود، عشقی عاری از اوهام که به آرمان‌های شخصیِ بازتر و بلندتری بدل‌شده. رؤیا، بازی، عشق، هنر. اینها عناصر چهارگانه‌اند. آیا عنصر پنجمی هم در کار هست؟

عنصر پنجم چه بسا همانی باشد که در این نمایش، عاقبتِ بدان دست می‌یابیم: وحدتِ چهار عنصر در قالبِ تخیلیِ اصیل – نه هر کدام از رؤیا، نمایش، عشق، هنر به تنهایی، بلکه چیزی والاتر و ورای همه آنها. در این مقام، اوّلی به می‌گردد، و به سر جای اوّل خود برمی‌گردد، قادر به ادراکِ مستقیمِ جهانی (Vision) «آخری بدل می‌شود، رؤیا «شهود نامرئی می‌شود یا به تعبیری دیگر، مسِ جهانِ محسوس را کیمیاگرانه به گوهری ماورائی بدل می‌سازد

هارولد گارد، شرح شکسپیر

Harold C. Goddard, *The Meaning of Shakespeare*, Univeristy of Chigaco Press, 1960, Vol. 1, p. 79

چگونه کس دیگری می‌تواند به درون من بنگرد، به رازناک‌ترین خودِ من، بی‌آنکه خودم قادر به دیدن خودم در آنجا باشم؟ و بی‌آنکه قادر به دیدن او در من باشم. اگر آن خودِ رازناکِ من، که تنها به دیگری چهره می‌نماید، به یک سراپا دیگری، گو آن دیگری خدا باشد، رازی است که هرگز بدان نخواهم اندیشید، و هرگز آن را نخواهم دانست، یا به تجربه آگاهی نخواهم یافت، یا از آن خود نخواهم کرد؛ پس گفتنِ اینکه این راز از آن من است چه معنا دارد، گفتنِ کلی‌ترِ آنکه رازی هست، که می‌تواند از آن هر کس دیگر هم باشد. رازِ رازناکی را شاید ما همین‌جا می‌یابیم. یعنی مسئله دانستن نیست و اینکه رازی در آنجاست از آن کس. رازِ ملکِ کسی نیست، هرگز نمی‌توانش گفت که در خانه یا جای خود است. پرسشِ خود (self): من کیستم، نه به معنایِ من کیستم، بلکه این من که می‌تواند بگوید چه کسی؟ آنچه این من است و آن چه به محضِ لرزیدنِ هویتِ این من پشت پرده راز، به مسئولیت بدل می‌گردد.

ژاک دریدا، *هدیهٔ مرگ*

The Gift of Death. Trans. David Wills. Chicago: University of Chicago Press, 1995, p. 92

به نقل از

Francis J. Ambrosio, State University of New York, 2007, p. IX

باری پریده از سنگ شیدا محمدی

و شلوع از گوشواره‌های طلای همسرش.
تنها از دفتر شعر معشوقه‌اش
پیراهنش اما تنها بود
و در هر خانه سری داشت
مادرت بی‌شمار وحشی بود

پایین همین پل
تنش را
به سار سنگ می زدند
مردم اما

با سنگ‌هایی در مشتشان
به تماشای خون آمده بودند
تو را که از شکمش بیرون کشیدند
مرده بودی.

چند سال بعد
باد

شعری گمشده را در شهر جابجا می‌کرد
«زنی را که دوست می‌داشتم
ابابیل هلاک کرده بودند.»



Resort Palos Verdes

که ابرها تکه‌های پنهانشان را در من جا گذاشته‌اند
اتوبوسی کهنه‌ام
و زمین
مشتی از خاک و ارغوان.

اینجا
تا چشم‌های دود گرفته‌ام می‌بیند
خواب است و خاکستر
سالیانی پیش
مسافرانی متروک

تکه‌های تن و تفنگشان را
در آهن قراضه‌های من سوراخ کردند
و رفتند چون دمی کوتاه در کپکشان گم و گور.

حالا قرنی از فسیل‌های ما گذشته
مسافران دیگری در هیبت دیگری آمده‌اند
و با نوک پا

به تن فرتوت من لگد می‌زنند
با تفنگ‌های خودکار صورتم را تکه تکه کرده‌اند
و دختران با لباس‌های فضایی
تنم را خراشیده‌اند
چندی دیگر

جرثقیل‌های غول‌پیکر
و تا چند سال مسکوت رها می‌کنند
صدای بوقی ممتد
گوش هشیار زمین را کر خواهد کرد.

۲۴ فوریه ۲۰۱۷

اروین، کالیفرنیا

ولد
چهار
و
یک
الگی



بلوای نیوان

مسعود بهمنود





هر صبح، وقتی سجاده‌اش را جمع می‌کرد و یاس‌های درون آن را در مشت می‌گرفت و بو می‌کرد، اول می‌پنداشتم هوایی در سرش می‌گذرد که به بوی یاس خوش می‌شود. دیر نشد که دریافتم این کار هر روزه اوست وقتی می‌رود سر صندوق مخمل با حاشیه‌بندی نقره، کار چین، که قفل آن را با زنجیره باریک طلائی همیشه در گره چارقد داشت. گاه از صندوق ترمه‌ای، شالی، دستکش طوری، جعبه‌ای از انگشتر و سینه‌ریز سالیان بیرون می‌آمد و گاه آلبوم عکس‌های قدیمی رنگ‌باخته و گاه دفتر پارچه‌ای رنگ‌به‌رنگی که لای آن پاکت و کاغدهایی بود با علامت و نقش و برخی دور تا دورش تذهیب. و آن یاس‌های به دعا پرورده را می‌ریخت روی آنچه از صندوق به در می‌آورد و به دست می‌گرفت. گاه عکس را می‌چسباند به تن. گاهی با گوشه چارقد قطره بارانی را از چشمانش می‌دزدید یا از چشمان ما. این کار روزها مان بود با ماهی جون. چه زمانی که ارسی پنجدری بالا بود و آفتاب تابستان پهن روی قالی اتاق، چه زمانی که پنجره‌ها بسته بود و برف می‌بارید و کرسی دعوت‌کننده با روکسی ترمه بالای پنجدری نشسته. در همه حالی آن تصویر بزرگ مصورالمالکی بالای اتاق، پنجاه سال بعد از رفتن هم‌آقایی با لبخند، اما پر هیبت داشت می‌پایید ما را.

پاییز بود وغروب که رفتیم به دست‌بوسش. از مدرسه برگشته، سری به مطبخ زده، لقمه از شام دزدیده. دیدم نشسته و تا رفتیم ببوسمش، مثل همیشه گول خوردم و در لحظه‌ای یاس‌های در مشت را ریخت در چاک پیرهنم. نگاهش کردم با چشمان خاکستری رنگی که گاه رنگ دریا می‌گرفت و گاه رگه از غروب درش دیده می‌شد. پوشه زرد رنگ مقوایی‌ای در دستش بود و خاطره‌ای تمام چین‌های صورتش را گشوده بود. با همه ندانی دانستم که وقت شنیدن است. همیشه با یک سؤال شروع می‌شد:

این چیه ماهی جون...؟

لبخندی صورتش را فتح کرد.

مگر مشق نداری مادر

چرا اما وقت هست که ...

به کاغذی که از پوشه در دست داشت خیره ماندم. زرد رنگ بود و به خطی درهم پیچیده و شکل موج‌های درهم دریا گرفته. از همان خط‌ها که دایی اصرار داشت بخوانم و با زحمت می‌خواندمشان.

برایم از آن روز بلوایی گفت که شاه شهید رفته بودند بالاخانه شمس‌العماره و دوربین می‌کشید به اطراف پایتخت. چشمشان افتاد به میدان جلو عمارت، کنار بازارنو، همه جا سیاه شده، موج در موج زنان با چادر و چاقچور مرتب. پرسیدند این نسوان مگر خانه زندگی، مرد و فرزند ندارند. این وقت روز به فکر شام و ناهار اینا نیستن. اینجا چکار می‌کنند. ملازمان دستپاچه شدند و نمی‌دانستند چه بگویند که مورد غضب همایونی قرار نگیرند. قبله عالم خودشان فرمودند کامران میرزا کجاست. کامران میرزا نایب السلطنه شاهزاده و فرزند بزرگ شاهنشاه رسید و تعظیمی کرد. با تحکم سؤال را تکرار کردند. مگر تو را حاکم دارالحکومه نکردم که مراقب احوال شهر باشی. این نسوان اینجا چه می‌کنند؟

کامران میرزا با همه ابهتی که داشت به پته پته افتاده بود. حق داشت. غضب قبله عالم عالم را می‌سوزاند، چه رسد به پسر عزیز کرده منیرالسلطنه را. عرض کرد چند دقیقه امان بدهید هم الان چاره می‌کنم.

گفتم برای چه اینجا هستند.

قربان خاک پایت جرأت اظهار ندارم. این نسوان ...

نسوان چی؟

عارضند، برای تظلم آمده‌اند، اجازه مرحمت فرمایید ...

برو بگو متفرق شوند ما اینجا هستیم. بعد عریضه عرض کنند. ببخود هم بیرون خانه نماندند. قبیح است جلوی این همه خارجی که در دارالحکومه‌اند این کارها. جمع کنند وگرنه کنت را می‌فرستم با پلیس و شلاق که متفرقشان کنند و شوهرهایشان تنبیه می‌شوند.

مادر بزرگ وقتی قصه می‌گفت نقش قصه در دست و صورتش می‌گرفت. به جا اخم می‌کرد و به جا به التماس می‌افتاد. برایم گفت که آن روز کامران میرزا چقدر کوچک شد در برابر پدر تاج‌دارش و رفت اسب زین کرد و رفت.

بعد این کاغذ مال آن روزه چی نوشته توش؟

دراز کرد طرفم. با زحمت خواندمش کامران میرزا همان غروب نوشته برای پادشاه جم جاه. گزارشی از اولین جنبش علنی نسوان تهرانی. مادر بزرگ می‌گفت در جریان تنباکو زنان حرم تخطی کردند و قلیان‌ها را جمع کردند و کسی تنباکو دود نکرد، اما این جا حکایت خیابان بود و جلو شمس‌العماره.

قربان خاک‌پای جواهر آسایت گردم

همان که فرمان جهان مطاع قبله عالم شرف صدور یافت، لحظه‌ای درنگ جایز ندیدم. گفتان به بر، خود بر سر، کمان رستم نشان بر دست، تیر به زهرآلوده در فتراک، زره نادری گفتم از انبار به درآورده، به تن کرده، از در بیرون زدم. گفتم جارچی ندا سر دهد که نایب السلطنه می‌آید تا تکلیف خود بدانند. گمان داشتم این پرده‌گیان همان نسوان ماضیند، چه می‌دانستم چنین چشم‌دریده شده‌اند. چه عرض کنم که بابت شرمندگی خاکسار نشود. دروازه گشوده شد، علمدار جلو و من ناسلامتی حاکم پایتخت به دنبال وارد میدانک شدیم، سیاهی چشم را می‌زد، چه می‌دانم چند هزار خواتین سیاه پوشیده با روبنده‌های انداخته و مقبول همان که شرع و عرف فرموده، بی‌حرکت ایستاده بودند. اما چندان که من کلامی عرض کنم صداهای ناهنجار از آنان برخاست، حیا نمی‌کردند که مردان غریبه این ولوله بشوند. گفتم شیپور جنگ بنوازند شاید حیا کنند. اما کجا حیا؟ افاقه نکرد. گفتم سربازان هلله کنند شاید چشمشان بترسد، اما چشم قبله عالم روز بد نبیند، انگار اینها در دارالفنون مشق نظام کلنل پاسکال دیده بودند که یک‌صدا و یک‌دست جیغ می‌کشیدند. من صحرای محشر را به چشم دیدم. روبنده را بالا زدند و آستین از زیر چادرها به درآمد. واویلا انگار نه این همه نامحرم در میدان است و دست هر ضعیفه قابلمه‌ای مسی و دیگچه روسیاه و با ملاقه بر سر اینها می‌کوفتند و میانشان از صبیای همایونی بودند تا روسیاهان اندرونی. بنده شرمنده! یکیشان صحیفه‌ای داشت و می‌خواست انطایقه کند. گفتم انطایقه نمی‌خواهد. عریضه کنید و شمشیر را برکشیدم که بترسند این چشم‌دریده‌ها. همین جا بود که نمی‌دانم چشم‌دریده‌ها چه کردند که اسب ناکار مرا برداشت و خلاف ادب است زهراب از زیر زین سرازیر شد و جهان سیاهی رفت و ندانستم به چه حال افتادم تا هم الان که عریضه عرض می‌کنم.

مرا با درشکه به شفاخانه دکتر صحت‌الدوله بردند و آنجا به هوش آمدم. دنیا بر سرم خراب شد. اول حرفم این بود که ذات همایونی کجا تشریف دارند که آرامم کردند که به نارنجستان به سلامت تشریف برده‌اید.

کاش فدوی را امر به جنگ اجنبی فرموده بودید، به چین و ماچین مأمورم می‌فرمودید. فرمودید بین این نسوان چه می‌گویند که در شمس‌العماره غوغا کرده‌اند، ندانستم به جنگ الهاک دیو می‌روم و هفت خوان در پیش است. حالا حکیم گفته چند روزی نباید از خانه به در آییم، البت هم روسیاهی، هم شرمندگی هم به کار هست. یا رب نظر تو برنگردد. الاحقر-

سرنوشت های سیال

بابک اطمینانی متولد سال ۱۳۳۵ است، در تهران. سال ۱۳۷۰ در رشته طراحی و نقاشی از کالج هنرهای کالیفرنیا در آمریکا فارغ التحصیل شد. او در کارش بیش از هر چیز دغدغه طبیعت دارد و در بیشتر آثار اخیرش با به کارگیری قوانین فیزیک، نمایه های مبهم و سیال سرنوشت تصادفی را به بیننده انتقال می دهد. آن طور که خود می گوید آثارش اصلاً تصویر نیستند، بلکه پیکره هایی ارگانیک و فیزیکی اند، موجوداتی اند از جنس ماده رنگی که با نیروی جاذبه و دخالت های آگاهانه شکل می گیرند؛ و رنگ در آنها امری ثانوی است که صرفاً باعث دیده شدنشان می شود. آقای اطمینانی تاکنون چندین و چند نمایشگاه فردی و گروهی در ایران و خارج از ایران داشته. در سال ۱۳۸۵ جایزه اول و لوح تقدیر چهارمین دوسالانه نقاشی جهان اسلام را دریافت کرده است. همچنین چند اثر از او در مجموعه دائمی دانشکده فیزیک دانشگاه برکلی در آمریکا نگهداری می شود. کیانوش فرید



Passion, 1995, Acrylic on Canvas, 110x110 cm



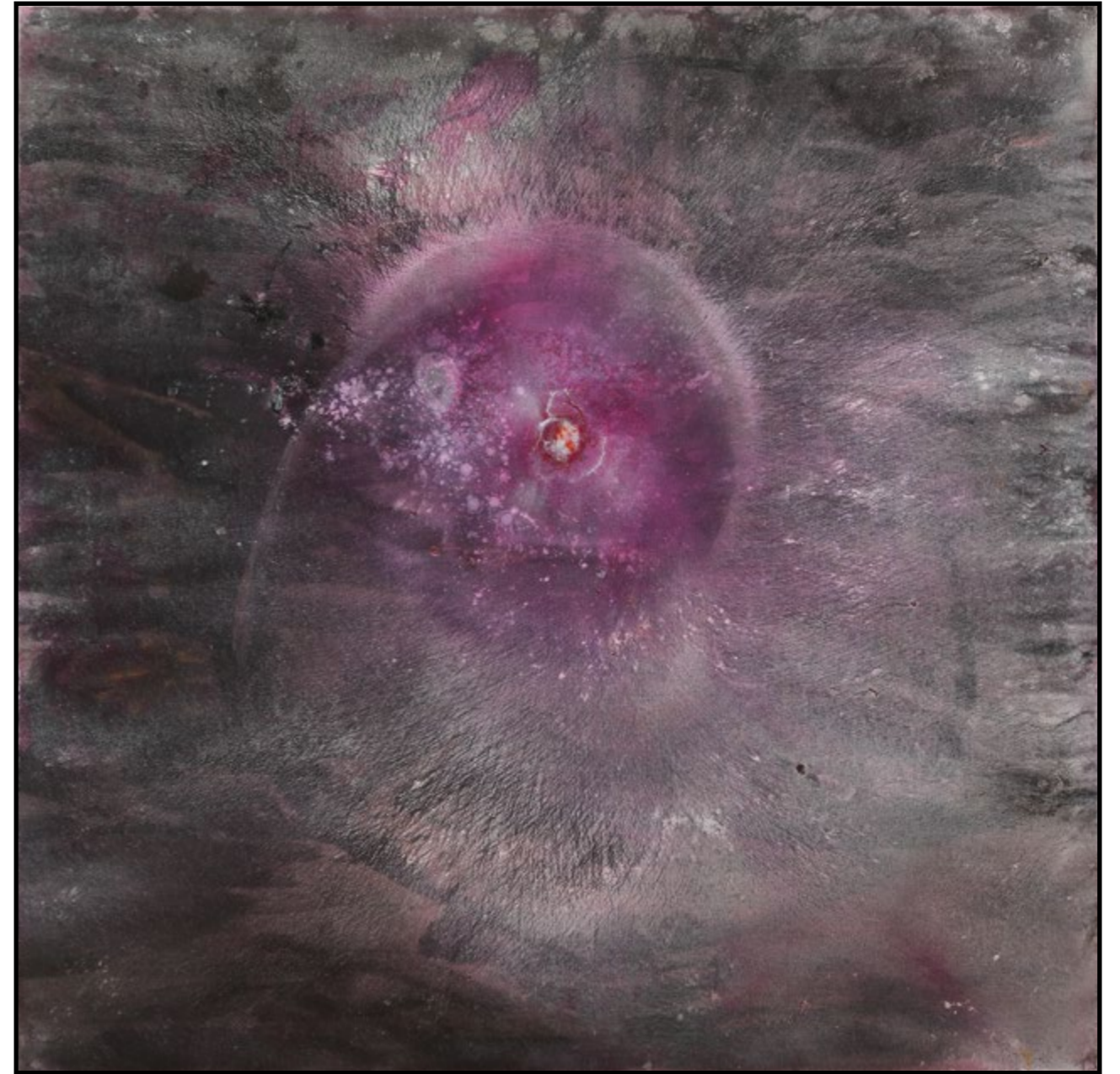
Creation #3, 200x200 cm., Acrylic on Canvas, 1998



Creation #2, 100x100 cm., Acrylic on Canvas, 1998



Organic Expanse #6, 160x160 cm., Acrylic on Canvas, 2014



Creation, 2005, Acrylic on Canvas, 150x150 cm

159

158



Grey Painting #21, 200x200 cm., Acrylic on Canvas, 2007



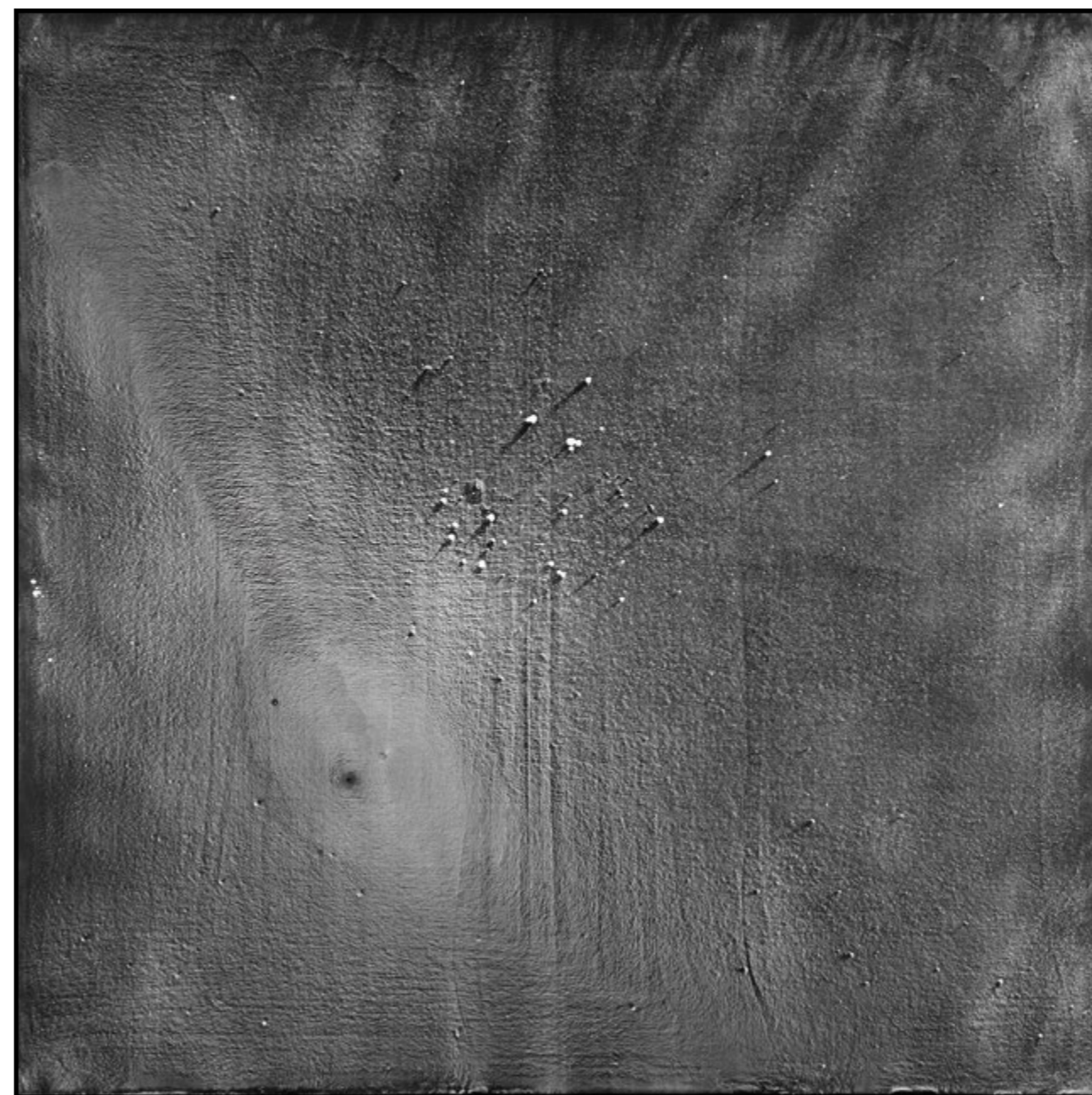
Organic Expanse #11, 160x160 cm., Acrylic on Canvas, 2015

191

191



Grey Painting #32, 200x200 cm., Acrylic on Canvas, 2008



Bobak Etminani, Grey Painting #22, 200x200 cm., Acrylic on Canvas, 2007

۱۹۳

۱۹۲



Observation #7, 200x200 cm., Acrylic on Canvas, 2010



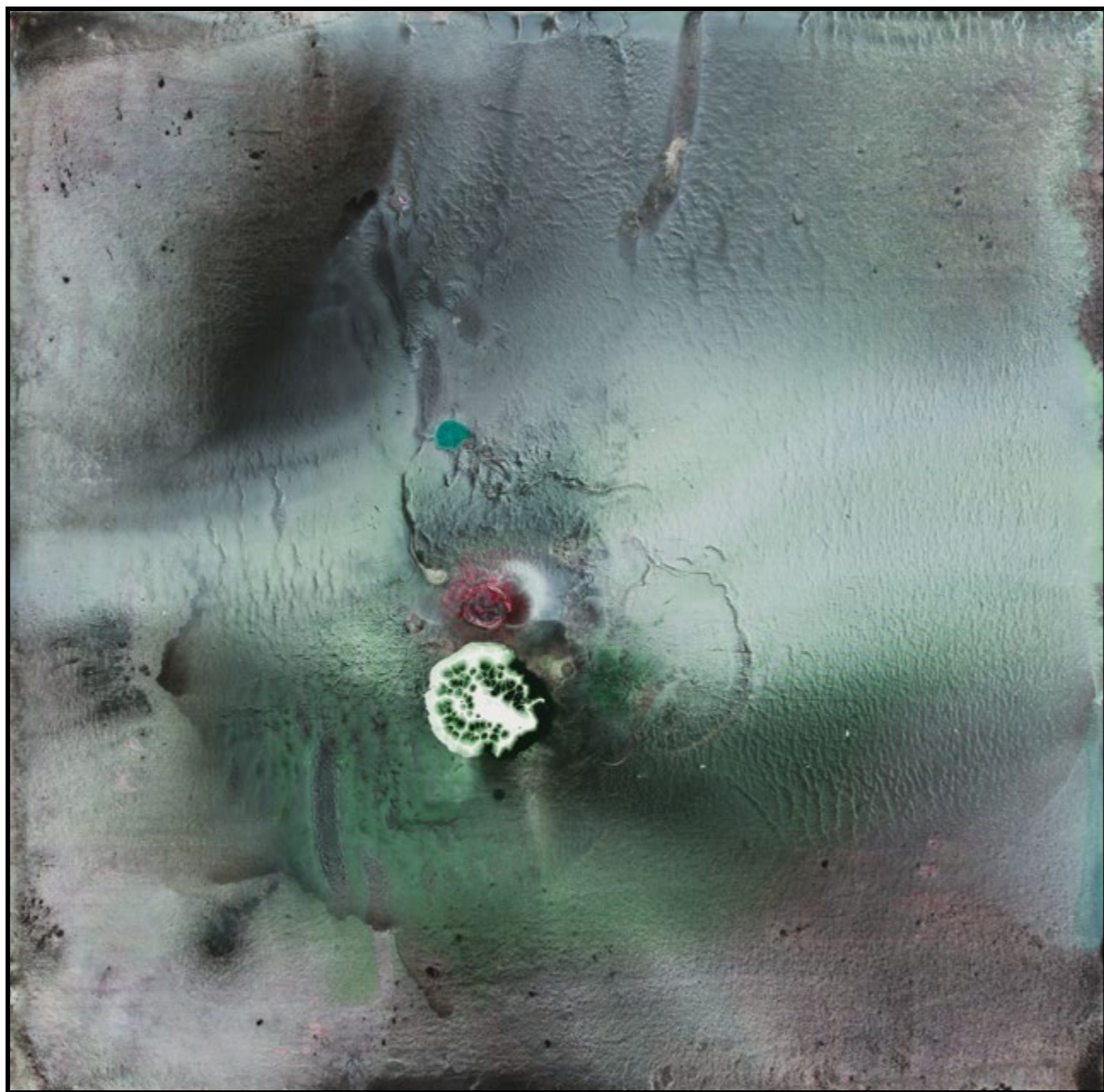
Bobak Etminani, Observation #1, 182x182 cm., Acrylic on Canvas, 2009



Organic Expanse #3, 160x160 cm., Acrylic on Canvas, 2014



Organic Expanse #1, 160x160 cm., Acrylic on Canvas, 2014



Organic Expanse #7, 160x160 cm., Acrylic on Canvas, 2015



Organic Expanse #6, 160x160 cm., Acrylic on Canvas, 2014

G
H
A
L
A
M
R
O

Ghalamro

an online magazine

About politics and culture

Publisher: Idea Center of Arts and Culture

Editorin chief: **Nasser Karami**

Editorial Board: **Kianusch Faried, Mohammad Izadi, Babak Mina**

Logo designer: **Reza Abedini**

Advisory Board

Dr. Ananya Vajpeyi, a Global Ethics Fellow with the Carnegie Council on Ethics in International Affairs

Dr. Yasuyuki Matsunaga, Professor of Political Science, Tokyo University of Foreign Studies, Tokyo, Japan

Dr. Hitoshi Kiyotaki, Professor of Political Thought at Komazawa University, Tokyo

Dr. Sunil Khilnani, Avantha Chair and Director of the India Institute, at King's college London

Dr. Mujib Rehman at Center for Dalia and Minorities Studies, Jamia Millia Islamia, New Delhi

Dr. Nicolas Tenzer, Science Po, Paris

Dr. Ramin Jahanbagloo, Professor Vice Dean School of Law, Executive Director Mahatma Gandhi Centre for Peace Studies Jindal Global University India

Roberto Toscano, Italian diplomat (former Italian ambassador to Iran and India) and author

Contact us: info@ghalamro.net

Table of Content

10 **Obituary:** Derek Parfit; **In Search of Identity and Happiness**

Editorial: Environment, Politics and Ethics

17 **Bjorn Lomborg, Thunder Against Environmentalism** by Raheleh Ahmadi

25 **The World in Post-Normal Climate,** by Seyed Mostafa Raziee

34 **“Environmental Crisis Intensifies Middle East Crisis”;** An Interview with Bärbel Höhn by Fatemeh Masjedi

41 **Nature and Sovereignty; Political Philosophy in Ecological Crisis Time,** by Gérard Mairet

46 **Is Small Stupid?** By Nahid Ghani

53 **“The Environment Does Not Concern Iranian Intellectuals”** An Interview with Ramin Jahanbegloo

57 **Iranian Media Overlooks Climate News,** by Mostafa Razeei

64 **World and Earth: Hannah Arendt and The Human Relation to Nature,** Nahid Ghani

88 **The Iranian Ecofeminism;** by Fatemeh Masjedi

94 **Ecocriticism: Story of Environment and Environment as a Story by** Greg Garrard

104 **Environmental Origin of Eschatological Narratives by** Mohammad Izadi

124 **Book Review:** From Slavery in the Closed World to Responsibility in the Infinite Universe

138 **Expecting Resistance’s Trilogy; On Riverside**

142 **Quotes**

148 **Poems by** Sheida Mohammadi

150 **Ladies’ Unrest; A Short Story by** Masoud Behnoud

154 **Gallery: Fluid Fates;** Babak Etminani’s Paintings

IDEA CENTER
FOR ARTS
AND
CULTURE



IDEA CENTER
FOR ARTS
AND CULTURE

مرکز فرهنگ و هنر ایده

قلمرو، رسانه‌های خصوصی و مستقل است

پایداری و پویایی آن با سفارش آگهی یا کمک‌های مالی شما امکان می‌یابد

TD Bank

15 1030th St NW, Washington, DC, 20005, United States of America

Idea Center for Arts and Culture

Bank account: 054001725

Routing Number 4301787672

Swift Code: 12